



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

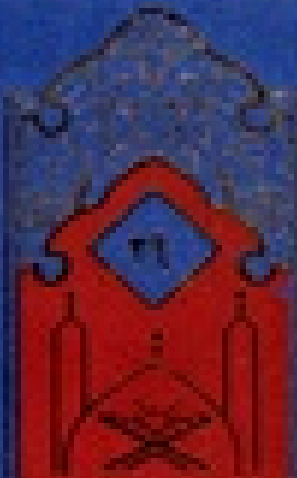
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شناختنامہ

۴۴ (۵)

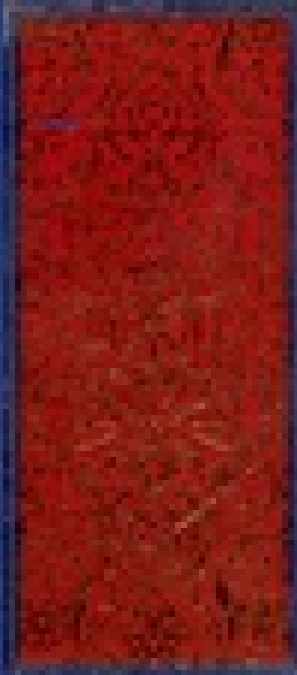
علی بن ابراہیم قمی

تالیف علی اشرف عابدی



کتابخانہ مجلس شورای اسلامی
موسسه تحقیقاتی و فرهنگی
مجلس شورای اسلامی

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناختنامه علی بن ابراهیم قمی

نویسنده:

علی اشرف عبدی

ناشر چاپی:

زائر - آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	شناختنامه علی بن ابراهیم قمی
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۱۸	اهدا
۱۹	اشاره
۲۹	مقدمه کنگره
۳۳	سرآغاز
۳۶	بخش اول
۳۶	نجاشی در کتاب رجال خود درباره علی بن ابراهیم می گوید:
۴۰	مرحوم شیخ در فهرست درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی می فرماید:
۴۰	علامه حلی در خلاصهالرجال درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی فرموده:
۴۱	در جامع الرواه درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی آمده است:
۴۲	مرحوم مامقانی در تنقیح المقال درباره علی بن ابراهیم بن هاشم می فرماید:
۴۴	در کتاب نقد الرجال در مورد علی بن ابراهیم بن هاشم القمی آمده است:
۴۵	علی بن ابراهیم بن هاشم القمی در کلام مجلسی اول:
۴۵	علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار درباره علی بن ابراهیم می فرماید:
۴۶	مؤلفاته
۴۶	مشایخه
۴۷	رواته
۵۰	وفاته
۵۱	محمّد بن علی بن ابراهیم بن هاشم
۵۱	مؤلف منتهی المقال درباره علی بن ابراهیم بن هاشم می فرماید:
۵۲	مؤلف منتخب التواریخ درباره علی بن ابراهیم بن هاشم قمی فرموده است:

- مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب فوائد الرضویه درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابوالحسن فرموده: ۵۲
- شیخ عباس قمی درباره علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی در کتاب الکنی و الالقاب فرموده است: ۵۳
- شیخ عباس قمی در تحفه الاحیاب درباره علی بن ابراهیم هاشم القمی میگوید: ۶۰
- مؤلف بهجه الامال درباره علی بن ابراهیم میگوید: ۶۰
- مؤلف اتقان المقال درباره علی بن ابراهیم قمی میگوید: ۶۱
- ابن حجر عسقلانی درباره علی بن ابراهیم میگوید: ۶۲
- مؤلف معجم الادباء درباره علی بن ابراهیم میگوید: ۶۲
- عمر رضا کتّاله درباره علی بن ابراهیم میگوید: ۶۳
- علی بن ابراهیم بن هاشم در معجم رجال الحدیث سید ابوالقاسم خوئی: ۶۳
- طبقته فی الحدیث ۶۴
- اختلاف الکتب ۶۵
- اختلاف النسخ ۷۵
- مرحوم سید ابوالقاسم خوئی درباره التوثیقات العامه در معجم رجال الحدیث فرموده: ۷۷
- مرحوم محمد تقی شوشتری (تستری) در قاموس الرجال در مورد علی بن ابراهیم بن هاشم فرموده است: ۷۹
- آقا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام الشیعه درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی فرموده است: ۸۰
- مؤلف تأسیس الشیعه درباره علی بن ابراهیم القمی می فرماید: ۸۲
- مؤلف کتاب اصول علم الرجال در بحث توثیق الرجالی لاسانیده می فرماید: ۸۲
- مؤلف ثقات الرواه درباره علی بن ابراهیم بن هاشم فرموده: ۸۶
- علی بن ابراهیم بن هاشم القمی در کلام صاحب بهجه الامال: ۸۷
- مؤلف مستدرکات علم الرجال درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی فرموده: ۸۸
- در گنجینه دانشمندان درباره علی بن ابراهیم قمی آمده است: ۸۹
- مورخ معاصر مرحوم علی دوانی در کتاب مفاخر اسلام درباره علی بن ابراهیم قمی می نویسد: ۹۰
- علی بن ابراهیم در منابع رجالی پیشین ۹۱
- علی بن ابراهیم در سه مأخذ رجالی بعدی ۹۲
- علی بن ابراهیم در منابع رجالی متأخر ۹۴
- علی بن ابراهیم و دانشمندان رجالی معاصر ۹۶

- نظرات ما پیرامون وی ۹۸
- علی بن ابراهیم و دانشمندان عامه ۱۰۱
- استادان او ۱۰۲
- شاگردان وی ۱۰۳
- تالیفات علی بن ابراهیم ۱۰۴
- تفسیر علی بن ابراهیم ۱۰۵
- فرزندان دانشمند او ۱۰۹
- مؤلف کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی درباره علی بن ابراهیم قمی می گوید: ۱۱۱
- در مقدمه تفسیر قمی به تحقیق محمد صالحی اندیمشکی درباره ترجمه الشیخ علی بن ابراهیم بن هاشم القمی آمده است: ۱۱۲
- اسمه و نسبه ۱۱۲
- مشایخه منهم ۱۱۲
- مصنفاته ۱۱۳
- طبقته فی الرجال ۱۱۳
- اقوال العلماء فيه ۱۱۳
- منهجه فی التفسیر ۱۱۴
- اقوال العلماء حول التفسیر القمی ۱۱۵
- کلام صاحب منتهی الکلام فی تفسیر القمی ۱۱۷
- ابوالفضل عرب زاده درباره زندگی و جایگاه علمی و معنوی علی بن ابراهیم قمی نوشته است: ۱۱۹
- قم در گذرگاه تاریخ ۱۲۰
- قم و تشیع ۱۲۱
- عظمت مکتب اشعری ۱۲۳
- مجمع علمی قم ۱۲۴
- رشد علمی قم ۱۲۵
- خاندان علی بن ابراهیم ۱۲۶
- ابراهیم بن هاشم/ ابواسحاق قمی [۲ و ۳] ۱۲۶
- شخصیت علی بن ابراهیم قمی ۱۲۸

- ۱۲۹ پژوهشی در تفسیر علی بن ابراهیم
- ۱۳۶ نتیجه بحث و پیشنهاد
- ۱۳۷ پیشنهاد
- ۱۳۸ مزار علی بن ابراهیم
- ۱۳۸ سید سیف الله نحوی درباره علی بن ابراهیم، اقیانوس حدیث نوشته است:
- ۱۳۹ ابراهیم بن هاشم
- ۱۴۰ علی بن ابراهیم
- ۱۴۳ آثار و تألیفات
- ۱۴۵ تفسیر نور با نور
- ۱۴۶ بستگان
- ۱۴۷ اسحاق بن ابراهیم
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ ۱. احمد بن علی بن ابراهیم
- ۱۴۸ ۲. محمد بن علی
- ۱۴۸ ۳. ابراهیم بن علی
- ۱۴۹ پرواز به بیکران
- ۱۴۹ بخش دوم
- ۱۴۹ تفسیر القمی در الذریعه آقا بزرگ تهرانی
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۶۴ منهجه فی التفسیر
- ۱۶۵ دیدگاه آیه الله شیخ جعفر سبحانی درباره اسناد تفسیر قمی
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ ۱. ترجمه القمی
- ۱۶۶ ۲. مشایخه
- ۱۶۷ ۳. طبقته فی الرجال

۴. تعریف للتفسیر ۱۶۷
۵. الراوی للتفسیر أو من املی علیه یروی التفسیر عن علی بن ابراهیم، تلمیذه أبو الفضل العباس بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر ۱۶۸
۶. التفسیر لیس للقمی وحده ۱۶۹
- دیدگاه مؤلف کتاب المفسرون حیاتهم و منهجهم ۱۷۵
- اشاره ۱۷۵
- حیاه المؤلف ۱۷۵
- آثاره و مؤلفاته ۱۷۶
- تعریف عام ۱۷۶
- منهج التفسیر ۱۷۸
- در کتاب بحوث فی علم الرجال درباره حول الرواه فی تفسیر القمی چنین آمده است: ۱۸۰
- تفسیر و تأویل تفسیر قمی از نظر هاشم معروف حسنی ۱۸۲
- اشاره ۱۸۲
- نگاهی به تفسیر منسوب به امام عسکری و تفسیر علی بن ابراهیم ۲۱۹
- نظر سید بن طاووس درباره تفسیر قمی ۲۳۰
- فصل ۲۳۰
- فصل ۲۳۱
- فصل ۲۳۲
- فصل ۲۳۴
- آیه الله استادی درباره تفسیر قمی می فرماید: ۲۳۶
- تفسیر علی بن ابراهیم قمی [ت ۳۰۷ هـ] در طبقات مفسران شیعه ۲۵۰
- اشاره ۲۵۰
- سرآغاز خطبه ۲۵۰
- توصیف تفسیر ۲۵۲
- تفسیر قمی در ترازوی نقد آقایان حسن شریفی و محمد حسین مبلّغ ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- دیدگاه ها ۲۵۵

- ۲۶۰ - نقد تفسیر قمی از دیدگاه علم رجال
- ۲۶۱ - شخصیت علی بن ابراهیم
- ۲۶۲ - نوشته های علی بن ابراهیم
- ۲۶۳ - مشایخ روایی علی بن ابراهیم
- ۲۶۴ - عباس بن محمد در نگاه عالمان رجالی
- ۲۶۶ - ابی الجارود در بیان اهل رجال
- ۲۶۷ - ماهیت تفسیر
- ۲۷۲ - علت اشتباه و ابهام
- ۲۷۳ - سبک نگارش
- ۲۷۴ - منابع تفسیر و شیوه نقل روایات و اسناد
- ۲۷۴ - روایت های علی بن ابراهیم
- ۲۷۷ - ۲. روایت های ابی جارود
- ۲۷۷ - روایت های متفرقه
- ۲۷۹ - میزان پردازش تفسیر قمی به مباحث فقهی
- ۲۸۰ - نمود مبحث کلامی در تفسیر قمی
- ۲۸۲ - ویژگی ها و امتیازهای تفسیر قمی
- ۲۸۵ - کاستی های تفسیر قمی
- ۲۸۵ - روایت های ساختگی در تفسیر قمی
- ۲۸۸ - پژوهشی پیرامون تفسیر قمی با قلم محقق ارجمند سید احمد موسوی
- ۲۸۸ - اشاره
- ۲۸۹ - هدف کلی بحث
- ۲۹۰ - دور نمای کلی
- ۲۹۱ - علت اشتباه
- ۲۹۳ - شواهد و ادله
- ۲۹۷ - توضیحات
- ۲۹۷ - ۱. تفسیر علی بن ابراهیم [متوفی بعد از ۳۰۷]:

۲۹۸	۲. تفسیر ابوالجارود:
۲۹۹	۳. روایات متفرقه:
۳۰۳	جمع بندی و خلاصه گفتار
۳۰۴	تفسیر علی بن ابراهیم قمی در دانشنامه جهان اسلام
۳۱۳	تفسیر قمی در دائره المعارف تشیع
۳۱۵	پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی به قلم محقق گرامی جناب آقای دکتر قاضی زاده
۳۱۵	مقدمه
۳۱۵	مؤلف
۳۱۷	کتاب
۳۱۹	منابع تحقیق پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم
۳۲۱	بررسی سندی تفسیر
۳۲۸	خلاصه ی ویژگی های سندی کتاب
۳۳۰	بررسی محتوایی و متنی تفسیر
۳۳۲	تفسیر تأویلی
۳۳۴	منشأ نوعی از تفاسیر تأویلی
۳۳۷	۱. اشتغال بر تأویل
۳۳۹	ب. روایات تأویلی منقول از غیر علی بن ابراهیم
۳۴۰	ج. تفسیر تأویلی از علی بن ابراهیم
۳۴۲	د. تأویل های شخص مصنف
۳۴۳	۲. نقل اسباب نزول
۳۴۳	۳. نقل اخبار پیشینیان و داستان های قرآنی و ذکر غزوات
۳۴۵	۴. توضیح لغات و عبارات دور از ذهن و مشکل
۳۴۵	۵. جمع روایی نسبت به روایات متعدد مربوط به یک آیه
۳۴۵	۶. اشاره به مباحث کلامی و ردّ فرق باطله
۳۴۶	علوم قرآنی در تفسیر علی بن ابراهیم
۳۴۶	۱. نسخ

۳۴۷	۲. توقیفی نبودن جایگاه آیات
۳۴۸	۳. حروف مقطعه
۳۴۹	۴. محکم و متشابه
۳۵۰	تفسیر علی بن ابراهیم القمی در اثر بررسی تطبیقی مهدویت در روایات فریقین
۳۵۱	تفسیر القمی در مقاله مجله حوزه
۳۵۱	اشاره
۳۵۳	گزینش های تفسیر قمی
۳۵۴	مؤلف تفسیر
۳۵۵	تفسیر القمی در مقدمه تفسیر منشورات اعلمی
۳۵۵	المؤلف و الكتاب
۳۵۶	ابنه
۳۵۶	والده
۳۵۷	مؤلفاته
۳۶۲	حول عباره القمی فی مقدمه تفسیره در اثر سید علی حسینی میلانی
۳۶۴	تفسیر علی بن ابراهیم قمی [عربی] در اثر مفسران شیعه
۳۶۴	اشاره
۳۶۶	کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی در سایت فرهنگی جام طهور
۳۶۶	معرفی اجمالی مؤلف و نویسنده کتاب
۳۶۷	ساختار و تقسیم بندی کتاب
۳۶۸	معرفی کتاب و نویسنده آن از دیدگاه صاحب نظران
۳۶۹	چاپ و نشر
۳۶۹	منابع
۳۶۹	تفسیر قمی در سایت شخصی
۳۶۹	اشاره
۳۷۰	اهمیت تفسیر
۳۷۱	روش مفسر

- منابع: ۳۷۱
- بخش سوم ۳۷۲
- زیاد بن المنذر در رجال نجاشی ۳۷۲
- اشاره ۳۷۲
- زیاد بن المنذر در کتاب فهرست شیخ طوسی: ۳۷۶
- زیاد بن المنذر ابو الجارود در کتاب رجال ابن داود: ۳۷۷
- علامه حلی درباره زیاد بن المنذر ابو الجارود الهمدانی میگوید: ۳۷۷
- حاج شیخ عباس قمی در کتاب الکنی و الالقب درباره ابوالجارود میگوید: ۳۷۷
- مرحوم شوشتری درباره زیاد بن منذر میگوید: ۳۷۸
- شیخ عباس قمی درباره زیاد بن منذر میفرماید: ۳۷۹
- زیاد بن من المنذر در کتاب اتقان المقال: ۳۷۹
- زیاد بن منذر در کتاب بهجه الآمال: ۳۸۰
- زیاد بن منذر در کتاب الجامع فی الرجال: ۳۸۴
- زیاد بن المنذر در کتاب ثقات الرواه: ۳۸۶
- زیاد بن المنذر ابی الجارود در روضه المتقین مجلسی اول ۳۸۹
- ابوالجارود در اعیان الشیعه سید محسن امین ۳۸۹
- اشاره ۳۸۹
- کنیته ۳۹۰
- اقوال العلماء فیہ ۳۹۰
- مؤلفاته ۳۹۴
- الکلام علی تفسیره ۳۹۴
- التمییز ۳۹۵
- جارودیه در کتاب الملل و النحل شهرستانی ۳۹۶
- زیاد بن المنذر در کتاب جامع الرواه ۳۹۹
- تفسیر ابی الجارود در کتاب الذریعه آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱
- تفسیر ابی الجارود زیاد بن المنذر السرحوب در کتاب صیانه القرآن ۴۰۲

- ۴۰۲ زیاد بن منذر در کتاب طبقات مفسران دکتر عقیقی بخشایشی
- ۴۰۵ تفسیر ابی الجارود در کتاب مفسران شیعه
- ۴۰۵ زیاد بن المنذر در معجم الرجال آیه الله خوئی
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۱۰ طبقاته فی الحدیث
- ۴۱۰ زیاد بن المنذر در کتاب تأسیس الشیعه
- ۴۱۱ نظر آیه الله معرفت درباره تفسیر ابی الجارود در کتاب التفسیر والمفسران
- ۴۱۲ تفسیر ابی الجارود در دائره المعارف تشیع
- ۴۱۳ ابوالجارود در دائره المعارف
- ۴۱۴ ابوالجارود در دائره المعارف بزرگ اسلامی
- ۴۲۲ بخش چهارم
- ۴۲۲ ابراهیم بن هاشم از دیدگاه علمای رجال
- ۴۲۲ نجاشی در کتاب خود درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمی فرموده:
- ۴۲۵ شیخ طوسی درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق میگوید:
- ۴۲۵ اشاره
- ۴۲۵ علامه حلی در باره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق میگوید:
- ۴۲۶ ابراهیم بن هاشم القمی در کتاب تحفه الاحیاب فی نوادر آثار الاصحاب:
- ۴۲۶ ابراهیم بن هاشم القمی در کتاب قاموس الرجال
- ۴۳۱ ابراهیم بن هاشم در کتاب اتقان المقال:
- ۴۳۲ شیخ موسی زنجانی درباره ابراهیم بن هاشم می گوید:
- ۴۳۴ ابراهیم بن هاشم از دیدگاه ابن حجر عسقلانی:
- ۴۳۴ اردبیلی مؤلف جامع الرواه درباره ابراهیم بن هاشم القمی چنین می گوید:
- ۴۳۶ علامه حلی درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمی می فرماید:
- ۴۳۶ سید بحر العلوم در کتاب فوائد رجالیه درباره ابراهیم بن هاشم می فرماید:
- ۴۵۴ میرداماد در کتاب الرواشح السماویه در فصل الراشحه الرابعه درباره ی ابراهیم بن هاشم چنین می گوید:
- ۴۵۶ مرحوم مامقانی در کتاب تنقیح المقال درباره ابراهیم بن هاشم القمی می فرماید:

۴۷۵	التمییز
۴۷۵	تذییل
۴۸۱	ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمی از نظر آیه الله خوئی
۴۸۱	ابراهیم ابو اسحاق
۴۸۳	طبقتہ فی الحدیث
۴۸۶	اختلاف الکتب
۵۰۶	اختلاف النسخ
۵۱۱	ابراهیم بن هاشم در کتاب ثقات الرواه سید حسن موسوی
۵۱۲	ابراهیم بن هاشم الخلیل أبو اسحاق القمی
۵۱۵	ابراهیم بن هاشم کوفی در اثر آقای علی آقا جانی قناد
۵۱۵	سرآغاز
۵۱۶	مها جرت از کوفه به قم
۵۱۷	حوزه های درسی کوفه و قم
۵۱۹	روایت ابراهیم از امام صادق :
۵۲۰	روایت ابراهیم از امام رضا :
۵۲۱	شاگردی یونس بن عبدالرحمان
۵۲۳	ابراهیم در کلام علما
۵۲۵	وثاقت ابراهیم بن هاشم
۵۳۰	تألیفات وی
۵۳۰	مشایخ و اساتید وی
۵۳۱	شاگردان وی
۵۳۲	خاندان وی
۵۳۲	وفات و مدفن وی
۵۳۴	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: عبدی، علی اشرف

عنوان و نام پدیدآور: شناختنامه علی بن ابراهیم قمی / علی اشرف عبدی .

مشخصات نشر: قم: زائر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۵۱۱ص.

فروست: مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)؛ شماره ۲۵.

شابک: ۵۰۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۰-۸

یادداشت: کتابنامه بصورت زیرنویس.

موضوع: قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ق.

موضوع: محدثان شیعه -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: BP۱۱۶/ق ۸ع ۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۶۴۲۵۷

ص: ۱

اشاره

ص: ٣

اهدا

ص: ۴

"فاطمه اشفعی لی فی الجنّه"

به روح بلند و آسمانی کریمه اهل بیت

حضرت فاطمه معصومه (س)

و ارواح جمیع محبین خاندان عصمت و طهارت

بویژه پدر و مادرم

اشاره

ص: ۱۴

مقدمه کنگره

شناخت هر علمی، پیوندی عمیق با شناخت تاریخ آن علم دارد، و در علوم انسانی به ویژه دانش هایی مانند فقه، حدیث و تفسیر، ضرورت آگاهی از تاریخ آن علوم بیش تر احساس می شود. چنان که یک فقیه هرگز نمی تواند بدون آگاهی از تاریخچه مسأله فقهی و تحولات آن در طول تاریخ، و نیز آرا و اقوال و موضع گیری فقهای گذشته به اظهار نظر صحیح و دقیق در آن مسأله اقدام کند؛ در مباحث تفسیری و حدیثی هم همین ضرورت وجود داشته، بلکه اهمیتی دو چندان می یابد.

درایت و فهم و فقه الحدیث بدون توجه و اطلاع کامل از تحولات تاریخی حدیث ممکن نیست. کسی که نمی داند احادیث موجود، عین الفاظ معصومان است یا نقل به معنا، یا نقل به مضمون شده، قطعاً در استنباط احکام از روایات با مشکل مواجه می گردد.

قرن چهارم هجری بی تردید نقطه عطفی در تاریخ تحولات حدیث شیعه است. در قرن سوم غالب محدثان شیعه، عرب زبانان ساکن جنوب عراق بودند، اما در آغاز قرن چهارم، جایگاه خود را به راویان و محدثان ایران زمین داده، عالمان فرهیخته ایرانی عهده دار منصب مهم نقل حدیث گردیدند.

حلقه واسطه این تحول بزرگ خاندان «علی بن ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی» بود. ابراهیم بن هاشم سرآغاز این چرخش محسوب می شود، که احادیث و فرهنگ شیعه و میراث علمی و حدیثی گران بهای اهل بیت را از کوفه به قم منتقل کرد.

در قرن دوم و سوم صدها کرسی درس حدیثی در کوفه وجود داشت، که همگی به «قال الباقر» و «قال الصادق» اشتغال داشتند و با کمال دقت و متانت، غبار تحریف و تبدیل را، که توسط دست نشانندگان بنی امیه یعنی وضّاعان پدید آمده بود؛ از سنت پیامبر^ﷺ کنار می زدند و مردم را با معارف اصیل و حیاتی اسلام آشنا می کردند. ولی در پایان قرن سوم، یک باره قم جانشین کوفه گردید و عنوان پرافتخار حرم اهل بیت بمفهوم حقیقی خود را نشان داد. و این خاندان «علی بن ابراهیم قمی» بودند که قم را به جایگاه اصلی خود رساندند و آن را زینده «حرم اهل بیت» بودن قرار دادند.

مهاجرت حضرت سستی فاطمه معصومه بنت باب الحوائج الی الله به قم باعث گردید این شهر، مهبط شیعیان و کانون توجه علویان و دوستداران اهل بیت قرار گیرد، قطعاً مدفن بانوی کرامت و احادیث اهل بیت در قم، در مهاجرت ابراهیم بن هاشم به این دیار بی تأثیر نبود، و قم این گونه مرکز فرهنگی تفکر شیعه و میراث دار حدیث اهل بیت گردید.

علی بن ابراهیم قمی که دوران حضرات عسکریین و بیش تر دوران غیبت صغری^ﷺ را درک کرده از بزرگ ترین فقها، مفسران و محدثان شیعه است و در عمر پربرت خود به رغم عارضه چشم، که در نیمه عمر به آن مبتلا گردید، نه تنها عهده دار نقل و روایت حدیث بود، بلکه به شرح و تفسیر و فقه الحدیث نیز پرداخته است.

کتاب شریف کافی که نخستین و مهم ترین جامع حدیثی شیعه، از جوامع اولیه حدیث، به شمار می رود و ثقه الاسلام کلینی بیش از شانزده هزار حدیث را در آن گردآورده، کاملاً نشان دهنده تلاش شبانه روزی علی بن ابراهیم قمی در سامان بخشیدن به حدیث شیعه است. و مبالغه نیست اگر ادعا شود نیمی از احادیث کافی از او گرفته شده، گرچه نوع رابطه و پیوند این استاد و شاگرد [علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یعقوب کلینی] برای ما چندان روشن نیست و آمدن مرحوم کلینی به قم، برای فراگیری حدیث از علی بن ابراهیم مورد تردید جدی است، به نظر می رسد در سفر دوم ابراهیم بن هاشم به قم که از مسیر ری آمده است وی در خدمت پدر بزرگوار خود بوده و در ری توقف کرده و کلینی از این فرصت به خوبی بهره برده و خمیرمایه کتاب کافی را از علی بن ابراهیم فرا گرفته باشد.

اهتمام ویژه علی بن ابراهیم به تفسیر قرآن و نگارش تفسیر روایی تفسیر القمی سبب توجه به این روش حدیثی شد؛ به گونه ای که مرحوم صدوق از پرورش یافتگان همین مکتب، چنان به تفسیر روی آورد که درباره او گفتند: وی از مکتب در تفسیر قرآن است.

جمع آوری آرای فقهی علی بن ابراهیم قمی، بررسی اندیشه های تفسیری و نیز کاوش در اقوال کلامی و اخلاقی وی می طلبد که ابتدا، آثارش گرد آوری و به صورت مُصَحَّح و مُنَقَّح ارائه گردد؛ لذا آنچه اکنون بدین منظور عرضه می گردد نه تنها پایان کار در مورد این فقیه و محدث بزرگ نیست، بلکه آغازی برای پژوهش های دامنه دارتر خواهد بود. بدان امید که حضرت حق - سبحانه و تعالی - این گام کوچک را بپذیرد.

در پایان بر خود لازم می دانم از زحمات همه کسانی که در راه تعظیم شعائر

دینی و نشر فرهنگ و معارف اسلامی می کوشند، به ویژه تولیت مُعَظَّم آستانه مقدسه حضرت آیه الله مسعودی خمینی و تمام خدمتگزاران، نویسندگان، محققان و پژوهشگرانی که در تدوین مجموعه آثار این کنگره سهیم بوده اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند متعال بر توفیقاتشان بیفزاید.

احمد عابدی - دبیر کنگره

۲۷ رجب ۱۴۳۰

سر آغاز

در روایتی امام صادق از پیامبر اکرم □ نقل فرمودند که:

«هرگاه خوبی حال مردی [اعمال و کردار نیکویش] به شما رسید به حسن و زیبایی عقلش بنگرید.».

یکی از راویان معروف و پر آوازه و نامدار جهان اسلام علی بن ابراهیم قمی است که به جهت علم و خرد قرآنی و اثر ارزشمند تفسیری اش معروف به مفسر قمی می باشد. وی دوران زندگی سه امام معصوم، یعنی حدود ۲۵ سال از زمان امام هادی و تمام دوران زندگی امام حسن عسکری و بیش از نیمی از دوران غیبت صغری امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را درک کرده است و در واقع از اصحاب سه امام معصوم شمرده می شود. اثر علمی ایشان در تفسیر قرآن بعد از ده قرن به عنوان یکی از منابع اصیل و محکم تفاسیری چون صافی، البرهان، نورالثقلین، المیزان قرار گرفته است. از نکات حائز اهمیت این تفسیر آن است که جنبه ولایی آن از هر تفسیر دیگر قوی تر است.

مفسر بزرگ معاصر حضرت آیت الله جوادی آملی می فرماید: «ما در شأن نزول آیات شریفه قرآن هیچ چیز معتبر و مستندی بهتر از آثار علی بن ابراهیم

قمی نداریم» از نگاه دیگر علی بن ابراهیم در زمان امام حسن عسکری و نواب اربعه به عنوان یک مجتهد و فقیه مطرح است. عالم بزرگ عامه ابن ندیم در فهرست خود از علی بن ابراهیم یاد می کند.

محدث بزرگ مرحوم محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب معروف و معتبر الکافی - اولین دائره المعارف حدیث شیعه - از شاگردان علی بن ابراهیم قمی است.

وی از استاد خود علی بن ابراهیم قمی ۷۱۴۰ روایت نقل کرده که علی بن ابراهیم از این تعداد ۶۲۱۲ مورد را از پدرش نقل کرده است. پدر او ابراهیم بن هاشم اولین کسی است از کوفه هجرت کرده و با فرهنگ و مکتب حدیثی کوفه به سوی قم روانه می شود. او با برقراری ارتباط دو سویه دو مکتب حدیثی کوفه و قم و نشر مناقب و فضائل اهل بیت بنیان فرهنگی شهر مذهبی را مستحکم می سازد.

به همین سبب علی بن ابراهیم و خاندان او مشمول روایت شریف امام صادق هستند که فرمود:

«اعرفوا منازل الرجال منا علی قدر روایاتهم عنا»؛ ارزش و جایگاه افراد را از میزان احادیثی که از ما نقل کرده اند بشناسید.

اگر امروزه چیزی از مکتب اهل بیت به دست ما رسیده به برکت علی بن ابراهیم است. این فقط یک گفتار و نوشتار و ادعا نیست. بلکه بررسی در ابواب کتاب کافی که شاگرد او نوشته ثابت کننده این مدعی می باشد. علاوه بر آن کتاب هایی که این شخصیت بزرگوار نوشته مؤید این مطلب است.

این شخصیت بزرگ آن چنان که لازم بوده به جامعه معرفی نشده است ولی

اخلاص و عمل او موجب می شود بعد از قرن‌ها با اراده خداوند و لطف و عنایت اهل بیت توسط رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه ای نام و یاد او به زبان‌ها افتد، و از طرف تولیت آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه . حضرت آیت الله مسعودی خمینی کنگره ای برگزار می گردد. این جای بسی تقدیر و تشکر است.

آنچه که در پیش روی شماست مجموعه ای از نوشته های اهل تفسیر و اهل درایه و رجال و فلسفه و حدیث و اهل تحقیق و پژوهش و مطالعه درباره شخصیت، زندگی و آثار، و خاندان علی بن ابراهیم است که در یک جا با عنوان «شناختنامه علی بن ابراهیم قمی» (دفتر نخست) جمع شده است. تا راهی آسان برای بررسی ابعاد شخصیتی ایشان باشد.

این دفتر حاصل کنکاش در منابع مختلف از جمله کتب_ نشریات، دانشنامه ها، دائره المعارف ها و سایت های اینترنتی که به زبان های فارسی و عربی از نویسندگان و پژوهشگران به چاپ رسیده می باشد. که در چهار بخش اصلی با عناوین: بخش اول: علی بن ابراهیم قمی از دیدگاه علمای رجال. بخش دوم: تفسیر قمی از دیدگاه کتابشناسان. بخش سوم: ابوالجارود و تفسیر او از دیدگاه دانشمندان. بخش چهارم: ابراهیم بن هاشم از دیدگاه علمای رجال. گرد آمده است.

امید آن که همه ی این تلاش ها گامی هر چند کوتاه در راه نشر معارف اهل بیت بوده و مورد رضایت الهی قرار گیرد. و در پایان از دبیر محترم کنگره جناب حجهالاسلام و المسلمین عابدی و سایر عزیزان تشکر می کنم.

والحمد لله اولاً و آخراً

علی اشرف عبدی

شعبان المعظم ۱۴۳۰

بخش اول

نجاشی در کتاب رجال خود درباره علی بن ابراهیم می گوید:

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابوالحسن القمی ثقہ فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذہب سمع فأكثر وصنف كتباً واضراً فی وسط عمره و له كتاب التفسیر، كتاب الناسخ والمنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرك، كتاب فضائل امير المؤمنين بكتاب المغازی، كتاب الأنبياء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سأله عنها محمد بن بلال، كتاب يعرف بالمشدر، الله أعلم أنه مضاف اليه اخبرنا محمد بن محمد و غيره عن الحسن بن حمزه بن علی بن عبيدالله قال كتب الي علی بن ابراهیم باجازه سائر حديثه و كتبه. (۱)

مرحوم شیخ در فهرست درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی می فرماید:

له كتب، منها: كتاب التفسیر، و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازی، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد، و زاد بن النديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن و رواياته. اخبرنا بجميعها جماعه عن ابی محمد الحسن بن حمزه العلوی الطبری، عن علی بن ابراهیم.

و اخبرنا بذلك الشيخ المفيد، عن محمد بن علی بن الحسين بن بابويه، عن ابيه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوی و محمد بن علی ماجيلويه، عن علی بن ابراهیم، إلا حديثاً واحداً استثناء من كتاب الشرايع فی تحريم لحم البعير، و قال: لا ارويہ لانه محال. و روى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من ابی جعفر محمد بن علی الجواد، رويناه بالاسناد الاول. (۲)

علامه حلی در خلاصه الرجال درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی فرموده:

(۳)

له كتب، منها كتاب التفسیر و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازی، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد، و زاد بن النديم، كتاب المناقب، و كتاب اختيار القرآن و رواياته، اخبرنا بذلك الشيخ المفيد عن محمد بن علی بن الحسين بن بابويه عن ابيه، و محمد بن الحسن، و حمزه بن محمد العلوی، و محمد بن علی ماجيلويه عن علی بن

۱- رجال النجاشی، ص ۱۹.

۲- فهرست شیخ طوسی، ص ۱۵۳ ۱۵۲، چاپخانه باقری، چاپ اول ۱۴۲۲ ق.

۳- هو من مشايخ ثقة الاسلام الكليني المتوفى سنة ۳۲۸، و روى عنه حمزه بن القاسم ابن علی من احفاد أبي الفضل العباس .٪

ابراهيم الأحديثاً واحداً استثناء من كتاب الشرايع فى تحريم لحم البعير و قال لا أرويه لأنه محال، و روى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من أبى جعفر محمد بن على الجواد، رويناه بالاسناد الاول.(١)

در جامع الرواه درباره على بن ابراهيم بن هاشم القمى آمده است:

ابو الحسن ثقة فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر و صنف كتباً و اضرفى وسط عمره [صه. جش] «مح»

و هو الذى روى عنه محمد بن يعقوب الكلينى كثيرا له كتب روى عنه ابو محمد الحسن بن حمزه العلوى الطبرى و محمد بن على بن الحسين عن ابيه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوى و محمد بن على ماجيلويه فى [ست] فى ترجمته. الصدوق عن ابيه عنه فى مشيخه [يه] فى طريق هشام بن سالم و طريق صفوان بن يحيى و ذريح

١- رجال علامه حلى، الحسن بن يوسف بن على المطهر الحلى، ص ١١٥، باب على.

المحاربى و ابراهيم بن عبد الحميد و غيرهم. محمّد بن على بن الحسين عن ابيه و حمزه بن محمّد و محمّد بن على عنه فى [ست] فى ترجمه عبدالله بن يحيى الكاهلى. عنه عن ابيه و حمزه بن محمّد العلوى و محمّد بن على ماجيلويه عنه فى ترجمه محمّد بن ابى عمير، عنه حمزه بن محمّد العلوى فى مشيخه [يه] فى طريق الحسن بن فازن [قارن خ].

عنه محمّد بن الحسن الصفار فى [يب] فى باب ديات الشجاج. عنه محمّد بن الحسن بن الوليد فى [ست] فى ترجمه محمّد بن اسماعيل بن بزيع. عنه ابو محمّد الحسن بن حمزه العلوى فى [بص] فى باب مقدار ما يكون بين البئر و البالوعه و فى باب الرجل يموت و هو جنب و فى باب وقت نوافل النهار. عنه محمّد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه فى مشيخه [يه] فى طريق داود الصرمى و فى طريق الريان بن الصلت و فى طريق ابى ثمامه و فى طريق ابراهيم بن هاشم و فى طريق اسماعيل بن عيسى. عنه محمّد [احمد خ] بن زياد بن جعفر الهمدانى فى طريق زكريا بن آدم. عنه احمد بن زياد بن جعفر الهمدانى رضى الله عنه فى طريق سهل بن اليسع و فى طريق ابى زكريا الاعور و فى طريق ابراهيم بن محمّد الهمدانى و فى طريق بلال المؤذن و فى طريق حمدان الديوانى فعلى هذا محمّد بن زياد فى نسخه سهو من النساخ و الله اعلم. عنه الحسين بن ابراهيم رضى الله عنه فى طريق الريان بن الصلت. عنه الحسين [الحسن خ] بن ابراهيم بن با بانه [تاتا نه خ] رضى الله عنه فى طريق العباس بن هلال عنه الحسين بن ابراهيم رضى الله عنه فى طريق محمّد بن القاسم بن الفضيل. عنه احمد بن على بن زياد رضى الله عنه فى طريق ادريس بن زيد. عنه ابو عبدالله محمّد بن احمد الصفوانى فى مشيخه [يب] فى طريق الفضل بن شاذان. الحسين بن حمدان عن على بن ابراهيم فى [ست] فى ترجمه غياث بن ابراهيم. ابو القاسم جعفر بن محمّد عن ابيه عنه فى [يب] فى باب فضل زياده ابى عبدالله الحسين بن على . احمد بن محمّد بن سعيد عن الحسن [الحسين خ] بن القاسم عن على بن ابراهيم فى باب علامه اول شهر رمضان. (١)

مرحوم مامقانى در تنقيح المقال درباره على بن ابراهيم بن هاشم مى فرمايد:

١- جامع الرواه، ج ١، ص ٥٤٦ ٥٤٥؛ محمد بن على الاردبيلى الغروى الحائرى، شركت چاپ نكين، ١٣٣٤ ش.

على بن ابراهيم بن هاشم ابوالحسن القمى قال النجاشى بعد هذا العنوان ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع
فاكثر و صنف كتابا و اضر فى وسط عمره و له كتاب التفسير كتاب النسخ و المنسوخ كتاب قرب الاسناد كتاب الشرايع كتاب
الحيض كتاب التوحيد والشرك كتاب فضائل امير المؤمنين .كتاب المغازى كتاب الانبياء و رساله فى معنى هشام و يونس
جوابات مسائل ساله عنها محمّد بن بلال كتاب يعرف بالمشذر الله اعلم انه مضاف اليه اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن
الحسن بن حمزه بن على بن عبيد الله قال كتب الى على بن ابراهيم باجازه ساير حديثه و كتبه انتهى و مثله بعينه الى قوله وسط
عمره فى القسم الأوّل من الخلاصه و عنوانه ابن داود فى الباب الأوّل و نقل توثيق النجاشى و وثقه فى الوجيزه والبلغه و
المشتركات و غيرها ايضا و عن اعلام الورى انه من اجل روايات اصحابنا و قال فى الفهرست على بن ابراهيم بن هاشم القمى له
كتب منها كتاب التفسير و كتاب فى النسخ و المنسوخ و كتاب المغازى و كتاب الشرايع و كتاب قرب الاسناد وزاد بن النديم
كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن اخبرنا بجميعها جماعه عن ابى محمّد الحسن بن حمزه العلوى الطبرسى عن على بن
ابراهيم و اخبرنا محمّد بن محمّد النعمان عن محمّد بن على بن الحسين عن أبيه و محمّد بن الحسين و حمزه بن محمّد العلوى و
محمّد بن على ماجيلويه عن على بن ابراهيم الا حديثا واحد استثناء من كتاب الشرايع فى تحريم لحم البعير و قال لا ارويه و روى
ايضا حديث تزويج المامون ام الفضل من محمّد بن على رويناه بالأسناد الأوّل انتهى و لم اقف على تاريخ وفاته و يستفاد مما
مرّ نقله فى العيون فى ترجمه حمزه بن القاسم من ولد ابى الفضل من روايته عن على هذا سنه سبع و ثلثمائه هو حيوته فى بذلك
الوقت و موته بعده و من هنا يظهر انما ذكره السيد صدرالدين فى تعليقه على منتهى المقال من درك الرجل الرضا إشتباه لانه
توفى سنه اثنتين و مأتين و لا تقضى العاده ببقاء على هذا من ذلك الزمان مع بلوغه اقلا الى التاريخ المزبور مع اننا لم نقف له
على روايه واحد عن الرضا إلتميز قد سمعت من النجاشى روايه الحسن بن حمزه العلوى عنه و من الفهرست روايه على بن

الحسين و محمد بن الحسين و حمزه بن محمد العلوى و محمد بن على ماجيلويه و عنه ميزه بهؤلأء فى المشتركتين بزياده محمد بن يعقوب الكلينى فإنه يكثر عنه الروايه فى الكافى جداً و نقل فى جامع الرواه روايه محمد بن الحسن الصفار و محمد بن الحسن بن الوليد و محمد بن موسى المتوكل و احمد بن زياد بن جعفر الهمدانى و الحسين بن ابراهيم بن باباته و احمد بن على بن زياد و ابى عبد الله محمد بن احمد الصّفنوانى و الحسين بن حمدان و ابى القاسم جعفر بن محمد عن ابيه عنه و روايه احمد بن محمد بن سعيد عن الحسن بن القاسم عنه. (١)

در كتاب نقد الرجال در مورد على بن ابراهيم بن هاشم القمى آمده است:

(٢)

أبو الحسن القمى، ثقة فى الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنف كتباً، وأضّرّ فى وسط عمره (٣)، رجال النجاشى. (٤)

له كتب (٥)، روى عنه: على بن الحسين و أبو محمد الحسن بن حمزه العلوى الطبرى و محمد بن على ماجيلويه، الفهرست. (٦)

١- تنقيح المقال، الشيخ عبدالله المامقانى، چاپ سنگى، ج ٢، ص ٢٦٠

٢- القمى، لم ترد فى المصدر.

٣- روى عنه: الحسن بن حمزه بن على بن عبدالله، جش؛ [م ت].

٤- رجال النجاشى: ٢٦٠/٦٨٠.

٥- ٥. و رواياته، أخبرنا بجمعها: جماعة، عن أبى محمد الحسن بن حمزه العلوى الطبرى، عنه . و أخبرنا محمد بن النعمان، عن محمد بن على بن الحسين، عن أبيه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوى و محمد بن على ماجيلويه، عن على بن ابراهيم إلّا حديثاً واحداً استثناء من كتاب الشرائع فى تحريم اللحم العير، قال: لا أرويه. وروى أيضاً حديث تزويج المأمون أمّ الفضل من محمد بن على .٪ رويناها بالاسناد الأول، ست؛ ٩٨. علماً أنّ فى الفهرست: [م ت] نقول: العير: الحمار و غلب على الوحشى، انظر القاموس المحيط ٢ بدل لحم العير: لحم البعير.

٦- الفهرست: ٨٩ / ٣٨١.

و هذا هو الذى روى عنه محمد بن يعقوب الكليني كثيراً كما يظهر من كتب الأخبار. (١) (٢)

على بن إبراهيم بن هاشم القمي در كلام مجلسي اول:

ابو الحسن ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فكثر و صنف كتباً و اضر في وسط عمره [النجاشي] له كتب و روايات اخبرنا بجميعها المفيد، عن محمد بن بابويه، عن ابيه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوي و محمد بن علي ماجيلويه، عن علي بن ابراهيم إلأحدثنا واحداً في تحريم لحم العير (٣) [البعير - خ ل] و قال: لا ارويّه [الفهرست] (٤).

علامه مجلسي در كتاب بحار الانوار درباره علي بن ابراهيم مي فرمايد:

علي بن إبراهيم بن هاشم، أبو الحسن القمي، من أجله رواه الإماميه و من أعظم مشايخهم، أطبقت التراجم علي جلالته و وثاقته. قال النجاشي في الفهرست ص ١٨٣: ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، سمع فكثر، و صنف كتباً، و أضر في وسط عمره. (٥)

و نقل هذه الكلمه العلامه الحلّي في ص ٤٩ من خلاصته.

- ١- الكافي ٣ و غيرها كثير. / او ٢ و ٥١٠ / او ٣ و ٥ و ٩ و ١٠ و ٥٠٩ / او ٧ / ٤١٠ و ٧ / ٢٠٩ و ٣ و ٤ و ٧ و ٢٠٨ / ٩ و ٥٩ / ٥٨:
- ٢- نقد الرجال؛ سيد مصطفى تفرشي / مؤسسه آل بيت / ١٤١٨ ق، ص ٢١٨
- ٣- العير بالكسر القافلة سمي به اما لكونه قافلة الحمير او قافلة الابل كما يستفاد من كتب اللغة [بالفتح] الحمار وحشياً كان او اهلياً.
- ٤- روضة المتقين ج ١٤، ص ٣٩٠؛ محمد تقى مجلسي، با تعليق سيد حسين موسوي كرمانى و شيخعلى پناه اشتهااردى
- ٥- أى ذهب بصره.

وقال ابن النديم في الفهرست ص ٣١١: على بن إبراهيم بن هاشم من العلماء والفقهاء. وقال الطبرسي في إعلام الوری: إنه من أجل رواه في أصحابنا؛ و يوجد ترجمته في جميع تراجم اصحابنا(١)، و في لسان الميزان ج ٤، ص ١٩١.

مؤلفاته

له كتاب التفسير(٢)، كتاب الناسخ والمنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرائع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد والشرك، كتاب فضائل أمير المؤمنين، كتاب المغازي، كتاب الأنبياء، رساله في معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمشدّر، الله أعلم أنه مضاف إليه(٣)، كتاب المناقب، كتاب اختيار القرآن(٤).

مشايخه

يروى عن عدّه كثيره من المشايخ منهم:

١. إبراهيم بن هاشم أبوه و أكثر رواياته عنه.

٢. أحمد بن محمّد بن خالد البرقي.

٣. أحمد بن محمّد بن عيسى.

٤. أحمد بن إسحاق الأحوص.

٥. إسماعيل بن عيسى المعروف بالسندی.

٦. جعفر بن سلمه الأهوازي.

١- تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢

٢- طبع بايرانو في ١٣١٥ في سنة ١٣١٣

٣- فهرست النجاشي، ص ١٨٣

٤- فهرست ابن النديم، ص ٣١١.

٧. الحسن بن سعيد الأهوازي.
٨. الحسن بن موسى الخشاب.
٩. الحسين بن سعيد الأهوازي.
١٠. داود بن القاسم الجعفرى.
١١. الريان بن الصلت. (١)
١٢. صالح بن السندى. (٢)
١٣. على بن محمد القاسانى.
١٤. القاسم بن محمد البرمكى.
١٥. محمد بن أبى إسحاق الخفاف.
١٦. محمد بن الحسن.
١٧. محمد بن خالد الطيالسى.
١٨. محمد بن سالم.
١٩. محمد بن على الهمدانى.
٢٠. محمد بن عيسى بن عبيد.
٢١. محمد بن يحيى.
٢٢. المختار بن محمد بن المختار.
٢٣. هارون بن مسلم.
٢٤. ياسر الخادم.

١- وفي بعض الاسانيد أبوه واسطه.

٢- وفي بعض الاسانيد ابوه واسطه

يروى عنه عدّة من الأصحاب منهم:

١. أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني.
٢. أحمد بن علي بن زياد.
٣. أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم.
٤. أحمد بن محمّد العلوي.
٥. الحسن بن حمزه بن علي بن عبيدالله.
٦. الحسن بن القاسم.
٧. الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب.
٨. الحسين بن إبراهيم بن ناتانه.
٩. الحسين بن حمدان.
١٠. حمزه بن محمّد العلوي.
١١. علي بن الحسين بن بابويه.
١٢. علي بن عبدالله الورّاق.
١٣. علي بن محمّد بن قولويه.
١٤. محمّد بن أحمد الصفواني.
١٥. محمّد بن الحسن الصفّار.
١٦. محمّد بن الحسن بن الوليد.
١٧. محمّد بن الحسين.
١٨. محمّد بن علي ماجيلويه.

١٩. محمد بن قولويه.

٢٠. محمد بن موسى بن المتوكل.

٢١. محمد بن يعقوب الكليني، قد أكثر الروايه عنه في الكافي.

وفاته

لم نقف على تاريخ وفاته، و يستفاد من المجالس ص ٣٧ و ٣٦٣ أنه كان حياً في سنة ٣٠٧، حيث أن حمزه بن محمّد العلوى روى عنه في هذه السنه.

محمّد بن على بن ابراهيم بن هاشم

ذكره المصنّف فى الفصل الاوّل من البحار قال بعد ذكره على بن ابراهيم: كتاب العلل لولده الجليل محمّد، و قال فى الفصل الثانى: و كتاب العلل و إن لم يكن مؤلّفه مذكوراً فى كتب الرجال، لكن أخباره مضبوطة موافقه لما رواه والده والصدوق و غيرهما، و مؤلّفه مذکور فى أسانيد بعض الروايات، و روى الكلينى فى باب من رأى القائم عن محمّد والحسن ابنى على بن ابراهيم بتوسّط على بن محمّد، و كذا فى موضع آخر من الباب المذكور عنه فقط بتوسّط، و هذا ممّا يؤيد الاعتماد و إن كان لا يخلو من غرابه لروايته عن على بن ابراهيم كثيراً بلا واسطه، بل الأظهر كما سنح لى أخيراً أنّه محمّد بن على بن ابراهيم بن محمّد الهمدانى، و كان وكيل الناحيه كما أوضحته فى تعليقاتى على الكافى. قلت: لم يذكر فى كتب فهارس أصحابنا للهمدانى كتاب العلل، فلا يصحّ الاعتماد عليه على أى حال. (١)

مؤلف منتهى المقال درباره على بن ابراهيم بن هاشم مى فرمايد:

القمى، ابوالحسن، ثقه فى الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، و صنف كتاباً، وأضّرّ فى وسط عمره، صه. (٢)

وزاد جش: أخبرنا محمّد بن محمّد عن الحسن بن حمزه، عن على بن عبيدالله قال:

١- بحار الانوار، ج ٥، ص ١٢٨. ١٣٠

٢- الخلاصه: ١١١.٤٥ وفيها بدل فأكثر: وأكثر، و كذا فى النجاشى.

کتب إلى علی بن ابراهیم یاجازه سائر احادیثه و کتب. (۱)

و فی ست: أخبرنا بجمیع کتبه جماعه، عن أبی محمد الحسن بن حمزه العلوی الطبری، عنه. (۲)

و أخبرنا محمد بن محمد بن النعمان، عن محمد بن علی بن الحسين، عن أبیه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوی و محمد بن علی بن ماجیلویه، عنه.

أقول: فی مشکا: ابن ابراهیم بن هاشم الثقه، عنه الحسن بن حمزه العلوی تاره و بواسطه علی بن عبیدالله تاره أخرى، و عنه محمد بن الحسن، و حمزه بن محمد العلوی، و محمد بن یعقوب الكلینی. (۳)(۴)

مؤلف منتخب التواریخ درباره علی بن ابراهیم بن هاشم قمی فرموده است:

جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او _ و بسیار شخص جلیل المذهبی بوده و از مشایخ مرحوم کلینی است و قبرشان در شیخان صغیر است در پشت سر قبر محمد بن قولویه به فاصله شصت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع می شود مقابل درب غسلخانه و چهار دیوار هم اطراف قبرشان هست و والد ماجدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان روایات بوده و او اول کسی بود که در قم نشر فرموده احادیث ائمه اطهار را و شاید قبر ایشان هم در شیخان صغیر باشد. (۵)

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب فوائد الرضویه درباره علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابوالحسن فرموده:

- ۱- رجال النجاشی: / ۲۶۰، ۶۸۰ و فیه بدل الحسن بن حمزه، عن علی بن عبیدالله: الحسن بن حمزه بنعلی بن عبدالله.
- ۲- الفهرست: ۸۹، ۳۸۰ و فیه بدل محمد بن علی بن ماجیلویه: محمد بن علی ماجیلویه.
- ۳- هدیة المحدثین: ۲۱۰، و فیه بدل محمد بن ماجیلویه: محمد بن علی بن ماجیلویه.
- ۴- منتهی المقال؛ ج ۴، ص ۳۲۴/۳۲۵ ش ۱۹۲۸، ابوعلی حائری الشیخ محمد بن اسماعیل مازندرانی متوفی ۱۲۱۶ ق، چاپ مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۶ ق.
- ۵- منتخب التواریخ، محمد هاشم خراسانی، باب هشتم، ص ۴۳۸.

ثقه فقیه نبیه ثبت معتمد محدث عظیم الشأن عالم جلیل القدر صاحب تفسیر معروف و آن جناب یکی از مشایخ شیخ اجل ثقه الاسلام کلینی است و از این شیخ احادیث بسیار نقل می کند و هم از مؤلفات او است کتاب قرب الاسناد و آن غیر از قرب الاسناد معروف است که از عبدالله بن جعفر حمیری قمی است و قرب الاسناد مثل امالی از مؤلفات شایعه مابین محدثین است چه آن که محدثین در سابق جمع می نمودند پاره ای از احادیث را که عالی السند و قریب الواسطه بوده تا به معصوم در رساله مخصوصی و او را قرب الاسناد می گفتند و به آن افتخار میجستند و غیر از این دو بزرگوار محمد بن عیسی یقطینی و محمد بن ابی عمران ابوالفرج قزوینی و محمد بن جعفر بطه و علی بن بابویه قمی نیز قرب الاسناد (۱) داشته اند.

و بالجمله در بلده طیبه قم در قبرستان بزرگ آن در پشت قبر محمد بن قولویه قمی به فاصله شصت قدم قبری است که نسبت به علی بن ابراهیم قمی دهند و بر لوح آن اسم مبارکش ثبت است. تغمذ الله برحمته و حشره فی الجنان مع ائمه و از باب فضل یوم الجمعیه کافی معلوم شود که علی بن ابراهیم قمی را برادری است اسحاق نام که علی از او روایت می کند و از کلام علامه مجلسی در مقدمات بحار معلوم می شود که پسر این شیخ ابراهیم بن علی نیز از محدثین و کثیر الروایه بوده قال و کتاب مقصد الراغب الطالب فی فضایل علی بن ابیطالب للشیخ الحسین بن محمد بن الحسن و زمانه قریب من عصر الصدوق و یروی کثیراً من الاخبار عن ابراهیم بن علی بن ابراهیم بن هاشم (۲).

شیخ عباس قمی درباره علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن قمی در کتاب الکنی و الالقاب فرموده است:

۱- یروی صاحب المناقب ابن شهر آشوب منه فراجع تاسع البحار ص ۲۴۵ [منه].

۲- فوائد الرضویه ص ۲۶۴، شیخ عباس قمی، انتشارات مرکزی، تهران، ۱۳۲۷

قال النجاشي: ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنّف كتباً، وأضّرَ أي وصار ضريراً في وسط عمره.

وله كتاب التفسير، كتب النسخ و المنسوخ، كتاب قرب الأسناد، كتاب الشرايع (١) ... الخ.

و بالجملة: هو من أجلّ رواه اصحابنا (٢) و يروى عنه مشائخ اهل الحديث و لم نقف على تاريخ وفاته، إلّا أنّه كان حياً في سنة ٣٠٧، لأنّ الصدوق روى عن حمزه بن محمّد بن أحمد العلوي في رجب سنة ٣٣٩ قال: أخبرني علي بن ابراهيم بن هاشم فيما كتب الي سنة سبع و ثلاثمائه (٣) ... الخ.

وابنه أحمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم القمي يروى عنه الصدوق بمترضياً ويكثر من الروايه عنه (٤) و عن لسان الميزان أحمد بن علي بن علي بن ابراهيم بن الجليل القمي أبو علي نزيل الري. ذكره بن بابويه في تاريخ الري. وقال: سمع أباه و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري، و أحمد بن ادريس و غيرهم.

و كان من شيوخ الشيعة، روى عنه أبو جعفر محمّد بن علي بن بابويه و غيره انتهى. و والده ابراهيم بن هاشم قال الشيخ في الفهرست: ابواسحاق القمي، اصله من الكوفة و انتقل الى قم، و اصحابنا يقولون، أنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنّه لقي الرضا (٥).

١- رجال النجاشي: ٢٦٠، الرقم ٦٨٠.

٢- إعلام الوري: ٢٠٧.

٣- ١٥٩ / ٣. عيون أخبار الرضا: ج ٢

٤- فضائل الأشهر الثلاثة: ٨٧

٥- فهرست الشيخ: ٢٧.

و فى رجال الشيخ أنه تلميذ يونس بن عبدالرحمن. (١).

قلت: قد أطلوا الكلام فى ترجمته، و عدّ المشهور حديثه حسناً، و صرّح جمع من المحقّقين بوثاقته، منهم المحقّق الداماد فى الرواشح (٢) و والد شيخنا البهائى (٣) و المجلسى (٤) و المحقّق الاردبيلى (٥) و قال العلّامة الطباطبائى بحر العلوم: والأصحّ عندى أنه ثقة صحيح الحديث، لوجهه. (٦)

و ذكر شيخنا فى المستدرک و جوهاً لتوثيقه، منها قولهم فى حقه: و اصحابنا يقولون: أنه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، فإنّ النشر كما شرح به الأستاذ الاكبر لا يتحقّق إلّا بالقبول، و أنّ انتشاره عندهم من حيث العمل و الاعتماد لا من حيث النقل.

و قال السيد الأجلّ بحر العلوم فى وجه تقريب دلّالته على التوثيق تلقّى القميين من أصحابنا أحاديثه بالقبول: إنّ العمده فيه ملاحظه أحوال القميين و طريقتهم فى الجرح و التعديل، و تضييقهم أمر العداله، و تسرّعهم إلى القدح و الجرح و الهجر و الإخراج بأدنى رتبه، كما يظهر من استثنائهم كثيراً من رجال نواذر الحكمه، و طعنهم فى يونس بن عبدالرحمن مع جلالته و عظم منزلته و إبعادهم لأحمد بن محمّد بن خالد من قم، لروايته عن المجاهيل، و اعتماده على المراسيل، و غير ذلك ممّا يعلم بتتبع الرجال، فلولا أنّ إبراهيم بن هاشم عندهم بمكان من الثقة و الاعتماد لما سلم من طعنهم و غمزهم بمقتضى العاده، و لم يتمكّن من نشر الأحاديث التى لم يعرفوها إلّا من جهته فى بلده.

١- ٣٠. ١. رجال الشيخ: ٢٥٣، الرقم [٥٢٢٤

٢- الرواشح: ٤

٣- انظر خاتمة المستدر ٣٦.

٤- كتاب الأربعين للمجلسى: ٥٠٧

٥- زبده البيان: ١٥٦

٦- ٤٦٤: ٦. رجال بحر العلوم

و من ثم قال فى الرواشح و مدحهم إياه بأنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم كلمه جامعه، و كلّ الصيد فى جوف الفزّاء (١) انتهى.

و ممّا يدلّ على جلالته أنّ الأدعيه و الأعمال الشائعه فى مسجد السهله، و فى مسجد زيد المتداوله المتلقاه بالقبول المذكوره فى المزار الكبير و مزار الشهيد و غيرهما ينتهى سندها إليه لا غير [رضوان الله عليه].

و القمى _ بضم القاف و تشديد الميم _ نسبة إلى قم مدينه مستحدثه إسلاميه لا أثر للأعاجم فيها، و أول من مصّرها طلحه بن الأحوص الأشعري، و بها آبار ليس مثلها عدوبه و برداً، و أهلها كلّها شيعه إماميه.

و كان بدء تمصيرها فى أيام الحجاج بن يوسف سنه ٨٣، و ذلك أنّ ابن الأشعث لما خرج على الحجاج كان فى عسكره سبعة عشر نفساً من علماء التابعين من العراقيين فلما انهزم ابن الأشعث ورجع إلى كابل كان فى جملة اخوه يقال لهم عبدالله والأحوص و عبدالرحمن و إسحاق و نعيم، و هم بنو سعد بن مالك بن عامر الأشعري و قعوا إلى ناحيه قم.

و كان هناك سبع قرى اسم إحداها كمندان، فنزل هؤلاء الإخوه على هذه القرى حتى افتتحوها، و قتلوا أهلها، و استولوا عليها، و انتقلوا إليها و استوطنوها، و اجتمع إليهم بنو عمّهم، و صارت السبع قرى سبع محالّ بها و سمّيت باسم أحدها و هى كمندان، فأسقطوا بعض حروفها فسمّيت بتعريبها قما، و كان متقدّم هؤلاء الإخوه عبدالله بن سعد، و كان له ولد قد ربّى بالكوفه، فانتقل منها إلى قم، و كان إمامياً، و هو الذى نقل التشيع إلى أهلها، فلا يوجد بها سنّى قطّ. (٢) كذا قال الحموى فى معجم البلدان.

أقول: قد وردت روايات كثيره عن أئمّه أهل البيت فى مدح قم و أهلها و

١- خاتمه مستدرك الوسائل ٤

٢- معجم البلدان ٤. ٣٩٧. ٣٩٨

أَنَّهَا مِمَّا سَبَقَتْ إِلَى قَبُولِ الْوَلَايَةِ، فزَيَّنَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِالْعَرَبِ وَفَتَحَ إِلَيْهِ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَأَنَّهَا قَطَعَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدَسِ، وَأَنَّهَا عَشُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَمَأْوَى شِيَعَتِهِمْ، وَأَنَّهُ إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ فَعَلَيْكُمْ بِقَمِّ وَحَوَالِيهَا وَنَوَاحِيهَا فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَدْفُوعٌ عَنْهَا، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُدْفَعُ الْبَلَايَا عَنْ قَمِّ وَأَهْلِهِ، وَمَا قَصَدَ، جَبَّارٌ بِسُوءِ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَشَغَلَهُ عَنْهُمْ بَدَاهِيهِ أَوْ مَصِيبُهُ أَوْ عَدُوٌّ وَإِنَّ بِقَمِّ مَوْضِعَ قَدَمِ جِبْرَائِيلَ وَأَنَّ أَهْلَ قَمِّ يَحَاسِبُونَ فِي حَضْرَتِهِمْ، وَيَحْشُرُونَ مِنْ حَضْرَتِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ (١) وَفِي الْبَحَارِ عَنِ الْمَنَاقِبِ أَنَّهُ كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى أَهْلِ قَمِّ وَأَبِيهِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بِجُودِهِ وَأَرْفَتِهِ قَدَمٌ عَلَى عِبَادِهِ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ بِشِيرًا وَنَذِيرًا، وَوَفَّقَكُمْ لِقَبُولِ دِينِهِ، وَأَكْرَمَكُمْ بِهَدَايَتِهِ، وَغَرَسَ فِي قُلُوبِ أَسْلَافِكُمُ الْمَاضِينَ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - وَأَصْلَابِكُمُ الْبَاقِينَ - تَوَلَّى كِفَايَتَهُمْ، وَعَمَّرَهُمْ طَوِيلًا - فِي طَاعَتِهِ - حَبَّ الْعَتْرَةِ الْهَادِيَةِ، فَمَضَى مِنْ مَضَى عَلِيٍّ وَتِيرَةِ الصَّوَابِ وَمَنْهَاجِ الصَّدَقِ وَسَبِيلِ الرَّشَادِ، فَوَرَدُوا مَوَارِدَ الْفَائِزِينَ وَاجْتَنُوا ثَمَرَاتِ مَا قَدَمُوا وَوَجَدُوا غَبَّ مَا أَسْلَفُوا. (٢)

وَعَنْ كِتَابِ الْغِيْبَةِ لِلشَّيْخِ الطُّوسِيِّ عَنِ سَلَامَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَنْفَذَ الشَّيْخُ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - كِتَابَ التَّأْدِيبِ إِلَى قَمِّ، وَكَتَبَ إِلَى جَمَاعَةِ الْفُقَهَاءِ بِهَا، وَقَالَ لَهُمْ: انظُرُوا فِي هَذَا الْكِتَابِ وَانظُرُوا فِيهِ شَيْءٌ يَخَالِفُكُمْ فَكُتِبُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ كُلُّهُ صَحِيحٌ، وَمَا فِيهِ شَيْءٌ يَخَالِفُ إِلَّا قَوْلُهُ فِي الصَّاعِ، فِي الْفَطْرَةِ نِصْفَ صَاعٍ فِي الطَّعَامِ، وَالطَّعَامُ عِنْدَنَا مِثْلَ الشَّعِيرِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ صَاعٌ. (٣)

وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: قَمِّ بِلْدَانٌ وَبِلْدَانٌ شِيعَتَنَا، مَطْهَرَةٌ مَقْدَّسَةٌ، قَبْلَتْ وَلايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لَا يَرِيدُهُمْ أَحَدٌ بِسُوءٍ إِلَّا عَجَّلَتْ عَقُوبَتُهُ مَا لَمْ يَخُونُوا إِخْوَانَهُمْ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ جَابِرَهُ سَوْءًا، أَمَا أَنَّهُمْ أَنْصَارُ قَائِمِنَا وَرِعَاةُ حَقِّنَا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ

١- . البحار. ٢٢٢-٢١١

٢- البح. ٣١٧ ح ١٤

٣- الغيبة: ٢

إلى السماء و قال: اللهم اعصمهم من كل فتنة، ونجهم من كل هلكة. (١)

و مفاخر أهل قم كثيرة، منها: أنهم وقفوا المزارع و العقارات الكثيره على الأئمة ..

و منها: أنهم أول من بعث الخمس إليهم ، و منها: أنهم إكرموا جماعه كثيره منهم بالهدايا والتحف و الأكفان كأبي جرير زكريا بن إدريس، و زكريا بن آدم، و عيسى بن عبدالله بن سعد و غيرهم ممن يطول بذكرهم الكلام، و شرفوا بعضهم بالخواتيم و الخلع، و أنهم اشتروا من دعبل ثوب الرضا بألف دينار من الذهب... إلى غير ذلك من الروايات الكثيره التي أوردها العلامة المجلسي في كتاب السماء والعالم. (٢)

أقول: زكريا بن إدريس تقدّم ذكره في أبو جرير، و زكريا بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعري القمي، ثقة جليل القدر، كان له وجه عند الرضا (٣).

روى أنه قال للرضا: إنني أريد الخروج عن أهل بيتي فقد كثر السفهاء فيهم، فقال: لا تفعل فإن أهل قم يدفع عنهم بك كما يدفع عن أهل بغداد بأبي الحسن (٤).

وروى عن علي بن المسيب قال: قلت للرضا: شقّتي بعيده ولست أصل إليك في كل وقت فممن آخذ معالم ديني؟ قال: من زكريا بن آدم القمي المأمون على الدين و الدنيا. (٥)

وروى أنه حجّ الرضا بسنه من المدينة، و كان زكريا بن آدم زميله (٦) وعيسى بن عبدالله بن سعد القمي هو الذي قال له الصادق: إنه منا أهل البيت، و قال

١- البحار ٥٧: ٢١٨ ٢١٩، ح

٢- راجع البحار ٥٧.٢١١

٣- رجال النجاشي: ١

٤- رجال الكشي: ٥٩٤، الرقم ١١.

٥- رجال الكشي ٥٩٤، الرقم ١.

٦- رجال العلامة: ٧٥.

ليونس بن يعقوب: يا يونس عيسى بن عبدالله رجل مَنّا حى و هو مَنّا ميت. (١).

وأخوه عمران بن عبدالله بن سعد الأشعري القمى هو الذى صنع مضارب للصادق وأهداها إليه، و قال: إن الكرايس من صنعتى و عملتها لك، فأنا أحب جعلت فداك أن تقبلها هديه، فقبض أبو عبدالله على يده، ثم قال: أسأل الله أن يصلّى على محمّد و آل محمّد و أن يظلك و عترتك يوم لا ظلّ إلّا ظلّه. (٢).

و كان يقربه و يبشّه و يسأل أحواله و أحوال أهل بيته و أقربائه و يقول: هو نجيب قوم نجباء، ما نصب لهم جبار إلّا قصمه الله. (٣).

و حفيد عيسى بن عبدالله بن سعد هو أحمد بن محمّد بن عيسى أبو جعفر شيخ القميين و وجههم و فقيههم غير مدافع.

و كان أيضاً الرئيس الذى يلقي السلطان و لقي أبا الحسن و أبا جعفر الثانى و أبا الحسن العسكرى (٤).

و كان ثقه، و له كتب (٥) و من أهل بيته أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد الأشعري القمى، كان ثقه (٦) و افد القميين. (٧).

روى عن أبى جعفر الثانى و أبى الحسن و كان خاصّه أبى محمّد (٨) و هو شيخ القميين، رأى صاحب الزمان _ صلوات الله عليه _ (٩) (١٠).

١- رجال الكشّى: ٢٨٢.

٢- رجال الكشّى: ٣٣١، الرقم ٦٠٦.

٣- رجال الكشّى: ٣٣٣، الرقم ٦٠٩.

٤- تنقيح المقال ١: ٩٠ س ٣٢.

٥- [٤] ٥. رجال الشيخ: ٣٥٢، الرقم ٥.

٦- [١] رجال الشيخ: ٣٩٧، الرقم ٥٨١٧.

٧- منتهى المقال. ٢٣٣، الرقم ١١٦.

٨- رجال النجاشى: ٩١، الرقم ٢٢.

٩- فهرست الشيخ: ٦٣، الرقم ٧٨.

١٠- الكنى و الالقاب، شيخ عباس قمى، ج ٢ ص ٥٦١/٥٦٧.

روی آنه توفی بحلوان و بعث أبو محمّد العسکری بکافور الخادم بالأکفان فغسّله و کفّنه ثمّ غاب (۱).

شیخ عباس قمی در تحفه الاحباب درباره علی بن ابراهیم هاشم القمی میگوید:

(۲)

ابوالحسن ثقه جلیل القدر و ثبت معتمد صاحب تفسیر معروف است و او یکی از مشایخ شیخ اجل ثقه الاسلام کلینی عطر الله مرقدہ است و دیگر از کتب او قرب الاسناد است چنانچه در عبدالله بن جعفر حمیری دانستی (۳).

مؤلف بهجه الامال درباره علی بن ابراهیم میگوید:

علی القمی سب ط ه اش مجش ثقه ثبت من الاعظم

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی له کتب، منها: کتاب التفسیر، و کتاب فی النسخ و المنسوخ، و کتاب المغازی، و کتاب الشرایع، و کتاب قرب الاسناد وزاد ابن الندیم کتاب المناقب و کتاب اختیار القران، و روایاته خبرنا بجمیعها جماعه عن ابی محمد الحسن بن حمزه العلوی الطبری عن علی بن ابراهیم.

و خبرنا محمد بن محمد بن نعمان عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوی و محمد بن علی ماجیلویه عن علی بن ابراهیم الأحدیثا واحداً استثناء من کتاب الشرایع فی تحریم لحم العیر، و قال لا ارویه لانه محال، و روی ایضا حدیث تزویج المامون ام الفضل من محمد بن علی روینا بالاسناد الاول «ست».

۱- رجال الکشی: ۵۵۷، الرقم ۱۰۵۲.

۲- علی القمی سبط هاشم.

۳- تحفه الاحباب، ص ۲۲۰، شیخ عباس قمی، دارالکتب، چاپ ۱۳۶۹ ق.

و فى: «جش» على بن ابراهيم بن هاشم القمى ابوالحسن القمى ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثر، وصنف كتب و اضرفى وسط عمره، وله كتاب التفسير، كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرك، كتاب فضائل امير المؤمنين، كتاب المغازى، كتاب الانبياء، رساله فى معنى هاشم و يونس، جواب مسائل سئله عنها محمد بن بلال، كتاب المشذر، و الله اعلم انه مضاف اليه.

اخبرنا محمد بن محمد و غيره عن الحسن بن حمزه بن على بن عبيدالله قال كتب الى على بن ابراهيم [باجازه] ساير حديثه و كتبه، انتهى.

وفى: «صه» على بن ابراهيم بن هاشم القمى ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر، و صنف كتبا و اضرفى وسط عمره، انتهى.

وفى: «د» على بن ابراهيم بن هاشم القمى ابوالحسن (لم- جش) ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، انتهى.

وفى: «الوجيزه» و ابن ابراهيم بن هاشم القمى ثقه.

وفى: «تعق» روى الصدوق فى الفقيه و العيون حديثا ثم قال لم اجد ذلك فى شىء من الاصول و انما تفرد به على بن ابراهيم بن هاشم، انتهى.

وفى: «مشكا» ابن ابراهيم بن هاشم الثقه عنه الحسن بن حمزه العلوى تاره و بواسطه على بن عبيدالله تاره اخرى و عنه محمد بن ماجيلويه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوى و محمد بن يعقوب الكلينى، انتهى.

ولهذا قال فى النقد: وهذا هو الذى روى عنه محمد بن يعقوب الكلينى كثيرا كما يظهر من كتب الاخبار. (١)

مؤلف اتقان المقال در باره على بن ابراهيم قمى ميگويد:

١- بهجة الآمال؛ ملا على عليارى، ص ٣٥٥/٥٤، بنياد فرهنگ كوشانپور، سال چاپ ١٣٦٥ ش.

«علي» بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن ثقه في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر و صنف كتبا و اضر في وسط عمره هما عن جش و في ست له كتب اخبرنا بجميعها جماعه عن ابي محمد الحسن بن حمزه العلوي الطبري عنه و اخبرنا بذلك محمد بن محمد عن ابن بابويه عن ابيه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوي و محمد بن علي ما جيلويه عنه الأحديثا واحداً استثناء من كتاب الشرايع في تحريم لحم العير و قال لا ارويه لانه محال فتدبر جيدا فانه مفيد جدا. (١)

ابن حجر عسقلاني دربارهي علي بن ابراهيم ميگويد:

«علي» بن ابراهيم ابوالحسن المحمدي * رافضي جلدله تفسير فيه مصائب يروي عن ابن ابي داود و ابن عقده و جماعه انتهى * و هو علي بن ابراهيم بن هاشم القمي * ذكره ابو جعفر الطوسي في مصنفى الاماميه و ذكره محمد بن اسحاق النديم في الفهرست و قال له من الكتب _ التفسير _ و الناسخ و المنسوخ _ و المغازي _ و الشرائع. (٢)

مؤلف معجم الادباء دربارهي علي بن ابراهيم ميگويد:

«عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ الْقَمِيِّ» (٣)

- ١- اتقان المقال في احوال الرجال: محمد طه نجف ص ٨٩ - ناشر- العلويه، نجف، چاپ اول ١٣٤٠.
- ٢- لسان الميزان، ابن حجر العسقلاني، ج ٤، ص ١٩١، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، چاپ دوم، ١٣٩٠ ق، ١٩٧١ م.
- ٣- ترجم له في كتاب طبقات المفسرين صفحه ١٦٤ بما يأتي قال: هو ابوالحسن المحمدي من مصنفى الاماميه ذكره محمد بن اسحاق النديم في الفهرست و قال: له من الكتب كتاب التفسير و غيره. يروي عن ابن ابي داود و ابن عقده و جماعه. قال الذهبي في الميزان: رافضي جلد له تفسير فيه مصائب و لم يؤرخ وفاته.

ذكره ابن النديم، و ذكره ابو جعفر فى مصنفى الاماميه وقال: له كتب منها: كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازى، و كتاب الشرائع، و كتاب الاسناد، و كتاب المناقب، و كتاب اخبار القران و رواياته. (١)

عمر رضا كحّاله درباره على بن ابراهيم ميگويد:

على القمى (كان حيا قبل ٣٢٩ هـ، ٩٤١ م.)

على بن ابراهيم بن هاشم القمى (ابوالحسن) مفسر، فقيه، اخبارى، اخذ عنه الكلينى المتوفى سنه ٣٢٩ هـ. من اثاره: تفسير القران، الناسخ و المنسوخ، اخبار القران و رواياته، كتاب الحيض، كتاب الشرائع، و المغازى.

«ط» ابن النديم: الفهرست ١: ٢٢٢، الطوسى: الفهرست ٨٩، ياقوت: معجم الادباء ١٢: ٢١٥، النجاشى: كتاب الرجال ١٨٣، ١٨٤، البغدادي: ايضاح المكنون ١: ٣٠٩، ٢: ١٩٧، ٢٧٣، ٢٩١، ٣٠٩، ٣٣٤، آقا بزرك: الذريعه ٤: ٣٠٢ _ ٣٠٩، البغدادي: هديه العارفين ١: ٦٧٨، ابو على: منتهى المقال ٢٠٤، ميرزا محمد: منهج المقال ٢٢٣، المامقانى: تقيح المقال ٢: ٢٦٠. (٢)

على بن ابراهيم بن هاشم در معجم رجال الحديث سيد ابوالقاسم خوئى:

قال النجاشى: على بن ابراهيم بن هاشم ابوالحسن القمى ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فأكثر وصنف كتباً و أضر فى وسط عمره و له كتاب التفسير، كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد والشرك، كتاب فضائل امير المؤمنين، كتاب المغازى، كتاب الانبياء، رساله فى معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمد بن بلال، كتاب يعرف

١- معجم الادباء، ياقوت رومى، ج ١٢، ص ٢١٥، چاپ مصر، مطبعة دار المأمون. بى تا.

٢- معجم المؤلفين؛ عمر رضا كحّاله، ج ٧، ص ٩، ناشر مكتبة المثنى، بيروت، بى تا.

بالمشذرة الله اعلم انه مضاف اليه اخبرنا محمّد بن محمّد وغيره عن الحسن بن حمزه بن علي بن عبيد الله قال كتب إلى علي بن ابراهيم باجازه سائر حديثه وكتبه.

وقال الشيخ [٣٨٢] علي بن ابراهيم بن هاشم القمي، له كتب: منها كتاب التفسير، وكتاب النسخ والمنسوخ، وكتاب المغازي وكتاب الشرايع، وكتاب قرب الاسناد، وزاد ابن النديم كتاب المناقب وكتاب اختيار القرآن ورواياته، اخبرنا بجميعها جماعه عن ابي محمّد الحسن بن حمزه العلوي الطبري عن علي بن ابراهيم، و اخبرنا بذلك الشيخ المفيد عن محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزه بن محمّد العلوي و محمّد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابراهيم الا- حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع في تحريم لحم البعير وقال لا أرويه لأنه محال! و روى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من ابي جعفر محمّد بن علي الجواد رويناها بالاسناد الاول.

و تقدم برقم ٧٨٠٥ عن رجال الشيخ بعنوان علي بن ابراهيم.

روى [علي بن ابراهيم] عن ابيه ابراهيم بن هاشم، و روى عنه علي بن الحسين، كامل الزيارات الباب ٣، في زياره قبر رسول الله ﷺ الحديث ٩، و طريق الشيخ اليه صحيح.

طبقة في الحديث

وقع في اسناد كثير من الروايات تبلغ سبعة آلاف و مائه و اربعين مورداً.

ففي بعضها عبر بعلي عن ابيه و في كثير منها علي بن ابراهيم عن ابيه و في بعضها علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه.

فقد روى عن ابيه _ و رواياته عنه تبلغ ستة آلاف و مائتين و اربعة عشر مورداً _ و احمد بن ابي عبدالله و احمد بن اسحاق بن سعد و احمد بن محمّد و احمد بن محمّد البرقي و احمد بن محمّد بن خالد و اسحاق بن ابراهيم اخيه و اسماعيل بن محمّد المكي و ايوب بن نوح او عن بعض اصحابه عنه والحسن بن محمّد والحسن بن موسى الخشاب و الحسين بن الحسن و ريان بن الصلت والسري بن الربيع و سلمه بن الخطاب و صالح

بن السندی _ و رواياته عنه تبلغ ثلاثه و ستين مورداً و صالح بن عبدالله و العباس بن معروف و عبدالله بن الصلت و عبدالله بن محمّد بن عيسى و على بن اسحاق و على بن حسان و على بن شيره و على بن محمّد و على بن محمّد القاساني و محمّد بن محمّد بن اسحاق الخفاف _ او عن ابيه عنه _ و محمّد بن الحسين و محمّد بن خالد الطيالسي و محمّد بن سالم و محمّد بن على، و محمّد بن عيسى، و رواياته عنه تبلغ اربعمائه و سته و ثمانين مورداً و محمّد بن عيسى بن عبيد _ و رواياته عنه تبلغ اثنين و ثمانين مورداً _ و المختار بن محمّد و المختار بن محمّد و المختار بن محمّد الهمداني و المختار بن محمّد الهمداني و موسى بن ابراهيم المحاربي و هارون بن مسلم _ و رواياته عنه تبلغ ثلاثه و ثمانين مورداً _ و ياسر، و ياسر الخادم و يعقوب بن يزيد و اخيه و الخشاب.

و روى عنه احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسن بن حمزه العلوي و محمّد بن موسى بن المتوكل و محمّد بن يعقوب الكليني.

اختلاف الكتب

روى الشيخ بسنده عن ابي محمّد الحسن بن حمزه العلوي عن على بن ابراهيم عن ابي غالب الزراري. التهذيب: الجزء ١، باب حكم الحيض و الاستح

اضه و النفاس، الحديث ٤٥٩.

كذا في هذه الطبعه ولكن في الطبعه القديمه: على بن ابراهيم و عن ابي غالب الزراري و هو الصحيح فأبو غالب الزراري عطف على ابي محمّد و على بن ابراهيم يروى عن ابيه.

و روى بسنده ايضاً عن على بن ابراهيم عن ابي هاشم الجعفرى عن الرضا. التهذيب: الجزء ٣، باب الصلاه على الاموات، الحديث ١٠٢١.

كذا في الطبعه القديمه و الوافى ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب الصلاه على المصلوب ٧٨، الحديث ٢، على بن ابراهيم عن ابيه عن ابي هاشم الجعفرى،

و هو الصحيح الموافق للوسائل و لأن علي بن ابراهيم لم تثبت روايته عن أبي هاشم الجعفرى بلا واسطه ابيه و اما ابوه فقد روى عن ابي هاشم فى عده موارد.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن منصور. الكافى: الجزء ١، كتاب الحجّه ٤، باب فى الاثمه انهم اذا ظهر امرهم حكموا بحكم داود ٩٩، الحديث ١.

كذا فى هذه الطبعه ولكن فى سائر النسخ: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير فالسقط واقع فى هذه الطبعه.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبدالله . الكافى: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب التعزیه و مايجب على صاحب المصيبه ٧٠، الحديث ٦.

كذا فى هذه الطبعه ولكن فى الطبعه القديمه والمرآه: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين من الزيادات، الحديث ١٥١٤.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن حماد. التهذيب: الجزء ١، باب صفه الوضوء والفرض منه، الحديث ٢٦٣.

كذا فى الطبعه القديمه ايضاً ولكن فى الكافى: الجزء ٣، كتاب الطهاره ١، باب الشك فى الوضوء و من نسيه ٢٢، الحديث ٣، علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن حماد و هو الصحيح الموافق للوفى والوسائل.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن بن ابي عمير عن ابن اذينة عن ابي اسامه. التهذيب: الجزء ١، باب تطهير الثياب و غيرها من النجاسات، الحديث ٧٨٦.

كذا في الطبعة القديمه أيضاً ولكن في الاستبصار: الجزء ١، باب عرق الجنب والحائض يصيب الثوب، الحديث ٦٤٤. علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الطهارة ١، باب الجنب يعرق في الثوب ٣٤، الحديث ١.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير عن حماد عن الحلبي. التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ٨٣٦.

ولكن في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب تلقين الميت ٩، الحديث ١، علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير و هو الصحيح.

و روى الشيخ بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن بن ابي عمير عن معاوية بن عمار، التهذيب: الجزء ٥، باب الزيادات في فقه الحج، الحديث ١٤٣٧. و الاستبصار: الجزء ٢، باب جواز ان تحج المرأة عن الرجل، الحديث ١١٤١ الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه، عن ابن ابي عمير و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المرأة تحج عن الرجل ٦٠، الحديث ٢.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن ابي عمير الاستبصار: الجزء ٣، باب ان ولد المتعه لاحق بأبيه، الحديث ٥٥٨.

هذا و لكن في التهذيب: الجزء ٧، باب تفصيل احكام النكاح الحديث ١١٥٥، علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب وفوع الولد ١٠٩، الحديث ٢.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن بن ابي عمير عن حماد الاستبصار: الجزء ٣، باب طلاق التي لم يدخل بها، الحديث ١٠٤٧.

و رواها في التهذيب: الجزء ٨، باب احكام الطلاق، الحديث ٢١١ الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب طلاق التي لم يدخل بها ٢٣، الحديث ٣.

روى محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابن فضال عن ابن بكير الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب بيع الغرر و المجازفه ٨٣، الحديث ١٣.

كذا في الطبعة القديمه والمرآه ايضاً ولكن في الوسائل علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن فضال، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٧، باب الغرر والمجازفه، الحديث ٥٤٥.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان، التهذيب: الجزء ١٠، باب الحد في الفريه والسب، الحديث ٢٣٦.

كذا في الطبعة القديمه ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب القاذف ٢٦، الحديث ١: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب و هو الصحيح.

و روى ايضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن آدم بن اسحاق عن عبدالله بن محمّد الجعفي. التهذيب: الجزء ١٠، باب الحد في نكاح البهائم، الحديث ٢٢٩، والاستبصار: الجزء ٤، باب حد النباش، الحديث ٩٣٠.

و رواها ايضاً في باب الحد في السرقة والخيانه، الحديث: ٤٦١، والاستبصار: الجزء ٤، باب حدّ من اتى ميتة من الناس، الحديث ٨٤٢ إلا ان فيهما علي بن ابراهيم عن ابيه عن آدم بن اسحاق، و ما فيهما هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب حد النباش ٣٩، الحديث ٢.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم عن احمد بن عبدل عن ابن سنان الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب اللباس الذي تكره الصلاة فيه ٦٠، الحديث ١٥.

كذا في الطبعة القديمه و المرآه والوسائل ايضاً ولكن في الوافي احمد بن عبدوس بدل احمد بن عبدل و لعله هو الصحيح لعدم وجود هذا العنوان لا في الرجال و لا في الروايات.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن احمد بن محمّد بن ابي عبدالله عن زياد القندي. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب صلاة الحوائج ٩٥، الحديث ١.

كذا في الطبعة القديمه ايضاً ولكن في المرآه عن احمد بن ابي عبدالله عن زياد القندي و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ١، باب الاغسال المفترضات، الحديث ٣٠٤ والوافي ايضاً كالتهديب:

روى الشيخ باسناده عن سعد بن عبدالله الحميري و علي بن ابراهيم بن هاشم عن اسماعيل بن مرار و صالح بن السندي. مشيخه التهذيب: في طريقه الى يونس بن عبدالرحمان.

أقول: كذا في الطبعه القديمه ايضاً ولكن في مشيخه الاستبصار: على بن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرار و صالح بن السندي و هو الصحيح الموافق لما أورده الشيخ في الفهرست في طريقه الى يونس بن عبدالرحمان.

و روى الشيخ بسنده عن على بن ابراهيم عن ابيه و اسماعيل بن مهران عن يونس. التهذيب: الجزء ٥، باب الكفاره عن خطأ المحرم، الحديث ١٠٨٩.

كذا في الطبعه القديمه ايضاً ولكن في الاستبصار: الجزء ٢، باب من جامع قبل عقد الاحرام، الحديث ٦٣٦: على بن ابراهيم عن ابيه و اسماعيل بن مرار و في الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب ما يجوز للمحرم بعد اغتساله ٧٩، الحديث ١٠، على بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار و هو الصحيح الموافق للوافي.

وروى ايضاً بسنده عن محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان و على بن ابراهيم عن حريز. التهذيب: الجزء ٣، باب العمل في ليله الجمعة و يومها، الحديث ٧٧.

كذا في الطبعه القديمه ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب وجوب الجمعة و على كم تجب؟ ٦٨، الحديث ٦: محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان و على بن ابراهيم عن ابيه جمعياً عن حماد بن عيسى عن حريز و هو الصحيح بقرينه سائر الروايات.

روى محمد بن يعقوب عن على بن ابراهيم عن الحسن بن محبوب. الكافي: الجزء ١، كتاب الحج ٤، باب ان الارض لا تخلو من حجه ٥، الحديث ٧.

كذا في هذه الطبعه ولكن في الطبعه القديمه و المرآه والطبعتين الحديثتين بعد هذه الطبعه على بن ابراهيم عن ابيه عن الحسن بن محبوب و هو الصحيح بقرينه سائر الروايات.

روى الشيخ بسنده عن على بن ابراهيم عن الحسين بن خالد عن أبي عبدالله. التهذيب: الجزء ٧، باب الولاده والنفاس و العقيقه الحديث ١٧٧٦.

كذا في الطبعه القديمه ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٦، كتاب العقيقه ١، باب ان رسول الله [ﷺ] و فاطمه عفا عن الحسن والحسين ٢١، الحديث ٦: على بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن حماد عن حريز. الاستبصار: الجزء ٤، باب انه لا- تجوز الوصيه بأكثر من الثلث، الحديث ٤٦٤.

و رواها في التهذيب: الجزء ٩، باب الوصيه بالثلث و اقل منه و اكثر الحديث ٧٧٥، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الوصايا ١، باب بعد باب ما للانسان ان يوصى به بعد موته ٧، الحديث ١.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن صالح بن سعيد عن بعض أصحابنا. التهذيب: الجزء ١٠، باب من الزيادات في الحدود، الحديث ٥٧٢.

كذا في الطبعه القديمه ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب ما يجب فيه التعزير ٤٨، الحديث ٨، علي بن ابراهيم عن ابيه عن صالح بن سعيد و هو الصحيح الموافق للوافي و بقرينه سائر الروايات فان الراوى لكتاب صالح بن سعيد هو ابراهيم بن هاشم.

و روى بسنده ايضاً عن علي بن ابراهيم عن صالح بن السندی عن جعفر بن بشير، التهذيب: الجزء ٧، باب الولاده والنفاس و العقيقه، الحديث ١٧٥٠.

كذا في الطبعه القديمه ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٦، كتاب العقيقه ١، باب الاسماء والكنى ١٠، الحديث ١١، علي بن ابراهيم عن ابيه عن صالح بن السندی و هو الصحيح، لما تقدم في روايته عن اسماعيل بن مرار.

و روى ايضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن عبدالله بن المغيره عن عبدالله بن سنان. التهذيب: الجزء ٢، باب ما يجوز الصلاه فيه من اللباس والمكان، الحديث ١٤٨٨.

و رواها في الاستبصار: الجزء ١، باب الرجل يصلى في ثوب فيه نجاسه، الحديث ٦٣٦، الا- ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله بن المغيره و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب الرجل يصلى في الثوب و هو غير طاهر ٦١، الحديث ٩.

و روى أيضاً بسنده عن على بن ابراهيم عن عبدالله بن المغيرة عن عبدالله بن سنان. التهذيب: الجزء ٤، باب حكم العلاج للصائم، الحديث ٧٨٧ و الاستبصار: الجزء ٢، باب السواك للصائم بالرطب واليابس، الحديث ٢٩٤.

كذا في الطبعة القديمة من التهذيب أيضاً ولكن في الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب السواك للصائم ٣١، الحديث ٣: على بن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله بن المغيرة.

و روى أيضاً بسنده عن على بن ابراهيم عن محمد بن خالد البرقي عن حماد بن عيسى. التهذيب: الجزء ١٠، باب ديات الاعضاء و الجوارح الحديث ٩٩٩.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب الرجل يضرب الرجل و يذهب سمعه ٣٣، الحديث ٢، الحديث ٢، على بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن خالد البرقي و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

روى محمد بن يعقوب عن على بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب السهو في الفجر والمغرب والجمعة ٣٩، الحديث ٤.

و رواها الشيخ في التهذيب، الجزء ٢، باب احكام السهو في الصلاة الحديث ٧١٦ الا- ان فيه على بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى.

و ما في الكافي موافق للاستبصار: الجزء ١، باب الشك في فريضة الصلاة الحديث ١٣٩٩ و هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل فان رواه على بن ابراهيم عن محمد بن عيسى كثيره جداً، كما تقدم و لم تثبت روايته عنه بواسطه ابيه بلا- معارض الا- في موردين و فيهما ايضاً تأمل و مما يؤكد ذلك ان في مشيخه التهذيب في طريقه الى يونس بن عبدالرحمان: و على بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس بلا واسطه، ايضاً.

و روى ايضاً عن على بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب من شك في صلاته كلها و لم يدر زاد او نقص ٤٣، الحديث ٥.

و رواها الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى عن يونس التهذيب: الجزء ٣، باب احكام الجماعه واقل الجماعه الحديث ١٨٧ والصحيح ما في الكافي الموافق للوافي والوسائل كما تقدم وجهه.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب صلاه العيدين ٨٨ الحديث ٩.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٣، باب صلاه العيدين، الحديث ٨٥٧، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى. و ما في الكافي هو الصحيح الموافق للوافي والوسائل كما تقدم.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب الفطره ٧٥، الحديث ١٩.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٤، باب مستحق الفطره، الحديث ٢٥٩، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للاستبصار: الجزء ٢، باب مستحق الفطره، الحديث ١٧٢ والوافي والوسائل ايضاً.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن سليمان بن سالم الكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب في انه يحتاج ان يعيد عليها الشرط بعد عقده النكاح ٩٩، الحديث ٥.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٧، باب تفصيل احكام النكاح الحديث ١١٣٨، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للوافي.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب المسلم يقتل الذمي ٢٦، الحديث ١.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب القود بين الرجال والنساء، الحديث ٧٢٨، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للاستبصار: الجزء ٤، باب مقدار ديه اهل الذمه، الحديث ١٠١٠ والوافي ايضاً.

روى أيضاً عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبدالرحمان. الكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات ٥، باب ما يرد من الشهود ١٧، الحديث ١ و ٢.

و رواهما الشيخ في التهذيب: الجزء ٦، باب البيئات، الحديث ٦٠١ و ٦٠٢-الان فيهما علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى والصحيح ما في الكافي الموافق للوافي والوسائل.

و روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن عبيد عن يونس. التهذيب: الجزء ٤، باب حكم الساهي والغالط في الصيام، الحديث ٨١٥، والاستبصار: الجزء ٢، باب حكم القادم من سفره، الحديث ٣٦٩، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس وهو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب من ظن انه ليل فافطر ١٩، الحديث ٢، فان فيه محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس، التهذيب: الجزء ٦، باب البيئات، الحديث ٧٤٢ والاستبصار: الجزء ٣، باب ما تجوز فيه شهاده الواحد، الحديث ١٠٩، الا-ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى والصحيح ما في هذه الطبعة من التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات ٥، باب شهاده الواحد و يمين المدعى ٨، الحديث ٣.

و روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس. التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث بن الملاعنه، الحديث ١٢٣٨ والاستبصار: الجزء ٤، باب ميراث ولد الزنا، الحديث ٦٨٩، الا-ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن عيسى والصحيح ما في التهذيب: الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الموارث ٢، باب ميراث ولد الزنا ٥٨، ذيل حديث ٤.

و روى بسنده أيضاً عن علي بن محمد بن عيسى عن يونس. التهذيب: الجزء ١٠، باب القضاء في قتل الزحام، الحديث ٨١٥ والاستبصار: الجزء ٤، باب من قتله الحد الحديث ١٠٥٦.

و رواها محمّد بن يعقوب فى الكافى: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب من لا ديه له ١٤، الحديث ٣، الا ان فيه على بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى، كذا فى الطبعه القديمه والمرآه أيضاً ولكن الصحيح ما فى التهذيب والاستبصار: الموافق للوافى. و كذا الكلام فى الحديث ٤ و ٥، من الكافى.

روى محمّد بن يعقوب عن على بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس. الكافى: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب حد المرض الذى يجوز للرجل ان يفطر فيه ٣٩، الحديث ٣، والتهذيب: الجزء ٤، باب حد المرض الذى يجب فيه الافطار، الحديث ٧٥٩ والاستبصار: الجزء ٢، باب حد المرض الذى يبيح لصاحبه الافطار، الحديث ٣٧٢، الا ان فيهما على بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى والصحيح ما فى الكافى على ما تقدم.

و روى أيضاً بسنده عن على بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمان. التهذيب: الجزء ٧، باب الشفعه، الحديث ٧٢٩ و الاستبصار: الجزء ٣، باب العدد الذين تثبت بينهم الشفعه، الحديث ٤١٢.

ولكن فى الكافى: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الشفعه ١٣٨، الحديث ٧، على بن ابراهيم عن ابيه عن محمّد بن عيسى بن عبيد، كذا فى الطبعه القديمه والمرآه والوافى والوسائل ايضاً والصحيح ما فى التهذيب:

روى الكلينى عن على بن ابراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعده بن صدقه. الكافى: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب حد الرضاع الذى يحرم ٨٨، الحديث ١٠.

و رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٧، باب ما يحرم من النكاح من الرضاع، الحديث ١٢٩٧ والاستبصار: الجزء ٣، باب مقدار ما يحرم من الرضاع، الحديث ٧٠٢، الا ان فيهما على بن ابراهيم عن ابيه عن هارون بن مسلم.

اقول: ما فى الوافى موافق لما فى الكافى و ما فى الوسائل موافق لما فى التهذيب.

روى الشيخ بسنده عن على بن ابراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعده بن صدقه. التهذيب: الجزء ٧، باب الزيادات من الاجارات، الحديث ٩٨٩.

كذا في الطبعة القديمه ايضاً ولكن في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب النوادر ١٥٩، الحديث ٤٠: علي بن ابراهيم عن ابيه عن هارون بن مسلم و عن بعض نسخه كما في التهذيب: و هو الموافق للوسائل.

روى محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان. الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب السجود و التسبيح ٢٥، الحديث ١٥.

كذا في الطبعة القديمه والمرآه ولكن في التهذيب: الجزء ٢، باب كيفيه الصلاه و صفتها، الحديث ٣١٢: علي بن ابراهيم عن ابيه عن يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان و هو الموافق للوسائل كما ان الوافي موافق للكافي.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن النوفلى عن السكونى. التهذيب: الجزء ١٠، باب ديات الشجاج و كسر العظام، الحديث ١١٣٩، كذا في الطبعة القديمه.

و رواها الصدوق بسنده عن السكونى فى الفقيه: الجزء ٤، باب ديه الجراحات والشجاج. الحديث ٤٣٧ و فى طريقه اليه: ابراهيم بن هاشم عن النوفلى عن السكونى و هو الصحيح الموافق لطريق الشيخ الى السكونى الموجود فى الفهرست.

و روى بسنده ايضاً عن علي بن ابراهيم رفعه عن بعض أصحاب أبي عبدالله. التهذيب: الجزء ١٠ باب القضاء فى الزحام الحديث ٨٤٤ و الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب النوادر ٥٦، الحديث ١٧، الا ان فيه علي بن ابراهيم عن ابيه رفعه.

اختلاف النسخ

روى محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن محمد جميعاً عن القاسم بن محمد. الكافي: الجزء ٢، كتاب الايمان والكفر ١، باب حب الدنيا والحرص عليها ١٢٦، الحديث ٨.

و رواها فى باب ذم الدنيا و الزهد فيها ٦١، الحديث ١١، الا ان فيه: علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن محمد القاسانى عن القاسم بن محمد.

كذا في الطبعة القديمة ولكن المرآه موافقه للموضع الاول و هو الصحيح بقريته كلمه جميعاً.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم عن ابيه او عن محمّد بن علي عن موسى بن سعدان. الكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب الرجل يفسق بالغلام... ٨٥، الحديث ٣.

كذا في الطبعة القديمة ايضاً علي نسخه و في نسخه أخرى: و عن محمّد بن علي، و في المرآه: عن محمّد بن علي و ما هنا موافق للوافي والوسائل.

و روى ايضاً عن علي عن محمّد بن عيسى عن يونس. الكافي: الجزء ١، كتاب فضل العلم ٢، باب سؤال العالم ٩، الحديث ٥.

هذا بناء علي ما في الطبعة القديمه و المرآه و غيرهما و هو الصحيح و اما ما في هذه الطبعة من علي بن محمّد بن عيسى فهو من غلط النسخه.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن ياسر عن الرضا. الكافي: الجزء ٢، كتاب الدعاء ٢، باب الاستغفار ٢٨، الحديث ٣.

كذا في هذه الطبعة ولكن في المرآه علي بن ابراهيم عن ابيه عن ياسر عن النوفلي عن الرضا و في الطبعة القديمه: علي بن ابراهيم عن ياسر عن النوفلي عن الرضا و في الوافي علي عن ابيه عن ياسر عن الرضا، والله العالم بالحال.

و روى ايضاً عن علي بن ابراهيم عن السكوني. الكافي: الجزء ٣، كتاب الزكاه ٥، باب فيما يأخذه السلطان من الخراج ٢٥، الحديث ٦.

كذا في هذه الطبعة ولكن في الطبعة القديمه والمرآه علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي، و هو الصحيح.

ثم روى الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي. الكافي: الجزء ٦، كتاب الزى والتجمل ٨، باب النوادر ٦٨، الحديث ٩.

ثم قال بلا _ فصل _ عنه عن ابراهيم بن محمّد الثقفي، و ظاهر الضمير رجوعه الى علي بن ابراهيم و يحتمل رجوعه الى ابراهيم بن هاشم فانه روى عنه في موارد و يحتمل رجوعه الى احمد بن ابى عبدالله في السند السابق على ذلك لروايته عنه في مواضع _ والله العالم.

روى الشيخ بسنده عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى التهذيب: الجزء ٤، باب مستحق الزكاه للفقير والمسكنه. الحديث ١٣١.

كذا فى سائر النسخ و هو الموجود فى الوافى ولكن لا يبعد زياده كلمه على والصحيح عنه [على بن الحسن بن فضال] عن ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى فانه ورد هذا السند: على بن الحسن بن فضال عن ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى فى موارد كثيره و هو الموافق للوسائل أيضاً.

روى أيضاً بسنده عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن النوفلى عن السكونى ثم قال _ فى روايه بعد هذه الروايه _ : عنه عن الحجال عن صالح بن السندى عن الحسن بن محبوب. التهذيب: الجزء ١٠، باب الزيادات من الحدود، الحديث ٦٠٦.

والظاهر رجوع الضمير الى على بن ابراهيم بن هاشم و قد أخذ بهذا الظهور صاحب الوسائل ولكن الصحيح رجوعه الى ابراهيم بن هاشم لعدم ثبوت روايه على عن الحجال و روايه ابراهيم بن هاشم عنه فى عده موارد.

روى محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس. الكافى: الجزء ٦، كتاب العقيقه ١، باب انه يعق اليوم السابع للمولود ١٧، الحديث ٣.

ثم قال: عنه عن رجل عن ابى جعفر و ظاهر الضمير أن يرجع الى على فقد أخذ الشيخ أيضاً بهذا الظهور فى التهذيب: الجزء ٧، باب الولاده والنفس والعقيقه. الحديث ١٧٦٩ ولكن حيث لا يمكن روايه على بن ابراهيم بواسطه واحده عن ابى جعفر أرجعنا الضمير الى يونس. والله العالم. (١)

مرحوم سيد ابوالقاسم خوئى درباره الوثائق العامه در معجم رجال الحديث فرموده:

قد عرفت فيما تقدم ان الوثاقه تثبت بأخبار ثقه، فلا يفرق فى ذلك بين أن يشهد

الثقة بوثاقه شخص معين بخصوصه و أن يشهد بوثاقته في ضمن جماعه، فإن العبره أنما هي بالشهادة بالوثاقه، سواء أكانت الدلاله مطابقه ام تضمنيه. و لذا تحكم بوثاقه جميع مشايخ على بن ابراهيم الذين روى عنهم في تفسيره مع انتهاء السند الى احد المعصومين فقد قال في مقدمه تفسيره:

«و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي الينا من مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم...» فان في هذا الكلام دلاله ظاهره على انه لا يروى في كتابه هذا الا عن ثقته، بل استفاد صاحب الوسائل في الفائده السادسه في كتابه في ذكر شهاده جمع كثير من علمائنا بصحة الكتب المذكوره و أمثالها و تواترها و ثبوتها عن مؤلفيها و ثبوت أحاديثها عن أهل بيت العصمه _ أن كل من وقع في اسناد روايات تفسير على بن ابراهيم المنتهيه الى المعصومين قد شهد على بن ابراهيم بوثاقته، حيث قال: «و قد شهد على بن ابراهيم ايضاً بثبوت أحاديث تفسيره و انها مرويه عن الثقات عن الائمة»:

أقول: إن ما استفاده في محله، فان على بن ابراهيم يريد بما ذكره اثبات صحة تفسيره، و أن رواياته ثابتة و صادرة من المعصومين و انها انتهت اليه بوساطه المشايخ و الثقات من الشيعة. و على ذلك فلا موجد لتخصيص التوثيق بمشايخه الذين يروى عنهم على بن ابراهيم بلا واسطه كما زعمه بعضهم.

و بما ذكرناه نحكم بوثاقه جميع من وقع في اسناد كامل الزيارات ايضاً، فان جعفر بن قولويه قال في أول كتابه: «و قد علمنا بأننا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا في غيره، لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا اخرجت فيه حديثاً روى عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالروايه المشهورين بالحديث و العلم...»

فانك ترى ان هذه العبارة واضحه الدلاله على أنه لا يروى في كتابه روايه عن المعصوم إلا و قد وصلت اليه من جهة الثقات من أصحابنا، قال صاحب الوسائل بعد ما ذكر شهاده على بن ابراهيم بأن روايات تفسيره ثابتة و مرويه عن الثقات من

الائمة: «و كذلك جعفر بن محمد بن قولويه، فانه صرح بما هو ابلغ من ذلك في اول مزاره».

أقول: إن ما ذكره متين، فيحكم بوثاقه من شهد على بن ابراهيم أو جعفر بن محمد بن قولويه بوثاقته، اللهم إلا أن يتلى بمعارض وقد زعم بعضهم اختصاص التوثيق بمشايقه فقط، ولكنه خلاف ظاهر عبارته كما لا يخفى (۱).

مرحوم محمد تقی شوشتری (تستری) در قاموس الرجال در مورد علی بن ابراهيم بن هاشم فرموده است:

قال: عنوانه النجاشی، قائلاً: أبو الحسن القمي، ثقه في الحديث، ثبت معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر، وصنف كتباً، و اضّر في وسط عمره [إلى أن قال] كتاب يعرف ب «المشدر» الله أعلم أنه مضاف إليه، أخبرنا محمد بن محمد بن محمد بن حمزه بن علي بن عبيدالله، قال: كتب ألي علي بن إبراهيم باجازه سائر حديثه و كتبه.

و الشيخ في الفهرست، قائلاً: القمي [إلى أن قال] عن أبي محمد الحسن بن حمزه العلوي الطبرسي، عن علي بن إبراهيم. و أخبرنا محمد بن محمد بن نعمان، عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوي و محمد بن علي ماجيلويه، عن علي بن إبراهيم (۲)، إلا حديثاً واحداً استثناء من كتاب الشرائع في تحريم لحم البعير، و قال: لا أرويه؛ و روى أيضاً حديث تزويج المأمون أم الفضل من محمد بن علي ..

أقول: و غفله الشيخ في الرجال عن مثله غريبه!

هذا، و روى الشيخ في الاستبصار في باب أن التي لم تبلغ المحيض _ في عدده _ «الكليني، عن محمد بن يحيى، عن علي بن إبراهيم» و هو وهم، فالكليني يروي عن

۱- معجم الرجال، سيد ابوالقاسم خوئي، ج ۱، ص ۵۰/۴۹ چاپ قم، مدينه العلم.

۲- الاستبصار: ۳/۳۳۷.

كُلُّ من محمّد بن يحيى و على هذا؛ وقد رواه الكليني في طلاق التي لم تبلغ تاره عن «على» هذا و أخرى عن «محمّد» ذاك (١) و الشيخ خلط.

قال: يظهر ممّا مرّ في حمزه بن القاسم (٢) من خبر العيون من روايته عن هذا في سنة ٣٠٧ اشتباه السيد الصدر (٣) في كون هذا من أصحاب الرضا _ _ .

قلت: الظاهر أنّه إلتبس عليه هذا بأبيه، فأبوه إنّما قيل فيه: أنّه من أصحاب الرضا _ (٤) _ و أن تردّد فيه النجاشي أيضاً (٥) (٦).

آقا بزرگ تهراني در كتاب طبقات اعلام الشيعة درباره على بن ابراهيم بن هاشم القمي فرموده است:

أبو الحسن صاحب التفسير و من أجل مشايخ الكليني كان حياً الى ٣٠٧ حيث كتب فيها الاجازة للشريف حمزه بن محمّد بن أحمد بن السيّكين، و يروى عنه غير الكليني و هذا الشريف جمع كثير منهم محمّد بن أحمد الصفواني المتوفى ٣٥٨ و أبو محمّد الحسن بن حمزه الطبري، و أبو الحسن على بن بابويه والد الصدوق، و محمّد بن على ماجيلويه، و محمّد بن موسى المتوكل، و على بن عبدالله الوراق، و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، و الحسين بن ابراهيم بن ناتان و كلّ هؤلاء العشرة من مشايخ الصدوق، و له ثلاثة بنين كلهم من أصحاب الحديث:

١- الكافي: ٨٤٨٥ / ١.

٢- ب ٤٠ ح ٢٤ / عيون اخبار الرضا %: ٢ « حمزه بن محمّد » ٢. كذا في تنقيح المقال ايضاً، والصواب

٣- قاله في تعليقه على منتهى المقال، على ما ذكره المامقاني.

٤- عدّه الشيخ في رجاله في اصحاب الرضا % بلفظ ابراهيم بن هاشم القمي، تلميذ يونس بن «عبدالرحمان

٥- تردّد النجاشي ثمّة مجمل، فراجع.

٦- قاموس الرجال، ج ٧، ص ٢٦٤/٢٦٥ محمد تقى تستري.

١. ابراهيم بن علي بن ابراهيم، ذكره المجلسي كذلك في أول «البحار». قال و يروى عنه الحسين بن محمّد بن الحسن مؤلف «مقصد الراغب في فضائل علي بن أبي طالب» القريب العصر من الصدوق، كثيراً من الأحاديث في هذا الكتاب.

٢. أحمد بن علي بن ابراهيم من مشايخ الصدوق، و صرّح في بعض أسانيد «الأمالي» انه يروى عن أبيه علي عن أبيه ابراهيم بن هاشم.

٣. محمّد بن علي بن ابراهيم أيضاً من مشايخ الصدوق. روى عنه في المجلس السبعين من «الأمالي» عن أبيه ابراهيم بن هاشم عن ابن أبي عمير، و لم يذكر في «المستدرک» محمّداً هذا من مشايخ الصدوق. كما أنه لم يذكر بعض مشايخه الآخرين. و ممن يروى عنه علي بن ابراهيم القمي أبوه ابراهيم بن هاشم، محمّد بن عيسى بن عبيد، أبو هاشم الجعفري، أحمد بن محمّد بن عيسى، أحمد بن محمّد بن خالد البرقي، هارون بن مسلم، العباس بن معروف، المختار بن محمّد بن المختار الهمداني، موسى بن ابراهيم المحاربي، محمّد بن اسحاق الخفاف، محمّد بن خالد الطيالسي، الحسن بن محمّد الراوي عن علي بن محمّد القاساني، صالح بن السندی، حسن بن موسى الخشاب، محمّد بن الحسين، علي بن حسان، يعقوب بن يزيد، علي بن محمّد القاساني، محمّد بن علي أبو سمينه، ياسر الخادم، عبدالله بن الصلت، عبدالله بن محمّد بن عيسى، الريان بن الصلت، الحسين بن الحسن، أيوب بن نوح، محمّد بن الريان بن الصلت، علي بن شيره يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان، أحمد بن محمّد بن أبي الفضل المدائني... أخوه، اسحاق بن ابراهيم، سلمه بن الخطاب، صالح بن عبدالله، القاسم بن محمّد البرمكي، القاسم بن الربيع، جعفر بن سلمه الاصفهاني، علي بن الريان بن الصلت، عبدالله بن أحمد الموصلي، علي بن اسحاق، محمّد بن أبي اسحاق الخفاف. و نسخه من «قضايا أمير المؤمنين» من تأليف ابراهيم بن هاشم القمي التي رواها محمّد بن أبيه علي عن أبيه المؤلف كانت عتيقه و لعلها كانت في قرب الأربع مائه، فإنه انتسخ أبو النجيب نسخه خطه عنها في عام ٥٢٨ و انتسخت عن خط أبي النجيب هذه النسخة الموجوده عند مؤلف «أعيان الشيعة» و قد أورد جملة منها في «معادن الجواهر»، ج ٣، ص ٣٤»

و فرق جميعها فى أبواب كتابه الموسوم به «عجائب أحكام أمير المؤمنين» الذى طبعه فى ١٣٦٦ بدمشق مستقلاً كما ذكر فى الذريعة ١٧: ١٥٢. (١)

مؤلف تأسيس الشيعة در باره على بن ابراهيم القمى مى فرمايد:

على بن ابراهيم بن هاشم القمى كان شيخ الشيعة و امام الحديث و التفسير، لا يختلف اثنان من الشيعة فى وثاقته و جلالته، و هو عمده مشايخه ثقة الاسلام ابى جعفر محمد بن يعقوب الكلينى، و عليه تخرج و ملأ الكافى من الروايه عنه، له كتاب تفسير القرآن عليه المعول للشيعة الى اليوم و اليه المرجع لانه تفسير بالمأثور عن اهل البيت و قد طبع مرات بايران، كان على بن ابراهيم فى ايام الامام ابى محمد العسكري و بعده بقليل فهو من اعيان القرن الثالث. (٢)

مؤلف كتاب اصول علم الرجال در بحث توثيق الرجالى لاسانيدہ مى فرمايد:

من المسائل الرجاليه التى تثار _ هنا _ عاده، و التى أفاد منها العلماء قاعده عامه فى التوثيق هى مسأله توثيق الرجالى العادل لرجال أسانيدہ المتصله بالمعصومين.

و مثار هذا ما ورد فى مقدمه تفسير على بن ابراهيم القمى، و مقدمه كتاب [كامل الزياره] لابن قولويه.

و على بن ابراهيم هو الشيخ أبو الحسن على بن ابراهيم بن هاشم القمى شيخ ثقة الاسلام الكلينى.

عاصر الامام أبا محمد الحسن العسكري، و بقى بعده الى أوائل القرن الرابع الهجرى.

قال فيه النجاشى: «ثقه فى الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب».

١- طبقات اعلام الشيعة، آقا بزرگ تهرانى، ج ١، ص ١٦٩

٢- تأسيس الشيعة، سيد حسن صدر، ص ٣٣١/٣٣٠. ٣٣٠، انتشارات اعلمى، چاپ دوم.

و اشتهر بتفسيره المعروف بـ [تفسير على بن ابراهيم].

«و تفسيره كله أحاديث ألاً كلمات يسيره و عبارات نزيه منه (١)» و جل ما فى تفسيره رواه عن أبيه ابراهيم بن هاشم القمى.

و صرح فى خطبه تفسيره بأنه أحاديث انتهت اليه بواسطه الروايه عن المعصومين ،قال: «و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم» (٢).

و ابن قولويه: هو الشيخ أبو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه القمى المتوفى سنه ٣٦٧ هـ أو ٣٦٨ هـ.

قال فيه النجاشى: «و كان أبو القاسم من ثقات أصحابنا و أجلائهم فى الحديث و الفقه.

و عليه قرأ شيخنا أبو عبدالله [المفيد] الفقه».

اشتهر بكتابه فى الزياره، الذى عبر عنه النجاشى بـ [كامل الزيارات] و الطوسى فى [الفهرست] بـ [جامع الزيارات].

و اسمه المشهور به _ كما يذكر شيخنا الطهرانى فى [الذريعه] _ هو [كامل الزياره].

ذكر فيه زيارات النبى ﷺ و الأئمه و فضلها و ثوابها.

و أيضاً كان منهجه فيه هو التحديث و الروايه، و صرح بهذا فى خطبته بقوله: «و أنا مبين لك _ أطال الله بقاءك _ ما أثنى الله به الزائر لنبىه و أهل بيته _ صلوات الله عليهم أجمعين _ بالآثار الوارده عنهم... و سألت الله _ تبارك و تعالى _ العون عليه، حتى أخرجته و جمعته عن الأئمه صلوات الله عليهم.

و لم أخرج فيه حديثاً روى عن غيرهم، إذ كان فيما روينا عنهم من حديثهم _ صلوات الله عليهم _ كفايه عن حديث غيرهم.

١- تحفه العالم ٢٢١/١.

٢- م. ن.

و قد علمنا أننا لا نحيط بجميع ما روى عنهم فى هذا المعنى و لا غيره، و لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا _ رحمهم الله برحمته _ ، و لا- أخرجت فيه حديثاً مما روى عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم غير المعروفين بالروايه المشهورين بالحديث و العلم».

فقد فهم علماءنا من عبارته على بن ابراهيم: [و رواه مشايخنا و ثقاتنا]، و عبارته ابن قولويه: [ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا]، أنهما شهادتان بالتوثيق.

و اختلفوا فى مدى سعه هذا التوثيق، فذهب البعض إلى قصره على مشايخهما فقط، و ذهب الآخرون إلى تعميمه لكل رجال سلاسل أسانيدهما، و هو المشهور، و علل بأنه لا فرق فى التنصيص بالوثاقه بين أن يكون على فرد بعينه أو أفراد بأعيانهم، أى على نحو الدلاله المطابقه، أو يكون على رجال إسناد بكامله فيكون التوثيق لكل واحد منهم ضمناً، أى من باب الدلاله التضمنيه.

قال الميرزا النورى فى ترجمه ابن قولويه من خاتمه مستدرکه ٣/٥٢٣ بعد نقله عبارته المذكوره فى أعلاه: «فتراه نص على توثيق كل من روى عنه فيه، بل كونه من المشهورين بالحديث و العلم.

و لا فرق فى التوثيق بين النص على أحد بخصوصه، أو توثيق جمع محصورين بعنوان خاص.

و كفى بمثل هذا الشيخ مزكياً و معدلاً».

و قال الشيخ المامقانى فى [التنقيح ١/٤٠] _ فى ترجمه ابراهيم بن هاشم القمى و هو فى معرض الاستدلال على عدالته و وثاقته: «و قال على بن ابراهيم بن هاشم فى أول تفسيره المعروف: [و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى إلينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم] ثم أنه روى كتابه هذا عن أبيه ؛ و رواياته كلها: [حدثنى أبى] و [أخبرنى أبى]، الا النادر اليسير الذى رواه عن غيره.

و مع هذا الاكثار لا يبقى ريب فى أن أباه مراد عن عموم قوله: [مشايخنا و ثقاتنا]، فيكون ذلك توثيقاً صريحاً له من ولده الثقه».

و كذلك استدلل السيد جعفر بحر العلوم فى كتابه [تحفه العالم ١/٢٢١] بتوثيق على بن ابراهيم لرجال اسناده على توثيق أبيه ابراهيم بن هاشم لشموله به، قال: «و الأصح عندى أنه [يعنى ابراهيم بن هاشم] ثقه صحيح الحديث، و يدل على ذلك وجوه: الأول: ما ذكره ولده الثقة الثبت المعتمد فى خطبه تفسيره المعروف فانه قال: [و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم] ثم أنه روى معظم كتابه هذا عن أبيه».

و قال أستاذنا السيد الخوئى فى [المعجم ١/٤٩]: «قد عرفت _ فيما تقدم _ أن الوثاقه تثبت باخبار ثقه، فلا يفرق فى ذلك بين أن يشهد الثقة بوثاقه شخص معين بخصوصه، و أن يشهد بوثاقته فى ضمن جماعه، فان العبره انما هى بالشهاده بالوثاقه، سواء أكانت الدلاله مطابقه أم تضمنيه.

و لذا نحكم بوثاقه جميع مشايخ على بن ابراهيم الذى روى عنهم فى تفسيره مع انتهاء السند الى أحد المعصومين ، فقد قال فى مقدمه تفسيره: [و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا من مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم...] فان فى هذا الكلام دلالة ظاهره على أنه لا يروى فى كتابه هذا إلا عن ثقه.

و بما ذكرناه نحكم بوثاقه جميع من وقع فى اسناد [كامل الزيارات] أيضاً، فان جعفر بن قولويه قال فى أول كتابه: [و قد علمنا بأننا لا نحيط بجميع ما روى عنهم فى هذا المعنى و لا فى غيره، لكن ما وقع لنا من جهه الثقات من أصحابنا _ رحمهم الله برحمته _ و لا- أخرجت فيه حديثاً روى عن الشاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالروايه المشهورين بالحديث و العلم].

فانك ترى أن هذه العبارة واضحه الدلاله على أنه لا يروى فى كتابه روايه عن المعصوم إلا و قد وصلت اليه من جهه الثقات من أصحابنا ..

قال صاحب الوسائل _ بعد ما ذكر شهاده على بن ابراهيم بأن روايات تفسيره ثابتة و مرويه عن الثقات من الائمة _ : [و كذلك جعفر بن محمد بن قولويه، فانه صرح بما هو أبلغ من ذلك فى أول مزاره].

أقول: ان ما ذكره متين، فيحكم بوثاقه من شهد على بن ابراهيم أو جعفر بن محمّد بن قولويه بوثاقته.

اللهم إلا أن يبتلى بمعارض».

و نخرج من هذا كله بالتناجج التاليه:

١ _ وثاقه رجال اسناد على بن ابراهيم فى تفسيره.

٢ _ وثاقه رجال اسناد ابن قولويه فى مزاره.

٣ _ يعمل بكل من هذين الاسنادين فى الكتاب المذكور فيه الاسناد و فى غيره.

٤ _ يعتمد توثيق كل راوٍ من رواه على بن ابراهيم و جعفر بن قولويه اذا ورد ذكره فى أسانيد أخرى.

٥ _ ان قبول شهاده الشيخين المذكورين يتوقف على عدم المعارض. (١)

مؤلف ثقات الرواه در باره على بن ابراهيم بن هاشم فرموده:

قال النجاشى: على بن ابراهيم بن هاشم أبو الحسن القمى ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثرو صنف كتباً واضر فى وسط عمره وله كتاب التفسير كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرك، كتاب فضائل أمير المؤمنين، كتاب المغازى، كتاب الأنبياء، رساله فى معنى هشام و يونس جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمشدر، الله أعلم أنه مضاف إليه.

أخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزه بن على بن عبيدالله قال كتب إلى على بن ابراهيم باجازه سائر حديثه و كتبه.

و قال الشيخ فى الفهرست فى على بن ابراهيم بن هاشم القمى، له كتب: منها كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ، و كتاب المغازى، و كتاب الشرايع، و كتاب

١- اصول علم الرجال، ص ١٣٢/١٣٥، الشيخ عبدالهادى الفضلى، مؤسسه ام القرى، چاپ دوم، ١٤١٦ ق.

قرب الاسناد، وزاد ابن النديم كتاب المناقب، و كتاب اختيار القرآن ورواياته، أخبرنا بجميعها جماعه عن أبي محمّد الحسن بن حمزه العلوى الطبرى عن على بن إبراهيم.

وأخبرنا بذلك الشيخ المفيد عن محمّد بن على بن الحسين بن بابويه، عن أبيه و محمّد بن الحسن و حمزه بن محمّد العلوى و محمّد بن على ماجيلويه عن على بن إبراهيم إلّا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع فى تحريم لحم البعير و قال لا أرويه لأنه محال.

وروى أيضاً حديث تزويج المأمون أم الفضل من أبى جعفر محمّد بن على الجواد رويناه بالاسناد الأول. (١)

على بن ابراهيم بن هاشم القمى در كلام صاحب بهجه الامال:

على القمى سبط هاشم جش ثقه ثبت من الاعاظم.

على بن ابراهيم بن هاشم القمى له كتب، منها: كتاب التفسير، و كتاب فى النسخ و المنسوخ، و كتاب المغازى، و كتاب الشرايع، و كتاب قرب الاسناد وزاد ابن النديم كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن، ورواياته اخبرنا بجميعها جماعه عن أبى محمّد الحسن بن حمزه العلوى الطبرى عن على بن ابراهيم. و اخبرنا محمّد بن محمّد بن النعمان عن محمّد بن على بن الحسين عن ابيه و محمّد بن الحسن و حمزه بن محمّد العلوى و محمّد بن على ماجيلويه عن على بن ابراهيم الا حديثاً واحداً استثناه من كتاب الشرايع فى تحريم لحم البعير، و قال لا ارويه لانه محال، وروى ايضاً حديث تزويج المأمون ام الفضل من محمّد بن على . رويناه بالاسناد الاول «ست».

وفى: «جش» على بن ابراهيم بن هاشم القمى ابوالحسن القمى ثقه فى الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع فاكثر، و صنف كتب واضرفى وسط عمره، وله كتاب

١- ثقات الرواه، ج ٣، ص ١٢ ١١؛ السيد حسن الموسوى الاصفهانى، نشر مؤسسهُ الامام المنتظر، قم، ١٣٨٢ ش.

التفسير، كتاب الناسخ و المنسوخ، كتاب قرب الاسناد، كتاب الشرايع، كتاب الحيض، كتاب التوحيد و الشرك، كتاب فضائل اميرالمؤمنين، كتاب المغازي، كتاب الانبياء، رساله في معنى هشام و يونس، جواب مسائل سئله عنها محمّد بن بلال، كتاب المشذر، و الله اعلم انه مضاف اليه.

اخبرنا محمّد بن محمّد و غيره عن الحسن بن حمزه بن علي بن عبيدالله قال كتب الي علي بن ابراهيم باجاره ساير حديثه و كتبه، انتهى.

و في: «صه» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ثقّه في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع و اكثر، و صنف كتبا و اضرفى وسط عمره، انتهى.

و في: «د» علي بن ابراهيم بن هاشم القمي ابوالحسن[لم _ جش] ثقّه في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب، انتهى.

و في: «الوجيزه» و ابن ابراهيم بن هاشم القمي ثقّه.

و في: «تعق» روى الصدوق في النقيه و العيون حديثا ثم قال لم اجد ذلك في شيء من الاصول و انما تفرد به علي بن ابراهيم بن هاشم، انتهى.

و في: «مشكا» ابن ابراهيم بن هاشم ثقّه عنه الحسن بن حمزه العلوي تاره و بواسطه علي بن عبيدالله تاره اخرى و عنه محمّد بن ماجيلويه و محمّد بن الحسن و حمزه بن محمّد العلوي و محمّد بن يعقوب الكليني، انتهى.

و لهذا قال في النقد: و هذا هو الذي روى عنه محمّد بن يعقوب الكليني كثيرا كما يظهر من كتب الاخبار.(١)

مؤلف مستدركات علم الرجال درباره علي بن ابراهيم بن هاشم القمي فرموده:

ثقّه في الحديث و التفسير، ثبت معتمد، صحيح المذهب بلا خلاف في ذلك كله. بل

١- بهجة الآمال في شرح زبده المقال، ملا علي علياري، ج ٥، ص ٣٥٥ ٣٥٤، سال چاپ ١٣٦٥ ش.

هو من أجلّ رواه أصحابنا. وقد أكثر الكليني في جامعه عنه آلاف حديث. و أضرّ في آخر عمره؛ أي صار ضريراً. و أبلغ الخوئي في رجاله ج ١١/٢٠٧ عدد رواياته ٧١٤٠، منها رواياته عن إبيه ٦٢١٤، و الباقي عن غيره.

و بالجمله له كتب: منها كتاب التفسير المتلقى بالقبول حتّى عند من لا يقبل في التفسير غير الأخبار الواردة عن الأئمة الأطهار .

و في البحار كتاب الإجازات ج ١٠٨/٦٣ في ذكر مشائخ الكليني: و منهم الفقيه الأجلّ علي بن إبراهيم بن هاشم القمي، و هو من رجال يونس بن عبدالرحمن و يقال: إنّه لقي الإمام علي بن موسى الرضا إنتهى.

و أخبر لحمزه بن محمّد في سنه ٣٠٧؛ كما في المعاني ص ٣٠١، و العيون ص ٢٩١ و ٢٩٢ و ٢٩٣.

و روى القمي في تفسيره سورة النجم، عن ياسر، عن أبي الحسن .

و روى القمي، عن أبي هاشم الجعفرى؛ كما عن الصدوق. ذكره في المستدرک ج ٢/٤٦٢.

و في البحار ج ١٠٨/١٢: يروى عن الشيخ محمّد بن بابويه، و هو يروى عن محمّد بن يعقوب، و هو يروى عن علي بن إبراهيم بن هاشم، و هو يروى عن الإمام المعصوم العسكري، عن آباءه صلوات الله عليهم. و مثله في خطّه الشريف.

و تقدّم في أبيه أنّ أباه من أصحاب الرضا و الجواد صلوات الله عليهما. فمما ذكرنا ظهر إمكان روايته بواسطه واحده عن الجواد . فلا وجه لزعم عدم إمكانه كما توهم.

و ابناؤه: محمّد و أحمد و إبراهيم تقدّموا. و في أوائل الكافي أنّه مات سنه ٣٠٧. (١)

در گنجینه دانشمندان درباره علی بن ابراهیم قمی آمده است:

١- شیخ علی نمازی شاهرودی (، مؤسسه نشر اسلامی ، - ١. مستدرکات علم الرجال ، ج ٥، ص ٢٧٩/٢٧٨ سال چاپ ١٤٢٦ ق.

ابن هاشم القمی مکنی بابوالحسن از ثقات اثبات و محل اعتماد و نیکو طریقه بوده و در کثرت سماع حدیث امتیاز داشته و کتاب ها تصنیف کرده و در وسط عمر نابینا شده است. مصنفات او به ضبط نجاشی به قرار زیر است:

۱. کتاب التفسیر که کراراً به طبع رسیده و اخیراً هم در دو مجلد در نجف اشرف چاپ شده است.

۲. کتاب الناسخ و المنسوخ.

۳. کتاب قرب الاسناد.

۴. کتاب الشرایع.

۵. کتاب الحیض.

۶. کتاب التوحید و الشرك.

۷. کتاب فضائل امیرالمؤمنین .

۸. کتاب المغازی.

۹. کتاب الأنبیاء و کتاب ها و رساله های دیگر که ذکرش موجب اطناپ است.

نگارنده گوید: از همه این کتب مهمتر کتاب شریف اصول و فروع کافی ثقه الاسلام کلینی است که باید نام آن را مسند علی بن ابراهیم نامید. زیرا نصف و یا بیشتر آن مروی از آن جناب است.

قبر شریفش هم اکنون در قسمت جنوبی شهرداری و شمال باغ ملی دارای مقبره و زیارتگاه مردم عارف است. (۱)

مورخ معاصر مرحوم علی دوانی در کتاب مفاخر اسلام درباره علی بن ابراهیم قمی می نویسد:

۱- گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۸۴ ۸۵، محمد شریف رازی، چاپ ۱۳۵۲ ش.

علی بن ابراهیم، محدث مفسر فقیه نامور بزرگوار در اواخر سده ی سوم و اوائل سده ی چهارم هـ.، با این که نام و روایات و آثارش را در همه ی کتب معتبر حدیث و تفسیر می بینیم ولی متأسفانه در منابع رجالی چنانکه باید شایسته ی شأن او بوده است، شناسانده نشده، و حقیقتش ادا نگردیده است. هم او و هم پدرش ابراهیم بن هاشم که در جلد اول مفاخر اسلام شناختیم. بهترین دلیل بر عظمت مقام والای علی بن ابراهیم نقل فراوان احادیث و روایات او در کتاب گران قدر «کافی» مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه تألیف شاگرد نامدارش محمد بن یعقوب کلینی است. و اینک دورنمایی از شخصیت والای او در لابه لای کتب رجالی از قدیمی ترین زمان ها تا عصر حاضر، و بعد نظرات ما پیرامون وی و مطالب بعدی.

علی بن ابراهیم در منابع رجالی پیشین

محمد بن اسحاق ندیم دانشمند کتاب شناس اقدم عامه متوفای سال ۳۸۵ هـ. در موطن خود بغداد که فهرست خود را در سال ۳۷۷ هـ. نوشته است، در «فن پنجم از مقاله ی ششم» تحت عنوان «فقهائ شیعه و محدثین و علماء آن ها» از جمله در عنوان «علی بن هاشم» می نویسد: «او علی بن ابراهیم بن هاشم، از علماء و فقهائ است، از کتاب های او کتاب مناقب، کتاب اختیارالقرآن، و کتاب قرب الاسناد است».^(۱)

۱- فهرست ابن ندیم، ص ۳۲۵، و ترجمه فارسی، ص ۴۰۶.

شیخ الطائفه متوفای سال ۴۶۰ هـ. در فهرست از وی بدین گونه یاد می کند: «علی بن ابراهیم بن هاشم، اوراست کتاب هائی... که خواهیم دید. همه آن ها و روایات آن ها را جماعتی [از استادانش] از ابومحمّد حسن بن حمزه علوی طبری از علی بن ابراهیم به ما خبر دادند. و نیز آن ها را شیخ مفید رحمه الله علیه از محمّد بن علی بن حسین بن بابویه [شیخ صدوق] از پدرش [علی بن بابویه]، و محمّد بن الحسن [ابن ولید قمی]، و حمزه بن محمّد علوی، و محمّد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم به ما خبر دادند، جز یک حدیث که آن را از کتاب «الشرايع» خود در تحریم گوشت شتر استثنا کرده و گفته است «من آن را روایت نمی کنم، چون محال است».^(۱)

علی بن ابراهیم هم چنین داستان ترویج ام الفضل دختر مأمون به امر او به امام جواد را روایت کرده است، که با سند اول آن را از وی روایت می کنیم.^(۲)

دانشمند رجالی مشهور احمد بن علی نجاشی در گذشته ی ۴۵۰ هـ. که فهرست خود معروف به «رجال» را بعد از فهرست و رجال شیخ تدوین نموده است، علی بن ابراهیم را بدین گونه می شناساند: «علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ابوالحسن قمی، در حدیث ثقه، و ثبت معتمد است، و دارای روشی درست می باشد. احادیث بسیاری شنیده و کتاب هائی را تصنیف نموده، و در وسط عمرش نابینا شده، اوراست کتاب...»

محمّد بن محمّد و دیگران از حسن بن حمزه بن علی بن عبیدالله به ما خبر داد که گفت: «علی بن ابراهیم اجازه ی سایر حدیث و کتبش را کتباً به من اجازه داد و برایم فرستاد».^(۳)

علی بن ابراهیم در سه مأخذ رجالی بعدی

- ۱- گوشت شتر حلال و حتی احادیثی در استحباب آن وارد شده است، که لابد چون در سرزمین عرب بوده برای ترغیب آنها و سایر مردم صادر شده است.
- ۲- فهرست شیخ طوسی، ص ۸۹.
- ۳- رجال نجاشی، ص ۱.

ابن شهر آشوب [۵۸۸ هـ.] به سادگی از وی میگذرد و می نویسد: «علی بن ابراهیم بن هشام قمی از کتاب های او... سپس ۸ کتاب او را نام می برد» (۱) که تقریباً عنوان شیخ طوسی است.

علامه حلی [۷۲۶ هـ.] نیز در قسم اول خلاصه که مخصوص محدثین و راویانی است که اعتماد به روایت آن ها داشته، و قبول قول آن ها را ترجیح می داده است، مختصری از آغاز سخن نجاشی را در ترجمه او آورده و می نویسد: «علی بن ابراهیم بن هشام قمی، ابوالحسن، در حدیث ثقه، ثبت، معتمد، و صحیح المذهب است، حدیث زیاد شنیده، و کتاب هائی تصنیف کرده و در وسط عمرش نابینا شده است» (۲).

«حسن بن داود حلی، معاصر علامه، نیز از وی در قسم اول رجالش که مخصوص ثقات است نام برده، و چند عنوان او را بمانند نجاشی و شیخ در رجال آورده است» (۳) که در این جا نیز رجال شیخ به جای فهرست او آمده است.

علی بن ابراهیم در سه مأخذ رجالی پس از آن دانشمند رجالی معروف میر مصطفی تفرشی شاگرد ملا- عبدالله شوشتری [۱۰۱۲ هـ.] که بیشترین استفاده ی رجالی خود را از استاد داشته است، در «نقدالرجال» که در سال ۱۰۱۵ هـ. نوشته است، طبق روش آن کتاب، ترجمه اجمالی او را از نجاشی و فهرست شیخ آورده، و خود میگوید: «این همان کسی است که محمد بن یعقوب کلینی [صاحب کافی] بسیار از وی روایت می کند، چنانکه از کتب اخبار آشکار است» (۴).

۱- معالم العلماء، ص ۶۲.

۲- خلاصه الاقوال، ص ۱۰۰.

۳- رجال ابن داود، ص ۲۳۷.

۴- نقدالرجال، ص ۲۲۴.

هم عصر و هم درس تفرشی، یعنی مولی عنایت الله قهپائی که مانند او شاگرد ملا عبدالله شوشتری متوفای سال ۱۰۲۱ هـ. بوده، و بیشترین استفاده رجالی را از استاد برده است، و کتاب خود را با نقل مطالب پنج کتاب رجالی نخستین: رجال کشی، رجال شیخ و فهرست او، و رجال غضائری گرد آورده است، ترجمه او را عیناً از فهرست شیخ و رجال نجاشی می آورد، و در آخر میگوید: در «محمد بن یعقوب کلینی» و «فائده هفتم» نیز از وی یاد می کنیم، و در آن دوجا میگوید که علی بن ابراهیم واسطه و داخل در «عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی» مذکور در کتاب «کافی» است که از همین جا نیز جلالت قدر او معلوم میگردد. (۱)

حاج محمد اردبیلی متوفای سال ۱۱۰۱ هـ. معاصر علامه مجلسی، در اثر گران قدرش «جامع الروات» نخست عنوان اول ترجمه او در رجال نجاشی را نقل می کند، سپس جمله اخیر تفرشی را می آورد، آن گاه میگوید اوراست کتابهایی که... از وی روایت می کنند. یعنی شاگردانی که در سند شیخ و نجاشی هست.

سپس از اردبیلی موارد مختلف روایات او را در کتب فهرست و نهایی و تهذیب شیخ طوسی و بصائرالدرجات صفار ذکر می کند. (۲)

علی بن ابراهیم در منابع رجالی متأخر

دانشمند رجالی مشهور شیخ ابوعلی حائری در گذشته ی ۱۲۱۵ هـ. شاگرد فقیه و رجالی بزرگ وحید بهبهانی، ترجمه اجمالی او را از نجاشی و شیخ طوسی آورده، و در پایان از «مشترکات» مولی محمد امین کاظمی زنده در ۱۰۸۵ هـ.

۱- مجمع الرجال، ص ۲۲۴.

۲- جامع الروات، ج ۱، ص ۵۴۵.

شاگرد شیخ فخرالدین طریحی نقل می کند که فرق گذاشته است بین علی بن ابراهیم ثقه که حسن بن حمزه علوی، و علی بن عبیدالله، و محمد بن ماجیلویه، و محمد بن حسن [ابن ولید] و حمزه بن محمد علوی و محمد بن یعقوب کلینی از او روایت می کنند. (۱) و بین علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن، که علی بن حسن اصفهانی از وی روایت می نماید. (۲)

فقیه رجالی شیخ محمد طه نجف متوفای سال ۱۳۲۳ هـ. در کتاب گرانقدرش «اتقان المقال فی احوال الرجال» از وی در قسم اول «ثقات» نام برده و ترجمه اجمالی او را از نجاشی و شیخ طوسی آورده، و پس از نقل سخن او که گفته است: «حدیث تحریم گوشت شتر را روایت نمی کنم، چون محال است»، میگوید در این باره به خوبی تدبیر کن که جداً مفید است. (۳)

فقیه بزرگوار رجالی حاج شیخ عبدالله مامقانی در گذشته ی سال ۱۳۵۱ هـ. در «تنقیح المقال» پس از نقل گفتار نجاشی که همان را علامه در خلاصه و ابن داود در رجال خود آورده اند، میگوید در وجیزه و بلغه و مشترکات طریحی و کاظمی و غیره نیز او را توثیق نموده اند. و میافزاید که _ طبرسی _ در «اعلام الوری» گفته است: «او از بزرگترین راویان علمای ماست»، سپس سخن شیخ طوسی در فهرست را می آورد و پس از آن میگوید: من از تاریخ وفات او آگاه نشده ام، ولی از این که _ شیخ صدوق _ در عیون اخبار الرضا می نویسد: حمزه بن قاسم از اولاد ابوالفضل در سال ۳۰۷ هـ. از وی روایت کرده است، پیداست که علی بن ابراهیم در این سال زنده بوده و پس از این تاریخ وفات کرده است.

۱- هدایة المحدثین معروف به مشترکات کاظمی، چاپ اول، ص ۲۱۰.

۲- منتهی المقال، ص ۲۰۴.

۳- اتقان المقال، ص ۸۸.

از این جا آشکار می شود که آنچه سید صدرالدین عاملی در تعلیقه خود بر منتهی المقال گفته که علی بن ابراهیم حضرت رضا را درک کرده است، اشتباه می باشد. زیرا حضرت رضا در ۲۰۲ هـ. وفات کرده، و عادتاً نمی باید علی بن ابراهیم که آن موقع حداقل بالغ بوده تا سال ۳۰۷ هـ. باقی مانده باشد، مضافاً به این که ما از یک روایت او از حضرت رضا إگاهی نداریم. آنگاه جمعی از استادان و شاگردان او را از مآخذ قبلی نام می برد که در بخش خود خواهیم دید. (۱)

محدث بزگوار حاج شیخ عباس قمی متوفای ۱۳۵۹ هـ. در «کنی والقباب» ترجمه اجمالی او و فرزندش احمد و ترجمه تفصیلی پدرش ابراهیم بن هاشم را تحت عنوان «القمی» آورده و از جمله می نویسد: «او از بزرگترین راویان اصحاب ماست، و مشایخ اهل حدیث از وی روایت می کنند. ما به تاریخ وفات او دست نیافته ایم جز این که می دانیم او در سال ۳۰۷ هـ. زنده بوده، زیرا صدوق در رجب سال ۳۳۹ هـ. از حمزه بن محمد بن احمد علوی روایت نموده و گفته است علی بن ابراهیم بن هاشم در مکتوبی که در سال ۳۰۷ به من نوشته به من خبر داده است». (۲)

هم چنین محدث قمی در «تحفه الاحباب» کتاب نفیس فارسی خود به اجمال از وی بدین گونه یاد می کند: «علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ابوالحسن ثقة جلیل القدر و ثبت معتمد، صاحب تفسیر معروف است، و او یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی عطر الله مرقده است، و دیگر از کتب او «قرب الاسناد» است، چنانچه [چنانکه] در «عبدالله بن جعفر حمیری دانستی». (۳)

علی بن ابراهیم و دانشمندان رجالی معاصر

- ۱- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰.
- ۲- الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۸۴.
- ۳- تحفه الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، ص ۲۲۰.

دانشمند رجالی محقق معاصر حاج شیخ محمد تقی شوشتری ایده الله، ترجمه او را از نجاشی و فهرست شیخ به اختصار می آورد و خود دو نکته را یادآور می شود: نخست این که میگوید غفلت شیخ طوسی در رجال از ذکر دانشمندی مانند او غریب است، و دوم این که میگوید ظاهراً سید صدرالدین عاملی او را به پدرش ابراهیم بن هاشم که گفته شده از اصحاب حضرت رضا بوده اشتباه گرفته هر چند نجاشی هم درباره ی او دچار تردید شده است. (۱)

آیت الله خویی می نویسند: علی بن ابراهیم که شیخ در رجال او را از اصحاب امام هادی دانسته، ظاهراً همین علی بن ابراهیم بن هاشم قمی باشد. زیرا بعید به نظر می رسد که شیخ ترجمه او را در فهرست بیاورد، ولی در رجال نام نبرد. اما عدم ثبوت روایت او از ائمه معصومین، منافات با ذکر وی در اصحاب امام هادی ندارد. زیرا ما این معنی را مکرراً در کتب رجال دیده ایم. (۲)

آن گاه در پنج صفحه بعد علی بن ابراهیم را عنوان نموده، و ترجمه کامل او را از نجاشی و شیخ در فهرست آورده، و تحت عنوان «طبقه وی در حدیث» می نویسند: «علی بن ابراهیم در اسناد بسیاری از روایات واقع شده که بالغ بر هفت هزار و یکصد و چهل مورد میگردد. در بعضی از این موارد میگوید: علی بن ابراهیم از پدرش، و در بسیاری موارد میگوید: علی بن ابراهیم از پدرش، و در موارد دیگر میگوید علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش. روایات او از پدرش بالغ بر شش هزار و دویست و چهارده مورد است، و از صالح بن سندی ۶۳

۱- قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۴۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۰۳.

مورد، و از محمد بن عیسیٰ ۴۸۶ مورد، و محمد بن عیسیٰ بن عبید _ یقطینی _ ۸۲ مورد (۱)، و از هارون بن مسلم نیز ۸۳ مورد است، و بقیه روایات او از سایر مشایخ می باشد آنگاه تحت عنوان «اختلاف الکتب» به تفصیل بحث نموده و راجع به طبقه و اسناد و اختلاف نسخ کتابها و موارد روایات او در کتب اربعه و اشتباه و سقط و حذفی که در آن ها رخ داده تحقیق و بررسی کافی کرده اند که جمعاً ۱۵ صفحه را تشکیل می دهد که عمده کار گردآوردندگان «معجم رجال الحدیث» نیز همین هاست، که کاری تازه و برای اهل فضل و استادان فقه و حدیث لازم و ضروری است». (۲)

استاد علامه رجالی فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی در اعلام الشیعه از وی بدین گونه یاد می کند:

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ابوالحسن صاحب تفسیر و از بزرگترین استادان کلینی است که تا سال ۳۰۷ زنده بوده است. زیرا در این سال اجازه ای برای شریف حمزه بن محمد بن احمد بن سکین نوشته، و غیر از کلینی و این سید شریف گروه بسیاری دیگر هم از وی روایت می کنند که از جمله محمد بن احمد صفوانی متوفی به سال ۳۵۸ هـ. و ابومحمد حسن بن حمزه طبری و ابوالحسن علی بن بابویه پدر صدوق، و محمد بن علی ماجیلویه، و محمد بن موسی بن متوکل، و علی بن عبدالله وراق، و احمد بن عبدالله وراق، و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، و حسین بن ابراهیم بن ناتانه هستند، و همگی این ده نفر از مشایخ شیخ صدوق می باشند... (۳)

نظرات ما پیرامون وی

- ۱- امکان دارد محمد بن عیسیٰ قبلی پدر احمد بن محمد بن عیسیٰ قمی باشد، و احتمال هم م ی رود که همین محمد بن عیسیٰ بن عبید یقطینی باشد.
- ۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۰۷ تا ۲۲۴.
- ۳- اعلام الشیعه، نوابغ الاعلام والروایات فی رابعه المآت، ص ۱۶.

۱. جای بسی تعجب است که محدث فقیه بزرگوارى مانند على بن ابراهيم استاد ثقه الاسلام كلينى كه آن همه از وى در كتاب پربارش «كافى» روايت نموده و كمتر صفحه و بابى است كه از روايت على بن ابراهيم خالى باشد، مع الوصف چنانكه بايد مانند پدر عاليقدرش ابراهيم بن هاشم با آن همه استادان بزرگ و شاگردان نامدار و فرزندان بزرگوار و آثار علمى فراوانش در رجال و فهرست شيخ مورد توجه واقع نشده و علمائى بعدى هم آنطور كه شايد درباره اش داد سخن نداده اند، تا جائى كه درباره وثاقت پدرش، و خودش در فهرست شيخ و منابع ديگر گفتگو به ميان آمده يا به سكوت برگزار کرده اند.

جالبست كه ثقه الاسلام كلينى در آغاز «كتاب فضل علم» حديث مشهور را از او روايت مى كند، بدین گونه: على بن ابراهيم بن هاشم، از پدرش از حسن بن ابى الحسين فارسى، از عبدالرحمن بن زید، از پدرش، از امام صادق روايت نموده كه گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ» (۱).

[يعنى: جستجوی دانش بر هر فرد مسلمانى واجب است، آگاه باشيد كه خداوند طالبان علم را دوست مى دارد].

و نیز حديث نهم از «كتاب عقل و جهل» نخستين كتاب كافى هم از على بن ابراهيم است، بدین سان: على بن ابراهيم از پدرش از نوفلى از سکونى از امام صادق : پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِذَا بَلَغَ لَكُمْ عَن رَجُلٍ حُسْنُ حَالِهِ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقَلِهِ، فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقَلِهِ» (۲).

۱- كافى، كتاب فضل العلم، حديث ۱.

۲- كافى، كتاب العقل و الجهل، حديث ۹.

[یعنی: هنگامی که از خوبی مردی به شما خبر دادند نگاه به خوبی عقلش کنید، زیرا او با عقلش مجازات می شود].

۲. قهپائی «علی بن ابراهیم» واقع در رجال شیخ ضمن اصحاب امام هادی را همین علی بن ابراهیم قمی دانسته، ولی دیگران غیر از آیت الله خویی توجه به آن ننموده اند. ایشان هم توضیح نداده اند که این امکان از لحاظ فن وی وجود داشته است. لذا توضیح می دهیم که به نقل مکرر گذشته، علی بن ابراهیم در سال ۳۰۷ هـ. زنده بوده، و چنانچه او در سال وفات امام هادی ۲۵۴ هـ. ۱۸ سال داشته که لیاقت شاگردی و مصاحبت حضرت را پیدا کرده باشد، هنگام وفات ۸۰ ساله بوده، و چنانچه چند سال بعد از ۳۰۷ هـ. هم زیسته باشد، هنگام وفات هشتاد و چند سال داشته است که تقریباً معمولی به نظر می رسد، به خصوص در آن زمانها و میان علما!

۳. دانشمند رجالی آقا سید حسین بروجردی در «نخبه المقال» که یک دوره علم رجال را به نظم درآورده، و کتاب بزرگ «بهجه المقال» حاج ملا علی علیاری تبریزی شرح آنست، و مامقانی «تنقیح المقال» خود را به روش آن، یعنی «بهجه المقال» نوشته با این فرق که بهجه المقال بزرگتر است، آری آقا سید حسین بروجردی، علی بن ابراهیم را بدین گونه نام می برد:

علی القمّی سبط هاشم جش ثقه ثبت من الاعاظم.

۴. این که آیت الله خویی گفته اند بعید است که شیخ در فهرست از وی نام نبرده باشد، بنابراین علی بن ابراهیم در اصحاب امام هادی هموست، گفتیم که در بودن وی از اصحاب امام هادی منعی ندارد بخصوص با توضیح ایشان، و تقریب و تخمین سن او به نظر این بنده، ولی زیاد اتفاق افتاده که شیخ دانشمندانی را در فهرست نام برده و در رجال فراموش کرده است. از جمله «ابن قبه رازی» است که ما شرح حال او را پیش از نگارش این ترجمه نگاشتیم و به

تازگی بخاطر دارم و در آن جا یادآور شدیم. بنابراین بعد مزبور مورد پیدا نمی کند.

۵. مامقانی وفات حضرت رضا را سال ۲۰۲ دانسته بود، ولی مشهور سال ۲۰۳ هـ است.

۶. به طور خلاصه، ما این محدث و فقیه بزرگوار اقدم را که دارای این همه مفاخر و مآثر است، از برجستگان علمای شیعه در اواخر سده ی سوم هجری و اوائل سده چهارم می دانیم، و بهترین گواه هم گذشته از مفاخر خانوادگی که پدری چون ابراهیم بن هاشم و برادری هم چون اسحاق بن ابراهیم، و فرزندانمانند احمد و ابراهیم و محمد داشته که همه از بزرگان عصر خود بوده اند، تألیفات نفیس و استادان بزرگ و شاگردان نامداری داشته است که برای درک بزرگواری او کافی است، به خصوص که قدحی هم درباره ی او نرسیده است.

علی بن ابراهیم و دانشمندان عامه

ابن حجر عسقلانی در گذشته ی سال ۸۵۲ هـ. که از علمای بنام رجال و تراجم و جرح و تعدیل عامه است، در کتاب «لسان المیزان» که آن را در اواخر عمرش نوشته، و چون مسوده بوده حذف و سقط و تقدیم و تأخیر و تکرار و اشتباه در آن [با این که از کتب پرارزش است] فراوان می باشد، از علی بن ابراهیم نیز [طبق معمول آن کتاب که گاهی تراجم علمای شیعه را به نقل از کتب عامه و خاصه می آورد] نام برده و نقل می کند که: «علی بن ابراهیم، ابوالحسن المحمّدی (۱) رافضی جلد [شیعه سرسخت] است. او تفسیری دارد که در آن مصائبی هست! از ابوداود _ سیستانی صاحب سنن متوفی به سال ۲۷۵ هـ. در بصره [از علمای بزرگ عامه] و ابن عقده و جماعتی روایت می کند.

۱- باشد. چون گفتیم که از این قبیل تصحیف ها در آن کتاب فراوان است. «القمی» ۱.

سپس خود این حجر میگوید: او همان علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است. ابوجعفر طوسی در مصنفین امامیه [فهرست] از وی نام برده، و محمد بن اسحاق ندیم هم در فهرست از او یاد کرده و گفته است از کتب او تفسیر، ناسخ و منسوخ، مغازی، شرایع است. (۱).

عمر رضا کحاله در «معجم المؤلفین» تحت عنوان «علی القمی» می نویسد: «وی قبل از سال ۳۲۹ هـ. زنده بوده (۲)، و او علی بن ابراهیم بن هاشم قمی [ابوالحسن] است که مفسر، فقیه، اخباری [محدث] بوده، و کلینی متوفی بسال ۳۲۹ هـ. از وی اخذ علم کرده است. از آثار اوست: تفسیر قرآن، ناسخ و منسوخ، اخبار قرآن و روایات آن، کتاب حیض، کتاب شرایع، و مغازی».

سپس در پاورقی منابع ترجمه او را می آورد که از جمله از کتب عامه اینهاست: معجم _ الادباء یاقوت حموی، ج ۱۲، ص ۲۱۵، ایضاح المکنون بغدادی، ج ۱، ص ۳۰۹، و ج ۲، ص ۱۹۷، ۲۷۳، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۳۴ و هدیه العارفین بغدادی، ج ۱، ص ۶۷۸. (۳)

استادان او

علی بن ابراهیم در شهرها و کشورهای مختلف اسلامی از دانشمندان بسیاری از خاصه و عامه به اخذ حدیث نائل آمده یا از آن ها اجازه گرفته است.

۱- لسان الم یزان، ج ۴، ص ۱۹۱، چهار کتاب مزبور را شیخ در فهرست نام برده نه ابن ندیم، و این اشتباه دیگر آن کتاب است.

۲- چون این سال وفات کلینی شاگرد اوست، و کحاله تصور کرده که استاد م ی باید قبل از این تاریخ زنده باشد، در صورتی که اتفاق افتاده که استاد پس از شاگرد از دنیا رفته است. پس بهتر این است که بگوئیم او در سال ۳۰۷ هـ. که به شاگردش اجازه داده زنده بوده است.

۳- معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۹.

بدیهی است که دستیابی به همه ی استادان علی بن ابراهیم این محدث بزرگ و پرکار که آنهمه احادیث و کتابها از وی مانده است، کار دشواری است. ما با مراجعه به مجموع منابعی که در دست داشته ایم هم چون فهرست شیخ، رجال نجاشی، جامع الروات، معجم رجال الحدیث، و نوابغ الروات این عده از محدثین بزرگ و فقهای شیعه را یافته ایم که از استادان نامدار وی در اواسط سده ی سوم هجری بوده اند: پدر بزرگوارش ابراهیم بن هاشم، احمد بن ابی عبدالله برقی، احمد بن اسحاق قمی، برادرش اسحاق بن ابراهیم، اسماعیل بن محمد مکی، ایوب بن نوح، حسن بن محمد راوی، علی بن محمد کاشانی، حسن بن موسی خشاب، حسین بن حسن، ریان بن صلت، سری بن ربیع، سلمه بن خطاب، صالح بن سندی، صالح بن عبدالله، عباس بن معروف، عبدالله بن صلت، عبدالله بن محمد بن عیسی، علی بن اسحاق، علی بن حسان، علی بن محمد بن ابی اسحاق خفاف، محمد بن الحسین [ابن ابی الخطاب]، محمد بن خالد طیالسی، محمد بن سالم، محمد بن علی همدانی، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، مختار بن محمد بن مختار همدانی، موسی بن ابراهیم محاربی، هارون بن مسلم، یاسر خادم،

یعقوب بن یزید، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، احمد بن محمد بن عیسی، ابوسمینه محمد بن علی صیرفی، محمد بن ریان بن صلت، علی بن شیره، یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان، احمد بن ابی الفضل مدائنی، قاسم بن محمد برمکی، جعفر بن سلمه اصفهانی، قاسم بن ربیع، علی بن ریان بن صلت، عبدالله بن احمد موصلی، اسماعیل بن عیسی معروف به سندی، حسن بن سعید اهوازی، حسین بن سعید اهوازی، محمد بن یحیی، جعفر بن سلمه اهوازی، محمد بن سالم، ۴۸ نفر و حتماً گروهی دیگر.

شاگردان وی

در این جا علاوه بر مأخذی که در بخش استادان وی یاد آور شدیم، از نوشته ی دوست دانشمند فقید حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی در مدخل بحارالانوار هم استفاده شده است: ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی مؤلف کتاب باعظمت کافی که در آن کتاب از وی بسیار روایت کرده است. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، حسن بن حمزه علوی طبری، محمد بن موسی بن متوکل، حمزه بن محمد بن احمد بن سگین، محمد بن احمد صفوانی، علی بن بابویه قمی، محمد بن علی ماجیلویه، علی بن عبدالله وراق، حسین بن ابراهیم بن ناتانه، پسرش ابراهیم بن علی بن ابراهیم، پسر دیگرش احمد بن علی بن ابراهیم، پسر سومش محمد بن علی بن ابراهیم، حسین بن حمدان، علی بن محمد قولویه، محمد بن حسن صفار، احمد بن علی بن زیاد، احمد بن محمد علوی، حسن بن قاسم، حسین بن ابراهیم بن احمد مکتب، حمزه بن محمد علوی، محمد بن حسن بن ولید قمی، محمد بن قولویه قمی، ۲۳ نفر و حتماً گروهی دیگر.

تألیفات علی بن ابراهیم

دیدیم که ابن ندیم دانشمند کتاب شناس معروف سه کتاب از تألیفات علی بن ابراهیم را نام برده بود و آن ها اینهاست: کتاب مناقب، کتاب اختیارالقرآن، کتاب قرب الاسناد است. (۱)

شیخ طوسی این کتاب ها را اضافه دارد: کتاب تفسیر، کتاب ناسخ و منسوخ، کتاب مغازی جنگ های پیغمبر ﷺ، کتاب شرایع و کتاب حدیث تزویج المأمون ام الفضل من ابی جعفر محمد بن علی الجواد. شیخ میافزاید ابن ندیم کتاب

مناقب و کتاب اختیار القرآن و روایات آن را اضافه دارد. (۱) در صورتی که دیدیم ابن ندیم سه کتاب او را نام برده و سومی قرب الاسناد بود، و بعد از قرآن «و روایاته» را هم نداشت. نجاشی این کتاب ها را اضافه بر فهرست ابن ندیم و شیخ دارد: کتاب حیض، کتاب توحید و شرک، کتاب فضائل امیرالمؤمنین، کتاب الانبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سألہ، محمد بن بلال [هلال] کتاب يعرف بالمشذر، الله اعلم انه مضاف الیه. (۲) جمعاً ۱۵ کتاب که اسامی آن ها به دست آمده است.

تفسیر علی بن ابراهیم

از میان کتاب های پر ارزش این محدث جلیل القدر پیشین ما، تنها تفسیر او به دست آمده که خوشبختانه کامل است و چند بار هم چاپ شده و در اختیار عموم می باشد، و هم از قدیمی ترین زمان ها جزو مأخذ تفسیر و حدیث شیعه امامیه بوده است. علامه مجلسی در فصل اول مقدمه بحار الانوار یکی از مصادر خود را کتاب «تفسیر تألیف شیخ بزرگوار موثق علی بن ابراهیم قمی» دانسته است.

دانشمند کتاب شناس بلند قدر استاد شیخ آقابزرگ تهرانی در «ذریعه» تحت عنوان «تفسیر القمی» پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم به تفصیل در متن و پاورقی مفصل آن داد سخن داده، و از جمله میگویند: در باب الف گذشت که مختصر آن را یادآور شدیم، و خواهد آمد که در باب میم از مختصرات آن سخن میگوییم.

۱- فهرست ابن ندیم، ص ۸۹.

۲- رجال نجاشی، ص ۱۸۳.

علی بن ابراهیم دو تفسیر بزرگ و کوچک ندارد و تفسیر او هم مأخوذ از تفسیر امام حسن عسکری نیست، چنانکه از رساله ی «مشایخ شیعه» منسوب به پدر شیخ بهائی به نظر می رسد، و این معنی برای کسی که به آن مراجعه کند آشکار است.

آری علی بن ابراهیم در اول تفسیر خود مختصری از روایات مبسوط و مسند را از امام صادق از جدش امیرالمؤمنین در بیان انواع علوم قرآن نقل کرده است، و نعمانی شاگرد کلینی همه آن روایات طولانی را در اول تفسیر خود آورد است.

سید مرتضی نیز قسمتی از آن ها را بیرون آورده و خطبه ای برای آن قرار داده و به رساله «المحکم و المتشابه» نامیده، و اخیراً جداگانه چاپ شده و همین نیز عیناً در اوائل مجلد ۱۹ بحارالانوار مجلسی به نام «کتاب القرآن» مندرج است.

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیرش فقط احادیثی را که از امام صادق در تفسیر آیات روایت شده، آورده است. قسمت عمده ی آن را هم از پدرش ابراهیم بن هاشم و او هم از مشایخ خود که بالغ بر شصت مرد از اصحاب حدیث میگردد روایت نموده است.

بیشتر آنچه پدرش روایت می کند هم از استادش محمد بن ابی عمیر است که با سند خود یا به طور ارسال و بدون سند به حضرت صادق می رساند.

از آن جا که این تفسیر از روایات سایر ائمه خالی بوده، شاگرد علی بن ابراهیم و راوی این تفسیر که خواهیم شناخت قسمتی از روایات امام باقر را که بر ابوالجارود املاء فرموده در اثناء این تفسیر گنجانیده است، و نیز روایات دیگری از سایر استادانش را که مربوط به آیه و مناسب با آن بوده هم آورده و در آن درج نموده است، حال آن که این ها در تفسیر علی بن ابراهیم نبوده است، ولی شاگرد به خاطر تکمیل و زیادی نفع آن چنین کرده است. این تصرف وی از اوائل سوره ی آل عمران تا آخر قرآن را فراگرفته است.

شاگرد مزبور کسی است که بعد از دیباچه تفسیر و فراغت از بیان انواع علوم قرآن، نوشته است «ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر .گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم و گفت: حدیث کرد مرا پدرم از محمد بن ابی عمیر از حمّاد بن عیسی... از این ابوالفضل در کتب پیشین رجالی اثری نیست، ولی در کتب انساب از جمله کتاب المجدی و عمده الطالب، و بحر الانساب و المشجر الکشاف و النسب المسطر که در حدود ششصد هجری تألیف شده هنگامی که از اعقاب حمزه بن الامام موسی الکاظم سخن میگویند، هست... (۱).

تفسیر علی بن ابراهیم دو بار چاپ سنگی شده است. نخست در سال ۱۳۱۳هـ. و بار دوم در سنه ۱۳۱۵ در حاشیه ی تفسیر امام حسن عسکری .

در سال ۱۳۸۶ هـ. برای سومین بار در دو جلد به قطع وزیری با تصحیح حجهالاسلام آقای سید طیب جزائری. آقای جزائری خود مقدمه ای در ۱۹ صفحه مشتمل بر ترجمه ی اجمالی علی بن ابراهیم و ترجمه ی نسبتاً مفصل پدرش ابراهیم بن هاشم که بیشتر احادیث تفسیر از او رسیده، و محمد ابی عمیر استاد پدرش که بیشترین روایت را او روایت کرده است و راجع به محتوای تفسیر نوشته، و در آغاز آنهم تقریظی کوتاه از علامه تهرانی صاحب الذریعه مندرج است که آن فقیه علم و دین مسرت خود را از تجدید چاپ تفسیر علی بن ابراهیم توسط ایشان اظهار داشته است.

ولی بسیار به جا بود که شرح حال تفسیری خود علی بن ابراهیم را نظیر آنچه ما در این جا آورده ایم بمناسبت حکم و موضوع می آوردند که البته کار آسانی هم نبوده است، و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله، و الحمد لله ربّ العالمین.

۱- نقل به اختصار از ذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲ تا ۳۰۸، برای آگاهی بیش تر به آنجا مراجعه شود به خصوص برای شناخت ابوالفضل العباس نامبرده و پدر و اولادش.

ایشان در ستایش تفسیر نوشته اند: شکی نیست که این تفسیر که در دسترس ماست از قدیمی ترین تفاسیری است که به ما رسیده و اگر این تفسیر نبود، یک متن محکمی در فن تفسیر قرآن وجود نداشت، و بزرگان مفسرین در تفسیر قرآن آرامش نمی یافتند. این تفسیر مشتمل بر خصائص پراکنده ای است که کمتر در کتب مشابه آن یافت می شود، بدین گونه:

۱. این تفسیر پایه و مایه ی بسیاری از تفاسیر شیعه است.

۲. روایات آن از امام صادق و امام باقر با قلت و سائط روایت شده، ولذا در ذریعه فرموده است: «درحقیقت تفسیر علی بن ابراهیم، تفسیر امام باقر و امام صادق است.

۳. پدرش که این اخبار را روایت کرده از اصحاب امام رضا بوده است. (۱)

۴. مؤلف آن [علی بن ابراهیم] در زمان امام حسن عسکری بوده است.

۵. در این تفسیر دانش بسیاری از فضائل اهل بیت است که دشمنان آن ها سعی داشته اند از قرآن بیرون آورند.

۶. متکفل بیان بسیاری از آیات قرآنی است که مقصود کامل آن ها جز به کمک و ارشاد اهل بیت، که تالی تلو قرآن می باشند، فهمیده نمی شود. (۲)

راجع به راوی تفسیر ابوالفضل العباس می نویسند: «هرچند به گفته ی صاحب الذریعه در اصول رجالی ذکری از وی نیست، ولی چیزی که دلالت بر علو شان و مقام والای او می کند این است که او فقط با سه واسطه به امام موسی بن جعفر می پیوندد، و کتب انساب هم چون بحرالانساب والمجدی و عمدۀ الطالب از وی نام برده اند، و همین معنی هر گونه غبار تردید را که باعث عدم

۱- بلکه شاگرد امام علی النقی % بوده است.

۲- مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۴.

اعتماد اصحاب به این کتاب باشد میزداید و چنانچه ضعفی در وی سراغ داشتند، آن را مورد اعتماد قرار نمی دادند.

به همین جهت می بینیم شیخ حر عاملی در وسائل که خود از کسانی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است می نویسد: «من در وسائل اکتفا به کتب اربعه نکرده ام، هرچه آن ها از بقیه کتب حدیث در نزد علما مشهورتر است. زیرا کتب مورد اعتماد بسیاری از مولفات دانشمندان بزرگ موثق وجود دارد که نسبت آن ها به مؤلفانش متواتر است، و علما درباره ی آن ها اختلاف نظر ندارند، و فضلا در آن ها شک نمی کنند» (۱).

قبلاً هم دیدیم که ابن حجر عسقلانی نقل کرده بود که یکی از علمای عامه گفته است: «علی بن ابراهیم رافضی سرسختی است، و تفسیری دارد که در آن مصائبی است». این مصائب فضائل و مناقب ائمه اهل بیت عصمت و نکوهش و تخطئه خلفای جور و برخی از نامردان صدر اسلام است که با دسیسه بازی ها و زد و بند های سیاسی خود باعث عقب زدن مولای متقیان علی و امامان معصومین از حکومت اسلامی، و جایگزین شدن بنی امیه و بنی عباس و طواغیت زمان ها به جای آن رهبران پاک و نمایندگان برگزیده ی خدا گردیدند.

فرزندان دانشمند او

علامه تهرانی می نویسد: علی بن ابراهیم دارای سه پسر بوده که همگی از اصحاب حدیث می باشند.

۱. ابراهیم بن علی بن ابراهیم. علامه مجلسی به همین گونه در آغاز بحارالانوار از وی نام برده و می گوید حسین بن محمد بن حسن مؤلف «مقصد

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵، مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۵.

الراغب فی فضائل علی بن ابیطالب». که عصر وی نزدیک به شیخ صدوق بوده است، بسیاری از احادیث آن کتاب را از وی روایت می کند. (۱)

۲. احمد بن علی بن ابراهیم از استادان شیخ صدوق. صدوق در بعضی از اسانید کتاب «امالی» خود تصریح می کند که او از پدرش علی بن ابراهیم روایت می کند، و علی نیز از پدرش ابراهیم بن هاشم. (۲)

شیخ صدوق با تعبیر «رضی الله عنه» از وی روایت می کند، و احادیث بسیاری را از او روایت نموده است. (۳)

ابن حجر عسقلانی دانشمند نامدار عامه در «لسان المیزان» از این احمد، این طور نام می برد: «احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم بن جلیل قمی، ابوعلی، مقیم ری. ابن بابویه در تاریخ ری از او نام برده و گفته است از پدرش، و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر حمیری، و احمد بن ادریس و دیگران روایت کرده است». (۴)

۳. محمد بن علی بن ابراهیم، نیز از استادان شیخ صدوق است، و صدوق در مجلس هفتم از «امالی» از پدرش و او از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر روایت نموده است. ولی [محدث نوری] در «مستدرک» محمد را از مشایخ صدوق نام برده است، همان طور که بعضی از استادان دیگر صدوق را هم ذکر نکرده است. (۵) (۶)

علامه مجلسی در فصل اول مقدمه بحار بعد از ذکر نام پدرش می نویسد: و کتاب العلل از فرزند بزرگوارش محمد است.

۱- نوابغ الروات، ص ۱.

۲- همان.

۳- الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۸۴.

۴- لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۳۳.

۵- نوابغ الروات، ص ۱۶۸.

۶- علی دوانی (، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۲۰/۲۳۳).

علامه تهرانی می نویسد: «نسخه ای کهنه از کتاب «قضایای امیرالمؤمنین». تألیف ابراهیم بن هاشم قمی هست که آن را محمد از پدرش _ علی بن ابراهیم _ و او از پدرش مؤلف کتاب _ ابراهیم بن هاشم _ روایت کرده است، و گویا مربوط به نزدیک سال ۴۰۰ هـ. باشد. آن نسخه را شخصی به نام ابوالنجیب از روی خط محمد در سال ۵۲۸ هـ. استنساخ کرده، و این نسخه که از روی خط ابوالنجیب استنساخ شده در نزد مؤلف «اعیان الشیعه» بوده، و او قسمتی از آن را در کتاب «معادن الجواهر»، ج ۳، ص ۳۴، نقل کرده، و همه ی آن را در ابواب کتاب دیگرش به نام «عجائب احکام امیرالمؤمنین». که در سال ۱۳۶۶ هـ. در دمشق جداگانه چاپ کرده درج نموده، و در الذریعه، ج ۱۷، ص ۱۵۲، ثبت شده است.» (۱)

مؤلف کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی درباره علی بن ابراهیم قمی می گوید:

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی [زنده در ۳۰۷ ق. زندگینامه و اظهار نظرها]

اگرچه از چگونگی و تاریخ زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست، اما از راویان بزرگ و موثق شیعه به حساب می آید و علمای رجال همواره وی را تعظیم و تجلیل کرده اند و محمد بن یعقوب کلینی از وی روایت می کند. قمی، حضرت امام حسن عسکری و امام علی النقی را درک کرده است. او اولین کسی است که احادیث کوفیان را در قم رواج داده است.

علی بن ابراهیم در نگارش و تألیف زبر دست بوده و آثار بسیاری از خود

بر جای گذاشته که گویا به جز این تفسیر، آثار دیگرش در گذر زمان از بین رفته است. ابن ندیم وی را در زمره عالمان و فقیهان نگاشته (۱) و فضل بن حسن طبرسی وی را از بزرگ ترین عالمان اصحاب تلقی کرده است. (۲)

تألیفات

اختیار القرآن، الانبیاء، التفسیر، التوحید والشرك، الشرايع، فضایل امیرالمؤمنین، قرب الاسناد، المغازی، المناقب، الناسخ و المنسوخ. (۳)(۴)

در مقدمه تفسیر قمی به تحقیق محمد صالحی اندیشمشی درباره ترجمه الشیخ علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی آمده است:

اسمه و نسبه

هو الشیخ أبی الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم القمّی.

مشایخه منهم

۱. أبوه ابراهیم بن هاشم، و أكثر رواياته عنه.

۲. أحمد بن محمد بن خالد البرقی.

۳. أحمد بن عیسی.

۴. أحمد بن إسحاق الأحوص.

۵. اسماعیل بن عیسی المعروف بالسندی.

۱- الفهرست، ص ۲۷۷.

۲- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳- ریحانة الادب.

۴- محمدرضا ضمیری، کتابشناسی تفصیلی مذاهب اسلامی، ص ۴۹۴.

٦. جعفر بن سلمه الأهوازي.

٧. الحسن بن سعيد الأهوازي.

٨. الحسن بن موسى الخشاب.

٩. الحسين بن سعيد الأهوازي.

١٠. داود بن القاسم الجعفرى و...

يروى عنه عدّه من الأصحاب منهم:

١. ثقه الاسلام محمّد بن يعقوب الكليني [الذى توفى ٣٢٩] وقد أكثر الروايه عنه فى الكافى.

٢. أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني.

٣. أحمد بن على بن زياد.

٤. أحمد بن على بن إبراهيم بن هاشم.

٥. أحمد بن محمّد العلوى و...

مصنّفاته

وله كتاب التفسير، النسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرايع، الحيض، التوحيد و الشرك، فضائل اميرالمؤمنين ، المغازى، الأنبياء، رساله فى معنى هشام و يونس، جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن بلال، كتاب يعرف بالمُشَدُّر. (١)

طبقة فى الرجال

كان فى عصر أبى محمّد الحسن العسكرى و بقى إلى سنة ٣٠٧ ق. فإنّه روى الصّدوق فى عيون اخبار الرضا عن حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر، قال: أخبرنا على بن إبراهيم بن هاشم، فيما كتب إلى سنة سبع و ثلاثمائه. (٢)

اقوال العلماء فيه

١- أنظر البحار: الكتاب و المؤلف، ص ١٢٨.

٢- عيون اخبار الرضا /، ج ٢، ص ١٧٠، ح ٢.

قال النجاشي صاحب الرجال: علي بن إبراهيم بن هاشم، أبو الحسن القمي، ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر و صَنَّف كتباً و أضرَّ في وسط عمره. (١)

قال المجلسي: علي بن إبراهيم بن هاشم القمي، ثقة. (٢)

و قال أيضاً: علي بن إبراهيم بن هاشم، أبو الحسن القمي، من أجله رواه الإماميه و من أعظم مشايخهم، طبقت التراجم على جلالته وثاقته. (٣)

قال العلامة الحلبي: علي بن إبراهيم بن هاشم القمي أبو الحسن ثقة في الحديث... (٤)

منهجه في التفسير

يبدأ هذا التفسير بذكر مقدّمه يبين فيها صنوف أنواع الآيات الكريمة، من ناسخ و منسوخ، و محكم و متشابه، و خاص و عام، و مقدّم و مؤخر، و ما هو لفظه جمع و معناه مفرد، أو مفرد معناه الجمع، أو ماضٍ معناه مستقبل، أو مستقبل معناه ماضٍ، و ما الى ذلك من انواع الآيات و ليست بحاصره، و بعد ذلك يبدأ بالتفسير مرتباً حسب ترتيب السور و الآيات آيه فأيه، فيذكر الآيه و يعقبها بما رواه علي بن إبراهيم، و يستمر على هذا النمط حتى نهاية سورة البقره، و من بدايات سورة آل عمران نراه يمزجه بما رواه عن أبي الجارود، و كذا عن غيره من سائر الرواه، و يستمر حتى نهاية القرآن. (٥)

١- رجال النجاشي، ص ٢٦٠، رقم ٦٨٠.

٢- رجال المجلسي [صاحب البحار]، ص ٢٥٥، رقم ١١٩٣.

٣- البحار، الكتاب و المؤلف، ص ١٢٨.

٤- رجال العلامة الحلبي، ص ١٠٠، رقم ٤٥.

٥- التفسير والمفسرون، ج ٢، ص ٣٢٦.

و قال ابن النديم:

على بن إبراهيم بن هاشم، من العلماء الفقهاء و له من الكتب، كتاب المناقب، كتاب اختيار القرآن، كتاب قرب الإسناد. (١)
و قال الطبرسي في اعلام الوری: إنه من أجل رواه أصحابنا. يوجد ترجمته في جميع تراجم أصحابنا. و في لسان الميزان: ج ٤، ص ١٩١، رقم ٥٠٥.

اقوال العلماء حول التفسير القمي

قال السيد الخوئي: قد عرفت فيما تقدم [في اجماع الأقدمين و توثيقات المعصومين و في توثيقات المتقدمين والمتأخرين و في الحاجة إلى علم الرجال] أنّ الوثاقه تثبت بأخبار ثقه، فلا يفرق في ذلك بين أن يشهد ثقه بوثاقه شخص معين بخصوصه و أن يشهد بوثاقته في ضمن جماعه، فإنّ العبره إنّما هي بالشهاده بالوثاقه، سواء أكانت الدلاله مطابقيه أم تضمنيه. و لذا تحكم بوثاقه جميع مشايخ على بن إبراهيم الذين روى عنهم في تفسيره مع انتهاء السند الى احد المعصومين: فقد قال في مقدمه تفسيره:

«و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي إلينا، و رواه مشايخنا و ثقافتنا عن الذين فرض الله طاعتهم، و أوجب ولايتهم، ولا يقبل عمل إلاّ بهم، و هم الذين وصفهم الله تبارك و تعالى، و فرض سؤالهم، و الأخذ منهم...» (٢)

فإنّ في هذا الكلام دلاله ظاهره على أنّه لا يروى في كتابه هذا إلاّ عن ثقه، بل استفاد صاحب الوسائل في الفائده السادسه من كتابه في ذكر شهاده جمع كثير من علمائنا بصحه الكتب المذكوره و أمثالها و تواترها و ثبوتها عن مؤلفيها و ثبوت أحاديثها عن أهل بيت العصمه: أنّ كلّ من وقع في اسناد روايات تفسير على بن

١- الفهرست، ص ٣٦٩؛ أقول: و في طبعه دارالمعرفه ص ٣١١ و من العلماء و الفقهاء.

٢- تفسير القمي، ج ١، ص ١.

إبراهيم المنتهيه الى المعصومين ، قد شهد على بن إبراهيم بوثاقته، حيث قال: «وقد شهد على بن إبراهيم أيضاً بثبوت أحايث تفسيره وأنها مرويه عن الثقات عن الأئمة (١)».

وقال السيد الخوئي: إن ما استفاده في محله، فإن على بن إبراهيم يريد بما ذكره اثبات صحه تفسيره، و أن رواياته ثابتة و صادرة من المعصومين و أنها انتهت اليه بوساطه المشايخ والثقات من الشيعة. و على ذلك فلا- موجب لتخصيص التوثيق بمشايخه الذين يروى عنهم على بن إبراهيم بلا واسطه كما زعمه بعضهم (٢).

و أجاب عنه شيخنا الأستاذ السبحاني [مد ظله العالی] في كتابه كليات في علم الرجال [و تحقيق الحق يستدعى بيان امور]:
منها: التفسير ليس للقمي وحده.

إن التفسير المتداول المطبوع كراراً (٣) ليس لعلي بن إبراهيم وحده، و إنما هو ملقق ممّا أملاه على بن إبراهيم على تلميذه أبي الفضل العباس، و ما رواه التلميذه بسنده الخاص عن أبي الجارود من الامام الباقر و إليك التعرّف على أبي الجارود و تفسيره... و بهذا تبين أنّ التفسير ملقق من تفسير على بن إبراهيم و تفسير أبي الجارود، و لكلّ من التفسيرين سند خاص، يعرفه كلّ من راجع هذا التفسير،...

و بعد هذا التلفيق، كيف يمكن الاعتماد على ما ذكر في ديباجه الكتاب لو ثبت كون الديباجه لعلي بن إبراهيم نفسه؟

فعلى ذلك فلو أخذنا بهذا التوثيق الجماعي، يجب ان يفرق بين ما روى الجامع عن نفس على بن إبراهيم، و ما روى عن غيره من مشايخه، فإنّ شهاده القمي يكون

١- وسائل الشيعة، ج ٢٠، ص ٦٨، س ٦.

٢- معجم رجال الحديث، ج ١، ص ٤٩ و ٥٠.

٣- الطبعة الحجرية تاره سنه ١٣١٣ و أخرى مع تفسير الامام العسكري /، و طبع أخيراً على الحروف في جزءين.

حجّه في ما يرويه نفسه، لا ما يرويه تلميذه من مشايخه.

ثم إنّ الاعتماد على هذا التفسير بعد هذا الاختلاط مشكل جداً، خصوصاً مع ما فيه من الشذوذ في المتن. (١)

كلام صاحب منتهى الكلام في تفسير القمّي

فزعم أنّ هذا التفسير هو في الحقيقة تفسير أهل البيت، وكأنّه كلام الإمام الباقر والإمام الصادق... ثم جعل يطعن في الكتاب ومؤلفه... فقال: بأنّ جُلّ الروايات فيه هي عن [أبي الجارود] وهو بلا ريب ملحدٌ زنديق ملعون على ألسنه أئمه الهدى، بل لقد لقبه الإمام المعصوم بـ «الشیطان»... كما لا يخفى على من لاحظ كتب القوم مثل: [تبصره العوام] وتذكره الأئمة و منهج المقال و خلاصه الأقوال و أمثالها من كتب الرجال...

و إذا كان هذا حال علماء الشيعة و كتبهم، فكيف يجوز لهم الطعن في علماء أهل السنه والجماعه و التكلم في مؤلفاتهم؟

والجواب عنه:

إنّ أساس الطعن في [تفسير القمّي] هو الطعن في [زياد بن المنذر إبي الجارود]، لكنّ ما ذكره في هذا الرجل مندفع بوجه:

١. كان أبو الجارود في أوّل الأمر مستقيماً:

لقد كان أبو الجارود مستقيماً الأمر، صحيح العقيدة، ثمّ تغير و ضلّ، فمن أين يثبت أن رواياته في هذا التفسير كانت في حال التغير؟ بل إنّ كلام الفاضل المجلسي في [اللوامع] صريح في أنّ روايات الأصحاب عنه كانت في حال استقامته، و كذا في رجاله [روضه المتقين، فأنه قال مانصّه]: «واعلم ان اعتبار كتابه لكونه مروياً عنه قبل

الانتقال أو لكونه موافقاً للأصول الآخر. (١)

٢. المعترف في قبول الروايه حال الأداء:

ثمَّ إنَّه قد تقرّر لدى علماء الفريقين، أنّ المعترف في قبول الروايه حال الراوى في وقت الأداء، فإذا كان حاله سليماً في وقت الأداء تقبل روايته و لو كان قبل ذلك مقدوحاً او خرج بعد ذلك عن الاستقامه...

٣. ابو الجارود من رجال الترمذى:

ثمَّ إنَّ الطعن في [أبي الجارود] يوجب الطعن في [صحيح الترمذى] الذى هو احد الصحاح السنّه عند القوم، والذى قال مؤلفه عنه «من كان في بيته هذا الكتاب فكأنما في بيته نبي يتكلم» (٢). كما لا يخفى على من راجع كتب الرجال... (٣)

و بقيت نقاط اخرى نبتّه عليها:

أولاً: إنّ إسناد الروايات الى ائمه الهدى في [تفسير القمى] لا يدلُّ بالضرورة على ثبوت صدور تلك الاخبار عنهم، و الاّ لزم ان يلتزم اهل السنّه بقطعيه صدور كلّ ما اسند الى رسول الله ﷺ في كتبهم...

فلا صاحب البحار و لا صاحب الفوائد المدنيه و لا غيرهما من علماء الإماميه يرى صحّه جميع ما جاء في هذا التفسير...

و ثانياً: دعوى أنّ جل روايات هذا التفسير عن إبي الجارود، مخالفه للواقع، إذ أكثر رواياته هي عن غيره من الرواه، كما لا يخفى على من لاحظته بالتفصيل.

و ثالثاً: إنّه لا ملازمه بين فساد العقيدته والكذب في الحديث، و كم من محدّث

١- روضه المتقين، ج ١٤ ، ص ٣٦٦.

٢- تهذيب التهذيب، ج ٩، ص ٣٨٩.

٣- تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٥٨١، رقم ٦٨٩٤ و فيه : مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيشا بوري، ثقة حافظ إمام مصنف عالم بالفقه، مات سنه إحدى و ستين، و له سبع و خمسون سنه..

تكلّموا فى عقيدته، ثمّ نصّوا على كونه ثقّه فى الروايه... (۱).

أضف الى هذا

قال السيد الخوئى: إنّّه كان زيدياً فالظاهر أنّه لا اشكال فيه. (۲)

و قال أيضاً صاحب الذريعه: بعد كلام طويل:

أنّ تفسير أبى الجارود لا يقصر فى الاعتبار عن تفسير على بن إبراهيم، بل هو فى الحقيقه تفسير الامام الباقر كما سمّاه به ابن النديم، لكنّه ينسب الى أبى الجارود لروايته له فى حال استقامته و ليس طريق الروايه عن أبى الجارود منحصرأ بكثير بن عياش الضعيف بل يروى عن أبى الجارود جماعه من الثقات الاثبات.

[منهم] منصور بن يونس الثقه، حماد بن عيسى، الحسن بن محبوب... (۳)

فتحصل مما تقدّم:

هذا التفسير فى ذات نفسه تفسير لا- بأس به، يعتمد ظواهر القرآن و يجرى على ما يبدو من ظاهر اللفظ، فى إيجاز و اختصار بديع، و يتعرّض لبعض اللغه والشواهد التاريخيه لدى المناسبه، او اقتضاء الضروره: لكنّه مع ذلك لا يغفل الأحاديث المأثوره عن أئمّه اهل البيت مهما بلغ الاسناد من ضعف و وهن، او اضطراب فى المتن، و ذلك قد يخرج عن اسلوبه الذاتى فنراه يذكر بعض المناكير مما ترفضه العقول، و يتماشاه ائمّه الاطهار لكنّه قليل بالنسبه الى سائر موارد تفسيره، فالتفسير فى مجموعه تفسير نفيس لو لا وجود هذه القلّه من المناكير. (۴)

ابوالفضل عرب زاده درباره زندگى و جاىگاه علمى و معنوى على بن ابراهيم قمى نوشته است:

۱- استخراج المرام من استقصاء الافحام، ج ۲، ص ۷/۱۷.

۲- معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۲۳، س ۵.

۳- الذريعه، ج ۴، ص ۳۰۲/۳۰۹.

۴- تفسير القمى، تحقيق: محمد صالحى انديمشكى، ص ۱۳، [ناشر: ذوى القربى، قم، چاپ اول، ۱۴۲۸ محرم]

با ستایش و تنزیه ذات اقدس الهی و درود بر پیامبر اسلام، حضرت محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت طاهرینش و خاتم الاوصیاء امیرالمؤمنین و خاتم الاولیاء حضرت بقیه الله الاعظم [ارواحنا فداه] و با آرزوی سلامتی و ظهور عاجل آخرین ذخیره ی الهی، آن که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

مقاله حاضر کوششی برای ارائه ی شرح حال و زندگی آثار محدث و مفسر بزرگوار، علی بن ابرهیم بن هاشم قمی است و ابرهیم نخستین کسی است که حدیث کوفیان را به قم آورد و پایه های فرهنگ و عقاید تشیع را در قم محکم نمود و اهل قم بر احادیث او اعتماد کردند. به شهادت تاریخ، از زمانی که قم به صورت شهر درآمد، مردم قم با مذهب تشیع رابطه ی تنگاتنگ داشته و در ترویج فرهنگ و عقاید و تربیت جامعه و اشاعه ی مذهب تشیع بسیار مؤثر و جدی بوده اند که در ذیل به آن اشاره خواهد شد.

قم در گذرگاه تاریخ

ایران اسلامی، کشور پهناور با قدمتی چندین هزار ساله، که دارای شهرها و نواحی بسیار است. قم از شهرهای کهن ایران است که در لسان جغرافی دانان و مورّخین جزو بلاد جبل می باشد. (۱) بنابر گزارش های تاریخی، قم قبل از حمله ی

۱- منظور از بلاد جبل، رشته کوهی که از حدود الوند تا دماوند کشیده شده است و شهرهایی مانند همدان، ساوه، اصفهان، لرستان، قم و تهران و ... را که در پیچاپیچ این کوه ها قرار دارد بلاد جبل می نامند.

اسکندر مقدونی به ایران، آباد بوده است و در حمله ی اسکندر خراب شد. قباد، پدر انوشیروان آن را آباد کرد و نام [ویران آباد=گواد=قباد] بر آن نهادند. (۱) یاقوت حموی، قم را از شهرهای نو بنیاد اسلامی می داند که اثری از ایرانیان در آن یافت نمی شود و می نویسد... [و هی مدینه مستحده اسلامیة لا اثر للاعاجم فیها] (۲) ناحیه ی قم، مرگب از هفت قریه بوده، هر قریه نام مخصوص داشته و گمندان عنوان یکی از آن هفت قریه بوده است. در زمانی که اعراب در قم تسلط پیدا کردند، بسیاری از کلام و لفظ فارسی و عربی درهم آمیخته شد و اعراب کلام عجم را غیر صحیح می شمردند، و بدل خواه خود هر گونه تصرف و تغییر در آن می دادند و می گفتند [عجمی فالعب به ما شئت] این لفظ عجمی است به هر نحومی خواهید با او بازی کنید، لذا آن ها گمندان را، گم و گم را معرب نموده قم نامیدند. فعلاً در صدد توضیح آن نیستم و از بحث ما خارج است. درباره ی نام قم وجوه فراوانی است، هم چون دارالایمان، دارالمؤمنین، دارالعباده، دارالعلم، دارالموحدین و... که تا حدود سی نام و صفت برای این شهر مقدس ذکر شده است. (۳) معروف ترین نام این شهر مقدس با توجه به روایات ائمه ی معصومین . قم است و نام قم به همین صورت که امروز تلفظ می شود در کلام پیشوایان دین آمده است و می فرمایند: سلام الله علی اهل قم و رحمه الله و برکاته... و ان لنا حرماً و هو بلده قم، و لولا القمیون لضاع الدین (۴). و ده ها حدیث دیگر که در بیان عظمت قم و قمی ها فرموده اند.

قم و تشیع

- ۱- برای آگاهی بیشتر ر. ک: حسن بن محمد، تاریخ قم، چاپ ۱۳۱۳ ش، ص ۲۴.
- ۲- معجم البلدان؛ یاقوت بن عبدالله حموی، چاپ ۱۳۷۶ ق، ج ۴، ص ۳۹۷/۳۹۸.
- ۳- تفصیل بیشتر ر. ک: مجموعه مقالات کنگره حضرت معصومه [س]، ج ۱، ص ۷ تا ۱۲ و ج ۲، ص ۳۰۵ تا ۳۱۴ و ذکر اخبار دارالایمان قم، ص ۵۹ تا.
- ۴- برای تفصیل بیشتر، ر. ک: بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۵۷، ص ۲۰۷ به بعد.

جایگاه ممتاز و کم نظیر قم، از نظر مذهبی، غیر قابل انکار است و شهر قم همیشه مورد عنایت خاصه ی ائمه ی معصومین بوده است. بارگاه ملکوتی و حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه در این شهر قرار دارد، که برای زائر آن بزرگوار فوق العاده اجر و ثواب منظور می شود و روایات متعدد در فضیلت زیارت آن حضرت در کتب روایی وارد شده است و فرموده اند: [من زارها وجبت له الجنة] (۱) اگر چه شیعیان بعد از خلافت ظاهری امام علی، بسیار مظلوم واقع شدند، و حتی زمانی شیعه بودن جرم به حساب می آمد. اما چون عقاید شیعیان از فرهنگی درست و استوار، تحت فرمان ائمه ی معصومین برخوردار بود، با داشتن انبوه دشمن و مشکلات و شداید [چنان که در این عصر هم مشاهده می شود] بر حیاتشان ادامه دادند. کشتار بی رحمانه خلفای خلاف کار بنی امیه و بنی عباس از شیعیان و مخفی بودن و فرار و درگیری و مهاجرت شیعیان در شهرها و قریه ها در آن زمان، خود شاهد این مدعا است.

مهاجرت طایفه ی اشعری از کوفه و تمکن آن در قم، نمونه یی از آن است. در تاریخ قم آمده است: دوازده پسر از آن سعد بن عبدالله بن سعد بن ملک بن عامر اشعری، راوی و اهل حدیث بوده اند، از ابی عبدالله [امام] جعفر بن محمد صادق و زیاده بر صد مرد از آن فرزندان عبدالله و از فرزندان احوص و از فرزندان سائب بن ملک و از فرزندان نعیم بن سعد، روایت کنندگانند از دیگر ائمه (۲) عبدالله را چهارده فرزند ارزنده و ارجمند بود که تحت سرپرستی فقهای کوفه در فقه و حدیث، تربیت یافته بارها به مدینه سفر نموده و تا سال ۱۱۴ق، از

۱- درباره فضیلت زیارت آن مخدّره رجوع شود به بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۵۷، ص ۲۱۲ تا ۲.

۲- تاریخ قم؛ با تصحیح سید جلال الدین تهرانی، ص ۲۸۷.

اشعه‌ی انوار حکمت معرفت امام باقر مستفیض و مستفید بودند و بعضی از آن‌ها در ردیف بزرگ‌ترین صحابه آن امام به شمار می‌آمدند. این فرزندان که نام‌هایشان آدم، اسحاق، اسماعیل، ادریس، عمران، عیسی، یسع، صلت، مصلقه، احمد، محمد، سعد، عامر و خالد بود، پس از هجرت به قم، هر ساله یکی دو تن از آنان به طواف خانه‌ی خدا می‌رفتند و در مدینه از محضر امامان شیعه کسب فیض می‌کردند و فقه و حدیث می‌آموختند. آنان بعد از مراجعت به قم، آنچه در سینه نهفته و به حافظه سپرده بودند، به عنوان بهترین ارمغان به دیگران می‌آموختند.

نامبردگان، با فرزندان و عموزادگان خویش، هر یک به دهی در اطراف قم رفته، مکتبی گشودند و به ارشاد پرداخته، مردم را به آیین اسلام دعوت می‌کردند و همگان را بامقررات شریعت، آشنا می‌ساختند. طولی نکشید که جمع زیادی را به دین مبین اسلام مشرف گردانیدند و در تحکیم مراتب ایمان و اعتقاد تازه مسلمانان کوشیدند و قرآن را به ایشان تعلیم نمودند و احکام دین را تدریس و تفهیم کردند.^(۱)

عظمت مکتب اشعری

عبدالله، پس از اعزام مبلغان، شخصاً وظیفه‌ی دینی خویش را به احسن وجه انجام داد و مدرسه‌ی فقه و حدیثی، با معنویت و شکوه هر چه بیش‌تر، در مرکز شهر نوبنیان قم، تأسیس نمود و به تعلیم عرب‌مهاجر و ساکنان بومی، قیام کرده، نخستین گردونه درس و بحث روحانیت را به گردش در آورد و بنیان جامعه علمی قم را، بر اساس بسیارمتین و استواری بنا نهاد و محدثان و فقهای بسیار و دانشمندان ارجمندی تربیت نمود و خود در سال ۱۴۵ هجری در نود و پنج

۱- فقها و محدثان قم، نگارنده، ص ۲۷/۲۸.

سالگی در گذشت؛ امّا یادگارهایی گرانقدر از وی به جا ماند؛ شاگردان ارزنده و زیندهائی که هر یک از بزرگ ترین اساتید فقه و حدیث، درایت و روایت، شمرده می شدند.

این شاگردان در پرتو مساعی جمیله و استقصای جزیه شان، اخبار و احادیث اهل بیت را جمع آوری و تدوین کردند و به عنوان ارمغان همیشگی برای جامعه شیعه باقی گذاشتند.

در اثر دعوت و زحمت آنان، فلسفه احکام و معارف الهی، از قم به سایر بلاد انتشار یافت. در سایه تبلیغات فراوان و مجاهدات نمایان ایشان، آیین تشیع، جان گرفت.

آری! همین فارغ التحصیلان مکتب عبدالله هستند که همگی از مشایخ اجازه و فتوا شناخته شده اند. مکتب عبدالله، مانند مصباح درخشان و رخشانی، نور شریعت و روشنای ولایت را در سراسر این مملکت، پخش کرد و بر کلیه ی ولایات و ایالات ایران تابیدن گرفت؛ چنان تابشی که اشعه ی نامتناهی آن، تا این زمان هم جاودان مانده است. بدین سان، مکتب اشعریان، قم را معدن علوم اهل بیت نمود و آتشکده را به دانشکده ای تبدیل ساخته، این سرزمین گبرنشین را به شهری شیعه نشین، مبدل کرد، به گونه ای که به نام «کوفه صغیر» در لسان اخبار، مشهور بود.

مجمع علمی قم

شهر قم، از زمانی که از صورت دهکده های پراکنده خارج گشت و وضع شهری به خود گرفت، تا به امروز، همواره مهد دانش بوده است و در هر قری هم دانشمندان عالیقدر و بزرگواری داشته است که نام نامی و لقب گرامی شان برای همیشه زینت بخش صفحات کتب رجال، تراجم و انساب گردیده است.

اگر در مقام تحدید جوامع علمی و روحانی قم برآییم، ناچاریم که آن را به جامعهٔ اولی، وسطی و آخری تقسیم نموده، بگوییم که این شهر، در سه دوره، از بزرگترین و پُرفایده ترین مجامع علمی جهان اسلام بوده است که نخستین دوره ی آن، در قرون اوّلیه بوده که دارالعلم اسلامی و مرکز ثقل راویان و محدّثان امامیه و پایگاه فقها متکلمان شیعه ی اثنا عشر بوده است؛ یعنی: از نیمه ی قرن دوم تا کمی بعد از آغاز قرن چهارم. دومین دوره، در عصر صفویه، یعنی از قرن دهم تا دوازدهم بوده و دوره آخری هم در قرن حاضر شروع شده و امید است که برای همیشه ادامه یابد. (۱) شیعه که در خانه اصلی خودش مدینه، و سپس کوفه اجازه رشد نیافت به قم مهاجرت کرد. ده ها تن از صحابی ائمه معصومین و صدها تن از علما و فقها و محدّثان بزرگ شیعه به قم آمده و در این شهر سکونت نمودند. آن ها، با فعالیت های ستودنی، نسلی محقق و پرکار از شیعیان در قم ایجاد کردند که در قرن سوم هجری انبوهی از آثار شیعی را در زمینه های مختلف علوم دینی پدید آوردند. (۲) علمای قم به دلیل ارتباط دائم بائمه توانستند مجموعه هایی از اصول و نصوص ارائه دهند و قم را پایگاه حدیث سازند.

رشد علمی قم

جوامع علمی قم در عصر ابن بابویه به منتها درجه کمال خویش رسید. نباید تعجب کرد، اگر می نویسند در زمان علی بن بابویه در قم دویست هزار محدّث و جود داشته است.

خاتم المحدثین شیخ عباس قمی به نقل از مجلسی اول می نویسد: در زمان

۱- همان، ص ۳۳/۲۸.

۲- فرهنگ و تمدن اسلامی در قم، محمد رضا پاک، ص ۹.

علی بن بابویه در قم دویست هزار محدّث وجود داشته است. (۱) این امر ممکن است در طول عمر ابن بابویه بوده باشد.

یعنی در آن زمان تمامی اهل قم برای حفظ تشیع به حفظ حدیث می پرداختند.

شاید بدین جهت باشد که فرمودند: لولا القمیون لضاع الدین (۲) اگر قمی ها نبودند دین تباه میشد.

خاندان علی بن ابراهیم

یکی از شخصیت هائی که در ترویج مذهب تشیع در قم سعی و کوشش نموده و خدمات ارزنده و قابل ستایشی انجام داده است ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی است. از او به عنوان اولین کسی که مکتب حدیثی کوفه را به قم آورد یاد نموده اند و متذکر شده اند که ملاقات نموده حضرت امام رضا را. ابراهیم بن هاشم از شاگردان یونس بن عبدالرحمان و او از اصحاب امام رضا بوده است.

ابراهیم دارای دو کتاب به نام های النوادر (۳) و قضایای امیرالمؤمنین (۴) است.

ابراهیم بن هاشم / ابواسحاق قمی [۳ و ۲]

وی، پدر علی بن ابراهیم، صاحب تفسیر القمی و شاگرد یونس بن عبدالرحمان است. اصل او از کوفه بوده و سپس به قم، نقل مکان کرده است. احتمالاً در عصر امام کاظم بتولّد شده است. گفته اند که امام رضا را ملاقات

۱- فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص ۲۸۲.

۲- بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳- الذریعه؛ آقا بزرگ طهرانی؛ ج ۲۴، ص ۳۱۹.

۴- همان؛ ج ۱۷، ص ۱۵۲.

کرده، ولی از ایشان روایتی ندارد، بلکه از امام جواد روایت کرده است. او اوّل کسی است که حدیث کوفیان را در قم نشر داد قمیان بر احادیث او اعتماد کرده اند.

نام ابراهیم بن هاشم، در اسناد شش هزار و چهارصد و چهارده حدیث قرار دارد و در میان راویان، کسی به این کثرت روایت نیست. (۱)

در مورد روایات منقول از ابراهیم بن هاشم، رجوع شود به معجم الرجال خویی (۲) صاحبان کتب تراجم و رجال بالاتفاق می نویسند:

ابراهیم بن هاشم قمی از علمای قرن سوم هجری است که از کوفه به قم آمده و در قم سکونت گزید. او نخستین کسی است که احادیث کوفیین را در قم نشر داد. شیخ طوسی، علامه حلی، نجاشی و دیگر عالمان رجال، او را ستوده اند. او از اصحاب امام رضا بشمرده شده و نقش او در دانش حدیث در عصر خویش بی بدیل بوده است. بیشتر بزرگان حدیث، بر روایات او اعتماد نموده اند و ثاقت و منزلت وی چنان است که روایات او از آغاز تاکنون مستند و مرجع علما بوده و هیچ کس او را ضعیف نشمرده است.

جلالت قدر و کثرت علم و روایت و اعتماد قمیان به او و توثیق و عظمت شأن و مشایخ و تلامیذ ابراهیم بن هاشم را صاحب کتاب اعیان الشیعه در کتاب خود آورده است. مراجعه به آن کتاب بسیار مفید خواهد بود. (۳) ابراهیم بن هاشم را فرزندی به نام اسحاق است که از محدثین عصر خود بوده و نام آن بزرگوار در کتاب قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۷۷ و معجم الرجال؛ ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳

۱- فقها و محدثان قم؛ ابوالفضل عرب زاده؛ ص ۵۲، به نقل از رجال ابن داود، رجال طوسی، رجال نجاشی، لسان المیزان و...

۲- خویی؛ سید ابوالقاسم، معجم الرجال، چاپ ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۲۹۵ تا ۳۸۳.

۳- اعیان الشیعه؛ امین عاملی؛ سید محسن؛ چاپ رحلی، ج ۲، ص ۲۳۳ تا ۲۳۶ ذیل نام ابراهیم بن هاشم.

آمده، هم چنین روایاتی در التهذیب، ج ۱، ص ۷۶ و کافی در باب وضو، علی بن ابراهیم از برادر بزرگ تر از خود روایت می کند. یکی دیگر از فرزندان او علی بن ابراهیم است.

شخصیت علی بن ابراهیم قمی

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، زنده تا سال [۳۰۷ ق] او از محدثان ثقه قمی و مورد اعتماد بوده، و در کثرت سماع حدیث امتیاز داشته. کثیر التالیف از مشایخ ثقه الاسلام کلینی متوفای [۳۲۸ ق] و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن الحسن و حمزه بن محمد العلوی است. تاریخ ولادت و وفات او به طور دقیق مشخص نیست ولی آنچه مسلم است تا تاریخ فوق میزیسته است. (۱) او آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشته است. التفسیر، الناسخ و المنسوخ، المغازی، الشرایع، قرب الاسناد، المناقب و اختیار القرآن و روایات از تصانیف اوست. (۲) ثقه الاسلام کلینی، به دیده ی احترام بر او می نگرد و از او به عنوان شیخ الحدیث، روایت می نماید. ابن داود، او را می ستاید و می نویسد: علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ثقه فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب (۳) در کتاب میزان الاعتدال آمده است. علی بن ابراهیم، ابوالحسن المحمدی، رافضی، جلد (۴) له تفسیر. (۵) علامه

۱- الفهرست؛ شیخ طوسی؛ چاپ ۱۳۸۰ ق، ص ۱۱۵ و اسماعیل پاشا در هدیه العارفین می نویسد مات فی حدود سنه ۲۸۵ . عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۹ آورده است . کان حیا ۳۲۹ ، شیخ آقا بزرگ، الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲ کان فی عصر ابی محمد الحسن العسکری .٪ و بقی الی ۳۰۷ محمد هادی معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۴۳۷ می نویسد حدود [۳۱۰ ق].

۲- الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۱۵.

۳- حسن بن علی بن داود حلی، کتاب الرجال، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴- بمعنی شیعی، پایدار، استوار و فعّال.

۵- محمد بن احمد الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۱۱، شماره ۵۷۶۶.

در خلاصه الاقوال می نویسد: علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ابوالحسن ثقه فی الحدیث، ثبت معتمد صحیح المذهب، سمع و اکثر و صنف کتباً واضراً فی وسط عمره. (۱) و می نویسد او در وسط عمر نابینا شد. آیه الله خویی او را توثیق نموده و می فرماید: او راوی بیش از هفت هزار روایت است. (۲) روایات او تنها در کتب اربعه به هفت هزار و صد و چهل حدیث می رسد که شش هزار و دویست و چهارده مورد از طریق پدرش می باشد. علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم قمی در ترویج فرهنگ قرآن و حدیث و نشر آثار معصومین بسزایی داشته و خدمات ارزنده و قابل ستایشی انجام داده اند و نوشته های فراوانی در رشته های مختلف علوم اسلامی، اعم از فقه، تفسیر، اصول، معارف، مغازی، فضائل و مناقب از خود به یادگار گذاشته اند. مهم ترین و معروف ترین اثر منسوب به علی بن ابراهیم، تفسیر قمی اشتهار یافته است. البته در انتساب تمام تفسیر به او، تردید وجود دارد که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و تاکنون چند تن از شخصیت ها این کار را نموده اند که به نظر می رسد این اندازه کافی نیست.

پژوهشی در تفسیر علی بن ابراهیم

تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، بامقدمه نسبتاً طولانی آغاز می شود که در آن از انواع آیات قرآنی سخن رفته، از جمله ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام، مقدم و مؤخر، آنچه لفظش جمع، ولی مراد از آن مفرد است و بالعکس، یا ماضی است و مراد از آن مستقبل است و بالعکس و ردّ بر زنادقه و دهریه و برخی از فرق اسلامی و دیدگاه های نادرست دیگر و مطالبی از این قبیل آورده است. در این تفسیر سوره ی حمد و سوره ی بقره و اوایل سوره ی

۱- خلاصه الاقوال؛ علامه حلی، چاپ ۱۳۸۰ ق، ص ۱۰۰ و نجاشی، الرجال؛ ص ۲۶۰.

۲- معجم رجال الحدیث؛ سید ابوالقاسم خوئی؛ چاپ اول، ج ۱، ص ۲۰۷، شماره ۷۸۱۸.

آل عمران، منقول از علی بن ابراهیم تفسیر شده و از آن جا تا پایان قرآن، روایات ابوالجارود(۱) و نیز روایات دیگری از کسان دیگر است که انتساب کامل این تفسیر را به علی بن ابراهیم منتفی می سازد.(۲) نخستین کسی که تفسیر مذکور را مورد تردید قرار داده و درباره عدم صحت انتساب تمام تفسیر موجود به علی بن ابراهیم سخن گفته، آقا بزرگ طهرانی است که در متن و پاورقی کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه گفته، او بر این باور است که ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم، شاگرد علی بن ابراهیم که نامش در آغاز تفسیر موجود آمده، همان شخص مدفون در طبرستان[مازندران] باشد. و روایات ابوالجارود راوی مطالبی در آن تفسیر از امام باقر و دیگران را از اواسط جلد اول[اوایل سوره ی آل عمران] در آن تفسیر وارد کرده است.(۳) سپس محققین و مفسرین به بررسی آن پرداختند.(۴) و بعضی ها اظهار داشتند که در کتاب تاویل الایات[استر آبادی] و سعد السعود بن طاوس از تفسیر علی بن ابراهیم مطالب بسیاری نقل شده است که اصلاً در این تفسیر نیست. بنابراین، کتابی است از مؤلفی دیگر، که بیش از همه از تفسیر علی بن ابراهیم بهره گرفته و در آن،

از طریق بیش از بیست راوی، و روایات بسیاری از کتب و مصادر دیگر آورده است. حجم این دسته از روایات، در نیمه نخست مجلد تفسیر بسیار اندک است و به تدریج افزایش می یابد تا بدانجا که در اواخر کتاب تقریباً به اندازه روایات منقول از تفسیر علی بن ابراهیم. در تفسیر موجود، معمولاً پس از نقل، از

۱- ابی الجارود، زیاد بن المنذر متوفای ۱۵۰ ق رهبر فرقه جارودیه، زیدی مذهب است.

۲- تفسیر و مفسران؛ محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳- الذریعه؛ آقا بزرگ طهرانی؛ چاپ ۱۳۶۰؛ ج ۴، ص ۳۰۲ تا ۳۰۹ شماره ۱۳۱۶.

۴- از آنهاست؛ آیه الله العظمی، سید موسی شبیری، آیت الله معرفت در تفسیر و مفسران، سید احمد . موسوی در کیهان اندیشه، شماره ۳۲ و سید محمد جواد شبیری، در دانش نامه جهان اسلام، ج.

غیر علی بن ابراهیم با آوردن نام علی بن ابراهیم به گونه‌ی صریح یا با ضمیر، بازگشت متن به تفسیر علی بن ابراهیم یادآوری می‌شود، آیت الله العظمی شیری زنجانی می‌فرماید: باتوجه به این که اغلب راویان بخش دوم تفسیر، از استادان علی بن حاتم قزوینی زنده در [۳۵۰] بوده‌اند و این ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم که نامش در اول تفسیر علی بن ابراهیم آمده نیز از مشایخ علی بن حاتم است. ممکن است منشاء اشتباه در انتساب کتاب، تبدیل نام علی بن ابی سهل که همان علی بن حاتم است به علی بن ابراهیم به جهت شباهت این دو اسم باشد. (۱) صاحب تفسیر و مفسران مینویسد. (۲) روایاتی در این تفسیر وجود دارد، که در میزان اعتبار، وزنی ندارند یا سند آن‌ها ضعیف یا مرسل است، یا مقطوع السند است و مفاد آن با اصول عقاید و مبانی شریعت ناسازگار است و احیاناً با علم و عقل سلیم نیز مخالف است و ساحت قدس بزرگواری چون علی بن ابراهیم قمی از انتساب این گونه اخبار ناهمگون پاک و منزّه است، بعنوان مثال: در تفسیر آیه (الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً) (۳) چنین آمده است: خداوند حوا را از آخرین استخوان‌های دنده آدم آفرید. این مورد در چند جای این تفسیر تکرار شده است. (۴) داستان آفرینش حوا از استخوان دنده آدم، منشاء اسرائیلی دارد که به چنین تفسیرهایی راه یافته است. داستان دو فرشته بابل هاروت و ماروت، نیز ساخته دست یهود است که گفته‌اند: آن دو کافر شدند- العیاذ بالله- و زنا کردند و به پرستش بتان پرداختند و زن زانیه مسخ شده، در آسمان به صورت ستاره در آمد، و اباطیلی از این دست که با

۱- دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۷.

۲- محمد هادی معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۴۶۲.

۳- پروردگاری که شما را از نسل واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان . بسیاری پراکنده گردانید. نساء/آیه.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۵ و ص ۱۳۰ و ج ۲، ص ۱۱۵.

عصمت فرشتگان که در قرآن به آن تصریح شده است ناسازگار و در تضاد است. (۱) داستان جن و نسناس که گفته اند پیش از انسان آفریده شدند و مایه عبرت و پندآموزی فرشتگان گردیدند. (۲) نیز داستان نام گذاری فرزند آدم و حوا که گفته اند آن دو، نام او را عبدالحارث [که می گویند نام شیطان است] نهادند، و برای خدا شریک قائل شدند. (۳) هم چنین داستان زمین که بر پشت ماهی نهاده شده و آن بر روی آب قرار گرفته و آب هم بر روی صخره و صخره بر روی شاخ گاوی بی مو و گاو بر روی زمین نمناک واقع شده است... و دیگر معلوم نیست.

همه این ها افسانه هایی کهن است که در این تفسیر بدون هیچ دلیل معقولی آورده شده است. (۴)

علاوه بر این، مطالبی در آن آمده است که عصمت انبیا و مقام قداست آنان را زیر سؤال می برد؛ مثلاً داستان داوود و اوریا، همان طور که در افسانه های بنی اسرائیل آمده است در این تفسیر - نیز با کمال تأسف - بازگو شده است. (۵)

داستان زینب بنت جحش نیز - درست همان طور که داستان سرهای عامه بافته اند - در این جا آمده است. (۶) هم چنین قصه تردید زکریا و مجازات او به سه روز روزه گرفتن و بسته شدن زبان او؛ (۷) داستان حجر موسی؛ (۸) گرفتاری ایوب و

۱- همان، ج ۲ ص ۵۸ و ۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۶.

۳- همان، ص ۲.

۴- همان، ج ۲، ص ۵۸ و ۵۹.

۵- همان، ص ۲۳۲/۲۳۰.

۶- همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۷- همان، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۸- همان، ج ۲، ص ۱۹۷.

عفونت یافتن بدنش؛ (۱) فوت شدن نماز عصر حضرت سلیمان (۲)؛ اقدام یوسف در ارتکاب فحشاء؛ (۳) و این که او بود که خدا را از یاد برد؛ (۴) دفن موسی بدون غسل و کفن. (۵) و سخن او با خدا که اگر بر دشمنانم خشم نگیری من دیگر پیامبر تو نیستم؛ (۶) و از این گونه افسانه ها به انبیای بزرگ نسبت داده شده که کاملاً بعید است ائمه چنین سخنانی را بر زبان جاری ساخته باشند و ساحت آنان از چنین سخنانی پیراسته است.

هم چنین در آن سخنانی آمده است که با علم سازش ندارد؛ مثلاً درباره خسوف و کسوف سخنانی بسیار شگفت آور و دور از واقع به چشم می خورد. در تفسیر آیه (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) (۷) آمده است: از جمله اوقاتی که خداوند مقرر داشته دریایی است که میان آسمان و زمین واقع است و خداوند مدار خورشید و ماه و ستارگان و سیارات را در آن قرارداده است؛ سپس تمام آن ها را برچرخ می گرداند و فرشته ای را که تحت امر او هفتاد هزار فرشته فلک را می چرخانند، بر چرخ مأمور کرده است تا خورشید و ماه و ستارگان و سیارگان [کهکشانشان] را به فرمان او حرکت کنند و در مدار خود قرار گیرند، ولی اگر گناه بندگان زیاد شود و خداوند بخواهد آنان را به یکی از نشانه های قدرت خود مورد عتاب و نکوهش

۱- همان، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲- همان، ص ۲۳۴.

۳- همان، ج ۱، ص ۳.

۴- همان، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۴۶.

۶- همان، ص ۱۴۵.

۷- و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گون گردانیم. . اسراء / آیه ۱۲.

قرار دهد، به فرشته مأمور چرخش آسمان فرمان می دهد، تا مداری را که خورشید و ماه و ستارگان و کهکشان ها در آن قرار دارند از میان بردارد. آن گاه آن فرشته، به هفتاد هزار فرشته تحت امر خود فرمان می دهد که چرخ را از مدار خود خارج کنند. چون چنین کنند. خورشید به دریا افکنده می شود و حرارتش کم شده، نور آن تغییر می کند؛ همین کار را با ماه نیز می کند که آنها را از دریا خارج سازد و به مدار خودشان برگرداند، به فرشته دستور می هد که چرخ را به مدار خود برگرداند و در این هنگام، خورشید- در حالی که کدر است- از آب خارج می شود و ماه نیز چنین حالتی را دارد!

درباره، مساحت زمین و خورشید و ماه چنین آمده است: مساحت زمین مسافتی حدود ۵۰۰ سال است. مقدار چهارصد سال خراب غیر آباد و صد سال آباد. مساحت خورشید ۶۰ فرسخ در ۶۰ فرسخ است و مساحت ماه ۴۰ فرسخ در ۴۰ فرسخ!

سوزان تر بودن خورشید نسبت به ماه را چنین تعلیل کرده است: خداوند خورشید را از روشنایی آتش و زلالی آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، تا اینکه هفت لایه روی هم قرار گرفت. سپس جامه ای از آتش بر آن افکند، لذا خورشید سوزنده تر از ماه شد.

سپس درباره آفرینش ماه آورده است: ماه را از پرتو آتش و زلالی آب آفرید؛ یک لایه از این و یک لایه از آن؛ تا این که هفت لایه روی هم قرار گرفت، آنگاه لباسی از آب بر آن افکند؛ لذا ماه از خورشید خنک تر گردید. (۱)

هم چنین افسانه هایی در آن آمده است که با عقل و سرشت سازگاری ندارد؛ مانند داستان مردی که پای او را در هند یا ماورای هند بسته اند و تا آخر دنیا

خواهد زیست (۱). یا داستان پادشاه روم و حضور امام حسن و یزید در نزد او؛ که به محاکمه این دو پرداخت و سؤالات عجیبی مطرح کرد. (۲) یا داستان «عناق» مادر عوج که بیست انگشت دارد و در هر انگشت دو ناخن هم چون داس (۳). یا داستان اسرافیل که هر آسمان را با یک قدم می پیماید و پرده دار خداوند است. (۴) یا داستان مارمولک که در آتش نمرود می دمید و غورباغه در خاموش ساختن آن می کوشید. (۵) یا این که یاجوج و ماجوج مردم را می خورند. (۶)

هم چنین گاهی واژه ها به اشیا یا اشخاصی تفسیر شده است که هیچ تناسبی بین آن ها نیست؛ مثلاً «بعوضه» (۷) و «دابه الارض» (۸) و «ساعت» در آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعِيَةِ» (۹) به علی تفسیر شده و نیز «ورقه» به جنین سقط شده (۱۰) و «حبه» به فرزند (۱۱) «مشرقین» به پیامبر □ و علی و «مغربین» به امام حسن و امام حسین و «بحرین» به علی و فاطمه و «برزخ» به رسول خدا □ تفسیر شده، کما این که «ثقلان» در آیه (سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ) (۱۲) به کتاب و

-
- ۱- همان، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱.
 - ۲- همان، ج ۲، ص ۲۷۲/۲۶۹.
 - ۳- همان، ص ۱۳۴.
 - ۴- همان، ص ۲۸.
 - ۵- همان، ص ۷۳.
 - ۶- همان، ص ۷.
 - ۷- همان، ج ۱، ص ۳۵.
 - ۸- همان، ج ۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.
 - ۹- فرقان ۱۱:۲۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۲.
 - ۱۰- همان، ج ۲، ص ۳۴۴.
 - ۱۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲.
 - ۱۲- رحمان ۳۱:.

عترت (۱) و «فاحشه» به قیام به شمشیر تفسیر گردیده است. (۲) لذا محققان اظهار داشته اند: از این گونه مطالب سست و فاقد اعتبار، نمی توان برای شناخت نظریات ائمه در زمینه تفسیر، به آن ها تمسک جست، و آنچه اینک در اختیار ماست، کتاب دیگری است از مؤلف دیگر، با توجه به اینکه این شخص قسمتی از کتاب خود را از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته است. (۳)

نتیجه بحث و پیشنهاد

در مجموع نظر محققان پس از تحقیق در این عبارات خلاصه میشود.

۱. سید بن طاووس در کتاب سعدالسعود روایاتی از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند که در تفسیر موجود نیست، پس این تفسیر همان تفسیری که سید بن طاووس از او نقل حدیث می کند نیست و آن تفسیر بدست ما نرسیده است.

۲. این تفسیر را ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود و... جمع آوری کرده و چون از اول تفسیر تا اوایل سوره آل عمران، از تفسیر علی بن ابراهیم آورده به نام تفسیر علی بن ابراهیم مشهور شده است. این کتاب به استثنای خطبه و مقدمه نسبتاً طولانی مجموعه ایی است که حدود هفتاد و پنج درصد از تفسیر علی بن ابراهیم و پانزده درصد از تفسیر ابوالجارود و ده درصد از روایات متفرقه که مؤلف از مشایخ خود نقل کرده است تشکیل شده است.

۳. این تفسیر از مؤلفی دیگر غیر از علی بن ابراهیم قمی است، که از اول سوره حمد تا آیه ۵۴ آل عمران، از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده، و در بعضی

۱- تفسیر قمی، ص ۳۴۵.

۲- همان، ص ۱۹۳.

۳- . تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۴۶۳/۴۶۴.

موارد تفسیر علی بن ابراهیم را با تفاسیر دیگر مقایسه نموده است. گاهی با دو و سه واسطه علی بن ابراهیم از پدرش نقل حدیث می‌کند که آن‌ها زیدی مذهب هستند. و جز در این کتاب تفسیر در هیچ جای دیگر از کتب روایی امامیه، علی بن ابراهیم از آن‌ها نقل حدیث نکرده است و این از علی بن ابراهیم بعید است و نمی‌تواند این تفسیر، تفسیری باشد که مؤلف آن علی بن ابراهیم قمی است.

۴. این تفسیر هم اکنون، از دیدگاه محققان جهان تشیع فاقد اعتبار است و از روز نخست نیز مورد توجه بزرگانی هم چون کلینی که شاگرد وی محسوب می‌شود، و نیز شیخ طوسی که نزدیک به عصر او [تفسیر تبیان] را نگاشت، قرار نگرفت. در [کافی] حتی یک روایت از این تفسیر نیامده است با آن که روایات او از علی بن ابراهیم، در تفسیر و فقه فراوان است و شیخ کلینی مستقیماً از وی اخذ کرده، ولی هرگز از این تفسیر بهره نبرده است.

پیشنهاد

اکنون که بزرگداشت شخصیت علی بن ابراهیم قمی، از طرف آستانه مقدسه حضرت معصومه و... برگزار می‌شود و در ایران اسلامی، امکانات نشر و اطلاع رسانی از هر جهت فراهم شده، به خصوص برای کتب مذهبی، و نیز تمام تفسیر تألیف علی بن ابراهیم قمی، بدست ما نرسیده است. آیا بهتر نیست که جمعی از مفسران، فقیهان و دانشمندان پیاخیزند و این تفسیر را بررسی و تحقیق و بازسازی کنند. آنچه مربوط به تفسیر علی بن ابراهیم است و با دین و علم هم آهنگ و با اعتقادات شیعه اثنی عشریه وفق می‌دهد از تفسیر موجود، استخراج نموده بنام فرازی از تفسیر علی بن ابراهیم، یا گزیده از تفسیر... یا هر عنوان دیگری که مناسب باشد، نام‌گذاری کنند و این تفسیر را احیا نمایند، شاید این پیش‌نهاد بهتر از آن باشد که تمام کتاب را پیش اهل قلم و محققان تشیع فاقد

اعتبار بدانیم و آثاری که از علی بن ابراهیم در این کتاب آمده و سخن حق است و ابهامی ندارد، از درجه اعتبار ساقط کنیم، اگر چشم پوشی کنیم و غفلت ورزیم بزرگی از میراث فرهنگی قرون اولیه اسلام را از دست داده ایم.

مزار علی بن ابراهیم

مقبره ی علی بن ابراهیم در قبرستان بابلان، در قسمت شیخان کوچک بعد از مقبره ابن قولویه واقع شده بود. اکنون که ساختمان ها، پاساژها و مغازه های جدید توسط شهرداری قم، در قبرستان قدیمی ساخته شده، مزار علی بن ابراهیم، داخل پاساژ الغدیر مقابل مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی وسط راه رو واقع گردیده و سنگ مزار قدیمی او را با نرده آهنی جدید، بر روی قبر او نصب کرده اند و مشخص است. رحمه الله تعالی علیه.

والسلام

ابوالفضل عرب زاده

سید سیف الله نحوی درباره علی بن ابراهیم، اقیانوس حدیث نوشته است:

شهر قم همواره خاستگاه و پناهگاه اصحاب و راویان امامان مکتب تشیع و بزرگانی چون زکریا بن ادریس، زکریا بن آدم، ابراهیم بن هاشم و بسیاری دیگر از رادمردان مکتب امامت و ولایت بوده است. علی بن ابراهیم، یکی دیگر از فرزندان نامدار و راویان معروف پر آوازه جهان تشیع است.

اینک به دور دست های تاریخ نظر افکنده به زیارت یکی از نام آوران قرن سوم و چهارم هجری میرویم و به تماشای سیمای علی بن ابراهیم می نشینیم. علی فرزند ابراهیم بن هاشم، از راویان مشهور و قابل اعتماد است و کنیه اش را ابوالحسن دانسته اند.

اثر بسیار معروف و ارزشمند او به _ تفسیر علی بن ابراهیم _ موجب شده است تا وی را «مفسر قمی» بنامند. قبل از اینکه به شرح حال او پردازیم به پاس احترام به مقام علمی و معنوی پدرش ابتدا نگاهی اجمالی به سیمای پدر بزرگوارش _ ابراهیم بن هاشم _ می افکنیم تا از منظر او شناخت بهتری به فرزند پیدا کنیم.

ابراهیم بن هاشم

ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم و کنیه اش «ابواسحاق قمی» است. وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه بوده است و سپس به شهر قم مهاجرت کرده است. او از اصحاب امام رضا و امام جواد است. درباره اش گفته اند:

ابراهیم بن هاشم اولین کسی بود که احادیث ائمه بزرگوار تشیع را که در میان راویان کوفی رایج بود، به شهر قم نقل و منتشر کرده است. (۱) و از این رو می توان او را پیشگام حدیث در قم دانست. شیخ طوسی، او را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان _ از اصحاب امام رضا _ دانسته است. (۲) و می گوید ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا رسیده و محضر او را درک کرده است. (۳)

ایشان کتاب های متعددی دارد که از جمله آن ها «النوادر» و «قضایا امیرالمؤمنین (۴)» است. (۵) ابراهیم بن هاشم از طریق روایات و احادیث ائمه .

۱- رجال النجاشی، ص ۱۶ ، مؤسسه النشر الاسلامی.

۲- رجال الطوسی، ص ۳۶۹.

۳- الفهرست، شیخ طوسی، ص ۴

۴- علامه تهرانی درباره این کتاب، مطالب قابل توجهی بیان کرده اند. [ر. ک: طبقات اعلام الشیعه، ج ۱. ص ۱۶۹

۵- همان؛ الامام الجواد /، السید محمد القزوینی، ص ۱.

خدمات بیشماری به اسلام کرده و عشق و علاقه خویش را به مکتب ائمه معصومین ابراز کرده است. اگر چه ابراهیم بن هاشم را در زمره یاران امام رضا بشمار آورده اند اما هیچ روایتی از امام رضا و نیز یونس بن عبدالرحمان به نقل از او یافت نشده است. (۱) اما روایات متعددی را از امام جواد نقل کرده است که در کتب حدیث معروف تشیع به ثبت رسیده است. (۲)

وی از بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و نقل کرده است که تعدادشان حدود ۱۶۰ نفر می باشد. از جمله آن بزرگان محمد بن ابی عمیر است که تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است. (۳)

مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده است و در کتاب های معتبر وجود دارد ۶۴۱۶ مورد می باشد.

علامه حلی درباره اعتبار علمی روایات نقل شده از سوی او می گوید: هیچ کس از یاران و اصحاب درباره نفی یا تعدیل روایات وی مطلبی را نگفته اند ولی روایات او بشمار است و قبول کردن روایاتش نزد من ارجحیت دارد. (۴)

این مسأله در میان بزرگان علم رجال مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و بزرگ مردانی چون شهید ثانی احادیث او را معتبر و صحیح دانسته آن ها را مورد قبول خود می دانند. (۵)

علی بن ابراهیم

۱- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، ص ۳۱۷/۳۱۸.

۲- التهذیب، ج ۴، کتاب الزکاه، حدیث ۳۹۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳

۳- همان.

۴- رجال العلامة الحلی، ص ۵

۵- الامام الجواد، ص ۱۰۳.

نام این راوی عالیقدر در شمار اصحاب حضرت امام هادی قرار گرفته است. شیخ طوسی به این مسأله اشاره کرده است. سپس نجاشی به پیروی از شیخ طوسی درباره علی بن ابراهیم میگوید:

او از افراد مورد وثوق و قابل اعتماد در احادیث و روایات می باشد و مذهب و افکار اعتقادی او کاملاً صحیح است. (۱)

علی بن ابراهیم علاوه بر عصر امام هادی در دوران حیات پربرکت امام حسن عسکری (۲) و نیز زمان غیبت صغرا زندگی می کرده است. (۳) البته در کتاب های معتبر تشیع هیچ روایتی از امام هادی و نیز دیگر امامان معصوم به نقل از علی بن ابراهیم یافت نشده است. آیت الله خوبی در این باره می گوید: نبودن روایت مستقیم از ائمه منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمره اصحاب امام هادی باشد. (۴)

علاقه و دلدادگی او نسبت به سرچشمه های زلال امامت به اندازه ای بود که نه تنها شیعیان بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این مسأله اشاره کرده اند. ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است از علی بن ابراهیم در کتاب خویش نام برده سپس میگوید: او از شیعیان سرسخت است. (۵) سرسختی و ارادت او نسبت به پیشوایان معصوم در لابه لای روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده به خوبی آشکار است.

۱- الامام الهادی /، السيد محمد کاظم القزوينی، ص ۳۰۸، مرکز نشر آثار شیعه

۲- رجال النجاشی، ص ۲

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷

۴- الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۴، ص ۳۰۲

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۸۹

هم چنین تلاش بی وقفه و زحمات طاقت فرسای او در شنیدن به دست آوردن یادگیری و منتشر ساختن روایات و احادیث این محبت و علاقمندی را شفاف تر ساخته است. این تلاش بی وقفه به حدی بوده است که علی بن ابراهیم توفیق یافته تا تعداد ۷۱۴۰ روایت را نقل کند. (۱)

کتاب «کافی» تألیف حدیث شناس بزرگ ثقه اسلام کلینی مملو از روایات و احادیث علی بن ابراهیم است به گونه ای که می توان آن کتاب را «مسند علی بن ابراهیم» به شمار آورد.

کلینی خود در اینباره میگوید: تمام احادیثی را که در کتاب خود [کافی] آورده ام به نقل از بزرگانی چون علی بن ابراهیم، محمد بن یحیی، علی بن موسی کمیدانی داوود بن کوره و احمد بن ادریس است. (۲)

از این تعداد [۷۱۴۰] روایاتی که وی نقل کرده است تعداد ۶۲۱۴ مورد از آن را از پدرش ابراهیم بن هاشم و او نیز از محمد بن ابی عمیر نقل کرده است. تعداد بیشمار روایات علی بن ابراهیم ستایش و تمجید همگان را بار آورده است. از این رو عمر رضا کحاله _ از دانشمندان اهل سنت _ ضمن معرفی او می گوید:

علی بن ابراهیم شخصیتی فقیه، مفسر قرآن و اخباری است [کسی که احادیث بسیاری را نقل می کند] و کلینی از او روایت برگرفته است. (۳)

به یقین این فقیه قمی برای به دست آوردن و گردآوری این حجم بسیار زیاد از احادیث و سخنان پیشوایان دین به نقاط مختلفی مسافرت کرده است و در راه رسیدن به این مهم زحمات زیادی را بر خود هموار کرده است.

۱- لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۳- رجال النجاشی، ص ۳۷۸.

او در این راه علاوه بر استفاده از محضر بزرگان شیعه نزد حافظان و راویان اهل سنت رفته و از آنان احادیثی را ثبت و ضبط کرده است.^(۱)

ابن حجر عسقلانی در این باره میگوید: علی بن ابراهیم از برخی علمای اهل سنت چون ابوداود سیستانی، ابن عقده و افراد دیگر روایت نقل کرده است.

مفسر قمی در اواسط زندگی پر افتخارش نعمت بینایی خود را از دست داد^(۲) و تا پایان عمر با دلی روشن و قلبی حق بین به حیات با برکت خویش ادامه داد اما او با این حالت جسمانی خویش از پای ننشست و هم چنان در دریای عمیق روایت و حدیث شنا می کرد تا از این طریق معارف انسان ساز شریعت را به کمک و یاری امامت گردآورده و آن را به آیندگان بسپارد.

بنابراین بزرگترین امتیاز وی و زرین ترین صفحه ی زندگی اش را می بایست گردآوری، تدوین، تألیف و نقل و نشر روایات امامان معصوم برشمرد. از این رو بر ما سیراب شدگان از زمزم زلال «کافی» وظیفه است تا این تلاش عظیم و مقدس را ارج نهیم.

آثار و تألیفات

راویان و اصحاب امامان معصوم به منظور ثبت و ضبط معارف ناب مکتب تشیع و انتقال آن به نسل های آتی، احادیث معتبر را از نزدیکترین و مطمئن ترین یاران ائمه دریافت می کردند سپس آن ها را در موضوعات مختلف دسته بندی و تنظیم کرده و هر موضوعی را در کتابی مستقل با نامی ویژه به نگارش در می آوردند.

۱- معجم المؤلفین، ج ۷ ص ۹

۲- لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹۱.

علی بن ابراهیم بن هاشم که از معروفترین راویان تشیع می باشد و روایات بسیار زیادی [بیش از ۷۰۰۰ حدیث] را نقل کرده است، به این امر مهم [دسته بندی موضوعی روایات] همت گمارده است به گونه ای که نام ۱۴ کتاب او بدین شرح به ثبت رسیده است. شیخ طوسی پنج کتاب او را چنین نام می برد: (۱)

۱. التفسیر ۲. الناسخ و المنسوخ ۳. قرب الاسناد (۲) ۴. الشرایع ۵. المغازی.

ابن ندیم _ دانشمند بزرگ اهل سنت _ در کتاب خویش، از علی بن ابراهیم قمی تحت عنوان فقهاء و محدثان و علمای شیعه، نام برده و علاوه بر «قرب الاسناد» نام دو کتاب دیگر وی را چنین می نویسد: (۳)

۱. المناقب ۲. اختیار القرآن.

دانشمند بزرگ علم رجال ابوالعباس نجاشی علاوه بر هفت کتاب نامبرده فوق از دیگر کتاب های وی چنین نام می برد: (۴)

۱. التوحید و الشرك ۲. فضائل امیرالمؤمنین ۳. الانبیاء ۴. المشدّر

۵. الحیض ۶. رساله ای در معنای هشام و یونس ۷. جواب مسائل محمد بن بلال.

۱- الفهرست، ص ۸۹.

۲- شیخ عباس قمی می گوید: کتاب قرب الاسناد وی، غیر از قرب الاسناد معروفی است که از کتاب های رایج بین محدثان «امالی» مثل «قرب الاسناد». کتاب های عبدالله بن جعفر حمیری است است. زیرا محدثان حدیث در زمان های گذشته برخی از احادیثی را که از نظر سلسله سند واسطه کمتری تا امام معصوم داشته و به اصطلاح دارای سند عالی بوده اند، در کتاب ویژه ای جمع آوری می نامیدند. آنان به این نوع کتاب ها افتخار می کردند. [فوائد الرضویه «قرب الاسناد» کرده و آن را.] ص.

۳- الفهرست، محمد بن اسحاق الندیم، ص ۳۱۲، دارالمعرفه، بیروت، معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۱۲، ص ۲۱۵.

۴- رجال النجاشی، ص ۲.

اگرچه هریک از کتاب های این فقیه بزرگ اسلام، خود گنجینه ای ارزشمند است اما کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امتیاز ویژه و موقعیت برجسته ای برخوردار است که نگاهی به آن کتاب ضروری می نماید.

تفسیر نور با نور

از خدمات ارزنده این شخصیت نستوه، تألیف کتاب تفسیر قرآن است. از آن جا که کتاب «تفسیر قمی» از مزایای خاصی برخوردار است، به مطالبی چند از این تفسیر اشاره می شود تا از آن طریق، گوشه ای دیگر از زندگی این راوی نور آشکار گردد.

علی بن ابراهیم قمی در این کتاب، برای توضیح و تفسیر هریک از آیات نورانی حق، روایات متعددی از امام صادق را به نقل از پدرش ذکر کرده است. پدرش نیز آن روایات را از طریق ابن ابی عمیر و برخی دیگر از بزرگان بیان نموده است. (۱)

اما پس از چندی، یکی از شاگردان علی بن ابراهیم، روایاتی دیگر از امام محمد باقر را در تفسیر و توضیح آیات قرآن، به آن تفسیر اضافه می کند و با اضافه کردن آن روایات، ساختار کتاب تفسیر از اوائل سوره آل عمران: (وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) تا آخر قرآن تغییر می یابد. در واقع تفسیر موجود که به «تفسیر قمی» معروف است، تفسیر امامان باقر و صادق می باشد.

شیوه ی این تفسیر به صورتی است که به مناسبت هر آیه ی قرآن، حدیثی از امام صادق و امام باقر در ذیل آن بیان شده و از این طریق شرح و توضیح داده شده است. این تفسیر، از تفسیر معروف به عسکری جدا بوده و هم چنین تفسیری به نام تفسیر کبیر و صغیر نیز وجود ندارد.

۱- الذریعه، ج ۴ ص ۳۰۲ الی ۳۰۹، تفسیر القمی، مقدمه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۵.

آن دسته از روایاتی که از سوی امام صادق در این تفسیر وجود دارد، از طریق علی بن ابراهیم نقل شده و دسته ی دیگر که از سوی امام باقر است از طریق ابی الجارود نقل شده است.

تفسیر القمی از منابع بسیار قدیمی و معتبر شیعه است به طوری که منبع تفاسیر بعدی قرار گرفته (۱) و علامه طبرسی و دیگر مفسران از آن بهره مند شده اند. (۲)

درباره تفسیر علی بن ابراهیم مطالب بسیاری از سوی بزرگان و پژوهشگران مختلف نقل شده است که مشتاقان می توانند بدانجا مراجعه نمایند. (۳)

تفسیر القمی در دو جلد به چاپ رسیده است. این تفسیر اولین بار در سال ۱۳۱۳ قمری با چاپ سنگی، در دسترس عموم قرار گرفت. و تاکنون با تصحیح حواشی جدید، چندین بار به صورت مجدد چاپ شده است.

بستگان

به یقین بخشی از هویت مذهبی، علمی و اجتماعی هر شخص، از آئینه ی شفاف خانواده، بستگان و نزدیکان او آشکار می گردد. این اصل مهم در مورد همگان قابل بررسی و مطالعه است.

از آن جا که علی بن ابراهیم قمی نیز از این قاعده مستثنی نیست، نگاهی هرچند مختصر به بستگان وی ضروری می نماید.

علی بن ابراهیم علاوه بر پدری فرزانه، برادران و فرزندان داشته است که همگان از راویان مشهور و معروف شیعه بوده اند.

۱- خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص ۴۹.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲۷.

۳- نک: مقدمه سید طیب موسوی جزائری بر کتاب تفسیر القمی - الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲ - تصوف و تشیع، هاشم معروف الحسنی - مفاخر اسلام، علی دوانی، ج.

برادران او عبارتند از:

اسحاق بن ابراهیم

اشاره

به نظر می آید که وی برادر بزرگ علی بن ابراهیم بوده است. زیرا کنیه پدرشان [ابراهیم] ابواسحاق بوده است. از آن جایی که کنیه هر شخصی معمولاً بر اساس نام فرزند اول آن شخص به وجود می آمده است. بنابراین احتمال می رود که اسحاق برادر بزرگ علی بن ابراهیم است. هم چنین روایت کردن علی بن ابراهیم از برادرش اسحاق این ادعا را قوت می بخشد.

چنانچه شیخ عباس قمی می گوید:

«از برخی روایات معلوم می شود که علی بن ابراهیم، برادری به نام اسحاق داشته است و او از برادرش اسحاق روایاتی نقل کرده است. (۱) محقق پرتلاش - آیت الله خویی - نیز این مطلب را یادآوری کرده است.» (۲)

از دیگر برادران وی چندان اطلاعی در دست نیست.

فرزندان علی بن ابراهیم عبارتند از:

۱. احمد بن علی بن ابراهیم

وی از بزرگان شیعه بوده و شیخ صدوق با عبارت «رضی الله عنه» از او به نیکی نام برده و روایات بسیاری از وی نقل کرده است. (۳)

۱- فوائد الرضویه، ص ۲.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲

۳- الکنی والالقباب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۸۴، مکتبه الصدر، تهران؛ طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱، ص ۳۲، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

شأن و مقام والای او به حدی است که یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خود - لسان المیزان - از وی یاد کرده، (۱) می گوید: احمد بن علی در «ری» سکونت داشته است و کنیه اش ابوعلی بوده است. او از پدرش - علی - و نیز چند تن دیگر از بزرگان هم چون سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر حمیری و احمد بن ادريس، احادیثی شنیده و نقل کرده است.

روایات این فرزانه ی قمی، در کتاب بحارالانوار به چشم می خورد. (۲)

۲. محمد بن علی

او از استادان شیخ صدوق به شمار می آید به گونه ای که آن فقیه بزرگ شیعه از محمد بن علی بن ابراهیم قمی روایاتی را نقل کرده است.

محمد کتاب هایی را مشتمل بر احادیث ائمه معصومین تنظیم و تهیه کرده است. (۳)

علامه مجلسی، پس از نام علی بن ابراهیم، آورده است «... و کتاب العلل لولده الجلیل محمد» (۴)؛ و بدین طریق از کتاب وی به نام «العلل» یاد شده است. (۵)

۳. ابراهیم بن علی

او از دیگر فرزندان فرزانه ی مفسر - علی بن ابراهیم - است و روایاتی را به نقل از پدرش بیان و منتشر کرده است.

۱- همان، ص ۸.

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۹، ج ۱۸، ص ۳۱۵ و ج ۲۵، ص ۱۹۳.

۳- طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱.

۴- بحارالانوار، ج ۱، ص ۸.

۵- همان، ج ۸۲، ص ۱۲ و ج ۱۰۸، ص ۶.

شیخ عباس قمی می گوید: از مقدمه کتاب بحارالانوار، چنین بر می آید که ابراهیم بن علی، از محدثانی بوده است که روایات زیادی را نقل نموده است. (۱)

پرواز به بیکران

از تاریخ وفات علی بن ابراهیم قمی اطلاع دقیقی یافت نشده است. اما پژوهشگران بر اساس روایتی که شیخ صدوق درباره وی در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل کرده است، (۲) چنین استفاده کرده اند که علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ قمری زنده بوده است و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است. (۳)

سرانجام روح ملکوتی آن فرزانه ی دوران، به بیکرانه ها پرواز کرد و پیکر پاکش در شهر قم به خاک سپرده شد و بدان سرزمین مقدس، شرافتی دیگر بخشید.

هم اکنون مقبره آن فقیه بزرگ و مفسر اندیشمند، در پارک ملی شهر، رو به روی مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی، واقع در خیابان ارم [آیت الله العظمی نجفی مرعشی]، زیارتگاه عاشقان کوثر می باشد. (۴)

بخش دوم

تفسیر القمی در الذریعه آقا بزرگ تهرانی

اشاره

- ۱- فوائد الرضویه، ص ۲۶.
- ۲- فوائد الرضویه، ص ۲۶۴.
- ۳- الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲.
- ۴- ستارگان حرم، ج ۱، ص ۴۷، سید سیف الله نحوی چاپ ۱۳۷۷.

للشيخ ابي الحسن على بن ابراهيم بن هاشم القمى شيخ ثقتها لاسلام الكليني [الذى توفي ٣٢٩]، وقد أكثر الروايه عنه فى الكافى، كان فى عصر أبى محمّد الحسن العسكرى و بقى الى [٣٠٧] فانه روى الصدوق فى «عيون اخبار الرضا» عن حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر، قال أخبرنا على بن ابراهيم بن هاشم [سنه ٣٠٧] و حمزه بن محمّد هذا هو الذى ترجمه الشيخ فى باب من لم يرو عنهم بقوله [حمزه بن محمّد القزوينى العلوى يروى عن على بن ابراهيم و نظرائه روى عنه محمّد بن على بن الحسين بن بابويه و تمام نسبه ذكر فى «خاتمه المستدرک» ص ٣٤٠] و فى بعض أسانيد «الامالى» و «الاكمال» هكذا: حدثنا حمزه بن محمّد _ الى قوله _ بقم [فى رجب ٣٣٩] قال أخبرنا على بن ابراهيم بن هاشم فيما كتبه الى فى سنه سبع و ثلاثمائه. طبع مستقلاً بايران على الحجر [فى ١٣١٣] و أخرى مع تفسير العسكرى [فى ١٣١٥] و هو الموجود عندى و أنقل عن صفحاته، أوله [الحمد لله الواحد الاحد الصمد الفرد الذى لا من شىء كان] و مرّ اختصاره فى باب الالف، و يأتى مختصراته فى الميم. و مرّ فى تفسير الاثمه أنه ليس للقمى تفسيران كبير و صغير كما أنه ليس تفسير القمى مأخوذاً من تفسير العسكرى على ما يظهر من رساله مشايخ الشيعة المنسوبه الى والد الشيخ البهائى كما هو ظاهر لمن راجعهما؛ نعم قد أورد المفسر القمى فى أول تفسيره مختصراً من الروايات المسبوطة المسنده المرويه عن الامام الصادق عن جدّه

أمير المؤمنين في بيان أنواع علوم القرآن؛ وقد أورد النعماني تلميذ الكليني تلك الروايات بطولها في أول تفسيره، و أخرجها منه السيد المرتضى و جعل لها خطبه و يسمى برسالة «المحكم و المتشابه» و طبعت مستقلة في الاواخر؛ و هي مدرجه بعينها في أوائل المجلد التاسع عشر و هو كتاب القرآن من كتاب «بحار الانوار».

و كذلك عمد المفسر القمي في تفسيره هذا على خصوص ما رواه عن أبي عبدالله الصادق في تفسير الآيات؛ و كان جلّه مما رواه عن والده ابراهيم بن هاشم عن مشايخه البالغين الى الستين رجلاً من رجال أصحاب الحديث؛ و الغالب من مرويات والده ما يرويه عن شيخه محمّد بن أبي عمير بسنده الى الامام الصادق أو مرسلاً عنه؛ و من روايته عن غير الامام الصادق و روايه والده عن غير ابن أبي عمير ما رواه عن والده في [ص ١١٣] عن شيخه الآخر ظريف بن ناصح عن عبدالصمد بن بشير عن أبي الجارود؛ و ما رواه عن والده ايضاً في [ص ٥٩] عن شيخه صفوان بن يحيى عن أبي الجارود عن الامام الباقر، و كذلك قد يروى على بن ابراهيم في هذا التفسير عن غير والده من سائر مشايخه مثل روايته عن هارون بن مسلم في ص ٢٦٨؛ ولكن في [ص ٨٣]

هكذا فانه حدثني أبي عن هارون بن مسلم عن مسعود بن صدقه، و كأنه يروى عن هارون بلا واسطه أبيه و معها، و كذا في [ص ٣١١] روى عن يعقوب بن يزيد.

و لخلو تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمه قد عمد تلميذه الآتي ذكره و الراوى لهذا التفسير، عنه على ادخال بعض روايات الامام الباقر التي أملاها على أبي الجارود في أثناء هذا التفسير؛ و بعض روايات أخر عن سائر مشايخه مما يتعلق بتفسير الآيه و يناسب ذكرها في ذيل تفسير الآيه، و لم يكن موجوداً في تفسير على بن ابراهيم فادرجها في أثناء روايات هذا التفسير تمييزاً له و تكثيراً لنفعه، و ذلك التصرف وقع منه من أوائل سورة آل عمران الى آخر القرآن، و التلميذ هو الذي صدر التفسير باسمه في عامه نسخه الصحيحه التي رأيناها فان فيها بعد الديباچه والفراغ عن بيان أنواع علوم القرآن ما لفظه: [حدثني ابو الفضل العباس بن محمّد بن قاسم بن حمزه

بن موسى بن جعفر، قال حدثنا أبو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم، قال حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عيسى؛ ثم ذكر عده من طرق والد علي بن ابراهيم بن هاشم بعنوان [وقال حدثني أبي عن فلان] عطفاً على قوله الاول قال حدثني أبي؛ ثم شرع في تفسير البسملة وورد الاحاديث بعنوان [قال وحدثني أبي] وفي اول سورة البقره تحت عنوان [قال أبو الحسن علي بن ابراهيم حدثني أبي] و قد يقول [فانه حدثني أبي] الصريح جميعها في أنها مرويات علي بن ابراهيم عن أبيه؛ و هكذا الى أوائل سورة آل عمران في تفسير آيه [و انبأكم بما تأكلون و ما تدخرون في بيوتكم] في [ص ٥٥] فغير اسلوب الروايه هكذا [حدثنا أحمد بن محمد الهمداني. قال حدثني جعفر بن عبدالله. قال حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن المنذر أبي الجارود عن أبي جعفر محمد بن علي ٨] و روى بهذا السند أيضاً في [ص ١٠٨] و [ص ١٤٦] و هذا السند بعينه هو الطريق المشهور الى تفسير أبي الجارود و قد روى الشيخ الطوسي «في الفهرست» و كذا النجاشي تفسير أبي الجارود عنه بسندهما الى أحمد بن محمد الهمداني هذا المعروف بابن عقده، [والمتوفى ٣٣٣] الى آخر سنده هذ الذي ذكرنا في تفسير أبي الجارود أنه سند ضعيف بسبب كثير بن عياش؛ لكنه غير ضائر حيث أنه رواه أيضاً كثير من ثقات أصحابنا عن أبي الجارود كما سنشير اليه. و قائل حدثنا ابن عقده في المواضع الثلاثه، ليس علي بن ابراهيم جزءاً لان القمي هو الذي يروي عنه الكليني [المتوفى ٣٢٨] كثيراً من روايات كتابه «الكافي» الذي يرويه ابن عقده هذا عن مؤلفه الكليني فكيف يروي عن ابن عقده رجل هو من أجل مشايخ أستاذه. (١)

١- و من مشايخ أبي الفضل جزءاً الذي اكثر النقل عنه في أثناء هذا التفسير هو الشيخ أبو العباس محمد بن جعفر بن محمد بن الحسن الرزاز الذي هو شيخ أبي غالب الزراري، و خال والده [والمولود ٢٣٣ و المتوفى ٣١٣] كما أرخه أبو غالب في رسالته الى ابن ابنيه و هو أيضاً شيخ ابن قولويه [المتوفى ٣٦٨] يروي و الرزاز هذا يروي عن مشايخ كثيرين [منهم] خاله محمد بن الحسين بن أبي «كامل الزياره» عنه في نوادر «الخطاب» [المتوفى ٢٦٢] و [منهم] أبو جعفر محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الاشعري صاحب مؤلفه، و في الغالب يروي عن الرزاز «نوادر الحكمة» فانه صرح النجاشي بروايه الرزاز هذا «الحكمة في اثناء هذ التفسير هكذا حدثنا محمد بن جعفر عن محمد بن أحمد، و صرح بوصف الرزاز في [ص ٣٤٧] و قد يروي عنه بكنية أبي العباس كما في [ص ٣١٢] و روى في [ص ٣٤٢] في الهامش هكذا [حدثنا أبو العباس قال حدثنا محمد بن أحمد قال حدثنا ابراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني] و هذا نص في أن قائل حدثنا هذا ليس هو علي بن ابراهيم لانه يروي عن أبيه بلا واسطه من أول الكتاب الى آخره. فأى شيء دعاه في المقام الى الروايه عنه بواسطتين. و من مشايخ أبي الفضل الذي اكثر النقل عنه في هذا التفسير و روى عنه بما يقرب من عشرين طريقاً. هو الشيخ أبو علي أحمد بن ادريس بن أحمد الاشعري القمي [المتوفى ٣٠٦] و هو من مشايخ الكليني، و أبي غالب، و ابن قولويه، و الحسن بن حمزه العلوي، و قد سمع التلعكبري [المتوفى ٣٨٥] عنه يسيراً بغير اجازته، و اكثر مروياته عن ابن ادريس هو ما رواه ابن ادريس عن أحمد بن محمد بن عيسى الاشعري القمي الذي يروي المفسر القمي عنه بغير واسطه دائماً، بل القمي من العده الذين يروي الكليني بتوسطهم عن أحمد بن محمد بن عيسى هذا، و ابن عيسى يروي عن الحسين بن سعيد الاهوازي و غيره. و ممن روى عنه مكرراً كما في [ص ٨٧ و ١٠٨ و ١٨٦ و ٢٩٦ و ٣٠٥ و ٣٠٨] الشيخ أبو عبدالله الحسين بن محمد بن عامر الأشعري القمي الذي يروي تفسير المعلى البصري عنه كما يأتي، و قد اكثر الكليني من و يروي عنه علي بن بابويه و ابن الوليد [المتوفى ٣٤٣] و ابن قولويه [المتوفى]، «الكافي» الروايه عنه في [٣٤٥ ٣٦٩] هو الشيخ - ٢٨٩ - ٣٠٧ - ٣٧٣ - ٣٦٨ - و ممن يروي عنه مكرراً أيضاً كما في [ص ٣٦٦

ابوالحسن على بن الحسين السعد آبادي القمي الراوي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي كما ذكره النجاشي في ترجمته البرقي، مع أن البرقي هذا ممن يروي عنه المفسر القمي بغير واسطة دائماً، وهذا السعد آبادي أيضاً من مشايخ الكليني، وابن بابويه، وأبي غالب، وابن قولويه. [٢٨٠] هو الشيخ أبو علي - ٢٨١ - ٢٨٣ - ٢٨٢ - ٣٥٨ - و ممن يروي عنه مكرراً كما في [ص ٣٥٥] محمد بن ابى بكر همام بن سهيل الكاتب الأسكافي [المتوفى ٣٣٦] كما أرخه تلميذه التلعكبري و يروي كتاب « و أبو عبدالله محمد بن ابراهيم النعماني تلميذ الكليني في « كامل الزياره » عنه ابن قولويه في له. « الغيبة ٣١٧] هو أبو عبدالله - ٣٣٣ - ٣٥٤ - ٣٧٣ - ٣٥٢ - و ممن كرر الرواية عنه كما في صفحات [٣٤٣] محمد بن أحمد بن ثابت الراوي عن الحسن بن محمد بن سماعة [الذي توفي ٢٦٣] كتبه كما في النجاشي قد روى عن أبي عبدالله ابن ثابت الشيخ أبو غالب الزراري [المتوفى ٣٦٨] كما ذكره في رسالته الى ابن ابنه وعده من رجال الواقفة الذين كانوا فقهاء ثقات في حديثهم كثيرى الرواية، و يروي عن ابن ثابت أيضاً أبو الحسن على بن حاتم ابن أبي حاتم القزويني [الذي كان حياً الى سنة ٣٥٠] كما صرح به النجاشي في ترجمته الحسن بن على بن أبي حمزه. [٣٤٥] هو أبو جعفر - ٣٣٥ - ٣٠٢ - و ممن كرر الرواية عنه في هذا الكتاب كما في صفحات [٢٨٢] و قد كتب هو بخطه، « قرب الاسناد » محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري القمي الراوي عن أبيه كتابه اجازته روايته ع نه عن أبيه، لابي عمرو سعيد بن عمر بعد قراءته الكك تاب عليه [في سنة ٣٠٤] و هو من مشايخ الكليني و ابن قولويه و أبي غالب، و لم أجد في الكتاب رواية عن والده عبدالله بن جعفر الحميري أبداً مع أن على بن ابراهيم انما يروي عن الوالد كما صرح به النجاشي في ترجمته محمد بن الفرات. [٣٥٠] بعنوان محمد بن أبي - ٣١٩ - ٣١٢ - ٢٦٨ - و ممن يروي عنه كرراً [كما في صفحات ٢٣٤] عبدالله هو أبو الحسين محمد بن جعفر بن محمد بن غون الأسدي [المتوفى ٣١٢] و يقال له محمد بن أبي عبدالله كما صرح به النجاشي في ترجمته و هو من مشايخ الكليني و من العده الذين يروي الكليني. [بتوسطهم عن سهل بن زياد و من روايته عن سهل في هذا التفسير] في ص ٢٦٨ ٣٠٤] هو حميد بن زياد النينوائي [المتوفى - ٢٩٩ - و ممن روى عنه مكرراً] كما في صفحات [٢٨٠ ٣١٠] و هو أيضاً من مشايخ الكليني و أبي غالب الزراري و ابن قولويه. و ممن روى عنه مكرراً الحسن بن مهزيار عن أبيه عن ابن أبي عمير و حماد بن عيسى و الحسين بن سعيد الاهوازي و غيرهم، و المفسر القمي يروي عن أبيه عن هؤلاء الثلاثة فالواسطة والده ابراهيم بن هاشم فقط. عن مؤلفه، كما وقع في سورة [ق] « تفسير فرات » و ممن يروي عنه ابوالقاسم الحسنى الراوي ل بان على بن بابويه يروي عن فرات « تفسير فرات » صفحة [٣٣٩] والتطيف صفحة [٣٦٤] و قد أشرنا في بغير واسطة فكيف يروي المفسر القمي الذى هو من مشايخ ابن بابويه عن فرات بالواسطة فان غاية ما فى الباب أن فرات و على بن ابراهيم كانا متعاصرين والعادة جارية بالرواية المدبجة من الروايين المتعاصرين، و اما رواية أحد هما عن الآخر بالواسطة فهى خلاف المعتاد، و أيضاً يروي على بن ابراهيم عن أبي [القاسم عبدالعظيم الحسنى بواسطة واحده أعنى احمد بن أبي عبدالله البرقي و قد وقعت فى صفحة [٣٣٠] رواية عنه بثلاث وسائط هكذا حدثنا ابوالقاسم حدثنا محمد بن العباس حدثنا عبيدالله بن موسى حدثنا عبدالعظيم الحسنى، و غير هؤلاء من المشايخ الذين يروي عنهم فى هذا التفسير مع أننا لم نجد رواية عليو غيره، و هم جماعة نسردهم « الكافي » بن ابراهيم عن أحد من هؤلاء فى جميع رواياته المروية عنه فى أحاديثهم عنهم سرداً، حدثنا أبو الحسن عن الحسين بن على بن حماد صفحة [٣٧٢] حدثنا ابوالقاسم بن [محمد صفحة [٣٣٨] حدثنا احمد بن زياد [ص ٣٤٨] عن الحسن ابن محمد بن سماعة [الذى توفي ٢٦٣] والظاهر أنه أبو على احمد بن زياد بن جعفر الهمداني الراوي عن على بن ابراهيم بن هاشم كما فى حدثنا؛ « مقتضب الأثر » فى ترجمته ابراهيم بن رجاء، و يروي عنه الشيخ الصدوق و صاحب « الفهرست » أحمد بن على عن الحسين بن عبيدالله السعدى [صفحة ٣٣٧] و هو أحمد بن على الفائدى القزوينى الذى و « الفهرست » يروي عن السعدى، و يروي عنه على بن حاتم القزوينى [المتوفى بعد ٣٥٠] كما فى [حدثنا أحمد بن محمد بن ثوية [صفحة ٣١٣]

حدثنا أح مد بن محمد الشيباني [صفحة ٣٦٨، «النجاشي» حدثنا أحمد بن محمد بن موسى [صفحة ٣٥٨] حدثنا جعفر بن أحمد، كما في أزيد من عشرين موضعاً يروى فيها اما عن عبدالكريم بن عبدالرحيم، أو عن عبيدالله بن موسى، والظاهر أنه عبيدالله الحارثي الروياني الراوى عن أبي القاسم عبدالعظيم الحسنى ، حدثنا حبيب بن الحسن بن أبان الآجرى [صفحة ٣٤٣] حدثنا الحسين بن عبدالله [صفحة ٣٢٣] حدثنى الحسين بن على بن زكريا [صفحة ٢٩٤] قال فانه . [حدثنى خالد عن الحسن بن محبوب]صفحة ٢١٦ و غيره، و أما خالد الراوى عنه «النجاشي» و أقول : يروى أبى محبوب عن خالد بن جرير البجلي كما فى فلم أجد ذكره فى كتب الرجال، حدثنا سعيد بن محمد بن بكر بن سهل [صفحة ٣٦٤] حدثنا العباس بن محمد[صفحة ٣٤٥] حدثنا عبدالرحمن بن محمد الحسينى عن الحسين بن سعيد [صفحة ٣٤٨] حدثنا على [بن جعفر [صفحة ٣٠٧] حدثنا محمد بن احمد [صفحة ٢٨٤ و ٣٠٤] حدثنا محمد بن الحسين [صفح هـ ٩٨ حدثنا محمد بن عبدالله [صفحة ٣٤٥] حدثنا محمد بن عمرو صفحـة [١٥٤ و ١٥٦ و ١٩٦] حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد الكندى [٣٣٤] حدثنا محمد بن القاسم بن عبيدالله [٣٦٧] حدثنا محمد بن الوليد [صفحة ٢٨٦] المؤلف.

و هذا أول حديث أدخله ابوالفضل _ عن شيخه ابن عقده مسنداً الى أبي الجارود _ في هذا التفسير و لم يذكر أبا الجارود قبل ذلك أبداً؛ ثم انه بعد ذلك لم يذكر تمام هذا الاسناد الا في [ص ١٠٨] و [ص ١٤٦] و أما في غيرهما فقد اكتفى بقوله [و في روايه أبي الجارود كذا] و هكذا الى آخر تفسير القرآن، و في الغالب بعد تمام روايه أبي الجارود أو روايه أخرى عن بعض مشايخه الاخر كما يأتي يعود الى تفسير علي بن

ابراهيم القمي بقوله [و قال علي بن ابراهيم كذا] أو [ثم قال علي بن ابراهيم كذا] أو [قال علي بن ابراهيم كذا] و في عدة مواضع يقول [رجع الى تفسير علي بن ابراهيم] كما في صفحات [٦٥ _ ١٤٦ _ ١٦٣] و في بعضها [رجع الحديث الى علي بن ابراهيم] كما في [ص ١٥٥] و في بعضها [في روايه علي بن ابراهيم كذا] كما في صفحات [١٥٩ _ ١٦٠ _ ٢٧٢] و في بعضها [من هنا عن علي بن ابراهيم] كما في [ص ٢٦٤] لكن في بعض النسخ لم يوجد كلمه [من هنا] و بالجمله يظهر من هذا الجامع أن بناءه علي ان يفضّل و يميز بين روايات علي بن ابراهيم و روايات تفسير أبي الجارود بحيث لا يشتبه الامر علي الناظرين في الكتاب كما أنه لا يخفى علي أهل الخبره والاطلاع بالطبقات تمييز مشايخ المفسر القمي في هذا الكتاب عن مشايخ تلميذه أبي الفضل المذكور في أول الكتاب، و انما يعرف طبقه ابي الفضل و مقدار معلوماته عن مشايخه و مروياته، و الا فلم يوجد لابي الفضل العباس هذا ذكر في الاصول الرجاليه، بل المذكور فيها ترجمه والده المعروف بمحمّد الأعرابي، و جده القاسم فقط فقد ترجم والده الشيخ الطوسي في رجاله في أصحاب الامام الهادي بعنوان محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسى العلوي، والكشّي ذكر جده القاسم بعنوان القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر، و ذكر أنه يروى عن أبي بصير و يروى عنه أبو عبدالله محمّد بن خالد البرقي، نعم العباس هذا المذكور في عامه كتب الأنساب، مسلم عند النسّابين و هم ذاكرون له ولأعمامه و لاخوانه و لاحفاده، عند تعرضهم لذكر أعقاب الحمزه ابن الامام موسى الكاظم علي ما رأيت في المجدي، و عمده الطالب صفحته [٢١٨] من طبع لكهنو، و بحر الانساب المقدم تأليفه علي العمده الذي ذكرناه في [ج ٣ _ ص ٣٠] والمشجر الكشاف، والنسب المسطر المؤلف في حدود الستمائيه الهجريه كما يظهر من اثنا عشر فعند ذكر عقب محمّد الأعرابي ابن القاسم بن حمزه بن موسى الكاظم، ذكر و ان محمّد هذا اعقب من خمسه بنين موسى، و أحمد المجذور، و عبدالله، و الحسين أبي زبيه، و العباس و ذكروا من ولد العباس بن محمّد ابنه جعفر بن العباس ثم ابن جعفر زيد الملقب [بزيد سياه] و قال في المجدي أن لقب زيد [دنهشا] ثم ابنه أحمد بن زيد الذي

سكن بغداد و ولده بها، و منهم محمّد الملقب بزنجار ابن أحمد بن زيد بن جعفر بن العباس بن محمّد الأعرابي و يقال لولد محمّد الزنجار بنوسياه كما فى المجدى، و كذلك ذكروا أخوه محمّد الأعرابي أيضاً، و هم اعمام العباس و لم نظفر ببقية اعقاب العباس و مكانهم الا فى كتاب «النسب المسطر» المؤلف بعد سنه [٥٩٣ الى ٦٠٠] فانه عند ذكر العباس قال [و أما العباس بطبرستان ابن محمّد الأعرابي فله أولاد بها منهم جعفر و زيد و الحسن و لهم اعقاب] و أما فى سائر الكتب فلم يذكر من أولاد بها منهم جعفر و زيد و الحسن و لهم اعقاب] و أما فى سائر الكتب فلم يذكر من أولاده إلا جعفر و اعقابه الى محمّد الزنجار كما مرّ، فيظهر من كتاب «النسب» أنه نزل بطبرستان و لأولاده الثلاثة اعقاب بها، و يظهر من سائر الكتب أن خصوص أحمد بن زيد بن جعفر بن العباس منهم أول من هاجر من طبرستان و سكن بغداد و استقر ولده بها، و بما أن طبرستان فى ذلك الاوان كانت مركز الزيديه فينقدح فى النفس احتمال ان نزول العباس اليها انما كان لترويج الحق بها و رأى من الترويج السعى فى جلب الرغبات الى هذا التفسير الكتاب الدينى المروى عن أهل البيت الموقوف لترويجه عند جميع أهلها على ادخال بعض ما يرويه أبو الجارود عن الامام الباقر فى تفسيره المرغوب عند الفرقة العظيمه من الزيديه الذين كانوا يسمّون بالجاروديه نسبه اليه و قد ذكرنا أن تفسير أبى الجارود لا يقصر فى الاعتبار عن تفسير على بن ابراهيم، بل هو فى الحقيقة تفسير الامام الباقر كما سمّاه به ابن النديم، لكنه ينسب الى أبى الجارود لروايته له فى حال استقامته و ليس طريق الروايه عن أبى الجارود منحصرأ بكثير بن عياش الضعيف بل يروى عن أبى الجارود جماعه من الثقات الاثبات.

[منهم]، منصور بن يونس الثقه، روى عن أبى الجارود فى «أصول الكافى» فى باب الاشاره على على بن الحسين .

[و منهم] حماد بن عيسى يروى عنه فى الجزء الثانى من «بصائر الدرجات» [و منهم] عامر بن كثير السّراج فى «أمالى» الصدوق صفحہ [١٠] [و منهم] الحسن بن محبوب فى أخبار اللوح [و منهم] أبو اسحاق النحوى ثعلبه بن ميمون فى كتاب الحجّه

من «أصول الكافي» في باب أن الأئمة نور الله [و منهم] ابراهيم بن عبد الحميد المذني وثقه الشيخ في «الكافي» في باب أن ادخال السردور على المؤمن [و منهم] صفوان بن يحيى في «تفسير علي بن ابراهيم» صفحه [٥٩]، و [منهم] المفضل بن عمر الجعفي في «الخصال» في باب الاربعه صفحه [١٠٤] [و منهم] سيف بن عميره في «الكافي» في باب التعزى صفحه [٦٠] عن علي بن سيف عن أبيه عن أبي الجارود، والظاهر أنه سيف بن عميره [و منهم] عمر بن أذينة [و منهم] عبد الصمد بن بشير. (١)

آيه الله معرفت درباره تفسير علي بن ابراهيم القمي مي فرمايد:

تقدم ان هذا التفسير منسوب اليه من غير ان يكون من صنعه، و انما هو تلفيق من املاءاته على تلميذه ابي الفضل العباس بن محمّد العلوي، و قسط وافر من تفسير ابي الجارود، ضمّه اليها ابو الفضل و اكمله بروايات من عنده، كما وضع له مقدمه و اورد فيها مختصراً من روايات منسوبة الي امير المؤمنين في صنوف آي القرآن، و قد فصلها و شرحها صاحب التفسير المنسوب الي النعماني، حسبما تقدم.

فقد أخذ ابو الفضل العلوي عن شيخه القمي ما رواه باسناده الي الامام الصادق بمن تفسير القرآن. و ضم اليه من تفسير ابي الجارود ما رواه عن الامام الباقر و اكمله بما رواه هو عن سائر مشايخه تميمياً للفائدة. فجاء هذا التفسير مزيجاً من روايات القمي و روايات ابي الجارود و روايات غيرهما مما رواه ابو الفضل نفسه.

اذن فهذا التفسير بهذا الشكل، هو صنيع ابي الفضل العلوي، و انما نسبه الي شيخه القمي لانه الأصل و الأكثر حظاً من روايات هذا التفسير.

قال المحقق الطهراني: و هذا التصرف وقع منه من اوائل سورة آل عمران حتى نهايه القرآن. (٢)

١- الذريعه، آقابزرگ تهراني، ج ٤، ص ٣٠٩/٣٠٢.

٢- الذريعه، ج ٤، ص ٣٣٠/٣٠٢.

و يتبدىء التفسير بقوله: «حدثني ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر _ _ قال حدثنا ابوالحسن على بن ابراهيم...».

فمن ذا يكون القائل في قوله: «حدثني...»؟

و من هو ابوالفضل العباس العلوى، الذى يحدث عن شيخه القمى؟

فهنا مجهولان: الأول، الذى يحدث عن ابى الفضل العلوى، لا يعرف شخصه، لا اسمه و لا وصفه.

الثانى، نفس ابى الفضل، هذا غير معروف عند اصحاب الحديث. و لا ذكره احد من اصحاب التراجم، لا بمدح و لا بقدح، نعم انما يعرف بأنه من اعقاب حمزه بن الامام موسى بن جعفر _ _ لا شىء سواه. فالذى يعرف عنه انه من العلويين (١) و ربما كان من تلامذه على بن ابراهيم القمى هذا لا غير.

فكما ان الأول مجهول شخصاً و نسباً، فهذا يعدّ من المهملين فى علم الرجال.

و عليه فالاسناد الى هذا التفسير مقطوع او مجهول اصطلاحاً.

و هكذا تأليف، ساقط عن درجه الاعتبار عند ارباب الحديث. (٢)

مؤلف كتاب التفسير و المفسرون درباره تفسير قمى فرموده:

منسوب إلى أبى الحسن على بن إبراهيم بن هاشم القمى المتوفى سنه [٣٢٩] من مشايخ الحديث، روى عنه الكلينى و كان من مشايخه، واسع العلم، كثير التصانيف، و كان معتبداً بالأصحاب. قال النجاشى: ثقته ثبت معتبداً صحيح المذهب. و أكثر رواياته عن أبيه إبراهيم بن هاشم، أصله من الكوفه و انتقل إلى قم. يقال: إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و هو أيضاً ثقته على الأرجح، حسن الحال.

و هذا التفسير، المنسوب إلى على بن إبراهيم القمى، هو من صنع تلميذه أبى

١- و العباس هذا لعله المدفون بطبرستان المعروف بالعباس بن محمد الأعرابى و له اولاد بها . على ما ذكره علماء الأنساب.

٢- صيانة القرآن من التحريف، محمد هادى معرفت، ص ١٨٧/١٨٨، چاپ اول، ١٤١٠ هـ، مهر، قم.

الفضل العباس بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن الإمام موسى بن جعفر و هو تليفق من إملاءات القمى، و قسط وافر من تفسير أبى الجارود زياد بن المنذر السرحوب المتوفى سنة [١٥٠] كان من أصحاب الإمام أبى جعفر الباقر و هو رأس الجاروديه من الزيديه.

فكان ما أورده أبوالفضل فى هذا التفسير من أحاديث الإمام الباقر، فهو من طريق أبى الجارود، و ما أورده من أحاديث الإمام الصادق فمن طريق على بن إبراهيم، و أضاف إليهما بأسانيد عن غير طريقهما. فهو مؤلف ثلاثى المأخذ، و على أى حال فهو من صنع أبى الفضل، و نسب إلى شيخه؛ لأن أكثر رواياته عنه، و لعله كان الأصل فأضاف إليه أحاديث أبى الجارود و غيره؛ لغرض التكميل.

و أبوالفضل هذا مجهول الحال، لا يعرف إلا أنه علوى، و ربما كان من تلاميذ على بن إبراهيم، إذ لم يثبت ذلك يقيناً، من غير روايته فى هذا التفسير عن شيخه القمى.

كما أن الإسناد إليه أيضاً مجهول، لم يعرف من الراوى لهذا التفسير عن أبى الفضل هذا.

و من ثم فانتساب هذا التفسير إلى على بن إبراهيم امر مشهور لا مستند له. أما الشيخ محمّد بن يعقوب الكلينى، فيروى أحاديث التفسير عن شيخه على بن إبراهيم من غير هذا التفسير، و لم نجد من المشايخ العظام من اعتمد هذا التفسير أو نقل منه.

منهجه فى التفسير

يبدأ هذا التفسير بذكر مقدّمه يبين فيها صنوف أنواع الآيات الكريمة، من ناسخ و منسوخ، و محكم و متشابه، و خاص و عام، و مقدّم و مؤخر، و ما هو لفظه جمع و معناه مفرد، أو مفرد معناه الجمع، أو ماض معناه مستقبل، أو مستقبل معناه ماض، و ما إلى ذلك من أنواع الآيات و ليست بحاصره.

و بعد ذلك يبدأ بالتفسير مرتباً حسب ترتيب السور و الآيات آيه فآيه، فيذكر الآيه و يعقبها بما رواه على بن إبراهيم، و يستمرّ على هذا النمط حتى نهايه سوره

البقره. و من بدايات سوره آل عمران نراه يمزجه بما رواه عن أبى الجارود، و كذا عن غيره من سائر الرواه، و يستمر حتى نهايه القرآن.

و هذا التفسير فى ذات نفسه تفسير لا بأس به، يعتمد ظواهر القرآن و يجرى على ما يبدو من ظاهر اللفظ، فى إيجاز و اختصار بديع، و يتعرض لبعض اللغه و الشواهد التاريخيه لدى المناسبه، أو اقتضاء الضروره. لكنّه مع ذلك لا يغفل الأحاديث المأثوره عن أئمه أهل البيت، مهما بلغ الإسناد من ضعف و وهن، أو اضطراب فى المتن؛ و بذلك قد يخرج عن أسلوبه الذاتى فنراه يذكر بعض المناكير مما ترفضه العقول، و يتحاشاه أئمه أهل البيت الأطهار. لكنه قليل بالنسبه إلى سائر موارد تفسيره. فالتفسير فى مجموعته تفسير نفيس لولا وجود هذه القلّه من المناكير. و قد أشرنا إلى طرف من ذلك، عند الكلام عن التفاسير المعزوّه إلى أئمه أهل البيت. (١)

و مؤلف محترم در جلد اول همين كتاب چنين فرموده است:

و اما التفسير المنسوب الى على بن ابراهيم القمى [توفى سنه ٣٢٩] فهو من صنع احد تلاميذه المجهولين، هو: ابوالفضل العباس بن محمد العلوى، اخذ شيئاً من التفسير باملاء شيخه على بن ابراهيم، و مزجه بتفسير ابى الجارود، الانف، و اضافه اليه شيئاً ممّا رواه هو من غير طريق شيخه بسائر الطرق، فهو تفسير مزيج ثلاثى الاسانيد. ولم يعرف لحدّ الان من هذا العباس العلوى، واضع هذا التفسير.

كما ان الراوى عن ابى الفضل هذا ايضاً مجهول، فلم يصح الطريق الى هذا التفسير. كما لم يعتمده ارباب الجوامع الحديثيه، فلم يرووا عن الكتاب، و انما كانت رواياتهم عن على بن ابراهيم باسنادهم اليه لا الى كتابه، فهو تفسير مجهول الانتساب. (٢)(٣)

ديدگاه آيه الله شيخ جعفر سبحانى درباره اسناد تفسير قمى

اشاره

- ١- التفسير والمفسرون، محمد هادى معرفت، ج ٢، ص ٣٢٧/٣٢٨.
- ٢- راجع: الذريعه، ج ٤، ص ٣٠٣/٣٠٢ والصيانه، ص ٢٣١/٣٢٩.
- ٣- التفسير و المفسرون؛ محمد هادى معرفت، ج ١، ص ٤٧٩.

در كتاب كليات فى علم الرجال

و تحقيق الحقّ يستدعى بيان امور:

اشاره

در كتاب كليات فى علم الرجال

و تحقيق الحقّ يستدعى بيان امور:

١. ترجمه القمى

إنّ على بن إبراهيم بن هاشم أحد مشايخ الشيعة فى أواخر القرن الثالث و أوائل القرن الرابع، و كفى فى عظمته أنّه من مشايخ الكلينى، و قد أكثر فى الكافى الروايه عنه، حتى بلغ روايته عنه سبعة آلاف و ثمانيه و ستين مورداً (١) و قد وقع فى أسناد كثير من الروايات تبلغ سبعة آلاف و مائه و اربعين مورداً. (٢)

و عرّفه النجاشى بقوله: «على بن إبراهيم، أبو الحسن القمى، ثقه فى الحديث، ثبت معتمد، صحيح المذاهب، سمع فأكثر و صنّف كتاباً». (٣)

و قال الشيخ الطوسى فى الفهرس: «على بن إبراهيم بن هاشم القمى، له كتب: منها كتاب التفسير، و كتاب الناسخ و المنسوخ». (٤)

٢. مشايخه

١. إبراهيم بن هاشم و رواياته عنه تبلغ ستّة آلاف و مائتين و أربعة عشر مورداً.

٢. صالح بن السندى و رواياته عنه تبلغ ثلاثه و ستين مورداً.

٣. محمّد بن عيسى و رواياته عنه تبلغ أربعمائه و ستّه و ثمانين مورداً.

١- معجم رجال الحديث، الجزء ١٨ ، ص ٥٤ فى ترجمه الكلينى، الرقم ١٢٠٣٨.

٢- المصدر السابق، الجزء ١١ ، ص ١٩٤ فى ترجمته، الرقم ٧٨

٣- رجال النجاشى: ص ٢٦٠ ، الرقم ٦.

٤- الفهرس: ص ١٥٥ ، الرقم ٣٨٢.

٤. محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني و رواياته عنه تبلغ اثنين و ثمانين مورداً.

٥. هارون بن مسلم و رواياته عنه تبلغ ثلاثة و ثمانين مورداً.

إلى غير ذلك من المشايخ التي أنهى صاحب معجم رجال الحديث في الجزء ١١، الصفحة ١٩٥.

٣. طبقة في الرجال

كان في عصر أبي محمد الحسن العسكري و بقي إلى سنة ٣٠٧ فإنه روى الصدوق في عيون أخبار الرضا عن حمزه بن محمد بن أحمد بن جعفر، قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم سنة ٣٠٧. (١)

و حمزه بن محمد ترجمه الشيخ في باب من لم يرو عنهم، بقوله: «حمزه بن محمد القزويني العلوي، يروي عن علي بن إبراهيم و نظرائه و روى عنه محمد بن علي بن الحسين بابويه». (٢)

و في بعض أسانيد «الأمالي» و «كمال الدين» هكذا: حدّثنا حمزه بن محمد _ إلى قوله: «بقي في رجب ٣٣٩ قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتبه الي في سنة سبع و ثلاثمائة».

٤. تعريف للتفسير

التفسير المنسوب إلى القمي تفسير روائي، و ربّما جاءت فيها أنظار عن نفس علي بن ابراهيم بقوله: قال علي بن إبراهيم...

أورد في أوّل تفسيره مختصراً من الروايات المبسوطة المسنده المرويه عن الإمام الصادق عن جدّه أميرالمؤمنين في بيان أنواع علوم القرآن.

١- عيون اخبار الرضا /: ص ١٦١ ، الطبعة القديمة.

٢- رجال الشيخ الطوسي: ص ٤٦٨/٤٦٩ في باب من لم يرو عنهم.

ثم إنَّ محمّد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني، تلميذ ثقة الاسلام الكليني، مؤلّفه كتاب «الغيبه» رواها باسناده إلى الإمام، و جعلها مقدّمه تفسيره، و قد دوّنت تلك المقدمه مفرده مع خطبه مختصره و سميت «المحكم والمتشابه» و طبع في ايراهيم، و ربما ينسب إلى السيد المرتضى، و طبع تلك المقدمه مع تفسير القمّي تاره، و مستقلّه أخرى، و أوردّها بتمامها العلامه المجلسي في مجلد القرآن من «البحار» (١).

و قد ابتدأ القمّي بنقل تلك الروايات مع حذف السند بقوله: «فأما الناسخ والمنسوخ فإنّها عدّه النساء كانت في الجاهليه...» (٢).

٥. الراوى للتفسير أو من املى عليه يروى التفسير عن علي بن إبراهيم، تلميذه أبو الفضل العباس بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر □.

و مع الأسف، إنّه لم يوجد لراوى التفسير [العباس بن محمّد] ذكر في الاصول الرجاليه، بل المذكور فيها ترجمه والده المعروف بـ «محمّد الأعرابي» و جدّه «القاسم» فقط. فقد ترجم والده الشيخ الطوسي في رجاله في أصحاب الإمام الهادي بعنوان محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسى العلوي (٣).

قال شيخنا الطهراني: «و ترجم أبو عمرو الكشّي جدّه بعنوان «القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر» و ذكر أنّه يروى عن أبي بصير، و يروى عنه أبو عبدالله محمّد بن خالد البرقي» (٤).

و أمّا العباس فقد ترجم في كتب الانساب، فهو مسلّم عن النسّابين و هم ذاكرون

١- البحار: الجزء ٩٠، طبعه بيروت، والجزء ٩٣، طبعه ايران، ص ٩٧.

٢- تفسير القمّي: الجزء ١، ص ٢٧ ٢٦.

٣- رجال الطوسي: ص ٤٢٤ في اصحاب الهادي % حرف الميم، الرقم ٤١.

٤- كذا في الذريعة و لم نجده في رجال الكشّي المطبوع بالعراق مثل ما في المتن، و لم يعنونه مستقلاً و انما جاء اسمه في ترجمه ابي عبدالله بن خالد هكذا: قال نصر بن الصباح، لم يلق البرقي ابابصير بل بينهما قاسم بن حمزه..

له ولأعمامه ولاخوانه ولأحفاده عند تعرّضهم لحمزه بن الامام موسى بن جعفر الكاظم ..

فقد ذكر شيخنا المميز الطهراني أنّه رأى ترجمته في المجدى، وعمده الطالب ص ٢١٨ من طبع لکنهيو، و بحر الأنساب، والمشجر الكشاف، والنسب المسطر المؤلف في حدود ٦٠٠، فعند ما ذكر عقب محمّد الأعرابي بن القاسم بن حمزه بن موسى، ذكروا أنّ محمّداً هذا أعقب من خمسه بنين موسى، وأحمد المجدور، و عبدالله، والحسين أبي زبيه، والعبّاس، و ذكروا من ولد العبّاس، ابنه جعفر بن العبّاس، ثم ابن جعفر زيدا الملقب بـ «زيد سياه»...

و ذكر مؤلف «النسب المسطر» [المؤلف بين ٥٩٣ _ ٦٠٠] أعقاب العبّاس، قال: «و أمّا العبّاس بطبرستان ابن محمّد الأعرابي فله أولاد بها منهم جعفر و زيد والحسن و لهم أعقاب، و يظهر من «النسب المسطر» أنّه نزل بطبرستان و لأولاده الثلاثة أعقاب بها و كانت طبرستان في ذلك الأوان مركز الزيديه» (١).

٦. التفسير ليس للقمي وحده

إنّ التفسير المتداول المطبوع كرراً (٢) ليس لعلی بن إبراهيم وحده، و إنّما هو ملقّق مما أملاه علی بن إبراهيم علی تلميذه أبي الفضل العبّاس، و ما رواه التلميذ بسنده الخاص عن أبي الجارود من الإمام الباقر (٣).

و إليك التعرّف علی أبي الجارود و تفسيره:

أمّا ابوالجارود؛ فقد عرّفه النجاشي بقوله: «زيد بن المنذر، أبو الجارود الهمداني الخارفي الأعمى،... كوفي، كان من أصحاب أبي جعفر. و روى عن أبي عبدالله .

١- الذريعة: الجزء ٤، ص ٣٠٨. بتصرف و تلخيص..

٢- طبعة علی الحجر تاره سنة ١٣١٣ و اخرى مع تفسير الامام العسكري، و طبع اخيراً علی الحروف في جزءين..

٣- الفهرس: الرقم ٢.

و تغير لما خرج زيد رضى الله عنه _ و قال أبو العباس بن نوح: هو ثقفى، سمع عطيه، و روى عن أبى جعفر، و روى عنه مروان بن معاويه بن معاويه و على بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه، قال البخارى». (١)

و قال الشيخ فى رجاله فى أصحاب الباقر : «زيد بن المنذر أبو الجارود الهمدانى، الحوفى الكوفى تابعى زيدى أعمى، إليه تنسب الجاروديه منهم».

والظاهر أنّ الرجل كان إمامياً، لكنّه رجح عند ما خرج زيد بن على فمال إليه و صار زيدا. و نقل الكشّى روايات فى ذمّه (٢)، غير أنّ الظاهر من الروايات التى نقلها الصدوق، رجوعه إلى المذهب الحقّ. (٣)

و أمّا تفسيره فقد ذكره النجاشى والشيخ و ذكرا سندهما اليه، و إليك نصّهما: فقال الأول: «له كتاب تفسير القرآن، رواه عن أبى جعفر أخبرنا عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدّثنا جعفر بن عبد الله المحمّدى، قال: حدّثنا أبوسهل كثير بن عياش القطّان، قال: حدّثنا أبو الجارود بالتفسير». (٤)

فالنّجاشى يروى التّفسير بواسطه عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن سعيد المعروف با بن عقده و هو أيضاً زيدى.

كما أنّ الشيخ يروى التّفسير عن ابن عقده بواسطتين. قال: «و أخبرنا بالتّفسير أحمد بن عبدون، عن أبى بكر الدّورى، عن ابن عقده، عن أبى عبد الله جعفر بن عبد الله المحمّدى، عن كثير بن عياش القطّان و كان ضعيفاً و خرج أيام أبى السّرايا معه فأصابته جراحه، عن زياد بن المنذر أبى الجارود، عن أبى جعفر الباقر»:

١- رجال النجاشى: الرقم ٤٤٨.

٢- رجال الطوسى: ص ١٢٢ فى اصحاب الباقر /، الرقم ٤، و فى الصفحه ١٩٧ فى اصحاب . الصادق /، الرقم ٣١.

٣- رجال الكشّى: ص ١٩٩، الرقم ١٠٤.

٤- معجم رجال الحديث: الجزء السابع، ص ٣٢٦/٣٢٥ فقد نقل الروايات الدالّة على رجوعه.

إذا عرفت هذا فاعلم أنّ أبا الفضل الراوى لهذا التفسير قد روى فى هذا التفسير روايات عن عدّه من مشايخه.

١. على بن إبراهيم، فقد خصّ سورتي الفاتحة والبقره و شطراً قليلاً من سوره آل عمران بما رواها عن على بن ابراهيم عن مشايخه.

قال قبل الشروع فى تفسير الفاتحة: «حدّثنا أبو الفضل العبّاس بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر، قال: حدّثنا أبو الحسن على بن إبراهيم، قال: حدّثنى أبى، عن محمّد بن أبى عمير، عن حماد بن عيسى، عن أبى عبدالله»:

ثمّ ذكر عدّه طرق لعلى بن إبراهيم. (١)

وساق الكلام بهذا الوصف إلى الآية ٤٥ من سوره آل عمران، و لمّا وصل إلى تفسير تلك الآية، أى قوله سبحانه [إذ قالت الملائكة يا مريم إنّ الله يبشرك بكلمه منه اسمه المسيح عيسى بن مريم وجيهاً فى الدنيا والآخرة و من المقرّبين] أدخل فى التفسير ما أملاه الإمام الباقر لزياد بن المنذر أبى الجارود فى تفسير القرآن، و قال بعد ذكر الآية: «حدّثنا أحمد بن محمّد الهمداني [المراد به أحمد بن محمّد بن سعيد المعروف بابن عقده و هو زىدى من قبيله همدان اليمن] قال: حدّثنا جعفر بن عبدالله [المراد المحمّدى] قال: حدّثنا كثير بن عياش، عن زياد بن المنذر أبى الجارود، عن أبى جعفر محمّد بن على (٢)».

و هذا السند بنفسه نفس السند الذى يروى به النجاشى والشيخ تفسير أبى الجارود، و لمّا كان الشيخ والنجاشى متأخرين من جامع التفسير، نقل النجاشى عن أحمد بن محمّد الهمداني [ابن عقده] بواسطه عدّه من أصحابنا، و نقل الشيخ عنه أيضاً بواسطه شخصين و هما: أحمد بن عبدون و أبى بكر الدورى عن ابن عقده.

و بهذا تبين أنّ التفسير ملقّق من تفسير على بن إبراهيم و تفسير أبى الجارود، و

١- تفسير القمى: ج ١، ص ٢٧، الطبعة الاخيره.

٢- تفسير القمى: ج ١، الطبعة الاخيره.

لكلّ من التفسيرين سند خاص، يعرفه كلّ من راجع هذا التفسير، ثمّ إنّ بعد هذا ينقل عن علي بن إبراهيم كما ينقل عن مشايخه الآخر إلى آخر التفسير.

و بعد هذا التلفيق، كيف يمكن الاعتماد على ما ذكر في ديباجه الكتاب لو ثبت كون الديباجه لعلی بن إبراهيم نفسه؟

فعلى ذلك فلو أخذنا بهذا التوثيق الجماعي، يجب أن يفرق بين ما روى الجامع عن نفس علي بن إبراهيم، و ما روى عن غيره من مشايخه، فإنّ شهاده القمّي يكون حجّه في ما يرويه نفسه، لا ما يرويه تلميذه من مشايخه.

ثم إنّ الاعتماد على هذا التفسير بعد هذا الاختلاط مشكل جداً، خصوصاً مع ما فيه من الشذوذ في المتن.

وقد ذهب بعض أهل التحقيق إلى أنّ النسخه المطبوعه تختلف عمّا نقل عن ذلك التفسير في بعض الكتب، و عند ذلك لا يبقى اعتماد على هذا التوثيق الضمني أيضاً، فلا يبقى اعتماد لا على السند و لا على المتن.

ثم إنّ في الهدف من التلفيق بين التفسيرين احتمالاً ذكره شيخنا المميز الطهراني، و هو أنّ طبرستان في ذلك الأوان كانت مركز الزيديه، فيندح في النفس احتمال أنّ نزول العباس [جامع التفسير] إليها، إنّما كان لترويج الحقّ بها، و رأى من الترويج، السعى في جلب الرغبات إلى هذا التفسير [الكتاب الديني المروي عن أهل البيت -] الموقوف ترووجه عند جميع أهلها على إدخال بعض ما يرويه أبو الجارود عن الامام الباقر في تفسيره، المرغوب عند الفرقة العظيمه من الزيديه الذين كانوا يسمّون بالجاروديه، نسبه إليه». (١)

ثمّ إنّ مؤلف التفسير كما روى فيه عن علي بن إبراهيم، روى عن عدّه مشايخ اخر استخرجها المتبّع الطهراني في تعليقه على كتابه التعلّي تصانيف الشيعة» و إليك بيان بعضها:

٢. محمّد بن جعفر الرزاز: قال [راوى التفسير]: حدّثنا محمّد بن جعفر الرزاز، عن يحيى بن زكريا، عن على بن حسان، عن عبدالرحمن بن كثير، عن أبى عبدالله فى قوله تعالى: [ما أصاب من مصيبه...] (١)

و محمّد بن جعفر بن محمّد بن الحسن الرزاز هو شيخ أبى غالب الزرارى [المتوفى عام ٣٦٨] و شيخ بن قولويه المعروف [المتوفى عام ٣٦٧ أو ٣٦٩] فلا يمكن أن يكون القائل بقوله: «حدّثنا» هو على بن إبراهيم.

و الرزاز يروى عن مشايخ كثيرين.

منهم خاله محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب [المتوفى عام ٢٦٢].

و منهم أبو جعفر محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري صاحب «نوادير الحكمة» فقد صرّح النجاشى بروايه الرزاز عنه.

٣. أبو عبدالله الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري: قال [راوى التفسير]: أخبرنا الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري، عن المعلى بن محمّد البصرى عن ابن أبى عمير، عن أبى جعفر الثانى فى قوله تعالى: [يا أيها الذين آمنوا أوفوا بالعقود]. (٢)

و أبو على محمّد بن همام بن سهيل الكاتب الاسكافى [المتوفى عام ٣٣٦]، كما ضبطه تلميذه التلعكبرى [يروى عنه ابن قولويه فى كامل الزيارات و أبو عبدالله محمّد بن إبراهيم النعمانى، تلميذ الكلينى فى كتاب «الغيبه».

و قد ذكر شيخنا المميز الطهرانى ثلّه ممّن روى عنه جامع التفسير، و إليك أسماء بعضهم على وجه الاجمال.

١. أبو الحسن على بن الحسين السعدآبادى القمى الراوى عن أحمد بن أبى عبدالله البرقى.

٢. الشيخ أبو على أحمد بن إدريس بن أحمد الأشعري القمى [المتوفى ٣٠٦].

١- تفسير القمى: ج ٢، ص ٣٥١ سورة الحديد.

٢- تفسير القمى، ج ١، ص ١٦٠ سورة المائدة..

٣. الشيخ أبو عبدالله محمد بن أحمد بن ثابت، الراوى عن الحسن بن محمد بن سماعه [المتوفى عام ٢٦٣].

٤. أبو جعفر محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى القمى، الراوى عن أبيه كتابه «قرب الاسناد».

٥. محمد بن أبى عبدالله، و هو أبوالحسين محمد بن عون الاسدى [المتوفى ٣١٢] و هو من مشايخ الكلينى.

٦. حميد بن زياد النينوائى [المتوفى ٣١٠] و هو أيضاً من مشايخ الكلينى.

٧. الحسن بن على بن مهزيار، عن أبيه على.

٨. أبو القاسم الحسينى الراوى لتفسير الفرات عن مؤلفه، و فرات و على بن إبراهيم كانا متعاصرين.

إلى غير ذلك من المشايخ الذين يروى عنهم فى هذا التفسير، مع أنه لم يوجد روايه على بن إبراهيم عن أحد من هؤلاء فى جميع رواياته المرويه عنه فى الكافى و غيره. (١)

و عندئذ لا- يصح القول بأن كل ما ورد فى أسناد تفسير على بن إبراهيم القمى ثقات بتوثيق المؤلف فى ديباجه الكتاب، لما عرفت أن التفسير ملفق مما رواه جامع التفسير عن على بن إبراهيم، عن مشايخه إلى المعصومين و مما رواه عن عدّه من مشايخه عن مشايخهم إلى المعصومين .

أضف إلى ذلك أنه لا يمكن القول بأن مراد القمى من عبارته: «رواه مشايخنا و ثقاتنا» كل من وقع فى سنده إلى أن ينتهى إلى الامام، بل الظاهر كون المراد خصوص مشايخه بلا واسطه، و يعرب عنه عطف «وثقاتنا» على «مشايخنا» الظاهر فى الأساتذه بلا واسطه، و لمّا كان الثقل عن الضعيف بلا- واسطه من وجوه الضعف، دون النقل عن الثقة إذا روى عن غيرها خصّ مشايخه بالوثاقه ليدفع عن نفسه سهم النقد

والاعتراض، كما ذكرنا في مشايخ ابن قولويه، وإلا فقد ورد في أسناد القمّي من لا يصحّ الاعتماد عليه من أمّهات المؤمنين فلاحظ. (١)

ديدگاه مؤلف كتاب المفسرون حياتهم و منهجهم

اشاره

در مورد تفسير القمّي

العنوان المعروف: تفسير علي بن ابراهيم القمّي.

المؤلف: علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي.

وفاته: توفي بعد سنة ٣٠٧هـ _ ٩١٩ م.

مذهب المؤلف: الشيعي الاثنا عشري.

اللغة: العربية.

عدد المجلدات: ٢.

طبعت الكتاب: الطبعة الثانية، بيروت، سنة ١٣٨٧هـ _ ١٩٦٨ م.

الطبعة الثالثة، بيروت، سنة ١٤٠٤هـ _ ١٩٨٣م، مع تصحيح و تعليق السيد طيب الجزائري، الحجم ٢٤ سم.

الطبعة الرابعة، مؤسسه دارالكتاب للطباعة والنشر، سنة ١٤٠٩هـ _ ١٩٨٨م.

حياه المؤلف

هو أبو الحسن، علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي، عاش الى سنة ٣٠٧هـ، و هو ثقة و أجل الرواه عند الشيعة الأثنى عشريه. و هو الذي روى عنه محمّد بن يعقوب الكليني كثيراً، كان في عصر الامام العسكري، ابو علي ابراهيم بن هاشم شيخ القميين ووجههم، و قد حكى الشيخ والنجاشي و غيرهما من الاصحاب الاماميه، أنه أوّل من

١-، چاپ سال ١٣٦٩، چاپ دوم، ناشر - ١. كليات في علم الرجال، الشيخ جعفر السبحاني، ص، ٣٢٠ مركز مديريت حوزة علميه قم.

نشر احاديث الكوفيين بقم. وروى الصدوق فى عيون الخبر الرضا عن حمزه بن محمّد بن أحمد عن على بن ابراهيم. (١)

آثاره و مؤلفاته

١. كتاب التفسير.
٢. فى النسخ والمنسوخ.
٣. المغازى.
٤. فى الشرايع.
٥. كتاب التوحيد و الشرك.
٦. كتاب فضائل امير المؤمنين على ..
٧. اختيار القرآن.
٨. كتاب الانبياء.

وزاد «النديم»: كتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن. (٢)

تعريف عام

كان تفسير على بن ابراهيم من اشهر مصادر تفسير الاماميه، المنتهج بنهج المأثور، و من اقدم التفاسير المأثوره التى وصلت الينا، واصل من اصول التفاسير، و رواياته مرويه عن الصادقين، مع قله الوسائط و الاسناد، مؤلفه كان فى زمن الامام العسكرى، وابوه الذى روى هذه الاخبار لابنه كان من اصحاب الامام الرضا، و متكفل لبيان كثير من الآيات القرآنيه التى يعين على فهم مرادها بمعونه ارشاد اهل البيت ..

١- تفسير القمى، ج ١/١٠.

٢- بهجة الامال فى شرح زیده المقال للعلیاری، ج ٥/٣٥٥.

ولكن يرد سؤال هنا هل هذا الكتاب الموجود بايدينا، هو ذلك الكتاب المعروف الموصوف او غيره؟

ذهب جماعه من المحققين المعاصرين الى أن هذا الكتاب غير ما ألفه على بن ابراهيم فى تفسير القرآن، و هذا التفسير منسوب و منحول اليه، و ليس من على بن ابراهيم بقرائن و شواهد جليته، كما كان كذلك فى التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري (١).

قال العلامة الكبير «آقا بزرك الطهرانى» فى ذلك ما ملخصه:

«ولخلو تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمة، قد عمد تلميذه الآتى ذكره، والراوى لهذا التفسير عنه على ادخال بعض روايات الإمام الباقر التى أملاها على «ابى الجارود» فى أثناء هذا التفسير و بعض روايات آخر عن سائر مشايخه مما يتعلق بتفسير الآيه و يناسب ذكرها فى ذيل تفسير الآيه، و لم يكن موجوداً فى تفسير على بن ابراهيم، فادرجها فى اثناء روايات هذا التفسير.. والتلميذ هو الذى صدر التفسير باسمه فى عامه نسخه الصحيحه التى رأيناها...

وبالجمله يظهر من هذا الجامع، أن بناءه على أن يفصل و يميز بين روايات على بن ابراهيم، و روايات تفسير ابى الجارود بحيث لا يشتهه الأمر على الناظرين فى الكتاب... و إنما يعرف طبقه ابى الفضل و مقدار معلوماته عن مشايخه و مروياته، و إلا فلم يوجد لابى الفضل العباس هذا ذكر فى الاصول الرجاليه» (٢).

و قال الاستاذ محمدهادى معرفه فى حق التفسير مستظهراً من تلك العبارات والشواهد الجليه:

- ١- . انظر تفصيل الكلام حول التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري %: خلاصه الرجال للعلامه ١٥٢ ؛ و معجم رجال / الحلبي / ٢٥٦ ، و آلاء الرحمن للبلاغى / ٤٩ ؛ والخبار الدخيلة للتستري، ج ١ / ١٥٩. الحديث للامام الخوئي، ج ١٣.
- ٢- الذريعه الى تصانيف الشيعة ج ٢ / ٣٠٢.

«تقدم أنّ هذا التفسير منسوب اليه من غير ان يكون من صنعه، وانما هو تلفيق من املاءاته على تلميذه ابى الفضل عباس بن محمّد العلوى، وقسط وافر من تفسير ابى الجارود، و زياد بن منذر، ضمه اليها «ابوالفضل» وأكمّله بروايات من عنده، كما وضع له مقدمه، واورد فيها مختصراً من روايات منسوبة الى اميرالمؤمنين فى صنوف آى القرآن»^(١).

فعلى هذا، يستفاد من هذه العبارة أنّ الكتاب من مؤلف آخر غير معلوم عندنا اسمه، مع الاعتراف بان قسماً كثيراً من مروياته عن طريق على بن ابراهيم _ كما أشار اليه صاحب الفضيله و التحقيق «آقا بزرگ الطهرانى» و اشار اليه اجمالاً فى تقديمه اياه للكتاب _ وقسماً آخر متخذاً عن تفسير ابى الجارود و روايات أخر اخذت من مشايخه.

مضيفاً الى ذلك، أن مقدمه الكتاب تشتمل على إعوجاجات و اختلافات كثيره، و منها القول بتحريف القرآن، و عدم اسناد الروايات الى على بن ابراهيم، إلا بواسطه يخفى حال راويه.

و يظهر ان مؤلف الكتاب ممن عاصر الكلينى و لم يدرك على بن ابراهيم، و لهذا نقل عن على بن ابراهيم مع الواسطه، و يمكن ان يكون المؤلف ابوالفضل العباس بن محمّد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر كما أشار اليه الاستاذ الشيخ هادى معرفه، و هذا الشخص مجهول و لم يوجد له ذكر فى الاصول الرجاليه، كما مرّ آنفاً نقلاً عن كلام صاحب الذريعه.

و اعتماد الاماميه على تفسير على بن ابراهيم، لا يدلّ على اعتمادهم على هذا الكتاب و مؤلفه.

والشاهد على ذلك أن الروايات المنقوله عن على بن ابراهيم فى التفسير لم تكن موجوده فى هذا الكتاب، و اعتماد المتأخرين لا يدل على شىء^(٢).

منهج التفسير

١- صيانة القرآن من التحريف / ١٨٧.

٢- سورة البقره / ٢٦.

كان التفسير الذى وصل بايدينا من التفاسير المأثوره المؤوله الذى ينكرها العقل، و يبعد عن ظاهر اللفظ، و من قبيل الاخبار التى تسير سير التأويل و الأنطابق والجرى و التطبيق.

اضف الى ذلك، أن فيه من الأخبار المشتمله على الغلو و الوهن، و هذا ما نجده فى نقله للروايه التى فى ذيل آيه: (ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضه فما فوقها) (١) فروى عن معلى بن خنيس عن ابي عبد الله :

«إن هذا المثل ضربه الله لا مير المؤمنين، فالبعوضه امير المؤمنين، و ما فوقها رسول الله (٢)».

و كذلك كثير من التطبيقات التى نقلها بعنوان الروايه عن الأئمه المعصومين بمناسبة كل آيه و سوره.

و من جهة أخرى كان القمى يسلك فى منهجه التفسيري، منهج التفسير بالمأثور كتفسير البرهان للبحراني، و نور الثقلين للحويزى، و الدر المنثور للسيوطى، والكشف و البيان للثعلبى، و كان هدفهم من ذلك جمع كل ما روى عن النبى ﷺ و اهل البيت . و الصحابه بمناسبة الآيه، و ان كان الخبر ضعيفاً غير موافق مع ظاهر الآيه و العقل السليم، ولهذا قد جمعوا الغث و السمين، و هذا العمل و ان كان غير حسن، ولكن لا يدل على قبولهم و حجيتها عندهم، و لا يدل على اعتقادهم بما رووه فى كتبهم.

و كان التفسير مبتدئاً بمقدمه فى فضيله القرآن، و التمسك باهل البيت، و اشتمال القرآن على الناسخ و المنسوخ و المحكم و المتشابه، و التحريف و التأويل، و الردود على

١- سوره البقره / ٢٦.

٢- تفسير القمى، ج ١/٣٥ طبعه مؤسسه دارلكتاب.

در کتاب بحوث فی علم الرجال درباره حول الرواه فی تفسیر القمى چنين آمده است:

قال على عن ابراهيم القمى الجليل فى اوائل مقدمه تفسيره و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهى الينا و رواه مشايخنا و ثقافتنا عن الذين فرض الله طاعتهم...

أقول: قد عرضت هذه العبارة قبل سنوات على السيد الاستاذ الخوئى [دام ظلّه الشريف] فى النجف الاشرف ايام تلمذى عليه [خارج الاصول و الفقه] و قلت له ان على بن ابراهيم مثل ابن قولويه قد وثق رواه تفسيره (٢)، و الاستاذ دام ظلّه لم يقبله و قال [اعتمادا على قول بعض تلامذته] أن مقدمه التفسير لم تثبت كونها من على بن ابراهيم و طالبتّه بدليله فلم يأت بشيء و بعد ما خرج كتابه معجم رجال الحديث من الطبع رأيت تبدل رأيه الشريف و اليك عين عبارته ص ٤٤ ج: ١

و لذا نحكم بوثاقه جميع مشايخ على بن ابراهيم الذين روى عنهم فى تفسيره مع انتهاء السند الى احد المعصومين فقد قال فى مقدمه تفسيره ثم نقل عبارته المقدمه و قال بعدها: فان فى هذا الكلام دلالة ظاهره على انه لا يروى فى كتابه هذا الا عن ثقّه. بل استفاد صاحب الوسائل فى الفائده السادسه من كتابه... ان كل من وقع فى اسناد تفسير على بن ابراهيم المنتهيه الى المعصومين . قد شهد على بن ابراهيم بوثاقته

١- ٣٠٢، و بين الشيعة و السنه دراسة مقارنه فى التفسير و اصوله / ١. انظر: الذريعة الى تصانيف الشيعة ج ٤ ٣٦٣ و مجله / ٥٦٧
و ج ٢ / لعلّى سالوس / ١٧٥، و طبقات مفسران شيعة [بالفارسيه] لبخشايشى ج ١ ٨٢، و صيانة القرآن من التحريف لمحمد / كيهان انديشه من مقاله السيد احمد الموسوى، العدد ٣٢ هادى معرفه / ١٨٧، و التحقيق فى نفى التحريف عن القرآن الشريف للسيد على الحسينى . الميلانى / ١١٠

٢- المفسرون حياتهم و منهجهم، سيد محمد على ايازى، ص ٣٣٣/٣٢٨.

٣- تفسير القمى، ج ١، ص ٤.

حيث قال: و قد شهد على بن ابراهيم ايضا بثبوت احاديث تفسيره و أنها مرويه عن الثقات عن الائمة ثم قال السيد الاستاذ: اقول ان ما استفاده في محله فأن على بن ابراهيم يريد بما ذكره اثبات صحه تفسيره و ان رواياته ثابتة و صادرة من المعصومين و انها انتهت اليه بوساطه المشايخ و الثقات من الشيعة و على ذلك فلا موجب لتخصيص التوثيق بمشائخه الذين يروى عنهم على بن ابراهيم بلا واسطه كما زعم بعضهم انتهى كلامه الشريف.

أقول: لقائل ان يدعى العلم اجمالاً بوجود عده من الضعفاء في الاسانيد، اذ من المتعسر جدا ان تكون تلك الروايات الكثيره في كتابه كلها ذات اسناد نقيه صحيحه. نقلها الثقات، فالمطلع لحال الرواه و الروايات يقطع عادة بعدم صحه اطلاق كلامه و هذا القطع يسقط حجيه كلامه كما لا يخفى. و يمكن ان يجاب عنه بان عده من الرواه الواقعيين في اسناد روايات كتابه قد علم ضعفهم بتصريح النجاشي أو الشيخ أو غيره و هؤلاء لابد من اخراجهم من هذا التوثيق العام جمعاً بين الكلمات و بعد اخراج هؤلاء، و اخراج من ثبت وثاقتهم بتوثيق علماء الرجال، ليس لنا علم اجمالى بوجود ضعاف في المجهولين حالهم فلا مانع من العمل بظاهر كلامه. وهذا و لكن الاظهر خلاف هذا التصور، اذ ليس لكلامه صراحه و لا ظهور معتد به في ان رواه رواياته كلهم ثقات. و بعبارة اخرى لم يظهر منه الالتزام بانه لا يروى عن غير الثقه، بل مفاد كلامه انه يروى و يخبر بما انتهى اليه من روايات المشايخ و الثقات و اما انه لا يروى عن غير الثقات فهذا غير مفهوم منه اذ لا حصر في كلامه كما هو موجود في كلام ابن قولويه السابق.

و يؤيد هذا او يدل عليه امران: الاول أنه على القول الاول لابد من القول بحجيه مراسيله بدليل انه يروى عن الثقات اذ هو لم يلتزم بانه يذكر اسامي الثقات، بل التزم بذكر ما رواه الثقات و احتمال تعارض توثيقه بجرح غيره في رواه المراسيل

مندفع باصالة عدم الجرح فيهم و الروايات المرسله كثيره فى كتابه. و لم أر أحدا يلتزم بذلك، كيف و لو كان الامر كذلك لا شتهر و بان بين العلماء و لا اقل من ذهاب جمع اليه كما ذهبوا الى حجيه مراسيل ابن ابى عمير و غيره و لا اظن بسماحه سيدنا الاستاذ [دامت ايام افادته] الالتزام بذلك.

و الثانى انه نقل الروايات المرفوعه فذكر فى كتابه ما لم يعلم وثاقه رواته. فمثلا: قال فى ذيل قوله تعالى: (و قلنا يا آدم اسكن انت و زوجك...) فانه حدثنى ابى رقعته قال سئل الصادق عن آدم... ص ٤٣ ج ١ الطبعه الحديثه.

و قال فى ذيل قوله تعالى: ان الله يأمركم أن تذبحوا بقره حدثنى أبى عن ابن ابى عمير عن بعض رجالهم عن أبى عبدالله... ص ٤٩ ج ١ و فى ذيل قوله تعالى: أحل لكم ليله الصيام... فانه حدثنى أبى رقعته قال قال الصادق... و فى آخر ص ٩٩ ج: ١ و حدثنى محمّد بن محمّد بن يحيى البغدادي رفع الحديث الى أمير المؤمنين... و فى ذيل قوله تعالى: و لا حل لكم بعض الذى... قال و روى ابن ابى عمير عن رجل عن أبى عبدالله... و لعل مثله كثير يظهر للمتتبع.

و هنا احتمال آخر و هو أن يكون عطف الثقات على المشائخ من قبيل عطف التفسير فهو يخبر بما انتهى اليه من روايات مشائخه الثقات، و ليس بصدد بيان وثاقه الرواه بوجه و هذا الاحتمال غير بعيد لبعده تركه توثيق المشائخ و تعرضه لتوثيق الرواه. و انما لم نقبل وثاقه جميع مشائخه كما قبلنا وثاقه مشائخ ابن قولويه فيما مضى لعدم استفاده الحصر من كلامه.

و بالجمله ملاحظه هذه و نظائرها يسلب الظن النوعى من الكلام فى افادته للمراد و لا ينبغى للفقهاء أن يبنى أحكام الله تعالى على مثل هذه الظواهر و الاطلاقات.

و لو فرض صحه التوثيق العام المذكور لا صبح [٢٦٠] رجلا من الثقات كما قيل (١).

تفسير و تأويل تفسير قمى از نظر هاشم معروف حسنى

اشاره

١- بحوث فى علم الرجال، ص ٦٨/٦٥، محمد آصف المحسنى، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

دکتر مصطفی شیبی از امام علی بن ابی طالب بسخن به میان آورده، و پاره ای کلمات را که به رمز و معما شباهت دارد به آن حضرت نسبت داده است. هم چنان که با تکیه به برخی مؤلفات که مورد تأیید شیعه نبوده، و گردآورندگان آن ها در نزد اکثر این طایفه معروف و شناخته نیستند. آراء و عقایدی را به شیعه منسوب داشته، و در این کار بیشتر بر تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی (۱) که طبق آنچه در کتب رجال و حدیث آمده، در نیمه دوم قرن سوم هجری می زیسته، اعتماد کرده است.

علی بن ابراهیم مدعی است که تفسیر مذکور را از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی روایت کرده، و آن را بر حسب ترتیب سوره ها و آیات قرآن، و براساس اقوال و روایات شایع میان مردم، جمع آوری و مرتب ساخته است، و چنانکه پیش از این گفته ایم، این تفسیر در میان شیعه رواجی نداشته و متداول نیست، و اکثر دانشمندان شیعه صدور روایات آن را از ائمه تأیید نمی کنند، و بیشتر محتویات آن را، به ویژه آنچه در تأویل آیات آمده و تفسیر باطن نامیده شده است قبول ندارند، اما شیبی از میان تفاسیر بسیاری که در میان این طایفه متداول است، و هیچ کتابخانه ای اعم از کتابخانه های سنّیان و شیعیان از آن ها خالی نیست همان را برگزیده است، مانند تفسیر مجمع البیان تألیف شیخ ابی علی فضل بن حسن طبرسی (۲) که از سران طایفه امامیه در قرن ششم هجری است و تفسیر تبیان تألیف شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی (۳) از اعظم بزرگان شیعه در قرن پنجم،

۱- علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مکنّا به ابوالحسن متوفا به سال ۳۲۹ هـ.

۲- ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی متوفا به سال ۶۴۸ هـ.

۳- ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی [۳۸۵ ۴۶۰] هـ.

و تفسیر المیزان در بیست جلد نوشته علامه طباطبائی در شهر قم، و دهها تفسیر دیگر شیعی که هر کسی می تواند به آسانی آن ها را به دست آورد و بر محتویات آن ها آگاهی یابد، و این بر هر پژوهشگر و نویسنده ای واجب است که اگر بخواهد نظریه یا اعتقادی را به قوم یا طایفه ای نسبت دهد، تا آن جا که در امکان اوست و می تواند دسترسی پیدا کند، باید به کتب و منابعی که بیشتر از همه مورد وثوق و اعتماد آن ها و بیانگر نظریه و رأی همگی یا اکثریت آنان است مراجعه و استناد کند. لیکن دکتر شیبی تفسیر علی بن ابراهیم قمی، و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری را از میان همه تفاسیری که اکثر آن ها بیانگر عقاید شیعه و ائمهٔ آنان است و با بیشتر آرای مسلمانان اهل تسنن هماهنگی دارد، برگزیده است، آن مسلمانانی که معتقدند قرآن کریم از سوی خداوند برای مردم نازل شده تا به احکام و آداب و اخلاق و تشریحات آن که با همان اسلوبی که مردم در امور مختلف خود با یکدیگر تفاهم می کنند، بیان شده است، عمل کنند. و اگر برخی آیات آن دارای باطنی است که آن را جز افرادی بیگانه و ممتاز که خداوند نعمت حکمت و فصل الخطاب به آنان بخشیده دیگران نمی فهمند، خداوند مردم را از آنچه عقل آنان بدان نمی رسد و فهم آن ها از آن قاصر است، بازخواست نمی کند و تنها پس از روشنگری و اتمام حجت است که بندگان را مورد عذاب و بازخواست قرار می دهد.

من دور نمی دانم که اندیشه ظاهر و باطن و آنچه در پیرامون آن ها دور می زند، و در احادیث و روایات پیامبر اکرم ﷺ و ائمه و صحابه نیز شیوع یافته، مقداری از آن از ساخته های غلات و متصوفه ای است که حالات و مقامات و افکار خود را براساس رموز و مفاهیم عجیبی قرار داده اند که به کلی از اذهان مسلمانان و عقاید آنان دور و بیگانه است، و قسمتی هم از دستاوردهای رهبران فرقه های اعتقادی است که خواسته اند با تفسیر و تأویل آیات قرآنی به گونه ای که

با آرای متناقض آن‌ها در هر موضوع، وفق پیدا کند، افکار و عقاید خود را به وسیله قرآن و سنت پیامبر ﷺ تحکیم و تأیید بخشند، و هر کس اعتقادات آن‌ها، و براهینی را که در مناظرات و استدلال‌ات خود اقامه کرده اند مورد بررسی قرار دهد، این حقیقت برای او آشکار می‌گردد.

شیبی از آن رو تفسیر قمی و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری را از میان دهها تفسیر شیعه برگزیده، که دریافته است در آن‌ها چیزهایی است که باب طبع اوست و می‌تواند با آن‌ها تشنگی خود را فرونشاند، و مقصود خود را برآورد. و امکان پیدا کند که گفته‌های غالبان و مفتریان که خود را میان مسلمانان جا زده‌اند، تا آثار و نشانه‌های اسلام را مخدوش سازند، و میان آنان اختلاف و چنددستگی ایجاد کنند، به شیعه بچسباند، در صفحه ۵۶ کتاب او به نام «الصلیله بین التصوف و التشیع» آمده است: نفوس ائمه که نخستین آن‌ها علی است قدیمند، و برابر آنچه در تفسیر منسوب به یازدهمین امام شیعه حسن عسکری بمتوفا به سال ۲۶۰ هجری ذکر شده است، خداوند سبحان در آن هنگام که آدم را آفرید و خلقت او را کامل گردانید، و نام همه اشیا را به او آموخت و آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت، و انوار پنج تن را که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشند در صلب او قرار داد. این انوار در آفاق آسمانها و حجابها و بهشت و عرش و کرسی می‌تابید، پس از آن آن‌ها با فرشتگان مأمور شدند برای بزرگداشت آدم که برتری یافته و محلّ انواری شده که همگی آفاق وجود بدان‌ها روشن گشته بر او سجده کنند و همگی بر او سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد و تکبر ورزید.

او اضافه کرده که شیعه از پیامبر ﷺ روایاتی نقل می‌کند که دلالت دارد بر این که ائمه از فرزندان علی همانگونه که وجودشان قدیم است، در بهشت نیز همیشه باقی و جاودانند، و بر گفته خود به آنچه در نهج البلاغه منسوب به

علی آمده استدلال کرده که در آن فرموده است: ای مردم! این را از خاتم پیامبران اخذ کنید که هر کس از ما بمیرد مرده است، اما مرده نیست، و هر کس از ما فانی شود فانی شده است، اما فانی نیست. وی ادامه داده می گوید: این اندیشه ای که درباره نور ذکر شد در سال ۱۲۸ هجری از سوی عبدالله بن حارث آغاز، و به عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر اطلاق شد، و افزوده است که امام عسکری در تفسیرش گفته است که: موسی تنها زمانی توانست دریا را با عصای خود بشکافد که گفت: بار خدایا! به آبروی محمد و خاندان پاک او آن را بشکاف، و هر دسته ای که از عذاب الهی نجات یافت تنها به سبب توسل آن ها به خداوند به وسیله نام محمد ﷺ و خاندانش بود، و درختی که در بهشت خوردن از آن بر آدم حرام گردید، درخت دانش محمد ﷺ و خاندان اوست که خداوند آن را ویژه آنان گردانیده است، و در ادامه سخنان خویش می گوید: حاج معصوم علی [مؤلف طرائق الحقائق] از پیامبر خدا روایت کرده که فرموده است: نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور و روح من بود، و من و علی از یک نوریم، و نیز از حاج معصوم علی نقل کرده که بنا به روایتی که شیعه از علی نقل می کند او می فرموده است: من آدمم، من نوحم، من ابراهیمم، و من عیسی هستم که به هر صورتی که بخواهم ظاهر می شوم، هر کس مرا ببیند آنان را دیده است. دکتر شیخی روایات دیگری از این قبیل از غالیان و کسانی که تفسیر منسوب به امام عسکری را ساخته و پرداخته اند و هم چنین از صوفیانی مانند حاج معصوم که از غلات صوفیه و منحرفان از اسلام و تشیع می باشد ذکر کرده است، همان کسانی که این اندیشه ها و روایات را پدید آوردند تا انحرافها و نیرنگهای خود را استوار و پابرجا سازند، و در همین حال از اسلام مجموعه ای به وجود آوردند که متشکل از افسانه ها و اندیشه های هندوها و زردشتی ها مانند حلول و تناسخ ارواح و جز اینها باشد، همان اندیشه هایی که در خلال قرنهای دوم و سوم

هجری به وسیله عناصر بیگانه ای که در شهرهای بزرگ اسلامی پراکنده شدند، میان مسلمانان انتشار یافت.

بی شک اسلام و تشیع برای پیامبران و اوصیای آنان دو شخصیت قرار نداده است، که از یک سو پیامبر یا امام بوده، و از سوی دیگر حامل نوری باشند که از پیامبری به پیامبری و از قدرتی به قدرت دیگر منتقل گردد، چنان که صوفیان پیرو حلول و تناسخ گفته اند. قرآن کریم در بسیاری از آیات تصریح کرده که انبیا پیامبران خدا به سوی خلق و دعوت کنندگان مردم به طاعت و فرمانبرداری اویند، و فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) (۱)، و در آیه دیگر: (أَنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ) (۲) و در آیه دیگر است: (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا) و در قرآن کریم دهها آیه وجود دارد که تأکید می کند پیامبران هم چون دیگر مردمند جز این که خداوند آنان را به رسالت برگزیده، و امنای وحی، و راهنمایان مردم به سوی طاعت خویش قرار داده است و جز به مشیت پروردگار نمی توانند سودی برای خود به دست آورند، یا زیان و مرگ و فقر را از خود دور سازند. پیامبران مانند دیگر مردم در معرض حوادث روزگار مانند تهیدستی و بیماری و پیری قرار داشته، و دچار تعدی و دشمنی کسانی می شده اند که در برابر دعوت و مکتب آن ها به مخالفت برمی خاسته اند. و جز به اراده حق تعالی توانایی نداشته اند سختیها و گرفتاریهایی را که بر آن ها وارد می شده از خود دور سازند. پیامبران مشکلات خود را با وسایلی که معمولاً مردم در حل مشکلات خویش به کار می برند، چاره جویی می کردند و

۱- سوره مائده [۵] آیه [۷] یعنی: ای پیامبر آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است به خلق برسان.

۲- سوره کهف [۱۸] آیه [۱۱۰] یعنی: ای پیامبر [بگو جز این نیست که من مانند شما بشری هستم، به من وحی م ی شود که خدای شما تنها خداوند یکتاست].

رفتار پیامبر ﷺ با مشرکان مکه در طول سیزده سال آغاز بعثت، بهترین گواه این ادعاست.

اما درباره آنچه در تفسیر منسوب به امام عسکری آمده، و آن را حاج معصوم صوفی نقل کرده است، بدین گونه که پیامبر فرموده است: نخستین چیزی که خداوند آفرید روح من بود، و من و علی از یک نوریم، و این که علی می فرموده است: من آدم، و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستم، و هر کسی مرا بیند آنان را دیده و امثال این گونه روایات که اشاره به تناسخ و حلول دارد، هیچ شیعه ای شک ندارد، که اینها روایاتی ساختگی است، و کسانی آن ها را ساخته و پرداخته اند که به حکم اضطرار و اجبار اسلام را پذیرفته، و اینگونه افکار بودایی و زردشتی و مانوی را با خود به همراه آورده اند، و همین افکار و اندیشه هاست که بیشترین منابع داعیان تصوف را که مسلمانان نخستین از آن چیزی نمی دانسته اند تشکیل می دهد، و ما این مطلب را در بخشهای بعدی این کتاب ثابت خواهیم کرد.

درباره اندیشه خلود و زندگی جاوید که دکتر شبیبی آن را از گفتار امیر مؤمنان بکه فرموده است: مرده ما مرده نیست، و فانی ما فانی نمی شود، برداشت کرده است. باید گفت که این نتیجه گیری او از عبارت مذکور، جز بر تعمد و اصرار او در تحریف و دگرگون کردن حقایق، بر چیز دیگر دلالت ندارد، زیرا اگر این روایت صحیح، و گفتار امام باشد به معنای این است که مردگان ما به سبب آثار و تعالیم خود، و آنچه در زندگی خویش تقدیم بشریت کرده اند، فراموش نمی شوند و دستخوش کهنگی و پوسیدگی نمی گردند، و این گونه تعبیر درباره بقای بزرگان و حیات جاوید آنان در میان مردم، معمول و متعارف است. (۱)

۱- سعدی شیرازی گفته است: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما.

متأسفانه دشمنان کینه توز با توجه به همین روایات ساختگی که همه کتب احادیث حتی کتاب کافی هم از آن ها خالی نیست، منبع سرشاری برای پخش سموم و تقویت تهمتها و نیرنگهای خود یافته اند، لیکن وجود اینها در کتاب کافی و دیگر مجموعه های حدیث، به تنهایی کافی نیست که دشمنان بتوانند مضامین و محتوای آن ها را به شیعه نسبت دهند، مادام که شیعه با تمام وسائلی که در اختیار دارد، عقاید خود را که منزله از این گفتارها و خرافه هاست صریحاً اعلام می کند، و این روایات را ساخته کسانی می داند که دشمن اسلام و تشیع بوده و قصد خرابکاری و ویرانگری داشته اند، بویژه اگر کسی در مجموعه های حدیث شیعه به پژوهش و بررسی پردازد، در می یابد که در کنار اینگونه روایات، سلسله احادیث دیگری وجود دارد که از نظر سند از آن ها صحیحتر و از لحاظ مضمون با آن ها در تناقض بوده، و محتوای آن ها را مردود و راویان آن روایات را به کفر و الحاد، موصوف می کند.

در آن دسته از کتب حدیث سنّیان که مورد تقدیس اکثریت آنان است، و آن ها را پس از کتاب خدا بهترین کتب می دانند نیز دهها حدیث و روایت از پیشوایان و بزرگان آنان وجود دارد که شاید از حیث محتوا از آنچه غالیان و زندیقان می گویند بدتر است، و با اصول و ارکان اسلام تنافی و تضاد دارد، لیکن مجرد وجود این نوع روایات در کتبی که آن ها را صحاح می نامند، به پژوهشگر حق طلب اجازه نمی دهد مضامین آن ها را مادامی که بیشتر اهل سنت ملتزم به آن ها نیستند، به آنان نسبت دهد. اما کسی که می خواهد دیگران را مورد عیب جویی و بدگویی قرار دهد تنها چشم و دل خود را به سویی متوجه می سازد که در آن تصور زشتی و تیرگی می کند، از این رو شیبی و امثال او که می خواهند عیوب دیگران را به شیعه بچسبانند، تا زمانی که در تفسیر علی بن ابراهیم، و تفسیر منسوب به امام عسکری و از خلال پاره ای کتب حدیث، و نوشته های

حاج معصوم علی، نیاز آن‌ها برطرف و خواسته‌های آن‌ها برآورده می‌گردد خود را به رنج نمی‌اندازد که این روایات را بررسی کنند، و آن‌ها را با احادیث و سخنان و معتقدات شیعه و همگی مسلمانانی که اسلام را از آنچه دشمنان و مزدوران به آن بسته‌اند منزّه می‌دانند، مقایسه کنند. همان مسلمانانی که به خدا و پیامبرش ﷺ و رهبران وفادار به تعالیم و احکام او ایمان داشته، و به مبادی و اصولی که از انحرافات دور، و از غیبات و خرافات مشمئزکننده و نفرت‌انگیز مصون است، بسنده کرده‌اند.

بی‌شک اسلام با همه محتوای خود دین فطرت و زندگی و عقل سلیم است. او با زبانی که زبان عقل و منطق و واقع است به وسیله سیره و روش برجسته پیامبر گرامی ﷺ، و کتاب خدا که به لغت عربی روشن است، همه گروه‌های بشری را مورد خطاب قرار داده که: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۱)، آری قرآن به زبان عربی و با نظم و اسلوب آن است، با توجه به این که میان لهجه‌های اعراب اختلاف وجود داشته است، چنان که این مطلب در میان کسانی که در زمینه لهجه‌های عرب و اصول آن کتاب نوشته‌اند مشهور است و گفته‌اند لهجه قبیله تمیم در پاره‌ای موارد با لهجه طایفه قریش، و لهجه عرب حجاز و یمن با هر دو لهجه مذکور اختلاف دارد. با این حال قرآن بر حسب لهجه قریش که از همه اعراب فصیح‌تر بوده‌اند نازل گشته است، جز این که بسیاری الفاظ و کلمات دیگر لهجه‌های عربی در آن موجود است که سبب شده است گروهی از بزرگان مفسران و در پیشاپیش آن‌ها طبری در تفسیر کبیر خود بگویند، منظور پیامبر ﷺ از این که فرموده است: قرآن بر هفت حرف نازل شده و در روایت دیگری فرموده است: قرآن بر هفت حرف نازل شده. پس درباره قرآن جدال

۱- سوره یوسف [۱۲] آیه [۲] یعنی: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم تا شما درک کنید.

نکنید که جدال درباره آن کفر است. همین لهجه های مختلف قبایل عرب است، دسته دیگر ادعا کرده اند که مراد از احرف در حدیث مذکور، آواز و الحان گفتار و لهجه های اعراب است، و نظر مذکور مستلزم این است که هر قبیله ای قرآن را به لهجه و آهنگی که میان آن ها معمول است قرائت کند، دسته ای هم گفته اند که مراد از حروف سبعة، قرائت های هفتگانه است.

تفاسیری که درباره حروف سبعة شده، بیش از آن که نوعی اجتهاد براساس حدس و گمان باشد چیز دیگری نیست، و این هم شگفتی ندارد، زیرا دلیل روشنی بر این که مراد از این حروف هفتگانه چیست موجود نیست، در جلد نخست تفسیر خیرات تألیف قمی صفحه ۷۴ آمده است که حدیث حروف سبعة از احادیثی است که میان شیعه و سنی شایع و مستفیض می باشد، لیکن در تفسیر آن به شدت اختلاف است و شاید اقوالی که در این باره گفته شده به چهل برسد. او افزوده است آنچه این مشکل را آسان می کند این است که در متن روایات مذکور چنانچه صحیح باشند، این حروف هفتگانه تفسیر شده است، زیرا در برخی از این روایات است که قرآن به هفت حرف که امر، نهی، ترغیب، تهدید، جدل، داستان و مثل می باشد نازل شده است. و در پاره ای دیگر، امر، نهی، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال، قید گردیده است.

حدیثی که از علی نقل شده است روایت نخست را درباره حروف هفتگانه تأیید می کند، و با تفسیری که از آن حضرت درباره این حروف رسیده است، انگیزه ای برای تفسیر آن ها به قرائت های مختلف و لهجه های محلی و تأویلات دیگری که مبتنی بر حدس و استحسان و امثال اینهاست وجود ندارد.

در پاره ای از روایات تأکید شده که قرآن به حرف واحد نازل گردیده است، چنان که در کافی نقل شده که فضیل بن یسار روایت کرده است: به ابی عبدالله امام صادق عرض کردم، مردم می گویند: قرآن بر هفت حرف نازل شده است.

امام فرمود: دشمنان خدا دروغ گفته اند، همانا قرآن از سوی خدای واحد به حرف واحد نازل شده است. در روایت دیگری از ابی جعفر امام باقر آمده است که قرآن از خداوند واحد به حرف واحد نازل شده، و اختلاف از راویان است. این دو روایت در مقایسه با روایاتی که درباره نزول قرآن به هفت حرف، نقل شده صحیح تر و معتبرتر است.

به هر حال مراد از احرف هر چه باشد آنچه مسلم است قرآن به زبان عرب نازل شده و بلاغت آن در ترکیب و نظم و اسلوب، و مزایا و ویژگیها و کیفیات آن نهفته است، و هم چون دیگر کلام عرب است، چنان که عرب بلیغی که فنون بلاغت را در بیان خود به کار می برد گاهی از نظر آداب سخنوری به اختصار و ایجاز، و زمانی به اطناب و اطاله می پردازد، و گاهی با اعتماد به قرائن حالیه یا مقالیه، چیزی از سخنان خود را حذف می کند و موقعی هم بر حسب قرائن و شرایطی که مردم در فهم و ادراک آن ها با یکدیگر تفاوت دارند، سخنان خود را توجیه و یا از ذکر علت آن صرف نظر می کند.

ابن قتیبه (۱) در کتاب معروف خود به نام «مشکلات القرآن» می گوید: سخنور عرب هنگامی که می خواهد ناگهان درباره ازدواج یا ضمانت یا ترغیب یا صلح و مانند اینها سخن براند، از یک وادی سخن نمی گوید، بلکه در بیان و گفتار خود، فنون کلام را به کار می برد، گاهی برای کوتاه کردن گفتار، به اختصار، و زمانی برای فهمانیدن مطلب به مخاطبان خود، به اطناب و تفصیل می پردازد، و گاهی هم برای تأکید مقصود، سخن را تکرار می کند و در برخی مواقع پاره ای از مقاصد

۱- ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه کوفی دینوری، پدر او از مردم مرو، و مولد او در کوفه بوده، چون مدتی منصب قضای دینور را داشته به دینوری مشهور شده است. او تصانیف زیادی از خود به جا گذاشته، وفات او به سال ۲۷۱ ه بوده است. فرهنگ دهخدا. م

خود را به گونه ای از بیشتر شنوندگان پنهان داشته، و در موقعی دیگر تا آن اندازه پرده از مقاصد خود برمی دارد که تقریباً آن هایی که از فهم زبان عربی بی بهره اند نیز مراد او را می فهمند. او گاهی به چیزی اشاره و زمانی به کنایه از آن یاد می کند، و توجه او در سخن آرای بی بر حسب مقتضای مقام و کثرت جمعیتی است که به سخنان او گوش فرا می دهند، و سخن را پیوسته نرم و دلپذیر نمی گوید، بلکه آن را با هم می آمیزد تا ناقص بر کامل، و اندک بر بسیار دلالت کند.

او ادامه داده می گوید: این شیوه سخنگویی در ارباب قلم و نویسندگان سرایت کرده است، چنان که می بینیم برخی از آنان بلاغت را در اختصار دیده اند، به طوری که دهها معنا را در کمترین الفاظ ممکن می گنجانند، و گروهی سخن را طولانی کرده به درازا می کشانند و معانی را در بیشترین الفاظ، و زیاده بر حد نیاز ادا می کنند، و امثال این گونه شیوه ها و روش ها سبب شده که برخی از کتاب ها و تألیف ها به شرحها و تعلیقهها نیاز پیدا کند تا آنچه فهم آن دشوار است توضیح، و آنچه را گوینده به اجمال برگزار کرده است تفصیل داده شود. و برای گویندگان و نویسندگان، زشت و شگفت آور نبوده است که سخنان آنان نیازمند تفسیر و توضیح و کتاب های آن ها محتاج شرح و تعلیق باشد. و قرآن کریم هم در مقام بیان مقاصد خود از این قاعده بیرون نیست. خداوند آن را با الفاظ عربی نازل فرمود که مخاطبان عصر نزول، آن را می فهمیدند، بلکه همه مردم در هر عصر و زمان که با زبان عربی آشنایی پیدا کنند، می توانند آن را بفهمند از الفاظ آن تفکری متناسب با نظم و اسلوب آن، تحصیل و برداشت کنند. هر چند ممکن است مقصود واقعی و معانی برخی آیات و کلمات، از آنچه انسان از آن ها درک می کند، دور و بیگانه باشد.

او در ادامه سخنان خود گفته است: اگر نظم معجزه آسا و اسلوب عالی قرآن، شیوه ای معمولی و در امکان همگان می بود در نزد فصیحان عرب که با

فخر فروشی و برتری جویی در فنون فصاحت و بلاغت، و پخش اشعار شاعران بازارهای آن‌ها برپا و مجامع آن‌ها گرم و آباد می‌شد، ارج و بهایی نداشت. و چنانچه از نظر اینها اسلوب قرآن مبتدل بود. هر یک از گذشتگان و آیندگان اعم از آن که به شیوه‌های بلاغت دانا باشد یا نباشد، آن را به ضعف و ابتدال متهم می‌کرد، و دیگر قرآن در نفوس عرب که در برابر اسلوب و نظم و بیان آن، به حیرت و دهشت افتادند، این منزلت والا را نداشت، همان مرتبه بلندی که همگی فصیحان و شاعران و سخنوران آنان را از معارضه و هم‌آوردی با آن به زانو درآورد و متحیر ساخت، و برای مرتبه رفیع فصاحت و زیبایی بیان آن جز مداخله نیرویی برتر از طاقت بشری، تفسیری نیافتند.

آیه کریمه قرآن، اعراب را به تحدی و زور آزمایی دعوت می‌کند که اگر بتوانند مانند قرآن را بیاورند، هر چند همه انس و جن با آن‌ها همدست شوند:

(قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَّلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظٰهِرًا) (۱)

قرآن با این که به زبان عربی و سبک و اسلوب آن است، و با احکام و قصص و حکم و امثال خود، انسان آن زمان و همه عصرهای بعدی را مخاطب قرار می‌دهد، و به گونه‌ای که مردم با یکدیگر گفت و شنود می‌کنند، با انسانها به گفت و گو و معارضه می‌پردازد، و آنان را به انجام دادن کارهای نیک ترغیب، و در ارتکاب اعمال زشت تهدید و نکوهش می‌کند با این حال بر حسب ضرورت، مشتمل بر آیات محکم، متشابه، مجمل، مبین، عام، خاص، مطلق، مقید و جز اینهاست، چنانکه آیه شریفه زیر که در سوره آل عمران است بدین مطلب اشاره می‌کند:

۱- سوره اسراء [۱۷] آیه [۸۸] یعنی: بگوی پیامبر: اگر انس و جن متفق شوند که مانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را پشتیبان باشند.

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) (۱)

مفسران در تعریف محکم و متشابه اختلاف دارند، و مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، شانزده رأی مختلف را در این باره برشمرده است، شاید آنچه از این آرای گوناگون به واقع و منطقی نزدیکتر باشد این است که آیات محکم آن‌هایی است که معنای آن‌ها صریح و روشن است، و هر انسانی بر حسب فطرت، آن‌ها را می‌فهمد مانند آیات توحید، احکام، معاد، سرگذشت پیامبران پیشین و آنچه مانند اینهاست و احتمال عقلایی وجود ندارد که الفاظ آن‌ها غیر از مدلول مطابق خود معنای دیگری داشته باشد، خواه این که در مدلول خود، منصوص و صریح بوده و یا این که بر حسب عرف اهل زبان و متشرعه به طور کافی در آن معنا ظهور داشته باشد.

و اگر الفاظ و آیات تا این حد دلالت بر مراد و مقصود نداشته باشد، به این صورت که ظهور آن در مدلول خود، پاره‌ای احتمالات و شبهات را نیز در بر داشته باشد، و یا مانند الفاظ مشترک و نظایر آن‌ها، بر بیش از یک معنا دلالت کند به گونه‌ای که جز به کمک قرینه‌ای که دال بر مراد باشد علم به مقصود حاصل

۱- سوره آل عمران آیه [۳] یعنی: اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. برخی از آن آیاتی محکم [صریح و روشن] است که آنها اساس این کتابند، و برخی دیگر متشابهند. پس آنها که در دل‌هایشان کژی است از متشابهات آن پیروی می‌کنند، تافته جویی کرده و آن را نادرست تأویل کنند، در حالی که تأویل آنها را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. ایشان می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه آنها از سوی پروردگار ماست و جز خردمندان متذکر نم‌یشوند.

نشود، و از میان احتمالات متعددی که آن کلمه یا آیه در همه آن‌ها ظهور دارد، قرینه مذکور، مراد و مقصود را معین کند، این گونه آیات نیز از جمله محکّمات به شمار می‌آید، و تنها آیه‌ای از نوع متشابهات است که دلالت آن بر معانی متعدد و مورد احتمال، به گونه‌ای باشد که صاحبان فهم همه آن معانی را از آن درک کنند، و تأویل و توجیه آن، به هر یک از این معانی، معقول و قابل قبول باشد.

به مقتضای مقابله‌ای (۱) که در آیه است، ناگزیر متشابه ضدّ محکم خواهد بود، و شاید آیاتی که معانی آن‌ها به صورت اجمال دانسته می‌شود، نیز از نوع آیات متشابه باشد، مانند آیه شریفه: (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا) (۲) زیرا بیشترین شناختی که ممکن است انسان از روح پیدا کند این است که بگوییم: روح نیرویی است که خداوند در وجود انسان قرار داده است که به وسیله آن احساس و ادراک می‌کند، اما شناخت حقیقت روح و این راز نهفته از اموری است که به خداوند اختصاص دارد و حتی دانشمندان هم از حقیقت روح چیزی نمی‌دانند، که فرموده است: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (۳).

در قرآن مثالها و تشبیهاتی وجود دارد که از نظر مدلول ظاهری با عقل منافات دارد، مانند این که فرموده است (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (۴) و فرموده است: (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

۱- مقابله از فنون بلاغت، و نوعی از صنعت مطابقه و تضاد می‌باشد و عبارت از ایراد دو معنا یا معانی متوافق است که پس از آن به ترتیب ضد آنها آورده شود. جواهر البلاغه.

۲- سوره تحریم [۶۷] آیه [۱۲] یعنی: پس در آن از روح قدسی خویش بدمیدیم.

۳- سره اسراء [۱۷] آیه [۸۵] یعنی: از تو درباره روح می‌پرسند، بگو روح از فرمان پروردگار من است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.

۴- سوره طه [۲۰] آیه [۵] یعنی: آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود مسلط است.

و مانند اینها که ظواهر آن ها گویای این است که خداوند مانند آفریدگان دارای جسم و محدود بوده، و در نتیجه نیازمند زمان و مکان است.

هم چنین در قرآن آیاتی است که ظاهر آن ها دلالت دارد بر این که همه کارهای خوب و بدی که از انسان صادر می شود از خداست. اما موضوع عام و خاص، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید از اموری نیست که از نوع متشابهات به شمار آید، زیرا اینها اصطلاحاتی است که فهم آن ها منحصر به دانستن معانی آن هاست، و منظور متکلم محدود به همین حد است.

ما اگر بدعتها و آراء و مذاهب فاسدی را که در اواخر قرن اول و آغاز قرن دوم هجری در میان مسلمانان به ظهور پیوسته، و انحراف پدیدآورندگان آن ها را از حقیقت و واقعیت اسلام اعم از آنچه مربوط به اصول یا فروع و جز اینهاست بررسی کنیم، می فهمیم که تکیه همه این منحرفات بر آیات متشابه قرآن است، و آن ها را به گونه ای تأویل کرده اند که آراء و معتقدات آنان را که وارد اسلام کرده اند تأیید و تقویت کند، و این بدین سبب بود که ظاهر آیات متشابه قرآن محتمل معانی و مقاصدی بود که آن ها برای پشتیبانی از معتقدات و مذاهب خود بدان ها تمسک می جستند، معتقدان به تجسیم، جبر، تفویض، تنزیه و تشبیه، مغایرت صفات باری تعالی با ذات او، ارجاء، تکفیر به جا آورندگان گناهان کبیره و دیگر آراء و اندیشه هایی که در آن دوران پدیدار و شایع شد، و درباره آن ها میان دانشمندان و محدثان و رهبران فرقه ها و مذاهبها مجادله و کشمکش در گرفت همان کسانی بودند که آیه مذکور در زیر آنان را اراده کرده است:

(فَأَمَّا الْهَادِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ)، اما دانشمندانی که راسخان در علمند، هرگز احتمالاتی را که در این گونه آیات موجود است، و با عقل و مبانی اسلام وفق ندارند مورد توجه قرار نمی دهند، بلکه با مراجعه به اصول و قواعدی که در دست است، این آیات را به

گونه ای که با مبانی اسلامی و محکّمات آیات هماهنگی داشته، و از ترکیب و ساختار آیه دور و بیگانه نباشد تأویل می کنند. بی شک آیات محکّمات قرآن امّ الکتاب و اصل و اساس اند زیرا برخی از این آیات در معانی خود به قدری صراحت دارند که جای هیچ احتمال معنای دیگری در آن ها نیست، و پاره ای ظهور آن ها در معنای خود به گونه ای است که می توان آن ها را در شمار آیاتی قرار داد که بر معانی خود افاده علم و یقین می کنند، مانند آیه هایی که در اصول عقاید است از قبیل ایمان به خداوند یگانه و پیامبری محمّد ﷺ و روز جزا و امثال اینها که معانی آن ها روشن، و در فهم آن ها عالم و جاهل یکسانند. این آیات اساس و بنیاد اسلام است، و آنچه جز اینهاست، متفرّع و منشعب از آن ها می باشد.

در حدیثی که عیاشی (۱) از جعفر بن محمّد الصادق نقل کرده، و آن حضرت آن را از پدرانش روایت فرموده، آمده است که مردی از امیرمؤمنان درخواست کرد، خداوند سبحان را برای او توصیف کند تا معرفت و دوستی او نسبت به خداوند افزون گردد. امیرمؤمنان در پاسخ او فرمود: ای بنده خدا در شناخت خداوند و دانستن صفات او به آنچه قرآن تو را بدان دلالت، و پیامبر تو را بدان ارشاد می کند، و از انوار هدایت او دانسته می شود، تمسک جوی، زیرا این نعمت و حکمتی است که به تو داده شده، آن را بگیر و از شاکران و سپاسگزاران باش، و آنچه را شیطان به تو تکلیف می کند که آن را بدانی و فراگیری، لیکن قرآن آن را بر تو واجب نساخته، و سنت پیامبر ﷺ و ائمه هدا فراگرفتن آن

۱- عیاشی به فتح اول و تشدید ثانی لقب محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش است. او از اعیان علمای فرقه حقه و اکابر فقهای اثناعشریه است. در اواخر قرن سوم هجری می زیسته و محتمل است اوائل قرن چهارم را نیز دیده باشد. ریحانه الادب.

را به تو دستور نداده است، آن را به خداوند واگذار، و عظمت خداوند را در حد و اندازه محدود مکن، و بدان راسخان در علم که خداوند آنان را برگزیده است، هنگامی که در برابر سَدّ و حائلی قرار می گیرند که میان فهم انسان و امور مربوط به غیب برقرار گردیده است، به عجز و نادانی خود در تفسیر و توضیح آنچه در پشت پرده غیبت محجوب است اعتراف کرده می گویند: به آن [قرآن] ایمان آوردیم، همگی آن از نزد پروردگار ماست، و خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی خود از فراگیری آنچه دانش آن ها به آن احاطه ندارد ستوده، و ترک غور و تعمق در آنچه را بدان مکلف و مأمور نشده اند، رسوخ در علم نامیده است. بنابراین به همین حد بسنده کن، و با خود و اندیشه خود، عظمت خداوند را اندازه گیری مکن، که در این صورت در زمره نابود شدگان می باشی.

این روایت تقریباً صراحت دارد بر این که راسخان در علم همان کسانی هستند که به آنچه از قرآن آموخته و دانسته اند ملتزم و متعهد شده، و از آن حد پا فراتر ننهاده، و بر حسب آراء و روشها و گرایشهای خود که موجب تباه کردن اسلام و مبادی آن است، به تأویل متشابهات نمی پردازند، چنان که کسانی که به تأویل این آیات پرداختند، آن ها را ادله اعتقاد به تجسیم، تشبیه، جبر و تفویض و جز اینها که همه با عدل الهی و یگانگی او منافات دارد، قرار دادند.

در برابر این روایت مذکور، روایات دیگری است که دلالت دارد بر این که ائمه راسخان در علم و دانایان به تأویل آیات قرآنند.

کلینی در کافی از امام صادق روایت کرده که فرموده است: ماییم راسخان در علم و ماییم دانایان به تأویل آن [قرآن]، و در برخی روایات که از پیامبر اکرم ﷺ رسیده اشاره شده به این که آنان شایستگان و عمل کنندگان به اوامر و نواهی خداوند می باشند.

ابودرداء روایت کرده است که از پیامبر ﷺ درباره راسخان در علم پرسش

شد، آن حضرت فرمود: هر کس به سوگند خود وفا کند، و راست گوید، و عقیده اش درست باشد، و شکم و فرج خویش را از حرام بازدارد، او از راسخان در علم است.

من در این روایات ناسازگاری و تناقضی نمی بینم، زیرا هیچ کدام از آن ها دلالت بر حصر ندارد، چنان که روایتی که می گوید: راسخان در علم کسانی هستند که به آنچه از قرآن دانسته و یقین پیدا کرده اند ملتزم شده، و متشابهاً را تأویل نکرده، بلکه بنا بر اعتقاد خود به واقع آن ها عمل می کنند مانع آن نیست که ائمه از جمله راسخان در علم باشند. هم چنین هر کسی در ایمان خود صادق باشد، و به آنچه خداوند دستور فرموده رفتار کند، و راستگو و درست اعتقاد بوده و شکم و فرج خویش را از حرام نگهدارد، نیز از جمله راسخان در علم به شمار آید.

دکتر مصطفی شیبی از برخی روایات که (الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) به ائمه تفسیر، و گفته شده است که مراد آیه تنها آن هائیند، و هم چنین از روایاتی که تصریح می کند قرآن دارای ظاهر و باطنی است، برای تأیید نظریه خود بهره برداری کرده، چنان که در حدیث فضیل بن یسار آمده است که می گوید: از ابی جعفر امام باقر درباره این روایت پرسیدم که: «در قرآن آیهای نیست مگر این که آن را ظاهر و باطنی است، و حرفی در آن نیست مگر این که برای آن حد و مطلعی است» مقصود از ظاهر و باطن چیست، در پاسخ فرمود: مراد از ظاهر، تنزیل آن و مقصود از باطن، تأویل آن است بخشی از این تأویل واقع شده و گذشته، و قسمتی از آن هنوز وقوع نیافته و مانند گردش خورشید و ماه در جریان است، و اضافه فرمود که: (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ).

و در روایت حمران بن اعین آمده که گفته است: از ابی جعفر امام باقر درباره ظاهر و باطن قرآن پرسیدم. فرمود: ظاهر قرآن همان است که در میان اعراب نازل شده، و باطن آن درباره کسانی است که اعمال آن ها را به جا می آورند، و آنچه بر آن ها واقع شده درباره اینان نیز جاری می گردد، هم چنین در روایت صافی (۱) از علی آمده که فرموده است: هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر این که برای آن چهار معنا و مقصود است: ظاهر، باطن، حدّ و مطلع. اما مراد از ظاهر تلاوت، و مقصود از باطن فهم، و معنای حدّ، احکام حلال و حرام، و غرض از مطلع، آن چیزی است که خداوند در آن آیه از بنده خواسته است.

تستری [سهل بن عبدالله] متوفا در سال ۲۷۵ هـ. بر این حدیث تکیه کرده، و اساس تفسیر خود را بر آن قرار داده، هم چنین سلمی متوفا ۴۱۰ هـ. تفسیر خود را با همین حدیث آغاز کرده است، زیرا این روایت با تمایلات و گرایشهای صوفیان که بر تفاسیر و روایات و نظریات آنان درباره قرآن و اسلام غلبه دارد هماهنگ است.

آری دکتر شیبی از این روایات بهره برداری، و از آن ها نتیجه گیری کرده و گفته است: بدین روایات توافق میان تصوف و تشیع آشکار می گردد، زیرا صوفیه می گویند تصوف در حقیقت همان علم باطنی است که علی و امامان پس از او از پیامبر □ به ارث برده اند. (۲)

هم چنین در صفحه ۷۵ کتاب خود می گوید: ... و ما می توانیم از این اعتقاد ابی نعیم درباره علی بهمین نتیجه را بگیریم که گفته است: او مؤمنی است که

۱- تفسیر صافی از آثار فیض کاشانی ملقب به محسن است و نام او محمد بن شاه مرتضی بن شاه محمود می باشد. او از دانشمندان بزرگ طایفه امامیه و دارای تألیفات بسیاری است. وفات او به سال ۱۰۹۱ هـ. در کاشان اتفاق افتاده است. ریحانة الادب.

۲- . به صفحه ۴۱۳ و ۷۵ کتاب الصلّه بین التصوف و التشیع مراجعه شود.

خداوند او را دوست می‌دارد، و دانا به علم پیامبر خدا ﷺ و آگاه بر دیگر علوم، و دارای صفت زاهدان و خلق و دانش ایشان و عالم بر ظاهر و باطن است. او ادامه داده می‌گوید: اشاره به این که علی دانا به ظاهر و باطن است، قویترین پیوند را میان تصوف و تشیع نشان می‌دهد، و نیز می‌گوید: نیکلسون یادآوری می‌کند که تصوف در واقع جز همان علم باطنی که علی بن ابی طالب از پیامبر ﷺ به ارث برده نیست، در تذکره الاولیاء به تصوف علی و این که او شیخ و قطب آنان است، و طریقه و مشرب آنان از او مایه گرفته اشاره شده است. جنید یکی از علویان را مخاطب قرار داده گفت: پدرت علی بن ابی طالب با دو شمشیر پیکار کرد، با شمشیر اولی با کافران جنگید و با شمشیر دومی با نفس خویش.

بلی شیبی از این روایات که پاره ای از آن‌ها حکایت دارد از این که قرآن را ظاهر و باطنی است، و برخی دیگر گویای این است که آیات قرآن را معانی چهارگانه ظاهر و باطن و حد و مطلع است بهره برداری کرده است، در حالی که برخی از این روایات مرسل (۱)، و پاره ای که مسند است از نوع روایات ضعیف است، و بر حسب آنچه دانشمندان علم درایه و حدیث درباره روایاتی که عمل به آن‌ها روا، یا نارواست در کتب خود نوشته اند، اعتماد بر این دو نوع حدیث جایز نیست، و مقتضای ادله مربوط به حجیت اخبار آحاد نیز همین است. با این همه اهل سنت روایات مذکور را در کتب حدیث خود از پیامبر ﷺ نقل کرده، و در بعضی از آن‌هاست که قرآن را ظاهر و باطنی است و باطن آن نیر هفت بطن دارد. و اگر ما صدور این روایات را از پیامبر ﷺ یا یکی از ائمه صحیح

۱- چنانچه راوی در موقع نقل حدیث، اسامی یکایک راویان را که واسطه میان او و معصوم هستند ذکر کند و آنها را به معصوم منتهی سازد، در این صورت آن حدیث را مُسند گویند، و اگر تمام یا بعضی از واسطه‌ها را حذف کند آن را حدیث مُرسَل نامند. فرهنگ معارف اسلامی.

فرض کنیم، ظاهر و باطنی که در این روایات ذکر شده، هرگز به تأویلات و تصرفاتی که صوفیان در آیات قرآن می کنند شباهت ندارد، و هیچ گونه قرابت و یا نزدیکی میان آن ها نیست. زیرا تفسیر صوفیان از نوع تفسیر به رأی بلکه بدتر از آن، و از روی هوای نفس و خرافه بافی و افسانه سرایی است. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که: هر کس قرآن را به رأی و خواهش نفس خویش تفسیر کند جایگاه خود را در آتش بداند، و در روایت دیگری فرموده است: اگر قرآن را به رأی خویش تفسیر کند روز رستاخیز در حالی که لگامی از آتش بر دهن او زده شده وارد می گردد، امام رضا فرموده است: رأی در کتاب خدا کفر است.

تفسیر قرآن به رأی و هوای نفس عبارت از تأویل آیات و بازی کردن با الفاظ آن به منظور تأیید عقیده یا مذهب یا اندیشه ای است که انسانی آن را اختیار کرده و می خواهد بدین وسیله آن را پابرجا و تثبیت کند، از قبیل این که به مدلول ظاهر آیه تمسک جوید، و منافات آن را با قرائن و تشابهاتی که بدان آیه احاطه دارد، نادیده انگارد و از مغایرت آن با دیگر آیات یا با یکی از اصول اسلامی چشم پوشد، مانند آنچه فرقه های اعتقادی نسبت به آیاتی که ظاهر آن ها دلالت بر جبر و اختیار و تجسیم دارد، برای تأیید نظریات خود درباره این موضوعات استدلال کرده اند.

از زشت ترین این گونه تفاسیر، تفسیر برخی آیات است که در میان صوفیان شیوع دارد، و آن ها را به گونه ای انجام داده اند که با اغراض و افکارشان مطابق باشد. یکی از نمونه های اینها گفتار تستری است در تفسیر خود صفحه ۱۳۸ درباره آیه: (لْتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا) (۱) از سوره انعام، که گفته است:

۱- سوره انعام [۶] آیه [۹۲] یعنی: ... برای این که مردم مکه و مردمی را که در پیرامو نآنند بیم دهی.

تفسیر ظاهری، امّ القری مکرمه و مقصود باطنی از آن، قلب است. و منظور از و مَنْ حَوْلَهَا اعضا و جوارح است، و مراد آیه بیم دادن مردم است که دلها و اعضای خود را از لذت معاصی و منکرات نگه دارند، نمونه دیگر، گفتار ابن عربی در تفسیر آیه سوره بقره است که خداوند فرموده است:

(وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فْتَوَبُوا اِلَىٰ يَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ). (۱)

او در تفسیر این آیه گفته است: مراد از قتل نفوس، کشتن نفوس به شمشیر ریاضت، و منع آن از حقوق و افعالی است که به آن اختصاص دارد، و سرکوب کردن خواهش های نفس و قطع هوس هایی است که روح نفس است.

نمونه دیگر، گفتاری است که درباره آیه شریفه: (اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ...) (۲)

در تفسیر سُیْمی آمده به این شرح که: الف، الف وحدانیت، و لام، لام عطوفت، و میم، میم ملک و پادشاهی است، و مقصود از اَلَمْ این است که هر کس را در طریق حقیقت بیابیم که علائق و اغراض را از خویشتن دور ساخته است، در راه وصول به مقصودش به او عطوفت می ورزیم و او را از قید بندگی آزاد ساخته، به برترین پادشاهیها می رسانیم.

۱- سوره بقره [۲] آیه [۵۴] یعنی: و هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با برگزیدن گوساله به خود ستم کردید، توبه کنید و به سوی آفریدگار خود باز گردید و خویشتن را به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا او توب هپذیر و مهربان است.

۲- سوره حدید [۵۷] آیه [۱۶] یعنی: آیا برای آنانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده است که دلهاشان برای یاد خدا خاشع گردد.

دکتر شیخی افزوده است که ابن عربی در تفسیر خویش به دنباله این گفتار آنچه را مناسب ذوق خویش می باشد آورده است لیکن از ظاهر آنچه او گفته پیدا است که آن را از همان منبع گرفته است. او می گوید: «الم» با همین حروف خود اشاره دارد به این که همه وجود در هر جا که باشد کلّ است، برای این که «أ» اشاره به ذات باری تعالی است که وجود مطلق است، و «ل» اشاره به عقل فعال دارد که جبرئیل است، و او واسطه وجود است که فیض را از مبدأ می گیرد، و به منتهای وجود می رساند، «م» اشاره به محمّد ﷺ است که منتهای وجود می باشد، و دایره هستی به او کامل، و به آغاز خود متصل می گردد، از این رو او خاتم پیامبران است. وی ادامه داده می گوید: در تفسیر حسن عسکری آمده که امام صادق گفته است: «الف» یکی از حروف الله است، و «لام» دلالت دارد بر این که ملائک و پادشاهی بزرگ است، و «میم» دلالت می کند بر این که او مُجیب [اجابت کننده] و در گفتار خود محمود و پسندیده است.

و از این گونه است آنچه در تفسیر سهل تستری آمده که باء در بسم الله، بهاء الله و سین آن سناء الله و میم آن مجدالله، و لفظ الله همان اسم اعظم است که همه اسمها را در خود دارد، از ابوبکر شبلی درباره قول خداوند متعال پرسش شد که فرموده است: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) (۱)، پاسخ داد: برای کسی که خداوند دل او باشد ابوالعبّاس بن عطا، در تفسیر قول خداوند که فرموده: (فَنَجِّنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَّنَاكَ فُتُونًا) (۲) گفته است یعنی: تو را از غم قوم خود رهایی دادیم، و به خود ما از آن که غیر ماست تو را بیازمودیم، و در تفسیر

۱- سوره ق [۵۰] آیه [۳۷] یعنی: همانا در این (هلاک پیشینیان) تذکری است برای کسی که او را دلی هشیار است

۲- سوره طه [۲۰] آیه [۴۰] یعنی: ... پس از آن ما تو را از آن غم نجات دادیم، و تو را به سختی بیازمودیم.

آیه شریفه: (فَرُوحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ) گفته است: رُوح عبارت از نظر کردن به وجه الله، و ریحان شنیدن گفتار اوست، و جَنَّة نَعِيم این است که در بهشت حجابی میان او و خداوند سبحان نباشد. (۱)

سلمی در کتاب خویش به نام حقائق التفسیر گفته است: همانا فاتحه الکتاب بدین معناست که این نخستین چیزی است که ما به آن خطاب خود را با تو آغاز می کنیم، اگر آن را به جای نیاوردی، از لطایفی که پس از آن است تو را محروم می کنم، و در تفسیر قول خداوند متعال که فرموده: (وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ) (۲) گفته است یعنی: غرق شدگان در گناه و متاع دنیا به سوی شما می آیند فدیة می گیرید از آن ها به این که علایق و دلبستگی های خود را از آن ها قطع کنند، و در تفسیر آیه: (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) (۳) گفته اند: مراد ایمنی از خطورات نفس و وسوسه های شیطان هاست. هم چنین از آنان نقل شده که در آیه: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا نَنْهَوْنَ عَنْهُ) (۴) مقصود خداوند ادعاهای باطل است و مراد در آیه (وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى): قلب است و مقصود از (وَالْجَارِ الْجُنُبِ) نفس است، و مقصود از ابن السبیل اعضاء و جوارح می باشد، و مراد در آیه مِآ هَرْدَا بَشْرًا این است که: سزاوار او نیست که خواهان مباشرت [با زنان] شود. برخی از صوفیان رعد را که در قرآن آمده به مدهوش شدن فرشتگان و برق را به تپیدن دل های آنان و باران را به ریزش اشک های آن ها تفسیر کرده اند. شبلی گفته است

۱- به صفحه ۲۴ کتاب عوارف المعارف مراجعه شود.

۲- سوره بقره [۲] آیه [۸۵] یعنی:.... و اگر به صورت اسیران نزد شما آیند فدیة می دهند [و آنها را آزاد می سازید...].

۳- سوره آل عمران [۳] آیه [۹۷] یعنی: هر کس در آن جا داخل شود ایمن می باشد.

۴- سوره نساء [۴] آیه [۳۱] یعنی: اگر از گناهان کبیره ای که نهی شده اید دوری جوئید.

آیه: (لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا) (۱) به این معناست که اگر بر همه آنچه که به جز ماست آگاهی یابی، از همه آن ها رو گردانیده به سوی ما فرار می کنی.

ابو حامد [غزالی] طوسی در تفسیر قول خداوند که فرموده است: (وَاجْتَنِبِي وَبَيْتِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) (۲) گفته است: مراد از بتان سیم و زر است، و عبادت سیم و زر، دوست داشتن و بالیدن به آن هاست. ثوری (۳) که یکی از اقطاب صوفیان می باشد گفته است: آیه (وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ) بدین معناست که: به خاطر او از تو می گیرد، و برای او به تو می دهد.

پاره ای از صوفیان گفته اند: منظور حق تعالی در آیه: (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) (۴).

این است که با مشاهده ما دلت را آباد گردانی، جنید در تفسیر قول خداوند متعال که فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) (۵) گفته است: آن ها روح و حقیقت آنچه را بدان خوانده شدند جویا گردیدند. و در محور علائق بازدارنده شتاب ورزیدند، و برای در آغوش کشیدن حوران بهشتی هجوم بردند، و تلخی رنجها و سختیها را چشیدند، و در معامله با خدا درست رفتار کردند، و در طریق آنچه به سوی آن رو آوردند

۱- سوره کهف [۱۸] آیه [۱۸] یعنی: اگر به آنها می نگریستی از آنها فرار می کردی.

۲- سوره ابراهیم [۱۴] آیه [۳۵] یعنی: و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور مدار.

۳- ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق بن حبیب ثوری کوفی تابعی متوفا به سال ۱۶۱ یا ۱۶۴ ه .

۴- سوره حجر [۱۵] آیه [۷۲] یعنی: به جانم سوگند اینها در مستی خود کور دل و سرگردانند.

۵- سوره انفال [۸] آیه [۲۴] یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبرش را بپذیرید هنگامی که شما را به چیزی می خواند که زنده تان می گرداند.

ادب را نیکو رعایت کردند، مصیبتها بر آنان آسان شد، و قدر و منزلت آنچه را به دنبال آن بودند شناختند. و فکر و اندیشه خود را از توجه به آنچه نام آن برده می شود، جز به سوی محبوب خود به بند کشیدند، در نتیجه به یمن عنایت حی متعال که همواره بوده و خواهد بود زندگی جاوید یافتند.

ابن عطا (۱) که یکی دیگر از اقطاب صوفیان می باشد در تفسیر استجابت چهار وجه ذکر کرده است: اول اجابت توحید دوم اجابت تحقیق سوم اجابت تسلیم چهارم اجابت تقریب، او در دنباله این سخن می گوید: استجابت به اندازه شنوایی و سماع است، و سماع به فهم بستگی دارد، و فهم به مقدار معرفت است، و افزوده است که اقسام فهم منحصر به وجود مشخصی نیست، برای این که سخن در انواع معینی محدود نمی شود، و خداوند متعال می فرماید: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي). (۲)

سهروردی در تفسیر آیه شریفه: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيَسْرَى) (۳) گفته است: مراد اعطای مواظبت بر اعمال و پرهیز از وسوسه ها و خطورات قلبی است، و تصدیق به حسن^۱ عبارت از مواظبت بر باطن است. تا موارد شهود از مزاحمت پلیدیهای وجود پاکیزه گردد. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيَسْرَى یعنی باب سهولت در عمل و زندگی و انس را به روی او باز

۱- احمد بن عطا مکنیا به ابوالعباس، از بزرگان صوفیه بغداد بوده و تفسیر رمزی بر قرآن نوشته او به سال ۳۰۹ ه. به امر وزیر خلیفه عباسی المقتدر بالله به قتل رسیده است. ریحانه الادب.

۲- سوره کهف [۱۸] آیه [۱۰۹] یعنی: بگو ای پیامبر اگر دریاها برای نوشتن کلمات پروردگرم مرکب شوند، دریاها پایان م یگیرند پیش از آن که کلمات پروردگرم پایان یابد... .

۳- سوره اللیل [۹۲] آیه [۶] یعنی: اما هر کس احسان و پرهیزگاری کرد، و نیکی را تصدیق کرد ما کار او را سهل و آسان می گردانیم. و هر کس بخل ورزد و خود را بی نیاز بداند و نیکی را تکذیب کند بزودی کار او را دشوار م یکنیم.

می کنیم، (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى) یعنی کسی که در ادای وظایف و اعمال بخل ورزد، و خود را بی نیاز بیند، (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى) یعنی بینش او راهی به ملکوت اعلا ندارد، (فَسْتَيْسِرُ لِّلْعُسْرَى) یعنی راه سهولت عمل را بر او می بندیم. (۱)

صوفیان بیشتر آیات قرآن را به همین گونه به طور رمزی و باطنی که با اسلوب قرآن بیگانه و دور از اعجاز آن است تأویل می کنند، و افزون بر آنچه ذکر کردیم آنان شیاطین را به وسوسه ها و اندیشه های فاسد، و فرشتگان را به خطورات و افکار خوب و پاکیزه ای که از رهگذر ذهن می گذرد و مورد نگرش قرار می گیرد تفسیر می کنند، و از نظر آن ها ابلیس، رمز و کنایه از شروری است که بر نفس انسان غلبه دارد، و عصای موسی در آیه: (هِيَ عَصَايَ اتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ اَهْتَسُّ بِهَا عَلٰى غَنَمِي) (۲) اشاره به آیینی است که او آن را برای هدایت مردم آورد، و غَنَمٌ یا گوسفندان او عبارت از پیروان اوست که وی به سوی آن ها فرستاده شده بود، و عصایی که به اژدها تبدیل شد، و آنچه را ساحران فرعون آورده بودند بلعید، به حجیت و برهان نیرومند موسی تفسیر می کنند که همه دروغهای آنان را یکباره از میان برد و آن ها را رسوا ساخت، و گفته اند شکافته شدن دریا برای موسی و همراهانش، کنایه از جدا شدن حق از باطل به وسیله آیینی است که او آورده هم چنان که آیه: (وَأَضْمُم يَدَكَ اِلٰى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) (۳) را تفسیر کرده اند به این که اشاره است به نعمت و

۱- به صفحه ۴۲ عوارف مراجعه شود.

۲- سوره طه [۲۰] آیه [۱۸] یعنی: ... این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم می ریزم.

۳- سوره طه [۲۰] آیه [۲۲] یعنی: و دست را در گریبان فرو بر، تا سفید و درخشان بی هیچ عیب بیرون آید، و این معجزه دیگری است.

احسان خیر و گرانمایه ای که موسی به فرعون پیشنهاد کرد.

هم چنین آیاتی را که حکایت از معجزات عیسی دارد بدین گونه تفسیر کرده اند که آیه (أَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى) (۱) عبارت از تعالیم عیسی است که نفوس مرده را با رهایی دادن آن ها از تیرگیهای جهل، زنده می کرد، و با دستورهای خود دلهای کور را بینا می ساخت و با تعلیماتی که به مردم می داد، آنان را به خیر و صلاح رهنمون می شد، از این قبیل است دیگر تفاسیر صوفیان که نمایانگر عظمت و وسعت اشاعه این گونه تأویلها در میان آنان و بی اعتنایی آن ها به ظواهر الفاظ و آیات کتاب خدا می باشد، و سبب می گردد که دین و قرآن و شیوه بیان آن که در بالاترین حد اعجاز و بلاغت قرار دارد به بازی گرفته شود. باری شیعه این تفاسیر و امثال آن ها را هرگز تأیید نمی کند، و آن ها را بدترین نوع بازی کردن با قرآن و تعلیمات آن می داند، آنان در تفاسیر مورد اعتماد خود به ظواهر الفاظ و نصوص قرآن ملتزم و متعهدند، و هر کس به شیوه بیان و اسلوب تعبیر آنان آشنا باشد این مطلب را می فهمد، آن ها از مدلول ظاهری کلمات و آیات قرآن جز با اشاره و الهام از دیگر کلمات و آیه های آن عدول نمی کنند. بنابراین ظاهر و باطن قرآن را با قرآن تفسیر می کنند، و تأویل یا تفسیر باطنی مورد قبول آن ها نیست مگر این که ضرورت دینی مقتضی آن باشد، یا تفسیر ظاهری را تأیید و تأکید کند. و در همه احوال آن ها پایبند ظواهر الفاظ و آیات آنند و جز در هنگامی که ضرورتی اجتناب ناپذیر اقتضا کند از حدود آن تجاوز نمی کنند.

دکتر شیبی در کتاب خود، بیشتر به روایات غالیان در پیرامون تفسیری که با اندیشه های صوفیان و تأویلها و طریقه های آنان هماهنگی دارد، تکیه کرده است

۱- سوره آل عمران [۳] آیه [۴۹] یعنی:.... و کور مادرزاد و مبتلایان به پستی را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می کنم.

و بیشترین منبع او در این کار، تفسیر علی بن ابراهیم بوده است که از نظر شیعه مردود می باشد، زیرا علی بن ابراهیم بر روایاتی اعتماد کرده که مورد وثوق شیعه نیست، و با مبادی و معتقدات آن ها منافات دارد، چنان که نمونه هایی از روایات تفسیر مذکور که به زودی از نظر خوانندگان می گذرد این مطلب را روشن خواهد ساخت.

دکتر مصطفی شیبی در اجرای برنامه خود برای اثبات رابطه تصوف و تشیع، روایت علی بن ابراهیم را از امام صادق نقل کرده که در تفسیر آیه: (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ) (۱) فرموده است: مشکات فاطمه زهرا، و مصباح حسن و حسین است، و همانا فاطمه در میان زنان روی زمین هم چون اختری تابناک است که از ابراهیم خلیل فروزان شده، نه یهودی است و نه نصرانی، نزدیک است علم از او جاری شود هر چند آتشی به آن نرسیده باشد، نُورُ علی نُورِ یعنی امامی در پی امامی، (بِهَدْيِ اللَّهِ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) یعنی خداوند هر کس را که بخواهد خالص ساخته، در نور ولایت و محبت آن ها وارد می کند.

او پس از نقل روایت علی بن ابراهیم از امام صادق در تفسیر آیه مذکور، روایت دیگری از امام باقر نقل می کند که از روایت نخست به تصوف نزدیکتر و چسبنده تر است. این روایت را محمد بن یحیی از طلحه بن زید از امام

۱- سوره نور [۲۴] آیه [۳۵] یعنی : خداوند نور آسمانها و زمین است، مَثَلُ نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در میان حبابی، و آن حباب هم چون ستاره ای درخشان باشد. این چراغ از درخت پربرکت زیتونی افروخت ه می شود، که نه شرقی است و نه غربی . نزدیک است روغن آن فروزان شود بی آن که آتشی به آن رسیده باشد، نوری است بر بالای نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت م یکنند.

جعفر صادق از پدرش امام باقر نقل کرده، و در آن آمده است که: خداوند از نور خود که همان نور هدایت او در دل مؤمن است آغاز فرمود، و مشکات عبارت از اندرون مؤمن، و قنديل، دل او، و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن قرار داده، و شجره مبارکه، وجود مؤمن است، و فرموده است: (لَا شَرْقِيَّةَ) یعنی غربی برای آن نیست، (وَلَا غَرْبِيَّةَ) یعنی شرقی برای آن نمی باشد، (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيِّئُ) یعنی نوری که خداوند در دل مؤمن نهاده نزدیک است روشنی بخشد هر چند سکوت کرده باشد... تا پایان آنچه در صفحه های ۱۰۲ و ۱۰۳ جلد دوم تفسیر علی بن ابراهیم آمده است.

شیبی در نسبت دادن تفسیر شیعه از آیه مذکور، تنها به دو فقره روایتی که ذکر شد آن ها را در کتاب تفسیر شیعی علی بن ابراهیم یافته، بسنده کرده، و او و دیگر دشمنان شیعه برای این که بدعت ها و انحراف هایی را که غالیان و صوفیان و دشمنان اهل بیت بر جای گذاشته اند به تشیع بچسبانند از همین ها استفاده کرده اند، تا روش والای آنان را در دفاع از اسلام و اصول و مبادی آن، زشت و بی ارج سازند، و هر کس تفسیر علی بن ابراهیم را که شیعه به آن اعتماد و وثوق ندارد بررسی کند با دهها از این نمونه که مؤید حقیقت مذکور است روبرو می شود.

اما چگونگی این دو روایت که در تفسیر آیه مذکور بر آن ها اعتماد جسته است این است که نخستین آن ها را صالح بن سهل همدانی از امام صادق روایت کرده، که در کتاب منهج المقال تألیف میرزا محمد (۱) درباره او آمده است: وی غالی و کذاب و از وضاعان و دروغ پردازانی است که هیچ خوبی در او نیست. او می گفته: امام صادق بخداست، و امام یرای او سوگند خورده که

۱- . میرزا محمد استرآبادی مؤلف کتاب منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، متوفا به سال ۱۰۲۶ ه .

بنده خداست، و برای خویش مالک هیچ سود و زیان، و قادر به دفع مرگ از خود و زندگی نیست، و این مطلب را کشی (۱) در رجال، و شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، و همه کسانی که در احوال راویان کتاب نوشته اند تأیید کرده اند.

در مورد روایت دوم نیز آن را محمد بن یحیی از طلحه بن زید که راوی آن از جعفر بن محمد از پدرش امام باقر می باشد نقل کرده است، و چنان که بهبهانی (۲) و دیگران تصریح کرده اند، محمد بن یحیی از معتقدان به تفویض و غلو است و بنابر آنچه دانشمندان رجال در احوال راویان نوشته اند طلحه بن زید نیز بتری مذهب بوده است. بتریه پیروان کثیرالنوی ملقب به ابتر می باشند، و او یکی از داعیان و مبلغان زیدیه بوده، و از میان گروه های مختلف زیدیه این فرقه بدو منسوب است و از آنچه تذکره نویسان در احوال راویان نوشته اند برمی آید که وی در میان ناقلان حدیث در زمره افراد مورد وثوق و اعتماد نبوده است.

طبرسی در مجمع البیان و دیگر مفسران شیعه، آیه مذکور را مورد تفسیر قرار داده، و ابدأً از این دو روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود بدان ها اعتماد کرده است، ذکر می نماید. و درست ترین تفسیری که از این دو آیه به عمل آمده این است که: خداوند سبحان از ذات خود، به نور آسمانها و زمین، تعبیر فرموده، بدین مناسبت که او با ارائه براهین و دلایل وحدانیت خود، و نشان دادن آنچه مایه صلاح دنیا و آخرت مردم است، اهل آسمانها و زمین را هدایت

۱- محمد بن عمر بن عبدالعزیز مکننا به ابو عمر و ملقب به کشی از وجوه و اعیان و ثقات علما و محدثان امامیه می باشد. سال وفات کشی هم مثل استادش عیاشی به دست نیامده، لیکن با کلینی و صدوق اول معاصر بوده و از رجال قرن چهارم است. ریحانۃ الادب.

۲- آقا محمد باقر بن محمد اکمل معروف به آقای بهبهانی و ملقب به استاد اکبر، ولادتش به سال ۱۱۱۶ یا ۱۱۱۷ ه اتفاق افتاده است و وفات ایشان را ۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۸ ه. نوشته اند. ریحانۃ الادب.

می‌کند، و این دلایل که به نور تعبیر شده مانند چراغی است که روشنی از آن می‌تابد، و سبب هدایت مردم به سوی حق و خیر و صلاح می‌گردد، هم چنان که ستارگان آسمان در شبهای ظلمانی، مردم را به سوی راه خود، رهنمون می‌شوند. و آن چراغی که با تابش انوار تعالیم الهی خود، دلها و جانها را روشنی می‌بخشد، نیرو و فعالیت‌های خود را از همان شجره فرخنده ای که همان تعلیمات آسمانی و آثار و دلایل وحدانیت اوست به دست می‌آورد. (لا شَرْقِیَه و لا غَرْبِیَه) یعنی کسی که دارای انصاف و از اعتدال فکر برخوردار باشد، با ملاحظه آثار و ادله مذکور، خود را نیازمند آن نمی‌بیند که از این سو و آن سو به دنبال دلایل دیگر باشد. از این آیه تفسیرها دیگری نیز شده لیکن آنچه را علی بن ابراهیم قمی روایت کرده، هیچ یک از مفسران شیعه آن را نپذیرفته است.

دکتر شیخی ضمن گفتار خود درباره شباهت میان تفسیرهای صوفیه و شیعه از آیات کتاب خدا، با همان شیوه و منطقی که در همه کتاب خود آن را دنبال کرده گفته است: طبرسی در مجمع البیان، آیه (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) را به علی و فاطمه و برزخ مذکور در آیه را به پیامبر ﷺ و لؤلؤ و مرجان را که در آیه: (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ) است به حسن و حسین تفسیر کرده و بنا به گفته شیخی، طبرسی در این باره به روایت سلمان فارسی و سعید بن جبیر و حسن بصری استناد جسته است.

با این که طبرسی در تفسیر آیه مذکور معتقد است که مراد از بَحْرَيْنِ مذکور در آیه، دو دریای شیرین و شور است که با یکدیگر برخورد می‌کنند و در هم نمی‌آمیزند، و به قدرت الهی مانعی میان آن‌ها قرار داده شده که آب شور بر شیرین سرکشی نمی‌کند تا آن را تباه سازد، و شیرین بر شور غالب نمی‌شود تا با آن آمیخته، و طعم آن دگرگون گردد، و مقصود از لؤلؤ، دُرّ بزرگ و مرجان دُرّ کوچک است که از این دو دریا بیرون آورده می‌شود، و طبرسی این را از ابن

عبّاس و حسن بصری و ضحاک و قتاده روایت کرده، و افزوده است که در تفسیر آن آیه گفته شده که مراد از بحرین دریای آسمان و دریای زمین است، چه در آسمان دریایی است که خداوند به قدرتش آن را نگه داشته، و باران از آن فرود می آورد، و نیز گفته شده که مراد از این دو بحر، دریای روم و دریای فارس است، برای این که اطراف این دو دریا به یکدیگر متصل است، و منظور از برزخی که میان این دو بحر است جزیره هایی است که میان این اقیانوس قرار دارد. طبرسی پس از بیان این اقوال، روایتی را که استاد فلسفه در دانشگاه بغداد آن را ذکر کرده، و آن را مورد ریشخند قرار داده، و از نوع تألیفات شگرف، و دور از منطق قرآن و اسلوب و ترکیب آن دانسته، نقل کرده، و چنانکه روشن است طبرسی قول نخست را به اعتبار این که به مدلول ظاهر آیه نزدیکتر و مناسبتر می باشد برگزیده است، و البته مجرد این که تفسیر مذکور از سلمان فارسی و حسن بصری و جز اینها روایت شده باشد برای نسبت دادن آن به شیعه یا سنی کافی نیست مگر این که اکثر آن ها آن را پذیرفته باشند، و چنان که گفتیم طبرسی پس از ذکر تفاسیر دیگری که از این آیه شده، به نقل روایت مذکور پرداخته و تفسیر نخستین را اختیار کرده است.

با این که دکتر شیبی آنچه را بیان داشته مستقیماً از مجمع البیان گرفته، و مؤلف مجمع نیز آنچه را در تفسیر آیه گفته از قول سنیان و شیعیان نقل کرده است، با این حال او ضعیف ترین اقوال را درباره تفسیر آیه مذکور اخذ کرده، و به مؤلف و شیعه نسبت داده است، بدین سبب که آنچه را انتخاب و در کتاب خود آورده، به تأویلات صوفیان و تفسیرها و تحریفهای آن ها از حقایق قرآن، نزدیکتر بوده است.

با این همه تفسیر بحرین در آیه شریفه به علی و فاطمه و لؤلؤ و مرجان به حسنین پسندیده شیعه نبوده، و بیانگر اعتقاد آن ها نیست، بلکه این روایتی است که سنیها هم مانند برخی از شیعیها آن را نقل کرده اند.

از جمله کسانی از اهل تسنن که به ذکر روایت مذکور پرداخته، جلال الدین سیوطی در کتاب الدر المنثور است که آن را از انس بن مالک و دیگر راویان آن ها روایت کرده است. در برخی از تفاسیر آنان آنچه از این شگفت انگیزتر، و از منطبق قرآن و اسلوب آن دورتر و بیگانه تر است نقل گردیده و از آن جمله در تفسیر روح البیان تألیف اسماعیل حقی از بعضی علمای آن ها روایت شده، که نیمی از هشت نفری که مدلول آیه شریفه: (وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ) (۱) می باشد عبارت از ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و مالک بن انس است. در جلد هفتم «کتاب الکاشف» (۲)، در تفسیر آیه: (وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ) (۳) آمده است که اسماعیل حقی در تفسیر روح البیان، و حافظ احمد کلبی در تفسیر التسهیل قول خداوند متعال را که فرموده است: (كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاُهُ) را به ابی بکر، و جمله (آزَرَهُ) را به عمر، (وَ اسْتَغْلَظَ) را به عثمان، (وَ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ) را به علی بن ابی طالب تفسیر کرده اند. (۴)

حاکم حسکانی (۵) حنفی کتابی در دو جلد گرد آورده، و آن را شواهد التنزیل نامیده که حدود ۹۰۰ صفحه می باشد و اگر گفته نشود همه این صفحات، می توان

۱- سوره حاقه [۶۹] آیه [۱۷] یعنی: و عرش پروردگارت را بالای آنها در آن روز هشت ملک بردارند.

۲- کتاب الکاشف نوشته نویسنده معروف لبنانی محمد جواد مغنیه است.

۳- سوره فتح [۴۸] آیه [۲۹] یعنی: وَ مَثَلُ اَنۡاٰنَ دَرِ الْاِنْجِیْلِ مِاٰنَدُ زَرۡاعِیۡ اَسۡتَ کَ جِوَانِ هَ اَیۡ خِوَدۡ رَا خَارِجَ سَاخۡتَ سِیۡسَ بَہِ تَقْوِیۡتِ اَنۡ پَرۡدَاخۡتَ تَا مَحۡکَمَ شَدَہِ وَ بَرِ پَاۡیِ خِوَدِ اِیۡسۡتَادَہِ اَسۡتَ کَ زَارۡعَانِ رَا بَہِ شَکۡفَتِیۡ وَ اِیۡ دَارَدَ، بَرَاۡیِ اِیۡنِ کَ کَافِرَانِ رَا بَہِ سَبَبِ اَنۡاٰنِ بَہِ خِشۡمِ اَوۡرَدَ.

۴- به صفحه ۱۰۶ جلد دوم الکاشف مراجعه شود.

۵- عبدالله بن عبدالله ابوالقاسم حاکم نیشابوری معروف به ابن حداد حسکانی در قرن پنجم هجری می زیسته است. وفات او را پس از سال ۴۹۰ ه. نوشته اند.

گفت بیشتر آن‌ها در بیان روایاتی است که از طریق اهل سنت درباره اهل بیت پیامبر ﷺ وارد شده است، با این حال شبیهی همه اینها را نادیده گرفته، و تفسیری را که بر اساس تأویل و بطون آیات تنظیم شده، و به شیعه و امامان آن‌ها نسبت داده است، در حالی که طبق آنچه گفتیم شیعه به این گونه تفاسیر اعتنایی ندارد و به روایات آن‌ها عمل و استناد نمی‌کند.

هر کسی تفاسیر سنّیان را بررسی کند دهها نمونه از این نوع تفسیرهای باطنی که در تأویل آیات و تحریف مضامین قرآن با اندیشه‌های غلوآمیز صوفیان هماهنگ است می‌یابد، و گمان نمی‌کنم شبیهی و امثال او به اینها آگاهی نداشته و ندانند که صوفیه از آغاز پیدایش آن‌ها تا به امروز، همه از اهل تسنن بوده، و مذاهب فقهی اعتقادی خود را به آن‌ها منسوب می‌کنند، و گرایشها و طریقه‌های تصوف همواره در میان آن‌ها پرورش یافته، و زوایا و حلقات آن‌ها پیوسته پر از حشیشها و افیونهای اصحاب طریقت به سرپرستی مشایخ آن‌هاست، لیکن کسی که می‌خواهد دیگران را بی دلیل هدف تهمت قرار دهد، و بر آنان لکه عیب بچسباند، جز به سویی که هوای آن‌ها را در سر دارد، و در خدمت امیال و مصالح اوست، نمی‌نگرد از مشاهده غیر آن ناتوان است، و درست گفته است خداوند متعال در آن جا که فرموده است: (فَأَنهَآ لِمَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ).

به هر حال روایاتی که حاکی ظاهر و باطن برای آیات قرآن است، در کتب حدیث اهل سنت و شیعه نقل شده و بیشتر آن‌ها از نوع مرسل است، و آنچه از آن‌ها مسند است، راویان آن‌ها از کسانی هستند که به روایات و احادیث آن‌ها وثوق و اطمینانی نیست، و اگر هم این روایات یا برخی از آن‌ها صحیح باشد، تعهد و التزام به مضامین آن‌ها نه برای صوفیه سودی دارد و نه به تشیع زیانی می‌رساند و نه خطری متوجه آن می‌گرداند. در پاره‌ای از این احادیث از علی .

روایت شده که فرموده است: هیچ آیه ای نیست مگر این که آن را چهار معناست: ظاهر، باطن، حدّ و مطلع. ظاهر، تلاوت آن، و باطن، فهم آن، و حدّ، احکام حلال و حرام خدا، و مطلع، آن چیزی است که خداوند از بنده اش خواسته است. تعبیر این معانی چهارگانه به تلاوت و فهم و حدّ و مطلع از این نظر است که تلاوت آیه خواندن الفاظ آن است به همان صورت که نازل شده است، و این ظاهر آن است، و آنچه انسان از تلاوت آیه به اعتبار مدلول این واژه درک می کند، باطن آن، و حلال و حرام خدا از نظر این که در آن تشریح گردیده، حدّ نامیده شده است. زیرا نمی توان از مرز آن ها تجاوز کرد، و آنچه خداوند از بنده اش خواسته است به مطلع تعبیر شده، برای این که آن ها آستانه ورود به رضوان خداوند، و مایه تقرب به اوست.

در روایت حمران بن اعین آمده که امام باقر فرموده است: ظاهر قرآن همان است که در میان آنان نازل شده و باطن آن کسانی هستند که اعمال آن ها را به جا می آورند و آنچه بر آنان نازل شده است درباره اینها جاری می گردد. در روایت دیگری نیز آن حضرت فرموده است: اگر آیه ای درباره قومی نازل شود، سپس آن مردم بمیرند، و آن آیه از میان برود، از قرآن چیزی باقی نمی ماند. لیکن قرآن تا آسمانها و زمین برجاست اول آن بر آخر آن جریان دارد و برای هر آیه ای که تلاوت می کنند یا از آن در خیر و خوشی هستند و یا در شرّ و بدی.

فضیل بن یسار از آن حضرت روایت کرده که فرموده است: ظاهر قرآن تنزیل آن، و باطن آن، تأویل آن است. بخشی از تأویل آن گذشته و واقع شده، و بخش دیگر هنوز وقوع نیافته است. قرآن مانند خورشید و ماه در جریان است، هر زمان چیزی از آن فرارسد واقع می شود.

این سه روایت در مضمون تقریباً اتفاق دارند، و این توهم را که ممکن است مخاطب آیات قرآن همان کسانی باشند که در عصر نزول آن وجود داشته اند

برطرف می کنند، از این رو امام فرموده است: قرآن در ظاهر همین است لیکن حقایق و مضامین آن، برای همه کسانی است که بوده اند و در آینده خواهند بود، و بر همه نسلها و عصرها واقع خواهد شد. و آنچه در روایت دوم آمده این معنا را تأیید می کند که فرموده است: اگر آیه ای درباره قومی نازل شود، و آن قوم بمیرد، و آن آیه از میان برود، دیگر از قرآن چیزی باقی نمی ماند. روایت فضیل بن یسار حاکی است که ظاهر قرآن همان صورتی است که بدان نازل شده، و باطن آن عبارت از اسرار و حوادثی است که از آن ها خبر داده است. پاره ای از این اسرار و رویدادها به امتهای گذشته باز می گردد و برخی از آن ها هنوز واقع نشده، و با گذشت روزگار، مانند درآمدن خورشید و ماه، واقع خواهد شد. بنابراین هم چنان که این روایات با یکدیگر منافات ندارد، برای صوفیان نیز سودی به هم نمی رساند، و بواطن و غیبیاتی که آن ها ادعا می کنند با مضامین این روایات ابداً قابل وفق نیست.

نگاهی به تفسیر منسوب به امام عسکری □ و تفسیر علی بن ابراهیم

دکتر شبلی به این دو تفسیر اعتماد بسیار کرده، و آن ها را به گونه ای به شیعه نسبت داده که گویا اعتقاد آنان به این دو کتاب از قبیل ایمان آن ها به ضروریات دین اسلام است. از این رو برای دست یافتن به آنچه با غیب گویهای صوفیان هماهنگی دارد، در این کتاب ها به بررسی و کاوش پرداخته است تا پیوند میان تصوف و تشیع را اثبات کند.

ما در فصل پیش گفته ایم، شیعه بیشتر روایات این دو تفسیر را تأیید نمی کند، و حتی اکثر آنان این دو کتاب را قبول ندارند، زیرا تفسیر منسوب به امام عسکری را تنها محمّد بن قاسم استرآبادی روایت کرده، و چنان که نویسندگان کتب رجال در شرح احوال او بیان کرده اند، به تعبیر شیخ محمد طه

در کتاب اتقان المقال فی احوال الرجال، وی دروغگو و وضاع [حدیث ساز] بوده و به هیچ روی بر او اعتمادی نیست. او افزوده است: وی تفسیری از دو مرد مجهول و ناشناس، روایت کرده که نام یکی از آن ها یوسف بن محمّد بن زیاد، و دیگری علی بن محمّد بن یسار است، و آنان تفسیر مذکور را از پدران خود از ابی الحسن الثالث امام هادی روایت کرده اند، و نیز اضافه کرده است: آن تفسیری را که سهل دیباجی از پدرش روایت کرده و مشتمل بر احادیثی است که راویان همگی آن ها مجهول و ناشناخته اند همان تفسیری است که به تفسیر عسکری معروف است.

میرزا محمّد در منهج المقال و بهبهانی در کتاب رجال خویش این موضوع را تأکید کرده و برخی از نویسندگان اضافه کرده اند که سزاوار نیست چنین تفسیری به امام نسبت داده شود، و به نظر می آید بیشتر مؤلفان کتب رجال، کسی را که راوی این تفسیر از امام عسکری است به دروغگویی و وضع حدیث توصیف کرده، و صدور تفسیر مذکور را از امام عسکری یا یکی از پدران او انکار کرده اند، و هر کس این کتاب را بررسی کند، دهها گواه می یابد بر این که تفسیر مذکور از ساخته های غالیان و صوفیان است، که خود را در میان اصحاب ائمه جا زده، و در زیر پوشش تشیع قرار داده اند، تا اهدافی را که در راه آن ها می کوشیدند تحقق دهند.

اما دوّمین تفسیر که معروف به تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که راوی او پدرش ابراهیم بن هاشم قمی می باشد و وی در این تفسیر، روایات پدرش و غیر او را گرد آورده است، و به طوری که در اتقان و منهج المقال و نجاشی و کشی و الخلاصه و دیگر کتب شیعه در شرح احوال رجال و روات آمده، علی بن ابراهیم قمی از کسانی است که به استقامت در دین، و اعتماد و وثاقت در حدیث معروف است. و محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی، روایات بسیاری از او نقل کرده، و او را از جمله مؤلفانی شمرده است که از اصحاب ائمه بوده اند

هم چنان که او را از معاصران امام عسکری بشمرده اند، و چون وفات او در سال ۳۰۷هـ. بوده، و رحلت امام عسکری در سال ۲۶۰هـ. اتفاق افتاده، و پس از وفات امام چهل و هفت سال زندگی کرده، ناگزیر در روزگار جوانی دوران امام عسکری را درک کرده است.

به هر حال هیچ کس در استقامت دین و سلامت عقیده علی بن ابراهیم، از تأثیر نیرنگهای صوفیان و گرایشهای غالیان و دیگر فرقه‌ها شک ندارد، و پدرش ابراهیم بن هاشم معروف به قمی اصلاً از مردم کوفه بوده، و نسبت او به قم به سبب مهاجرت وی به این شهر است. و بنابر آنچه بعضی از مؤلفان کتب رجال نوشته اند، او نخستین کسی است که احادیث اصحاب کوفی امام باقر و امام صادق را در شهر قم منتشر کرده است، و برخی از این نویسندگان او را از شاگردان یونس بن عبدالرحمان به شمار آورده اند.

از آنچه درباره ابراهیم بن هاشم قمی نوشته اند بر می آید که او نیز دارای استقامت عقیده و مقبولیت حدیث بوده و با کوشش و همیاری وی در قم مدرسه حدیث تأسیس شده است، و برخی از او به شیخ قمین و پیشوای آن‌ها نام برده، و اکثر آن‌ها این اوصاف را دلیل بر موثق بودن او دانسته اند.

میرزا محمد در منهج المقال گفته است: من آگاهی نیافتم که کسی از اصحاب ما در مذمت او سخنی گفته، و یا عدالت او را رد کرده باشد. او محضر امام رضا و امام جواد را درک کرده لیکن آنچه به نظر می رسد مذمت مصاحبت او با آن بزرگواران کوتاه بوده است، شیخ محمد طه در کتاب خود به نام اتقان احادیث او را در زمره روایات حسن (۱) شمرده، و به دلیل این که در نزد قمین از مقبولیت

۱- روایت حسن به فتح حاء و سین خبری است که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیص بر عدالت هر یک نشده باشد. از کتاب معرفه الحدیث تألیف استاد شانه چی.

حدیث برخوردار بوده، و فرزندش علی در حالی که بسیاری از روایات را به تعبیر او از پدرش گرفته و تصریح کرده که آن‌ها را از ثقات اخذ کرده، وثاقت او را ترجیح داده است.

کوتاه سخن این که علی بن ابراهیم مؤلف تفسیر و پدرش ابراهیم بن هاشم، بنا بر آنچه از کتب رجال برمی آید از آنانی هستند که به درستی و ثبات عقیده معروفند، اما این که تفسیر مذکور را علی بن ابراهیم تألیف کرده است یا دیگری، این مربوط است به وثاقت و امانت کسی یا کسانی که آن را از او روایت کرده است. ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر است که شاگرد او بوده اما در هیچ یک از کتب رجال نامی از او برده نشده است، و این خود بیشترین شک را درباره صحت صدور تفسیر مذکور از علی بن ابراهیم به وجود می آورد. و اگر چنان که ادعا می کنند برای کتابی این چنین، آن هم از مردی مانند علی بن ابراهیم که یکی از بزرگان محدثان است روایت کننده ای وجود داشته است این امر بر محدثان و ارباب کتب تراجم و رجال پوشیده نمی ماند، و او را شناسائی و در کتب خود ذکر می کردند. من همه کتاب هایی را که در شرح احوال رجال حدیث در دسترس خویش دارم، بررسی و جست و جو کرده ام و در میان راویان چیزی درباره او نیافته ام.

سید طیب موسوی ادعا می کند که در کتاب های بحرالانساب، مجدی (۱) و عمده الطالب (۲) از ابی الفضل عباس بن محمد نام برده شده است، اما در حالی که متخصصان علم رجال از او یاد نکرده اند، ذکر نام او در این سه کتاب، شک در

۱- کتاب مجدی فی انساب الطالبین تألیف ابی الحسن علی بن ابی الغنائم م ی باشد که معاصر سید مرتضی علم الهدی بوده است. الذریعه.

۲- کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب نوشته جمال الدین احمد بن علی معروف به ابن مهنا متوفا به سال ۸۲۸ ه. می باشد. الذریعه.

وجود او را منتفی نمی‌کند. به علاوه کتاب‌های سه‌گانه مذکور از جمله کتبی نیستند که از دقت و تحقیق لازم برخوردار و بدین صفات شناخته شده باشند، و به فرض وجود او طبق ادّعی آن‌ها، در منابع و مآخذی که ما در دسترس خود داریم چیزی نیست که صدور این تفسیر را از علی بن ابراهیم تأیید کند، هم‌چنان که در همه کتاب‌هایی که احوال راویان را ذکر، و مؤلفات آن‌ها را برشمرده است نامی از او برده نشده، چه رسد به این که درباره صدور این کتاب از اسناد او، اشاره‌ای شده باشد، و اگر باز هم فرض کنیم و البته میدان فرض فراخ است، که این کتاب را علی بن ابراهیم گرد آورده، و آن را بر شاگردانش املاء کرده، و همو نخستین راوی آن است آیا این امر بدین معناست که آنچه در این کتاب آمده، به صرف این که مؤلف آن میان راویان احادیث اهل بیت به درستی اعتقاد معروف است، همه آن‌ها صادر از ائمه می‌باشد، با این که می‌دانیم بیشتر گردآورندگان حدیث، صدها روایت در مجموعه‌های خود آورده‌اند که به هیچ‌روی شرایط انتساب آن‌ها به امام در آن‌ها موجود نیست، و روشنترین دلیل در این باره کتاب کافی است که کلینی پس از کوشش‌ها و بررسی‌های بسیاری که طبق آنچه گفته‌اند بیست سال ادامه داشته، کتاب مذکور را تألیف کرده، و بیش از بیست هزار حدیث در آن گرد آورده است که مطابق اصولی که دانشمندان علم درایه و رجال مقرر داشته‌اند، و ما آن‌ها را در کتاب خود به نام «دراسات فی الکافی و الصّحیح للبخاری» دقیقاً شرح داده ایم بیش از نیمی از آن‌ها را نمی‌توان به ائمه نسبت داد، با این که کتاب کافی از برجسته‌ترین کتب شیعه در حدیث می‌باشد.

باری پس از بررسی و شمارش روایات تفسیر مذکور آشکار می‌گردد که بیشتر مرویات آن از طریق غالیان و وضّاعان حدیث و کسانی است که به عدم استقامت در دین و ثبات در طریقه معروفند، و هر کس تفاسیر این کتاب را

درباره برخی از آیات بررسی کند بر او روشن می گردد که در پاره ای از این تفسیرها گرایش های صوفیه تندرو به چشم می خورد.

اینک به طور نمونه شماری از راویان این تفسیر را معرفی، و برخی از روایات آن ها را که منحرف و دور از مبادی تشیع است از نظر خوانندگان می گذرانیم، این راویان کسانی هستند که در جعل احادیث سعی فراوان به کار برده اند، و شاید بیشترین بخش راویانی را که گردآورنده این تفسیر بدانها اعتماد، و از آن ها نقل حدیث کرده است همین ها تشکیل داده اند، از جمله اینها ابوالجارود است که در بیشتر صفحات کتاب، با روایت از ابی جعفر امام باقر نام او ذکر شده است، و این ابوالجارود همان زیاد بن منذر کور ملقب به سرحوب است، و گروه سرحوبیه که یکی از فرقه های زیدیه است به او منسوب می باشد، و این لقب را امام باقر به او داده است.

ابو عمر و کثی در رجال خود از او خبر داده و گفته است: سرحوب نام شیطان کوری است که در دریا سکنی می کند، و این ابوالجارود، دلی کور و چشمانی نابینا داشته، و افزوده است: موسی بن بشار الوشی از ابی نصر روایت کرده که ما در نزد ابی عبدالله امام صادق بودیم. دخترکی که قمقمه ای با خود داشت از کنار ما گذشت، و پس از عبور، آن را وارونه کرد، ابی عبدالله فرمود: همان گونه که این دخترک قمقمه را وارونه ساخت، خداوند عز و جل قلب ابی الجارود را دگرگون و معکوس کرده است، میرزا محمّد در منهج المقال این خبر را تأیید کرده افزوده است که ابی عبدالله امام صادق فرموده است: ابی الجارود نمی میرد مگر حیران و سرگردان، و ادامه داده که همان گونه که در روایت سماعه از ابی بصیر و جز او آمده، ابی عبدالله بکثیر النوی و سالم بن ابی حفصه و ابوالجارود را نام برده و فرموده است: دروغگویان و تکذیب کنندگان کافرند لعنت خداوند بر آن ها باد، راوی به آن حضرت گفته است:

فدایت شوم معنای مُکذَّبُون چیست؟ امام فرموده است: آن ها کذاب و دروغگویند زیرا نزد ما می آیند و می گویند ما شما را تصدیق می کنیم در حالی که چنین نیست و ما را تکذیب می کنند، برای این که احادیث ما را می شنوند و به تکذیب آن ها می پردازند، و ادامه می دهد که: عبدالله مزحرف از ابی سلیمان روایت کرده که او گفته است: شنیدم ابی عبدالله رضی الله عنه که در منی در خیمه خود بود، با آواز بلند به ابی الجارود می فرمود: به خدا سوگند پدرم امام بود، و در سال بعد نیز از آن حضرت شنیدم که همین سخن را به او می گفت، و من پس از آن ابوالجارود را در کوفه دیدار کردم به او گفتم: آیا آنچه را که ابوعبدالله دو بار به تو گفت نشنیدی، پاسخ داد: مقصود او تنها پدرش علی بن ابی طالب بوده است.

میرزا محمّد در کتاب رجال خود بنا به روایت جمعی از راویان تأکید کرده که ابی الجارود کتابی در تفسیر قرآن دارد که آن را از امام باقر روایت، و علی بن ابراهیم در تفسیر خویش از آن اخذ کرده است، و چنانکه پیش از این گفتیم بر حسب بررسی و دقتی که من در کتاب مذکور کرده ام، به ندرت می توان صفحه ای از آن یافت که از روایت ابی الجارود خالی باشد.

هم چنین علی بن ابراهیم در تفسیر خویش از احمد بن هلال عبرتائی روایاتی نقل کرده، در حالی که بنا به تعبیر ارباب تراجم، او از غلات صوفیه بوده، امام هادی به شیعیان خود در عراق نوشته است از او پرهیز کنند، و فرموده است: از آن صوفی ریاکار احمد بن هلال که خدا او را نیامرزد بر حذر باشید.

و نیز از امیه بن علی قیسی که متهم به غلو و جعل احادیث بوده، و از عمر بن شمر که به دروغگویی غلو شهرت داشته روایت نقل کرده است. ارباب تراجم درباره عمر بن شمر نوشته اند که او احادیثی می ساخت و آن ها را به جابر جعفی نسبت می داد، و نیز او از سلیمان بن عبدالله دیلمی و پسرش محمّد که هر دو

ضعیف و متهم به دروغ پردازی بوده اند نقل حدیث کرده است، سلیمان مذکور به خرید و فروش اسیران دیلم اشتغال داشت و به همین جهت او را دیلمی گفته اند، قمی از سعد بن ظریف نیز روایت کرده است، و این شخص به طوری که در ترجمه احوال او آمده از افسانه سازانی است که از دروغ پرهیز نمی کرد، بویژه در آن جا که سخن در شرح فضائل و یا دادن بیم و امید بود، و علاوه بر این مذهب ناووسی (۱) داشت، قمی در تفسیر خود نیز از محمد بن قیس که از نزدیکان عبدالرحمان قصیر بوده و عمرو بن مقدام، و ثابت ابومقدام، و کثیر بن عیاش قطان روایت کرده است. و چنان که دانشمندان حدیث در توصیف اینها گفته اند، این چهار نفر احادیثی جعل می کردند و آن ها را به ائمه و گاهی هم به اصحاب نزدیک و مورد وثوق آن ها نسبت می داده اند.

و نیز از جمله کسانی که مؤلف تفسیر مذکور از آن ها روایت کرده حسن بن راشد طفاوی است، و این شخص طبق تعبیر ارباب تراجم از راویان ضعیف روایت کرده، و آن ها هم از او نقل حدیث کرده اند و اضافه بر این دچار فساد مذهب و بر طریقه غالیان بوده است. قمی از او حدیثی که وی آن را به امام صادق نسبت داده نقل کرده، و در آن آمده است که هنگامی که خداوند بخواهد امام را بیافریند شربت آبی از آب ابرهای زیر عرش می گیرد، آن را به فرشته ای می دهد، و او آن را می نوشد، و از همان آب امام را می آفریند، و هنگامی که امام متولد شود خداوند آن فرشته را به سوی او روانه می کند تا میان چشمان او بنویسد: (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ) (۲) و زمانی که

۱- فرقه ناووسیه از غلات شیعه و منسوب به عجلان بن ناووس می باشد که معتقد بوده اند امام صادق % نمرده و زنده است و همو مهدی موعود است فرق الشیعه نوبختی.

۲- سوره انعام [۶] آیه [۱۱۵] یعنی: و گفتار پروردگارت با راستی و عدالت به پایان رسید، هیچ کس نمی تواند سخنان او را دگرگون کند.

امام از دنیا برود پایه ای از نور برای او بر پا می شود که امام به وسیله آن اعمال بندگان را مشاهده می کند.

هم چنین او از حسن بن علی ملقب به سجاده، و حسن بن علی بن زکریا یزفوری، و حسن بن همدانی نقل حدیث کرده است درباره اولی گفته اند که او غالی و مورد لعن بوده است، و لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردمان بر او باد، در مورد یزفوری آمده که او جداً ضعیف بوده، و امر او مشهورتر است از این که تعبیری که از او کرده اند ذکر شود. در خصوص همدانی طبق آنچه درباره اش گفته اند: روایاتش مورد طعن و ردّ است.

قمی از علی بن حسان و عبدالرحمان بن کثیر و یحیی بن زکریا ترماشیزی روایت کرده است، و ظاهراً همه نویسندگان کتب رجال اتفاق دارند بر این که علی بن حسان و عبدالرحمان بن کثیر، در زمان خود از مشهورترین غالیان بوده اند و ائمه این دو تن را لعن فرموده، و از آن ها بیزاری جسته، و به شیعیان خود دستور داده اند از آن ها بر حذر باشند، و به سخنان آن ها گوش ندهند، و از آن ها اخذ حدیث نکنند و اما ترماشیزی بنا به تعبیری که از او شده، وی غالی و احادیث او مضطرب و نادرست بوده است.

هم چنین از عبدالله بن حارث بصری، و عبدالله بن قاسم معروف به بطل به نقل روایت پرداخته است، درباره عبدالله بن حارث در اتقان آمده که او مردی دروغگو و غالی و ضعیف بوده است. و وی و روایاتش قابل اعتنا نیست. و هم در مورد حضرمی معروف به بطل گفته اند او از دروغگویان و غالیان است، و روایات او هیچ ارزشی ندارد. و علی بن ابراهیم از او روایات بسیاری نقل کرده است، و نیز از جعفر بن محمد، و محمد بن حسین صائغ که یکی از غالیان است. و صالح بن سهل همدانی نقل حدیث کرده است. اما جعفر بن محمد مطابق آنچه درباره اش گفته اند وی حدیث وضع کرده، و از افراد مجهول و ناشناخته روایت

می کرده است، در مورد صالح همدانی آمده است که او دروغ پرداز بوده، و هیچ خوبی در او و در روایاتش نیست، وی می گفت امام صادق بخداست، و امام به او فرمود: ای صالح به خداوند سوگند ما بندگان و آفریدگانیم، ما را پروردگاری است که او را پرستش می کنیم، و اگر او را فرمانبرداری نکنیم ما را عذاب خواهد کرد.

قمی در تفسیر خود نیز از جعفر بن محمد و وی از محمد بن حسین صائغ و او از صالح همدانی روایت کرده که امام صادق . آیه: (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ) را به فاطمه و حسنین تفسیر می کرد، و ما چنان که در خلال گفتار خود، پیرامون «تفسیر و تأویل» این موضوع را ذکر کرده ایم سه نفر مذکور که قهرمانان این روایتند همگی در نزد محدثان به دروغگویی و انحراف عقیده از اسلام و تشیع معروفند.

و هم در تفسیر خود از محمد بن موسی شریعی، و موسی بن اشیم، و مفضل بن صالح نقل حدیث کرده است، درباره شریعی گفته اند او شاگرد علی بن حسکه بوده، و علی بن حسکه از غالیان بزرگ، و دروغ پردازان مشهور است، و به تعبیر شیخ در اتقان، شریعی غالی و ملعون است، اما موسی بن اشیم را امام صادق با ابی الخطاب از دوزخیان شمرده است. و درباره مفضل بن صالح مکتبا به ابی جمیله گفته اند او ضعیف و دروغگو بوده، و به کار برده فروشی اشتغال داشته است.

و از دیگر کسانی که به نقل روایت از آن ها پرداخته سلیمان بن داوود منقری، و سلیمان بن زکریا دیلمی است، برابر آنچه درباره این دو نفر گفته اند اولی به جعل حدیث رو آورده، و دومی از غالیان دروغ پرداز بوده است.

هم چنین در کتاب خود از محمّد بن فضیل صیرفی در تفسیر آیه (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ) (۱) نقل کرده که آن ها ولایت و دوستی علی بن ابی طالب را فراموش کردند، و معنای (فَتَحَنَّا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ) (۲) این است که دولت آن ها را در دنیا گسترش دادیم و سپس ناگهان با قیام قائم آن ها را گرفتار ساختیم. و این محمّد بن فضیل طبق آنچه درباره اش گفته اند غالی و دچار فساد عقیده بوده است.

قمی به همین دو گونه از کسان دیگری که در زمره غلات و متصوفه و معروف به دروغگویی و جعل احادیث از زبان ائمه بوده اند، و ذکر اسامی همه آن ها مقدور نیست، نقل روایت کرده است.

خلاصه این که هر کس روایات قمی را در تفسیرش پیگیری و بررسی کند در می یابد که بیشتر از دو ثلث آن ها از طریق غالیان و وضاعان و منحرفان از تشیع راستین است، و روش باطن گرایی و تأویل هماهنگ با شیوه های صوفیگری، از خلال بسیاری از روایات آن به چشم می خورد، و شاید به همین سبب است که بیشتر محدثان و دانشمندان شیعه در نسبت این تفسیر به علی بن ابراهیم، روش شک و احتیاط را در پیش گرفته، و برخی از آن ها یقین کرده اند که این تفسیر از ساخته های غالیان و صوفیان است، و نظر به وثاقت و حسن شهرتی که در آن روزگار، علی بن ابراهیم در میان دانشمندان و محدثان داشته است، آن را به وی نسبت داده اند.

اینک ما اگر از همه شکوکی که در پیرامون این تفسیر موجود است چشم پوشیم، و بگوییم آن را علی بن ابراهیم گردآوری و به ترتیب سوره ها و آیات

۱- سوره انعام [۶] آیه (۴۴)؛ یعنی: هنگامی که آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند.

۲- سوره انعام [۶] آیه (۴۴)، یعنی: درهای همه چیز را بر روی آنها گشودیم.

قرآن، روایات پدرش و دیگران را در آن نقل کرده است، آیا مجرّد این کار یعنی صّرف وجود، این روایات در این تفسیر، دلیل صدور قطعی آن‌ها از ائمه بوده، و قبول آن‌ها برای شیعیان آنان الزام آور است. و باید آنان مسؤولیت نیرنگها و دروغها و افتراهایی را که در آن بر خدا و پیامبرش □ بسته اند و با قرآن به بازی پرداخته اند بر عهده بگیرند؟ و اگر هم فرض کنیم علی بن ابراهیم که به درستی و سلامت عقیده معروف است بر حسب نظریات و اجتهادات خود، این روایات را صحیح تلقی کرده است، هرگز عادلانه و منطقی نیست که تمامی قومی را در قبال امری که فردی یا افرادی از آنان، آن را پذیرفته است ملترم و متعهد بدانند و گناه آراء و اجتهادات او را بر عهده آن قوم که به آن روایات اعتقاد ندارند و عمل به مفاد آن‌ها را لازمه دین خدا نمی دانند، بچسبانند، چنان که دکتر شیبی و نویسندگان دیگر مرتکب این کار شده، و انحرافهای فرقه های گمراه را بر شیعه تحمیل کرده اند، تنها به این دلیل که گروه های مذکور مزورانه خود را در صفوف شیعه جا زده اند، و یا یکی از آرای آن‌ها با اعتقادات شیعه وفق دارد، هر چند در اصول و دیگر معتقدات با یکدیگر اختلاف داشته باشند. (۱)

نظر سید بن طاووس درباره تفسیر قمی

فصل

فیما نذکره من المجلد الاول من تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم من الوجهه الثانیه من القائمه السادسه من الکراس الثالث و قوله [و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً] فقال العالم هو الذی ابتلاه الله به مما اراه الله فی

۱- تصوف و تشیع، ص ۲۰۳/۱۶۷ اشم معروف الحسنی، ترجمه سید محمد صادق عارف، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱.

نومه بذبيح ابنه فاتمها ابراهيم و عزم عليها فلما عزم و سلم الامر لله قال الله انى جاعلك للناس اماماً قال ابراهيم فمن ذريتى قال الله لا ينال عهدى الظالمين، اى لا يكون بعهدى امام ظالم ثم انزل عليه الحنيفيه و هى الطهاره عشره اشياء خمسها منها فى الرأس و خمسها منها فى البدن فاما التى فى الرأس فقص الشارب و اعفاء اللحيه و طم الشعر و السواك و الخلال، و اما التى فى البدن فحلق الشعر. من البدن و الختان و تفليم الاظفار و الغسل من الجنابه و الطهور بالماء فهى الحنيفيه التى جاء بها ابراهيم فلم نسخ و لا تنسخ الى يوم القيامة و هو قول رسول الله ﷺ [و اتبع مله ابراهيم حنيفاً].

يقول على بن موسى بن طاووس: الاخبار وردت مختلفه فى هذه العشره فذكر «ابو جعفر محمّد بن بابويه» فى كتاب «من لا يحضره الفقيه» الخمس التى فى الرأس المضمضه و الاستنشاق و السواك و قص الشارب و الفرق لمن طول شعر راسه و امام التى فى الجسد الاستنجاء و الختان و حلق العانه و قص الاظفار و نتف الأبطين ذكر ذلك فى باب السواك من اوائل الجزء الاول، و اما قوله جل جلاله لا ينال عهدى الظالمين فان قيل اذا كان العهد الامامه فقد نالها معاويه بن ابى سفيان و يزيد و بنو اميه و هم ظالمون:

و الجواب: ان عهد الله جل جلاله و امامته ما نالها ظالم ابدا و ليس من كان ملجاء بالتغلب يكون قد نال عهد الله فان ملوك الآ كاسره و القاصره و غيرهم من الكفار وقد ملكوا اكثر مما ملك كثير من أئمه المسلمين و هم فى مقام منازعين لله تعالى و محاربين فكذا كل ظالم يكون عهد الله و امامته ممنوعه منه منزّه عنه و فيه اشاره ظاهره الى ان الأمامه تكون من اختيار الله تعالى دون اختيار العباد لان العباد انما يختارون على ظاهر الحال و لعل باطن من يختارونه يكون فيه ظلم و كثير من سوء الاعمال فاذا كان الظالم مطلقا مانعا من عهد الله تعالى و امامته فلم يبق طريق الى معرفه التى ينال عهد الله تعالى الا بمن يطلع على سريره او يطلعه الله تعالى على سلامته من الظلم فى سره و علانيته.

فيما نذكره من الجزء الثاني من تفسير علي بن ابراهيم و هو من جمله المجلد الاول فى ثانى الوجهه من القائمه الاولى من الكراس التاسع عشر بلفظه، واما قوله [وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون] حدثنى على بن ابراهيم عن ابيه عن حسنان عن ابيه عن ابى جعفر قال قال رسول الله ﷺ انى مقامى بين اظهركم خير لكم و مفارقتى اياكم خير لكم فقام رجل فقال يا رسول الله اما مقامك بين اظهرنا فهو خير لنا فكيف يكون مفارقتك لنا خيراً لنا فقال ﷺ اما مقامى بين اظهركم خير لكم فان الله يقول و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون و اما مفارقتى لكم خير لكم فان اعمالكم تعرض على كل اثنين و كل خميس فما كان من حسنه حمدت الله عليها و ما كان من سيئه استغفرت الله لكم.

يقول على بن موسى بن طاووس: و لعل للكلام بعض التمام فان السيئات التى يصح ان يستغفر عنها ﷺ لأمته بعد الوفاء لعلها لو كانت فى الحياه كالرده لاجل حضوره و لاجل المواجهه له بنقض تدبيره فلما وقعت فى حال انتقاله الى كرم الله صارت وقايعها دون المجاهره لجلالته و امكن الاستغفار له من امته و انما قلت لمن يصح الاستغفار من فرق المسلمين لان فيهم من يكفر بعضهم بعضا و يمنعون الاستغفار له و لا- يجيزون العفو عنه على احكام الكافرين و لان بعض المعتزله يذهب الى ان من مات فاسقا من هذه الامه فهو مخلد فى النار ابد الابدين، و اعلم ان الاستغفار على ظاهر هذه الآيه الشريفه كالامان المحقق من عذاب الاستيصال و هى عنايه من الله لنيبه ﷺ او جعل لامته ذريعه بعد فقده، الى مثل هذه الامال و الاقبال و للاستغفار شروط يعرفها من عرف عيوب الذنوب الاعمال من اسرها ان تكون عنده ما يستغفر من الذنوب او من الخوف على قدر الذنب و على قدر جلاله علام الغيوب و يكون كالمذهول المرعوب.

فيما نذكره من الجزء الثالث من تفسير علي بن ابراهيم و هو اول المجلد الثاني من الوجهه الثانيه من القائمه العاشره من الكراس الثامن عشر من اصل المجلد و تقصر على المراد منه و قوله فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشركين انا كفيناك المستهزين فانها نزلت بمكه بعد ان نبىء رسول الله بثلاث سنين، و ذلك ان رسول الله ﷺ نبىء يوم الاثنين و اسلم على يوم الثلاثاء، ثم اسلمت خديجه بنت خويلد زوجه النبي، ثم اسلم جعفر بن ابى طالب و زيد و كان يصلى رسول الله بعلى و جعفر و زيد و خديجه خلفهم، و قال المستهزون برسول الله خمس، الوليد بن المغيره، و العاص بن وائل، و الاسود بن المطلب و هو ابو ربيعه، و من بنى زهره الاسود بن عبد يغوث، و الحرث بن الطلائه الخزاعى فاشار جبرئيل و هو عند النبي الى الوليد بن المغيره فانفجر جرح كان فى قدمه فنزف الدم حتى مات، و اما الاسود فكان رسول الله قد دعا عليه بعمى بصره فاشار اليه جبرئيل فعمى بصره و مات، و اشار جبرئيل الى اسود بن عبد يغوث فاستسقى و انشق بطنه و مات و مرّ العاص بن وائل بجبرئيل فاشار الى قدمه فدخل فيها شىء فورمت و مات و مر ابن الطلائه بجبرئيل فتفل جبرئيل فى وجهه فصابته السماء فاحترق و اسود وجهه حتى رجع الى اهله فقالوا لست صاحبنا و طردوه فاصابتها العطش حتى مات، ثم ذكر دعوه النبي ﷺ لقريش و العرب و نفورهم عنه و حفظ ابى طالب له و حمايته عنه.

يقول على بن موسى بن طاووس: و قال جدى الطوسى فى التبيان ان المستهزين خمس نفر من قريش، الوليد بن المغيره، و العاص بن وائل و ابو ربيعه و اسود بن عبد يغوث و الحرب بن عبطله فى قول سعيد بن جبير، و قيل اسود بن عبدالمطلب، و اعلم ان هذا مما يتعجب منه ذو الالباب ان يكون قوم من العقلاء عاكفين على عباده الاحجار و الاخشاب مما لا ينفع و لا يدفع و هم قد صاروا بعبادتها ضحكه لكل عاقل و موضع الاستهزاء لكل جاهل، فيأتى رسول الله فيقول اعبدوا خالق هذه الاحجار و الاخشاب و هم يعلمون انها ما خلقت نفوسها لأنهم يحكمون عليها بما يريدون من عماره و خراب فيضحكون منه و يستهزون به و ينفرون عنه و يسمعون ايضاً لسان

حالتها انها تقول لهم ان كنت الهه لكم فاقبلوا منى فانتم ترونى محتاجه الى من يحفظنى محتاجه الى من ينقلنى و محتاجه الى كل شىء يحتاج مثلى اليه فاعبدوا من انا و انتم محتاجون اليه و من خلقنا و هو يتصرف فينا و ما نقدر على الامتناع عليه فلا يقبلون ايضاً من هذه الاشارات العقليه و قد كان ينبغل العقل انه لمن قال لهم النبى ﷺ اتركوا عبادتها بالكليه و استريحوا من العباده و اشتغلوا باللذات الدنيويه ان يقبلوا منه و يشهد عقولهم ان الحق فيما قاله و الا نفروا عنه فيه بسعاده الدائمه الصافيه التى لا- نشهد العقول باستحالتها و ترجى على اقل المراتب رجاء يحتمل ان يكون صاحبه ظافراً بالمطالب فلا ينفع معهم فى الانتقال عما لا ينفع على اليقين بل هو جنون لا تبلغ اليه الدواب و لا غير المكلفين فانها جميعها ما تقصد الا ما ترجوا نفعه او دفعه فاحذر أيها العاقل هذه العثره الهائله التى كان منشؤها حب النشا و التقليد للآباء و طلب الرياسه حتى عمى العقل منهم البصر و القلب و صاروا فى ظلمات ذاهله و هلكات هائله.

فصل

فيما نذكره من الجزء الرابع من تفسير على بن ابراهيم و هو الجزء الثانى من المجلد الثانى و جميع الكتاب اربعة اجزاء فى مجلدين و الذى نقله من الوجهه الثانيه من القائمه الثالثه من الكراس السابع و الثلاثين من الكتاب بلفظه و اما قوله [تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا- فساداً و العاقبه للمتقين] فانه حدثنى جدى على بن ابراهيم عن أبيه عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقرى عن حفص بن غياث قال قال ابو عبدالله يا حفص! و الله ما انزلت الدنيا من نفسى الا- منزله الميته اذا اضطررت اليها اكلت منها، يا حفص! ان الله تبارك و تعالى علم ما العباد عليه عاملون و الى ما هم صائرون فحلم عنهم عند اعمالهم السيئه لعلمه السابق فيهم و انما يعجل من لا يعلم فلا يغررك حسن الطلب ممن لا يخاف الفوت ثم تلى قوله [تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا فساداً و العاقبه

للمتقين] وجعل يبكى و يقول ذهبت الأمانى عند هذه الآيه، ثم قال فاز و الله الفائزون الابرار أتدرى من هم؟ هم الذين لا يؤذون الذر، كفى بخشيته الله علما و كفى بالاعتزاز بالله جهلاً، يا حفص! ان الله يغفر للجاهلين سبعين ذنباً قبل ان يغفر للعالم ذنباً واحداً من تعلم و علم و عمل بما علم دعى فى ملكوت السموات عظيماً. فقيل: تعلم الله و عمل الله و علم الله، قلت جعلت فداك فما حد الزهد فى الدنيا؟ فقال حد الله ذلك فى كتابه فقال لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم، ان أعلم الناس بالله أخوفهم لله و أخوفهم له و أعلمهم به و أعلمهم به ازهدهم فيها، فقال له رجل يابن رسول الله اوصينى، فقال إتق الله حيث كنت فانك لا تستوحش.

يقول على بن موسى بن طاووس: رايته فى تفسير الطبرسى عند ذكر هذه الآيه قال: و روى عن أمير المؤمنين انه قال: ان الرجل ليعجبه ان يكون شراك نعلمه اجود من شراك نعل صاحبه، فيدخل تحتها، و اعلم ان فى هذا الحديث الذى رواه على بن ابراهيم و الآيه الشريفه امور ينبغى للعاقل الاستظهار لمهجته فى السلامه منها بغايه طاقته.

منها قوله تعالى: (ان الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض و لا فساداً) فقد صار الحرمان للجنان متعلقاً باراده العلو و العصيان قبل مباشرته بالجنان او الاركان و هذا حال خطر عظيم الشأن فليحفظ الانسان بالله جل جلاله سراير قلبه و تطهيره بالله و التوبه و الاستغفار من مهالك دينه، و منها قوله إنه نزل الدنيا منزله الميته ياكل منها كل مضطر و هذا حل عظيم يدل عليه العقل المستقيم، لأنها شاغله عن الله و عليه وعد الآخرة، فاذا لم يعرف الانسان قدر ما يريد الله ان ياخذ منها؛ فلتكن كالميته عنده، فهو يسير فى طلب السعاده الدائمه الباهره او حفظ حرمه الله القاهره، فان لم يعرف العبد ما ذكر فليستعن الانسان بالله تعالى فى تعريفه بمراده، اما بالالهام او طريق من طرق ارشاده، و منها ان قوله إن الله علم ما هم اليه صائرون، فحلهم عنهم، و هو معنى شريف لأن الله تعالى احاط علما بالذنب و عقوبته، فهو يرى من افق علم الغيوب اهل الذنوب فى المعنى و هم فى العذاب و النيران

و انهم ساعون الى الهلاك و الهوان و الغايب عنه كالحاضر فى علمه لذاته، فحلم عن المعاجله اذ هو محيط بها و العبد محجوب عن خطر ذنوبه بغفلاته، و منها قوله ذهبت الامانى عند هذه الايه و كيف لا تذهب الامانى صريحه بذكر شرط استحقاق المقام بدار النعيم و من هذا يسلم ركوب هذا الخطر العظيم، و كيف تسلم القلوب من اراده مخالفه للمطلع عليها و مزيده لما لا يريد هو جل جلاله صرف الاراده اليها، اعان الله تعالى على قوه تطهير القلوب من سواه و تحميها ان تحرز منها ما لا يرضاه، و منها ان الابرار لا- يؤذون الذره كيف يكون حال من لا- يخلوا من اذى نفسه و هى ملك الله و اذى غيره مما فوق الذره و التهوين بالله المطلع على سره و نجواه و مثل على التحقيق لان اذى الذره و غيرها لغير مراد الله المالك الشفيق عبث و فساد و خلاف سبيل التوفيق، و منها قوله انه يغفر للجاهل سبعين ذنبا قبل الغفران للعالم ذنب واحد فهو واجب للعقول لأن الجاهل ما جاهر الله فى حفره ذكره و لا- عرفه جيداً و لا- عرف قدر الذنب جيداً، فهو يعصى من وراء ستاره جهله، و العالم بالله العامل عن المجاهره بمعصيه الله كالمستخف و المستهزء بالمطلع علم الذاكر انه بين يديه و كم بين من يعصى سلطاناً خلف بابه، و بين من يعصيه مواجهه غير مكترث لغضبه و عقابه، و مستخف بحضرتة و اذائه، لا حول و لا قوه الا بالله، و منها قوله إن حد الزهد ان لا تأسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم و هذا شرط هائل، و ما ارى هذا يصح الا لمن لا يكون له اراده مع مولاه، بل يكون متصرفاً فى الدنيا كالخازن و الوكيل، و انما يتصرف به جل جلاله و لله تعالى و منفذ او امره الشريفه فيما يرضاه و هو يحتاج الى قوه ربانيه و رحمه الهيئه، و منها قوله إتق الله حيث كنت فانك لا- تستوحش للامر على هذه الوصيه، لأن المتقى للعظمه الالهيه قوى بها غريزتها، مستغن بها مستأنس بها، جليس لها محمى بها، فمن ذا يقدر او يقوى عليها حتى توحش من انضم بقلبه و قلبه اليها؟ و كيف يستوحش من ظفر باقبال الله تعالى عليها و هو يريد المخلوق من التراب بدلا او جليسا او مونساً اخرى مع وجود كلما يريد من رب الارباب و اسعوه من هو به تعالى من ذوى الالباب.(١)

آيه الله استادى دربارہ تفسیر قمی می فرماید:

١- . سعد السعود، ص ٩٠/٨٣ سيد بن طاووس، چاپ اول، حیدریه، نجف، سال ١٣٦٩ هـ.

تفسیر قمی منسوب به علی بن ابراهیم قمی، متوفی بعد از ۳۰۷ ق، از مشایخ شیخ کلینی [متوفی ۳۲۸]، معاصر با زمان امام حسن عسکری (۱) می باشد.

درباره این تفسیر دو بحث است:

۱. آیا علی بن ابراهیم تفسیر داشته است؟

۲. آیا این تفسیر که در دست ما است همان است؟

در پاسخ سؤال اول چند عبارت می آوریم:

۱. نجاشی _ متوفی ۴۵۰ [قرن پنجم]: علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمّی ثقه فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب سمع و أكثر و صنّف کتاباً و اضّر (۲) فی وسط عمره و له کتاب التفسیر و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب قرب الاسناد و کتاب الشرائع و کتاب الحیض و کتاب التوحید و الشرك و کتاب فضائل امیرالمؤمنین و کتاب المغازی و کتاب الانبیاء و رساله فی معنی هشام و یونس، و جوابات مسائل سأله عنها محمّد بن هلال. (۳)

۲. شیخ طوسی _ متوفی ۴۶۰ [قرن پنجم]، اسم او را برده و گفته است: له کتب منها کتاب التفسیر و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب المغازی و کتاب الشرائع و کتاب قرب الاسناد.

و زاد ابن ندیم (۴): کتاب المناقب و کتاب اختیار القرآن.

بنابراین جای شک نیست که علی بن ابراهیم، تفسیری داشته است.

۱- وفات امام %: ۲۶۰ ق.

۲- نابینا شد.

۳- فهرست نجاشی، ص ۲۶۰، چاپ جدید، تصحیح آیه الله زنجانی شبیری، بعضی معتقدند که نجاشی فهرست را بعد از فهرست شیخ طوسی نگاشته است و به آن نظر تميمی و تصحیحی و... دارد.

۴- در فهرست خودش.

۳. ابن الندیم (۱): من العلماء و الفقهاء و له من الكتب الكتاب المناقب و كتاب اختيار القرآن و كتاب قرب الاسناد.

۴. مرحوم طبرسی (۲) در تفسیر مجمع البیان مطلبی را از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند (۳) و در جای دیگر هم داستانی را نقل می کند و می گوید: و قد روی هذه القصة بعينها علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبان عن الصادق و ان اختلف بعض الفاظه (۴).

و در جای دیگر: روی علی بن ابراهیم عن أبيه عن النضر بن هشام عن الصادق قال ان ابراهیم... پس معلوم می شود علی بن ابراهیم تفسیری داشته است و یکی از مآخذ تفسیر مجمع البیان می باشد (۵).

این تفسیر را سه نفر تلخیص کرده اند. یکی از ملخصین شناخته نشده و دو نفر شناخته شده هستند.

مرحوم حاج آقا بزرگ در «الذریعه» هر سه مختصر را تحت عنوان «اختصار تفسیر القمی» یا «مختصر تفسیر القمی» نام می برد. یکی از ملخصین، ابن عتائقی است. مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» می فرماید: «مختصر تفسیر علی بن ابراهیم القمی للشیخ کمال الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابراهیم العتائقی» تاریخ تألیف این کتاب ۷۶۷ ق است.

۱- در فهرست، ص ۳۲۵.

۲- متوفی ۵۴۸ ق، قرن ششم.

۳- چاپ اسلامی که حاشیه آقای شعرانی را دارد و در ده جلد چاپ شده است، ج ۲، ص ۲۰۰.

۴- ج ۱، ص ۲۰۴.

۵- یکی از کارهایی که در این کتاب انجام شده این «طبرسی و مجمع البیان». کتابی نوشته شده به نام است که مآخذ مجمع البیان را معرفی کرده و گفته از مآخذ مجمع البیان، تفسیر علی بن ابراهیم است.

یعنی در قرن هشتم این تفسیر در اختیار بوده و این شخص آن را تلخیص نموده است.

ابن عتاقی در ابتداء تلخیص گفته است: أحببت أن اختصره باسقاط الاسانید و المکررات و حذف بعض لفظ القرآن الکریم لشهرته إلا ما لا بد منه و بحذف ما فائدته قليلة و ربما أضيف الى الكتاب ما يليق به.

و در آخر کتاب فرموده: هذا آخر ما احتوينا و أضفنا اليه ما خطر بالبال بما يناسبه و ردنا ما جاء ظاهره [ظاهرآ] في عدم عصمه الانبياء و الاولياء فانّ مذهب اهل البيت ليس ما يقوله هذا الرجل فان مذهبهم تنزيه الانبياء و الاثمه عن جميع القبائح و اعلم انّ لنا في كثير من هذا الكتاب نظراً فانه لا يوافق المذهب الذي هو الآن مجمع عليه. (۱)

شخص دیگری که این کتاب را تلخیص کرده است: شیخ تقی الدین ابراهیم کفعمی (۲) متوفی ۹۰۵ است و معلوم می شود این تفسیر تا اول قرن دهم هم بوده است.

در «الذریعه» این مختصر معرفی شده است: اختصار تفسیر علی بن ابراهیم للشیخ تقی الدین ابراهیم الکفعمی المتوفی ۹۰۵.

کتابی است به نام «تأویل الآيات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره» تألیف شرف الدین علی حسینی استرآبادی غروی، از شاگردان محقق ثانی، از علماء قرن دهم.

موضوع این کتاب با موضوع تفسیر علی بن ابراهیم ارتباط دارد. زیرا هر دو،

۱- روضات الجنّات، ص ۳۴۹، چاپ دوم. این تلخیص در دست صاحب روضات الجنّات بوده است و این ابتداء و انتها را نق کرده است.

۲- صاحب مصباح کفعمی، البلد الامین، قرن ۱۰، شخص سوم که تفسیر قمی را تلخیص کرده شناخته نشده است.

بسیاری از آیات را برائمه تطبیق کرده اند. در این کتاب مطالب فراوانی از تفسیر قمی نقل شده است. و تفسیر قمی از مآخذ مهم آن کتاب است.

پس این تفسیر از زمان تألیفش تا قرن دهم موجود بوده است. یک عالم معتدل [نه وسواس] اگر ببیند که از این تفسیر در قرن ۴ و ۵ و ۶ و ۹ و ۱۰ نام برده‌اند و مطالبی نقل کرده‌اند، یقین می‌کند که تفسیری به این نام وجود داشته است.

از قرن دهم که بگذریم، نیز علمایی هستند که این تفسیر موجود در زمان ما را تفسیر قمی دانسته و از آن مطالبی را نقل کرده اند. از جمله: میرزا محمد رضا نصیری در «تفسیر الائمه»، مرحوم مجلسی در «بحار»، مرحوم شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» و کتاب های بعدی...

مرحوم مجلسی در جلد اول بحار الانوار، می‌فرماید: و کتاب تفسیر علی بن ابراهیم من الکتب المعروفة و روی عنه الطبرسی .

مرحوم صاحب وسائل: و قد شهد علی بن ابراهیم بثبوت احادیث تفسیره و انه مرویة عن الثقات عن الائمة. (۱)

تفسیر صافی و نور الثقلین و تفسیر برهان و کتب بعدی همه از تفسیر علی بن ابراهیم مطالبی را نقل کرده اند و از مصادرشان بوده است.

مرحوم بلاغی: من جمله ما حضرنی عند کتابتی لهذا التفسیر من کتب الشیعه من کتب التفسیر و أنقل عنه تفسیر علی بن ابراهیم. (۲)

مرحوم سید حسن صدر: لا یختلف اثنان من الشیعه فی وثاقته و جلالته. له کتاب تفسیر القرآن علیه المؤول للشیعه الی الیوم و الیه المرجع لانه تفسیر بالمأثور عن أهل البيت (۳).

۱- وسائل، ج ۲۰، ص ۶.

۲- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۹.

۳- تأسیس الشیعه، ص ۳۳۰.

شهید ثقه الاسلام تبریزی، کتابی مانند الذریعه دارد، به نام «مرآه الکتب». البته این کتاب خیلی خلاصه است ولی حاکی از اطلاعات بسیار وسیع اوست و این کتاب در دست حاج آقا بزرگ نبوده است. او می نویسد:

اكتفى فى تفسير بعض الآيات بقوله قال، قيل، انّ المراد بفاعل قال هو الصادق .و الأ خرج أكثر تفاسيره عن حدّ الروايه الى حدّ التفسير بالرأى و احتراز الاماميه خصوصاً المحدثين عنه معلوم. (۱)

در این عبارت به نکته ای اشاره کرده و آن این که: علی بن ابراهیم در تفسیرش به لفظ «قال» اکتفا کرده و نگفته «قال الصادق». اما گفته شده که فاعل «قال» امام صادق است و الا کسی بگوید، فاعل قال خودش می باشد، پس تفسیرش تفسیر به رأی خواهد شد زیرا در بسیاری از موارد، تفسیر به خلاف ظاهر است. و حال آن که یک عالم امامی به خصوص یک محدث امامی مانند علی بن ابراهیم از این کار [تفسیر به رأی] دوری می جوید. او از مشایخ شیخ کلینی است. کافی که شانزده هزار روایت دارد، در شش هزار روایتش [یعنی ثلث کافی] نام این فرد در سندها وجود دارد.

رساله ای است به نام «مشایخ الشیعه» که آقای دانش پژوه آن را در یکی از یادنامه ها چاپ کرده است. در این رساله نام عدده ای از علماء شیعه برده شده است. در آن آمده است: که تفسیر علی بن ابراهیم از امام حسن عسکری گرفته شده است.

بعضی می گویند این رساله از پدر شیخ بهائی است. که از علماء قرن دهم است.

پس او هم در قرن دهم به وجود این تفسیر اقرار داشته است. ولی این که

اضافه کرده این تفسیر از تفسیر امام حسن عسکری گرفته شده، اشتباه است چون این دو هیچ ربطی به هم ندارند. و حتماً مرحوم پدر شیخ بهائی یکی از این دو تفسیر را ندیده و الا این را نمی فرمود.

تفسیر قمی سه نوبت چاپ شده است. نوبت اول وزیری سال ۱۳۱۳، چاپ دوم رحلی و همراه تفسیر امام حسن به این صورت که تفسیر علی بن ابراهیم در متن و تفسیر امام حسن در حاشیه چاپ شده است.

از این دو چاپ، ظاهراً دومی بهتر باشد و چاپ سوم در نجف انجام شده است.

حضرت آقای جزائری این کتاب را تحقیق و در دو جلد در نجف چاپ کرده است. و در اول این چاپ گفته است دو چاپ قبلی غلط بسیار دارد.

اما نقطه ضعفی را هم برای چاپ سوم گفته اند و آن این که مواردی را که بر علیه شیخین بوده است ایشان حذف کرده است. ولی ما به این سخن یقین نداریم. با توجه به این که ایشان یک عالم ولایتی است و اگر چنین کاری را کرده بود حتماً اعلام می کرد و یا این که به جای موارد حذف شده نقطه [...] می گذاشت.

از جمله انتقادهایی که به این تفسیر شده این که در این کتاب روایاتی است که با مسأله عصمت سازش ندارد. یا روایاتی است که دال بر تحریف قرآن است. یا این که خیلی از روایاتش آیات را تأویل و برائمه تطبیق می کند. این را در صفحات بعد پاسخ خواهیم داد.

بحث دوم درباره این که آیا تفسیری که اکنون در دست ماست همان است که از اول بوده یا در آن تصرفی شده است؟

از زمان مرحوم علامه مجلسی [قرن یازدهم] تا الآن تفسیر علی بن ابراهیم همان است که در دست ماست.

بحث در پیش از قرن یازدهم است. یعنی آیا تفسیری که از قرن چهارم تا

قرن دهم در دست علماء بوده همان تفسیری است که اکنون در دست ما است یا نه؟

اول کسی که این مسأله را خوب دنبال کرده است مرحوم علامه حاج آقا بزرگ تهرانی است، که یک دور این تفسیر را خوانده و یادداشت هایی کرده و نتیجه آن را در چند صفحه در الذریعه آورده است.

در زمان ما هم آیه الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی این بحث را پی گرفته و خیلی خوب بحث کرده اند.

از مطالبی که در الذریعه فرموده است و نیز آن چه که با مروری که خودمان در کتاب می نمایم، به دست می آوریم این است که این تفسیری که در اختیار ما است قسمتی از آن تفسیر علی بن ابراهیم و قسمتی از آن تفسیر ابی الجارود است و قسمتی از جاهای دیگر و قسمت چهارم ممکن است تفسیر روایتی نباشد بلکه علی بن ابراهیم یا ابی الجارود یا شخص سومی از خود گفته باشد.

پس قضاوت نهایی درباره این تفسیر این است که یک مقداری از تفسیر علی بن ابراهیم در این کتاب است و بقیه از دیگران است.

مرحوم حاج آقا بزرگ می فرماید:

«تفسیر ابی الجارود اسمه زیاد بن منذر المتوفی (۱) ۱۵۰، کان اعمی من حین ولادته تنسب الیه الزیدیه (۲) الجارودیه (۳) و کان من اصحاب الائمة الثلاثه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و لکن یروی تفسیره عن خصوص الباقر ایام

۱- یعنی حدود ۱۶۰ سال قبل از وفات علی بن ابراهیم.

۲- الزیدیه القائلون بامام زید بن علی و هم فرق اغلبهم یقولون بامام ه کل فاطمی عالم صالح ذی رأی یخرج بالسیف. [شرط امامت را قیام م بدانند و لذا امام باقر % به بعد را قبول ندارند].

۳- الجارودیه و هم القائلون بالنص علی و کفر الثلاثه و کفر کل من أنکره.

استقامته (۱) و كآئه كان يكتبه عن املائه . و لذا نسبه ابن النديم الى الباقر و هو اول تفسير ذكره في صفحه ۵۰ تسميته كتب التفاسير» (۲).

يك مورد از تفسير سوره آل عمران را هم به عنوان نمونه نقل مي كنيم (۳): قال حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن منصور بن يونس بن عمر بن يزيد قال قال أبو عبد الله

این سند نشان می دهد که از علی بن ابراهیم است چون «حدثني أبي» دارد. و این بهترین شاهد است چون سندهای او معمولاً «حدثني أبي» دارد.

و چند سطر بعد....: و فی روایه أبي الجارود عن أبي جعفر... این روایت أبي الجارود است.

ممکن است کسی احتمال دهد که این روایت هم از علی بن ابراهیم باشد. چون ابی الجارود قبل از او است و علی بن ابراهیم از او روایت کرده باشد. اما این طور نیست زیرا در صفحه ۱۰۹ آمده: فقال علی بن ابراهیم فی قوله «یا ایها الذین آمنوا...» و چند سطر بعد: و فی روایه أبي الجارود عن أبي جعفر و چند سطر بعد: رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم...

معلوم می شود شخص دیگر این تفسیر را جمع کرده است. که مقداری از تفسیر ابی الجارود و مقداری از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است اولی را با عنوان فی روایه أبي الجارود که معمولاً بی سند و از امام باقر است و دومی را با عنوان قال علی بن ابراهیم که در اکثر موارد با سند و از امام صادق است.

۱- ایامی که هنوز منحرف نشده بود. چون زیدیه و جارودیه از راه حق منحرف هستند.

۲- الذریعه، ج ۴، ص ۲۵۱.

۳- چاپ اول، ص ۹۵، س ۴

این قرینه در سوره آل عمران در هفت مورد یافت می شود. (۱)

به هر حال تفسیری که در دست ما است مرکب از این دو تفسیر است. حاج آقا بزرگ تهرانی معتقد است اعتبار تفسیر اَبی الجارود از تفسیر علی بن ابراهیم کمتر نیست و ضروری به اعتبار این تفسیر نمی زند. ولی بعضی معتقدند هر کدام حسابی دارد و می گویند این تفسیر مرکب است و اَبی الجارود شخص منحرفی بود و قابل قیاس با علی بن ابراهیم نیست.

اما این گفتار دوم اشتباه است چون در این تفسیر اگر چه از هر دو روایت نقل شده است، ولی سخن هر کدامشان مشخص و معلوم است. اگر هیچ کدام از منقولات اَبی الجارود را نپذیریم، دلیل نمی شود قسمت دیگر را رد کنیم. زیرا روایت هر کدام به طور جداگانه نقل شده است. روایات اَبی الجارود از امام باقر و روایات علی بن ابراهیم از امام صادق نقل شده است.

پس روشن شد قسمتی از این تفسیری که در اختیار ما است تفسیر علی بن ابراهیم و قسمت دیگر تفسیر اَبی الجارود است. ولی حاج آقا بزرگ می فرماید قسمت سومی هم دارد که مربوط می شود به عالمی که این کتاب را جمع کرده است که به آن دو کتاب اکتفا نکرده است بلکه روایات دیگری که متناسب با آن روایات باشد را آورده است.

قسمت چهارمی را هم ما می گوئیم که به ذهن می آید روایت نباشد آن جاهایی است که «قال» دارد. زیرا آن جا که «قال» دارد اگر سخن ثقه الاسلام تبریزی را بپذیریم که منظور از «قال» «قال الصادق» است جزء روایات می شود. اما آن جا که «قال» ندارد به ذهن می آید که مؤلف از خودش گفته باشد.

نمونه ای از چهار قسمی که در این تفسیر است:

۱. قال حدثني أبي عن ابن أبي عمير....(۱) [سند را ذکر می کند].

۲. در صفحه قبل گذشت.

۳. و قوله (يا أهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تكتُمون الحق و أنتم تعلمون) أي تعلمون ما في التوراه من صفه رسول الله □ و تكتُمونه.

این جا مثل يك مفسّر، آیه را آورده و «أى» تفسیریه آورده است البته ممکن است مطلب را از روایت گرفته باشد ولی شکل روایت ندارد.

۴. و قوله (و قالت طائفه من أهل الكتاب امنوا بالذی انزل على الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم يرجعون) قال نزلت فی قوم من اليهود. اگر «قال» را اسناد به امام صادق بدهیم، روایت است و الا از خود مؤلف است.

و قوله (و من أهل الكتاب من ان تأمنه بقنطار...) قال علی بن ابراهیم قال اليهود یحلّ لنا أن نأخذ مال الامیین الذی لیس معهم الكتاب فردّ الله علیهم فقال و یقولون علی الله الکذب.

که به ذهن می آید این سخن از خود علی بن ابراهیم باشد. پس کتاب مرکب هست ولی نه آن طور که با هم خلط شده باشد. چه کسی این کار را انجام داده و مطالب را جمع کرده است؟

در تمام نسخه های مصحح نام «ابوالفضل العباس بن محمّد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر قال حدثنا علی بن ابراهیم.... وجود دارد. که مربوط به اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم است. و نیز خودش به وسیله ابن عقده [از علماء همان دوره] از تفسیر أبی الجارود نقل می کند. ولی در هیچ کتابی مطرح

نشده است که این شخص چه کسی است؟ فقط معلوم است که از شاگردان علی بن ابراهیم می باشد.

آن سلسله روایاتی که مربوط به ابی الجارود و غیر او است باید مثل سایر روایات تفاسیر، تک تک بررسی شود و آن قسمتی که مربوط به علی بن ابراهیم است نیاز به بررسی ندارد زیرا در مقدمه تفسیرش گفته است: نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا من مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم. و این یک توثیق عام است. هر حدیثی که شاهد و سند داشته باشد که از علی بن ابراهیم است سلسله سندش خوب است.

در ابتداء تمام نسخه های خطی نام آن شخصی که با چند واسطه به امام کاظم می رسد و نیز جمله «وقال علی بن ابراهیم» وجود دارد و سپس جمله فوق ذکر شده است. صاحب وسائل و آیه الله خویی هم به آن عبارت اعتماد کرده و آن را از توثیقات عام می دانند. آیه الله خویی می فرماید: فان فی هذا الکلام دلالة ظاهره علی أنه لا یروی فی کتابه هذا الا عن ثقه. (۱) صاحب وسائل می فرماید: وقد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و أنها مرویه عن الثقات عن الائمة. (۲) اما راجع به مسأله تحریف و تأویل و این که روایاتی از این تفسیر با عصمت معصومین منافات دارد. آقای جزایری در مقدمه در چاپ جدید جواب داده اند:

جواب نقضی: اگر به ما بگویند چرا این کتاب را چاپ کردید در حالی که دلالت بر تحریف دارد و سنی ها به ما ایراد می گیرند در پاسخ می گوئیم کتب حدیثی خود اهل تسنن هم از این روایات دارد. و موارد متعددی از روایات

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۸.

تحریف را از کتب اهل سنت آدرس داده است. پس سنی ها نمی توانند این ایراد را به ما بگیرند. و خودشان هم باید از آن روایات پاسخ دهند.

جواب حلی: تحریف گاهی به زیاده و گاهی به نقیصه است. تحریف به نقیصه گاهی در کل آیات و گاهی در آیات مربوط به ولایت است. اگر کسی قائل به تحریف است تحریف به نقیصه و مربوط به آیات ولایت است. خیلی از کتاب ها شامل این طور روایات است و باید یک جواب کلی بدهیم نه این که فقط این کتاب را زیر سؤال ببریم.

مرحوم حاجی نوری در کتابی که راجع به تحریف نوشته هزار روایت نقل می کند که مربوط به تحریف است. که ممکن است چند تا از آن منقول از این کتاب باشد.

پس این هزار روایت را باید جواب دهیم. جواب اجمالی این است که: قسمتی از این روایات مکررات است. یک روایت در چند کتاب نقل شده که وقتی حذف شود عدد پایین می آید.

قسمتی هم اختلاف قرائات است و این غیر از تحریف است. مثلاً به جای «ولا الضالین» «غیر الضالین» قرائت کرده اند. این مربوط به تحریف نیست.

و اینها را هم باید کم کنیم.

شخصی است به نام «سیاری» و کتابی دارد به نام «قرائات سیاری» او در کتب رجال تضعیف شده است. قسمت عمده ای از روایات تحریف هم از او است. تمام روایات سیاری را هم باید از آن هزار روایت بر داریم.

پس از هزار روایت عدد خیلی کمی می ماند که باید جواب دهیم و جوابش هم مشکل نیست. مثلاً می شود گفت این روایات جنبه تفسیری و توضیح دارد.

یعنی در بعضی قرآن ها مثلاً کاتب قرآن نوشته باشد یا أیها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی، عالم بعدی خیال می کند این هم جزء قرآن است. یا امام .

این گونه قرائت کرده باشد و طرف فکر می کند این جزء آیه است. در حالی که اینها توضیحات است.

مطلب دیگر: آیه الله زنجانی یک دوره تفسیر علی بن ابراهیم را با «تأویل الآیات» که از این تفسیر مطالبی را نقل می کند تطبیق کرده است. یعنی نسخه خطی «تأویل الآیات» را گرفته و هر جا که گفته است «قال علی بن ابراهیم» به این تفسیر مراجعه کرده است که آیا در آن هست یا نیست. اگر هر چه نقل کرده است در این تفسیر باشد معلوم می شود که این تفسیر دست او بوده است. ولی نتیجه تطبیق این شده که کتابی که در دست صاحب تأویل الآیات بوده غیر از این تفسیر است.

از باب نمونه آیه الله زنجانی در صفحه ۲۷ نسخه تفسیر خود نوشته اند: و فی تأویل الآیات: علی بن ابراهیم عن محمد بن اَبی عمیر عن... ولی در این تفسیر نیست.

پس معلوم می شود تفسیر علی بن ابراهیم اصلی یا چیزی غیر از آن تفسیری که در دست ما است در اختیار او بوده است. در صفحه: ۴۱۴ فی تأویل الآیات قال علی بن ابراهیم فی تفسیره... که در این تفسیر کنونی نیست.

پس به این نتیجه رسیده اند که آن چه که در دست صاحب تأویل الآیات بوده و از آن نقل می کرده است غیر از تفسیری است که در اختیار ما است.

یک مورد هم از مجمع می آوردند که مجمع البیان از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند ولی با تفسیری که به دست ما است تطبیق نمی کند. موارد فراوان دیگری را هم نقل می کنند که در مجمع هست و در این تفسیر هم هست ولی اختلاف نسخه زیادی دارد. آن قدر که نمی توان گفت شاید کاتب این طور نوشته باشد. اینها همه شاهد سخن حاج آقا بزرگ است که این تفسیر، همان تفسیر اصلی علی بن ابراهیم نیست. و آن تفسیر اصلی یا خلاصه اش در دست صاحب «تأویل الآیات» بوده است.

کار دیگر که آیه الله زنجانی دام ظلّه انجام داده اند این است که هر جا: «شواهد التنزیل» از ابی الجارود مطلبی نقل کرده با آن چه در تفسیر قمّی است تطبیق کرده اند تا گواه شود که از ابی الجارود است. و این جاها را در نسخه تفسیر خود «لام» گذاشته اند در شواهد التنزیل هم هست.

در پایان لازم است به مقاله حجه الاسلام و المسلمین حاج سید جواد شبیری در مجله آئینه پژوهش شماره ۴۸ که اشاره ای به نظر والدشان نسبت به تفسیر قمّی دارد رجوع شود چون ممکن است این جانب اشتبهاً مطلبی را به ایشان نسبت داده باشم. (۱)

تفسیر علی بن ابراهیم قمّی [ت ۳۰۷ هـ] در طبقات مفسران شیعه

اشاره

مؤلف آن ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی استاد و شیخ ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی است، کلینی در کتاب کافی فراوان از او روایت کرده است او از مشایخ کلینی است و هم عصر امام حسن عسکری بوده است و تا سال ۳۰۷ ق زنده و باقی بوده است چون در عیون اخبار الرضا از حمزه بن بن محمّد جعفر روایت می کند که او می گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ هـ ق به ما خبر داد این تفسیر مورد استناد اصول کافی و دیگر کتاب های اربعه بوده است چاپ آن در سال ۱۳۱۳ هـ ق به صورت چاپ سنگی در تهران انتشار یافت و بار دیگر در سال ۱۳۱۵ هـ ق به همراه تفسیر عسکری چاپ گردید. مرحوم حاج آقا بزرگ می فرماید: «نسخه ای از آن پیش من است که برخی از سخنان آن را نقل می کنم:

سر آغاز خطبه

۱- آشنایی با تفاسیر، بخش تفاسیر شیعه، ص ۱۳۷/۱۲۵ ناشر قدس، رضا استادی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۳.

الحمد لله الواحد الأحد الصمد الفرد الذی لا من شیء کان... تفسیر قمی خود مستقل است و ارتباطی با تفسیر امام عسکری . ندارد و از سوی دیگر قمی دو تفسیر کوچک و بزرگ ندارد.... روش تفسیری قمی آن است، که در تفسیر خود به روایاتی که از امام صادق منقول است استناد جسته است و بیشتر آن ها را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم از اساتید خود که بالغ بر شصت نفر از اصحاب حدیث هستند، روایت می کند و اغلب مرویات پدرش از طریق محمد بن ابی عمیر با _ استناد از امام جعفر صادق است که به صورت مرسل می باشد و گاهی از استاد دیگرش شیخ ظریف بن ناصح از عبدالصمد بن بشیر از ابی الجارود است و چون این تفسیر تمام روایاتش از امام صادق است روایتگر این تفسیر خواسته است برخی از روایات امام باقر . را که به ابی الجارود املاء فرموده اند، وارد این تفسیر نماید و گاهی برخی از روایات را از مشایخ دیگر خود به مناسبت آیاتی که در آن وجود نداشته است وارد می سازد تا فائده اش بیشتر و تفسیرش را پر بارتر سازد این نوع تصرّف در اوائل سوره آل عمران تا پایان قرآن صورت پذیرفته است شاگرد او همان است که در تعدادی از نسخه ها که ما دیده ایم نام خود را در آغاز تفسیر آورده است چون در همان نسخه ها که ما دیده ایم پس از فراغت از بیان انواع علوم قرآن می گوید: به من حدیث نمود ابوالفضل عتّاس بن محمّد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر . گفت: حدیث نمود ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، حدیث نمود پدرم از محمّد بن ابی عمیر از حماد بن عیسی سپس تعدادی از راه های والد علی بن ابراهیم بن هاشم را ذکر می کند به عنوان پدرم حدیث کرد که از فلانی.... به جای گفتار اول خود عطف و حواله می کند می گوید: پدرم حدیث نمود سپس شروع به تفسیر بسم الله می نماید و احادیث را به عنوان حدیث کرد پدرم.... وارد می سازد.... در

اول سوره بقره همه مرویات علی بن ابراهیم از پدرش می باشد تا اوائل سوره آل عمران در تفسیر آیه (و انبأتکم بما تأکلون و تدخرون فی بیوتکم) ولی بعدها اسلوب روایت تغییر پیدا می کند و می گوید به ما حدیث نمود احمد بن محمد همدانی، حدیث نمود جعفر بن عبدالله. حدیث نمود کثیر بن عیاش از زیاد بن منذر ابی الجارود از محمد بن جعفر بن علی . با این سند در صفحات ۱۰۸ و ۱۴۶ نیز روایت کرده است و این همان سند مشهور تا تفسیر ابی الجارود می باشد که شیخ طوسی در الفهرست و نجاشی هر دو تفسیر ابی الجارود از او اسناد خویش تا احمد بن محمد همدانی که معروف به «ابن عقده» [متوفی ۳۳۳] است تا پایان سند او آورده اند که در تفسیر سند ضعیفی است به علت کثیر بن عیاش ولی ضرر رساننده نیست چون از افراد موثق اصحاب ما نیز _ روایت کرده است تا به ابی جارود برسد. (۱)

مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی تفصیلاتی در مورد آن تفسیر دارد که علاقمندان می توانند به خود آن کتاب مراجعه نمایند.

علامه حلی در توثیق او می گوید: «ثقه فی الحدیث» و تفسیر وی یکی از منابع تفاسیر بعدی می باشد. (۲)

و در الذریعه آمده است کلینی در الکافی فراوان از او نقل می کند او در عصر زندگی امام حسن عسکری می زیست و تا سال ۳۰۷ زنده بوده است چون صدوق در عیون اخبار الرضا در آن تاریخ حدیثی از او نقل کرده است. قبرش در گورستان معروف شیخان قم، محفوظ و اکنون مزار است و از مؤلفات او جز تفسیر قمی، الناسخ و المنسوخ، کتاب المغازی، کتاب الشرائع، کتاب قرب

۱- الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲، رقم ۱.

۲- خلاصه الاقوال، ص ۴۹.

الاسناد شایان ذکر است. (۱)

تفسیر قمی اثر جاودان و مآثوری از امامین هم‌امین ابوجعفر امام محمد باقر از طریق ابی الجارود و از امام همام امام جعفر صادق از طریق علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است. (۲)

از دیگر تألیفات محدث بزرگوار قمی علاوه بر تفسیر، کتاب‌ها و تألیفات محدث بزرگوار قمی علاوه بر تفسیر، کتاب‌ها و تألیفات کتاب الشرائع، کتاب الحيض، کتاب التوحيد و الشرك، فضائل اميرالمؤمنين، کتاب المغازی، کتاب الانبياء، کتاب المشدّر، کتاب المناقب، کتاب اختيار القرآن می باشد. (۳)

توصیف تفسیر

تفسیر قمی که اکنون در اختیار ما قرار دارد یکی از قدیمی ترین و اصیل ترین تفاسیری است که به دست ما رسیده است و اگر این متن وجود نداشت معلوم نبود به کدام منبع و متن مراجعه شود چون در تمام تفاسیر موجود امامیه اثر و خبری از آن تفسیر وجود دارد و از انوار آن، مستفیض و بهره برداری شده است. (۴)

تفسیر قمی در ترازی نقد آقایان حسن شریفی و محمد حسین مبلّغ

اشاره

در میان منابع و متون معتبر شیعی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، از جمله منابع و تفاسیر مطرح و مورد توجه بوده و هست.

۱- مجمع البیان و طوسی ج ۲، ص ۵۶.

۲- مقدمه کوتاه حاج آقا بزرگ تهرانی بر چاپ تفسیر قمی ۱۳۸۷.

۳- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴- طبقات مفسران شیعه، ش ۱۰۴، ص ۳۲۳/۳۲۵ دکتر عقیقی بخشایشی، چاپ چهارم، ناشر: دفتر نشر. نوید اسلام، ۱۳۸۷.

این تفسیر، در اواخر نیمه اول یا اوایل نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری، نگارش یافته و از همان آغاز، جایگاه لازم را در متون شیعی به دست آورد و هر چه بیشتر بر عمر آن گذشت، انظار بیشتری را به خود جلب کرد، تا آن جا که در قرن های بعد کم تر تفسیر شیعی را می توان یافت که از آن نقل حدیث نکرده باشد. (۱)

از آن جا که بسیاری از عالمان شیعی بر این اعتقاد بوده اند که تفسیر قمی، مجموعه ای از روایات معتبر امامی است و بیشتر نزدیک به اتفاق آنان این نکته را پذیرفته اند، کمتر به نقد و بررسی آن همت گماشته اند.

۱- تا سال ۱۳۱۳ ه. ق تنها نسخه های خطی این تفسیر در کتابخانه های بزرگ وجود داشت، ولی در سال ۱۳۱۳ ه. ق گویا برای نخستین بار، در نجف اشرف به چاپ رسید که چاپ آن سنگی بود. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، معتقد است که نخستین چاپ سنگی این تفسیر که در سال ۱۳۱۳ ه. ق بوده در ایران صورت گرفته است، ولی گویا محل درست چاپ، نجف اشرف است. بلی پس از چاپ سنگی نجف، برای دومین بار در ایران از روی آن چاپ سنگی افست شد. این تفسیر، برای سومین مرتبه در سال ۱۳۱۵ ق در ایران، چاپ شده و تفسیر منسوب به امام عسکری % نیز در حاشیه آن به چاپ رسید. بار دیگر در پائیز ۱۳۶۷ شمسی در قم از سوی مؤسسه دارالکتاب، با مق دمه، تصحیح و پاورقی سید طیب موسوی جزایری، در دو جلد در قطع وزیری، ۸۸۶ صفحه، چاپ و منتشر گردید. مصحح محترم سید طیب موسوی هر چند به سهم خود، زحماتی کشیده است، ولی به نظر می رسد که هنوز نیاز به اصلاحات و نیز ویرایش لفظی دارد. این چاپ، بنا به اظهار مصحح، بر اساس نسخه چاپی نجف اشرف در سال ۱۳۱۳ و نسخه چاپی ایران در سال ۱۳۱۵ و دو نسخه خطی مربوط به کتابخانه آیت الله حکیم و کتاب خانه شیخ کاشف الغطاء مقابله شده است. کتاب یاد شده در بردارنده تفسیر قرآن کریم از آغاز سوره مبارکه فاتحه تا جزء ۲۶ قرآن، پایان است که تمام این قسم تها، در دو جلد و ۸۸۶ صفحه به چاپ رسیده است. «ق» سوره مبارکه در آغاز جلد اول، مقدمه مصحح و نیز متن دیگری به چاپ رسیده است که برخی آن را، محکم و متشابه سید مرتضی م ی دانند و برخی دیگر هم آن را مقدمه قمی بر تفسیرش دانسته اند، در حالی که متن یاد شده نه محکم و متشابه سید مرتضی است و نه مقدمه قمی بر تفسیر خویش بلکه کتابی مستقل است. توضیح این نکته پس از این خواهد آمد.

ولی در ادوار اخیر، به ویژه سده چهاردهم هجری، با توجه به پیدایش این شبهه که ممکن است این تفسیر، تفسیر معروف علی بن ابراهیم نباشد، دیدگاه هایی از سوی پژوهشگران، در نقد و بررسی آن ارائه شده است.^(۱)

دیدگاه ها

برخی محققان، علاوه بر این که همه تفسیر را از آن علی بن ابراهیم می دانند، تمام روایت های آن را صحیح و معتبر تلقی کرده اند و گواه آنان جمله ای است که در مقدمه کتاب ثبت شده:

«و نحن ذاکرون ومخبرون بما ینتهی الینا، ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...».

ما در این کتاب روایاتی را نقل می کنیم که از راه مشایخ و ثقات امامیه از امامان معصومی که خداوند اطاعت آنان را بر ما واجب کرده است، به ما رسیده باشد.

۱- منابعی که به بررسی این تفسیر پرداخته اند، عبارتند از: ۵۰ در این کتاب، بحث فشرده ای در - ۱/۴۹. معجم رجال الحدیث، اثر سید ابوالقاسم خویی، ۱ مورد تفسیر قمی، انجام شده است. ۶۸-۲. بحوث فی علم الرجال، نوشته محمد آصف محسنی قندهاری، ۶۵ ۳. کلیات فی علم الرجال، نوشته جعفر سبحانی، ۳۲۰ ۳۰۹ در این کتاب، بحثی نسبتاً گسترده درباره تفسیر قمی، صورت گرفته است. ۴. صیانه القرآن من التحریف، اثر محمد هادی معرفت، ۲۳۰ ۲۲۹ ۵. اصول علم الرجال بین النظریة و التطبيق، نوشته محمد علی صالح معلم، ۱۸۰ ۱۶۳، این نویسنده در ۱۷ صفحه، با نگاهی دقیق تر به موضوع پرداخته است. ۹۶ ۸۴ در این نشریه آقای سید احمد موسوی در زمینه معرفی این / ۶. کیهان اندیشه، شماره ۳۲ تفسیر، مطالب ارزنده ای را مطرح کرده است. ۷. تصوف و تشیع، نوشته هاشم معروف الحسنی، ترجمه و نشر، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس رضوی، ۲۰۲ ۱۹۶.

و اینک دیدگاه بعضی علماء را که با توجه به جمله یاد شده، تفسیر را معتبر می دانند یاد می کنیم:

شیخ حر عاملی، نویسنده کتاب ارجمند وسائل الشیعه در برداشت از عبارت یاد شده می نویسد:

«قد شهد علی بن ابراهیم أيضاً بثبوت احادیث تفسیره و أنها مرویه عن الثقات من الأئمه».

علی بن ابراهیم خود نیز به ثابت بودن روایت های تفسیر خود گواهی داده است و گفته است روایت های تفسیر، از طریق ثقات ائمه روایت شده است.

نویسنده کتاب معجم الرجال، در این باره یادآور شده است:

«...قبلاً بیان شد که وثاقت یک راوی با خبر دادن و تأیید یک فرد ثقه دیگر ثابت می شود، فرقی نیست که شخص ثقه، به وثاقت فرد معینی گواهی دهد یا به وثاقت او در ضمن یک گروه، زیرا آن چه معتبر است، گواهی به وثاقت است. حال گواهی به دلالت مطابقی باشد یا تضمینی، بدین جهت، همه مشایخ علی بن ابراهیم که در سلسله اسناد و روایات تفسیر قمی آمده اند، ثقه خواهند بود...».

سپس به برداشت و دیدگاه های صاحب وسائل پرداخته و پس از یادآوری گفته های وی می نویسد:

«برداشت صاحب وسائل از عبارت تفسیر قمی، در جای خود صحیح است؛ زیرا علی بن ابراهیم در جمله ای که از وی یاد شد، درستی تفسیر و صدور روایت هایی را که از معصومان آورده، مورد تأکید قرار داده و وثاقت مشایخ را مورد امضاء دانسته است، پس دلیلی ندارد که بگوییم هر یک از مشایخ، باید جدا از دیگران توثیق شوند...».

هر چند این آراء از سوی عالمان برجسته شیعه ارائه شده است، ولی در مورد تفسیر قمی اشکال هایی مطرح است که فهرست وار می آوریم:

۱. توثیق علی بن ابراهیم شامل روایاتی است که در سند تفسیر او قرار گرفته اند.

ولی شواهد نشان می دهد که در تفسیر مورد بحث، تفسیر معروف علی بن ابراهیم نیست، بلکه تفسیری است تلفیق شده از کتاب یاد شده و دیگر روایت های تفسیری.

۲. با پذیرش این دیدگاه که این تفسیر همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم باشد، باز هم همانگونه که مرحوم حر عاملی و آیت الله خوئی و بعضی از محققان دیگر فهمیده اند، بیانگر پایبندی علی بن ابراهیم به وثاقت همه راویان نخواهد بود؛ زیرا کلمه «مشایخ» و «ثقات» در عبارت به صورت صفت و موصوف بیان نشده است، تا منحصر به مشایخ ثقه گردد. بلکه به صورت عطف ذکر شده و در این صورت، انحصار مشایخ به ثقات، استفاده نمی شود.

نویسنده بحوث فی علم رجال، در نقد دیدگاه معجم الرجال یاد آور شده است:

«از ظاهر عبارات تفسیر قمی خلاف سخنان آیت الله خوئی استفاده می شود، زیرا در کلام علی بن ابراهیم، نه تصریحی است به این که همه راویان کتاب او ثقه اند و نه کلام وی ظهور در خور توجه در این مطلب دارد....چه این که اگر همه روایات تفسیر موثقه شمرده شوند، لازمه اش این است که:

۱. روایت های مرسله کتاب نیز حجت باشند؛ زیرا از ثقات روایت شده و تنها نام آنان نیامده است! این در حالی است که روایت های مرسله تفسیر بسیارند و هیچ یک از اهل تحقیق و نظر پایبند به حجت بودن مرسله نشده اند!

۲. روایت های مرفوعه این کتاب نیز، باید حجت شمرده شود، در حالی که وثاقت راویان آن معلوم نیست.

برخی نویسندگان در انتقاد به تفسیر علی بن ابراهیم، پا را از این فراتر گذاشته اند و محتوای معرفتی این تفسیر را از غالیان شمرده اند.

آقای هاشم معروف الحسنی، در نقد گفته دکتر شبیبی، در مورد تفسیر علی بن ابراهیم چنین می نویسد:

«دکتر شبیبی در کتاب خود، بیشتر به روایات غالیان، به تفسیری که با اندیشه های صوفیان و طریقه های آنان هماهنگی دارد، تکیه کرده است و بیشترین منبع او در این کار، تفسیر علی بن ابراهیم بوده که از نظر شیعه، مردود است، زیرا علی بن ابراهیم بر روایاتی اعتماد کرده که مورد وثوق شیعه نیستند و با مبادی و باورهای آنان ناسازگاری دارد».

و در همین زمینه می نویسد:

«شبیبی در نسبت دادن تفسیر شیعه از آیه یاد شده، تنها به دو فقره روایتی که ذکر شد و آن ها را در کتاب تفسیر شیعی علی بن ابراهیم یافته است، بسنده کرده و او و دیگر دشمنان شیعه برای این که بدعت ها و انحراف هایی را که غالیان و صوفیان و دشمنان اهل بیت بر جای گذاشته اند، به تشیع بچسبانند، از همین نکته ها استفاده کرده اند تا روش والای آنان را در دفاع از اسلام و اصول و مبادی آن، زشت و بی ارج سازند هر کس تفسیر علی بن ابراهیم را که شیعه به آن اعتقاد و وثوق ندارد، بررسی کند، با دهها از این نمونه که مؤید حقیقت یاد شده است، روبرو می شود».

در سخنان این نویسنده، گونه ای ناهماهنگی دیده می شود، چه این که از یک سو انتساب تفسیر به علی بن ابراهیم قمی را می پذیرد و آن را تفسیر شیعی می خواند و از سوی دیگر محتوای آن را غیر شیعی و بی اعتبار نزد علمای امامی می داند که البته ثابت کردن هر یک از این ادعاها کار آسانی نیست، بلکه ثابت کردن اعتماد عالمان شیعی بر روایات این کتاب کاری بس آسان تر است. و از سوی دیگر مخدوش ساختن چهره شخصیتی چون علی بن ابراهیم، کاری سنگین تر و تأمل برانگیزتر است.

دسته دیگری از محققان، تفسیر یاد شده را مجموعه ای از روایات علی بن ابراهیم قمی و سایر روایات تفسیری، مانند روایات ابی الجارود و.... می دانند که نویسنده آن ابوالفضل العباس بن محمّد است، بر این اساس، حجت بودن تفسیر را تنها در زمینه روایت های صحیح علی بن ابراهیم دانسته اند و نه سایر روایات کتاب.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه، در مورد تفسیر علی بن ابراهیم بحث و پژوهش مفصّلی دارد. وی در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که این تفسیر، همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم است، زیرا برای وی دو تفسیر نبوده که بگوییم این کتاب، کتاب غیر معروف او است.

نهایت شاگرد علی بن ابراهیم، روایت هایی را از تفسیر ابی الجارود و روایت های متفرقه دیگر بر آن افزوده است.

آقای جعفر سبحانی بر این باور است:

«تفسیری که فعلاً به نام تفسیر علی بن ابراهیم متداول است و به طور مکرر چاپ شده، تنها از علی بن ابراهیم نیست، بلکه تلفیقی است از آن چه که علی بن ابراهیم به شاگردش عبّاس، املاء کرده و روایت هایی که عبّاس، به سند خاص خود از ابی الجارود، از امام باقر روایت کرده است.»

آقای محمّد هادی معرفت در این باره می نویسد:

«این تفسیر، منسوب به علی بن ابراهیم است، بدون این که وی آن را نوشته باشد.»

مجموعه ای است از املاء علی بن ابراهیم به شاگردش عبّاس، ابوالفضل بن محمّد علوی و از تفسیر ابی الجارود، که ابوالفضل عبّاس علوی به آن ضمیمه کرده و با روایت های دیگر آن را کامل کرده است...».

افزون بر این تردیدها و خدشه ها که درباره تفسیر قمی مطرح گردیده است،

این نکته نیز مجال طرح دارد که در بین روایات علی بن ابراهیم، روایت های ضعیف، مرسل، مرفوع و مقطوع السند و روایت های ناهمسو با عقل و تعالیم اسلام وجود دارد و این روایت ها نمی تواند حجت باشد.

میزان اعتماد مفسران

مفسران شیعه، در تفاسیر خود، به هر تقدیر از تفسیر علی بن ابراهیم قمی، بهره برده اند، ولی بهره و اعتماد آنان یکسان نبوده است.

مثلاً طبرسی در تفسیر مجمع البیان، بسیار اندک از آن استفاده کرده است، در حالی که فیض کاشانی در تفسیر صافی، از این تفسیر، روایت های بیشتری را نقل کرده است.

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان در بحث های روایی، از تفسیر قمی نقل حدیث کرده است.

دیگر مفسران، که تفسیرهای آنان در میان آثار قرآنی و متون علمی _ فرهنگی شیعه از اعتبار و جایگاه خاص برخوردار بوده است، هر یک در حد نیاز روایت هایی را از تفسیر علی بن ابراهیم، نقل کرده اند.

تحقیق نشان می دهد که همه مفسران شیعی به این تفسیر اعتماد کرده اند و جز انگشت شماری از محققان و نویسندگان معاصر که نام هایشان یاد شد، مشاهیر از پیشینیان اصحاب در اعتبار این تفسیر تردید نکرده اند.

نقد تفسیر قمی از دیدگاه علم رجال

با توجه به این که نقد رجالی نمی تواند تنها ملاک برای اعتبار یا بی اعتباری تفسیر قمی قرار گیرد و نیز با توجه به این که نقد رجالی یکایک احادیث این تفسیر از حوصله این مقاله بیرون است، همت خویش را در این جا جهت شناسایی سه چهره مطرح این تفسیر، به کار می گیریم.

۱. علی بن ابراهیم قمی: وی تا کنون به عنوان صاحب اصلی این تفسیر، شناخته شده است و بر فرض که تمام تفسیر از او نباشد، دست کم، قسمت عمده تفسیر که دو سوم آن را تشکیل می دهد، از روایت های علی بن ابراهیم به شمار می آید.

۲. ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر:.

که به عنوان شاگرد علی بن ابراهیم و نگارنده تفسیر، شناخته شده، اگر نویسنده اصلی تمام تفسیر هم نباشد، دست کم، راوی روایت های علی بن ابراهیم که بخش مهم تفسیر را تشکیل می دهد، خواهد بود.

۳. ابوجارود زیاد بن منذر کوفی: وی راوی تفسیر امام محمد باقر است که راوی یک سوم تفسیر مورد بحث است.

و اینک معرفی هر یک از رجال یاد شده از دیدگاه علمای رجال:

شخصیت علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم قمی، محدث، مفسر و مورد وثوق امامیه است. او در میان رجال معتبر شیعی، درخشش ویژه ای دارد و از شهرت کم نظیری برخوردار است. علمای رجال، تاریخ دقیق ولادت، زندگی و وفات وی را به گونه ی روشن، ضبط نکرده اند، قدر متیقن این است که وی در زمان امام حسن عسکری بی زیسته و پس از آن حضرت تا ۴۷ سال دیگر [تا سال ۳۰۷] زنده بوده است و دلیل این ادعا، سخن شیخ صدوق است که در عیون اخبار الرضا از حمزه بن محمد احمد بن جعفر، چنین روایت کرده است:

«علی بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ به من خبر داد».

شیخ طوسی در کتاب رجال، وی را از اصحاب امام هادی دانسته است.

لازم به یاد آوری است که شیخ طوسی در کتاب الفهرست، وی را یاد کرده

و تألیفات او را برشمرده است، ولی در کتاب رجالش در هیچ جای آن از وی سخن نگفته است، جز این که علی بن ابراهیم را در شمار اصحاب امام هادی یاد کرده است.

آیت الله خوئی در معجم رجال الحدیث شماره ۷۸۰۵، پس از نقل سخن شیخ طوسی، می نویسد:

«گویا این همان علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است، زیرا دور است که شیخ او را در کتاب فهرست یاد کند و در کتاب رجال، نامی از وی نبرد. اما ثابت نشدن روایت او از معصوم با این امر ناسازگاری ندارد که او را ذیل اصحاب امام هادی یاد کرده باشند، زیرا این روش در کتاب های رجال زیاد دیده می شود.»

نجاشی در مورد علی بن ابراهیم می نویسد:

«علی بن ابراهیم بن هاشم، ابوالحسن القمی، ثقه فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب، سمع فاکثر [و اکثر] و صنف کتباً و اضرفی وسط عمره...».

علامه حلی درباره وی می آورد:

«علی بن ابراهیم بن الهاشم القمی ابوالحسن ثقه فی الحدیث ثبت معتمد صحیح المذهب سمع و اکثر و صنف کتباً و اضرفی وسط عمره...».

نوشته های علی بن ابراهیم

شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» نوشته های علی بن ابراهیم را برشمرده است که در بین آن ها کتاب «تفسیر» و «ناسخ و منسوخ» به چشم می خورد.

وی می نویسد:

«له کتب، منها کتاب التفسیر و کتاب الناسخ و المنسوخ».

نجاشی پس از توثیق علی بن ابراهیم، در شمارش کتاب های وی می نویسد:

«.... و صنف کتباً و اضر فی وسط عمره، و له کتاب التفسیر، و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب قرب الإسناد و کتاب الشرایع و کتاب الحیض و کتاب التوحید و کتاب الشرك و کتاب فضائل امیر المؤمنین و کتاب المغازی و کتاب الانبیاء و رساله فی معنا هشام و یونس و جوابات مسائل سألها محمد بن بلال و کتاب يعرف بالمشذر الله أعلم انه مضاف الیه اخبرنا محمد بن محمد و غیره عن الحسن بن حمزه بن علی بن عبیدالله قال کتب الی علی بن ابراهیم باجازه سائر حدیثه و کتبه».

ابن شهر آشوب در معالم نیز از کتاب ها و نوشته های علی بن ابراهیم یاد کرده و در بین مجموعه آثار او کتاب «تفسیر» کتاب «ناسخ و منسوخ» او را نیز نام برده است.

مشایخ روایی علی بن ابراهیم

از مطالبی که ما را در شناخت نویسنده اصلی تفسیر یاری می دهد، شناخت مشایخ روایی علی بن ابراهیم است، زیرا برابری مشایخ وی با مشایخ تفسیر نشانه آن است که تفسیر از آن اوست و نابرابری، دلیل آن است که علی بن ابراهیم قمی نویسنده تفسیر یاد شده نیست.

کسانی که علی بن ابراهیم از آنان روایت نقل کرده است در کتاب معجم رجال الحدیث، چنین یاد شده اند:

«فقد روی عن أبيه _ و روایاته عنه تبلغ سته آلاف و مأتین و اربعه عشر مورداً _ و احمد بن ابی عبدالله، و احمد بن اسحاق بن سعد، و احمد بن محمد، و احمد بن محمد البرقی، و احمد بن محمد بن خالد، اسحاق بن ابراهیم اخیه، و اسماعیل بن محمد بن الملکی، و ایوب بن نوح او عن بعض اصحابه عنه و الحسن بن محمد و الحسن بن موسی الخشاب و الحسن بن الحسن وریان بن الصلت و السری بن الریبع و السلمه بن الخطاب و صالح بن السندی _ و روایاته عنه تبلغ ثلاثه و ستین مورداً _ و صالح

بن عبدالله و العباس بن معروف و عبدالله بن الصلت و عبدالله بن محمد بن عیسی و علی بن اسحاق و علی بن حسان و علی بن شیره و علی بن محمد و علی بن محمد القاسانی و محمد بن اسحاق الخفاف _ او عن ابيه عنه _ و محمد بن الحسين و محمد بن خالد الطیالسی و محمد بن سالم و محمد بن علی و محمد بن عیسی _ و روایاته عنه تبلغ اثنین و ثمانین مورداً _ و المختار بن محمد و المختار بن محمد بن المختار و المختار بن محمد الهمدانی و المختار بن محمد الهمدانی و موسی بن ابراهیم المحاربی و هارون بن سلم _ روایاته عنه تبلغ ثلاثه و ثمانین مورداً _ و یاسر و یاسر الخادم و یعقوب بن یزید و اخیه و الخشاب».

آن چه یاد شد، نام مشایخ روایی علی بن ابراهیم است که آیت الله خویی پس از جست و جو، یاد کرده است ولی پس از این خواهیم دانست که در تفسیر، روایت هایی یاد شده است که راویان آن ها به هیچ عنوان، از مشایخ یاد شده علی بن ابراهیم، نیستند.

عباس بن محمد در نگاه عالمان رجالی

چنانکه در آغاز تفسیر، پس از مقدمه آمده است، راوی بخش مهم تفسیر [هر چند به نقل از علی بن ابراهیم قمی] ابوالفضل عباس محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر بوده، گر چه بسیاری از دانشمندان بر این باورند که وی نویسنده تفسیر است.

تاریخ ولادت، زندگی و وفات ابوالفضل، معلوم نیست و در کتاب های رجالی نیز نامی از وی برده نشده است و جز این کتاب که به وی منسوب است نوشته های دیگری به وی نسبت داده نشده است، ولی در کتاب های انساب [نسب شناسی] فراوان از وی سخن به میان آمده و حسب و نسب وی، معرفی شده است.

نویسنده کتاب: المجدی فی انساب الطالبین، در ضمن شمردن فرزندان حضرت موسی بن جعفر، از نسل حمزه بن موسی بن جعفر از عباس نام برده و می نویسد:

«... و از دیگر فرزندان حمزه، احمد بن زید، ملقب به «دهنشاء» فرزند جعفر، فرزند عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق است...».

صاحب عمده الطالب نیز در ذیل شمردن فرزندان محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر از عباس، نام برده و می گوید:

«... و از فرزندان محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر احمد بن زید ملقب به سیاه» فرزند جعفر بن عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر است.».

آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

«نعم العباس هذا مذکور فی عامه کتب الانساب مسلم عند النسائین... علی ما رأیته فی المجدی و عمده الطالب / ۲۱۸، من طبع لکنهو و بحر الانساب المقدم تألیفه علی العمده الذی ذکرناه فی [ج ۳ / ۳۰] و المشجر الکشاف و النسب المسطر المؤلف فی حدود التسع مائه الهجریه كما يظهر من اثنا عشر فعند ذکر محمد الاعرابی... ذکره ان...».

بله، عباس در همه کتاب های انساب ذکر شده است و چنان که من نام او را در کتاب های «المجدی» و «عمده الطالب» چاپ لکنهو / ۲۱۸ و بحر الانساب که چاپ آن بر عمده الطالب مقدم است، جلد ۳ / ۳۰ و «مشجر کشاف» و «نسب المسطر» که حدود ۷۰۰ هجری تألیف شده است، دیده ام، نام او در کتاب های نسب شناسی از مسلمات است. این نویسندگان در ذکر نام محمد اعرابی از وی سخن گفته اند.».

از آنچه تا کنون یاد شد، به دست می آید که وی تنها در کتاب های «نساین» یاد شده و از شهرت رجالی برخوردار نیست. بله، پدر و جد وی در کتاب های رجالی نیز مطرح شده اند و رجالیان پدر محمد بن قاسم را از اصحاب امام هادی دانسته اند.

روشن است که با اطلاعاتی که در مورد شناسایی عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر یاد شد، از دیدگاه عالمان رجالی نمی توان به وثاقت وی و اعتبار روایات وی حکم کرد، ولی در تضعیف وی نیز حکمی دیده نشده است، و کرامت و شرافت و وثاقت پدر و نیاکان او می تواند هاله ای از شخصیت او را نمایان سازد.

ابی الجارود در بیان اهل رجال

شیخ طوسی در کتاب رجال، وی را از اصحاب امام باقر بشمرده است. نیز در همان کتاب، او را در شمار اصحاب امام صادق یاد کرده است. نجاشی در کتاب رجال به نقل از ابو عباس بن نوح نوشته است:

«عطیه از وی استماع حدیث کرده و او از امام باقر و مروان بن معاویه از وی روایت داشته است...».

علامه حلی به نقل از ابن غضائری می نویسد:

«امامیه بر روایت های ابی الجارود از محمد بن بکر الارجی اعتماد کرده اند.».

معجم رجال الحدیث نیز به نقل از ابن غضائری می نویسد:

«وی صاحب مقام است و اصحاب به روایت های او که از طریق محمد بن بکر ارجی نقل نشده است، اعتماد کرده اند...».

صاحب معجم رجال الحدیث پس از یاد کرد دیدگاه های موافق و مخالف در

مورد ابی جارود، در طی بحث مفصلی وی را توثیق کرده و چنین ثبت کرده است:

«ظاهر این است که ابو جارود ثقه است.... [به دلایل زیر]:

۱. وی در اسناد کامل الزیارات واقع شده است و جعفر بن محمد قولویه، تمام کسانی را که در اسناد آن واقع شده اند، توثیق کرده است...

۲. شیخ مفید در رساله عددیه، گواهی داده است که وی از اعلام و رؤساست که مردم، حلال و حرام و فتاوا و احکام دین را از آنان می گرفتند. هیچ طعنی بر آنان وارد نیست و راه مذمت بر هیچ یک از آنان وجود ندارد.

۳. وی در سند تفسیر علی بن ابراهیم قرار گرفته و او همه کسانی را که در سند تفسیرش قرار گرفته اند، توثیق کرده است....».

و نیز می نویسد:

«این که ابن غضایری می گوید: ابی جارود دارای مقام است و امامیه بر روایت های او که از طریق محمد بن بکر ارجنی رسیده است اعتماد دارند، مؤید این مطلب است.».

بعضی از عامه، ابو جارود را مذمت کرده اند ولی چنانکه سیره برخی از نویسندگان متعصب است، خود روشن کرده که تنها دلیل ایشان، جانبداری ابو جارود از مکتب اهل بیت بوده است.

در میان امامیه، تنها «کشی» او را تضعیف کرده و روایت هایی را مبنی بر تضعیف و ناامیده شدن وی بر سرحوب [شیطان کور] از سوی امام باقر و امام صادق یاد کرده است، ولی تمام این روایت ها، گذشته از این که مرسله یا ضعیف هستند، از نظر دلالت نیز ضعیف بوده و مدعای کسی را ثابت نمی کنند. بنابراین دلیل قابل توجهی بر تضعیف ابی جارود در زمان استقامت وی وجود ندارد و تفسیر مورد نظر در زمان استقامت وی از امام باقر روایت شده است.

مطالعه دقیق و ژرف کاوی در متن تفسیر، نشان دهنده این واقعیت است که گرچه بخش مهم تفسیر مورد نظر، از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته شده، ولی این تفسیر جدای از آن است که دست کم در حد نیم قرن، نسبت به آن، فاصله زمانی دارد.

و اینک دلیل هایی را که اثبات کننده مدعای ماست، یاد می کنیم:

۱. نویسنده در آغاز تفسیر [پس از متنی که اکنون به عنوان مقدمه، معروف شده است] کتاب خود را چنین می آغازد:

«حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر، قال: حدثنا ابو الحسن علي بن ابراهيم، قال حدثني ابي رحمه الله...».

از ظاهر این عبارت به دست می آید که نویسنده اصلی تفسیر، عباس بن محمد [شاگرد علی بن ابراهیم] نبوده، بلکه او استاد و از مشایخ نویسنده اصلی بوده است.

برخی محققان گویند: جمله «حدثني ابو الفضل العباس...» دلالت ندارد بر این که نویسنده کتاب غیر از خود عباس باشد، زیرا در زبان ارباب تألیف و اهل قلم به ویژه محدثان پیشین، چنین معمول بوده که خود را در زمره آیندگان قرار داده و با چنین تعبیرهایی گفتنی های خویش را انشاء می کنند، چنان که در کتاب شریف کافی، تعبیر حدثني الكليني، دیده می شود و نیز در کتاب تفسیر طبری، «قال ابو جعفر بن محمد بن جریر طبری» آمده است.

بر فرض پذیرش این نکته، نشانه های دیگری گواهی می دهند که عباس بن محمد به عنوان شاگرد علی بن ابراهیم قمی، تدوین گر و یا نویسنده و روایت کننده روایات علی بن ابراهیم نبوده است. از جمله آن نشانه ها، برخی دلیل های زیر است که در ادامه می آوریم.

۲. نویسنده کتاب در هیچ مورد، تعبیر «حدثنی علی بن ابراهیم» و یا «اخبرنی علی...» و یا تعبیرات همانند آن که حکایت گر درک حضور علی بن ابراهیم، توسط نویسنده باشد، ندارد، بلکه در همه کتاب تعبیر «قال علی بن ابراهیم» دارد، ولی بر خلاف روایت هایی که از غیر علی بن ابراهیم [از دیگر مشایخ خود] نقل می کند، مانند: «احمد بن ادريس، محمد بن جعفر، احمد بن محمد، جعفر بن محمد و...».

در همه موارد، بدون استثناء، تعبیر «حدثنی و اخبرنی» و یا تعبیرهای همانند که نشان دهنده درک حضوری باشد، به کار برده است. این امر نشان دهنده این است که نویسنده علی بن ابراهیم را درک نکرده است، پس نمی توان تمامی تفسیر مورد بحث را از آن علی بن ابراهیم، دانست.

۳. نویسنده در سراسر کتاب، از راویان زیادی، نقل حدیث می کند که علی بن ابراهیم، به هیچ عنوان از آنها روایت نداشته و به علاوه بسیاری از راویان، در حد ۲۰-۳۰ سال، از علی بن ابراهیم، از نظر زمانی واپس ترند.

شمار این راویان بسیار است که از آن جمله به موارد ذیل می توان اشاره داشت:

الف. ابن عقده [م: ۳۳۳] از بزرگان زیدیه، از مشایخ مؤلف است که علی بن ابراهیم از وی روایت نداشته و دست کم ۲۵ سال از وی واپس تر است.

ب. محمد بن همام بغدادی [م: ۳۳۳ یا ۳۳۶ ه] نیز از مشایخ نویسنده است که افزون بر واپس بودن زمانی نامبرده از علی بن ابراهیم، در هیچ یک از کتاب های علی بن ابراهیم از وی روایت نشده است.

ج. احمد بن ادريس از مشایخ معروف کلینی نیز از مشایخ روایی مفسر بوده که از نظر زمان، پس از علی بن ابراهیم بوده و از وی روایتی ندارد.

نویسنده کتاب تفسیر قمی، افزون بر نقل روایاتی از علی بن ابراهیم [نه به

گونه ای که نشان از درک محضر علمی علی بن ابراهیم داشته باشد [۲۷ شیخ داشته که علی بن ابراهیم از هیچ یک از آنان روایت ندارد.

۴. نویسنده کتاب می نویسد:

«حدثنا ابوالعباس، قال: حدثنا محمد بن احمد، قال: حدثنا ابراهيم بن هاشم، عن النوفلي عن السكوني...».

بی گمان، این عبارت از علی بن ابراهیم نیست، زیرا دور است که وی به دو واسطه از پدرش نقل حدیث کند، چه این که با یک واسطه هم نقل حدیث ندارد.

۵. پس از یاد کرد روایتی از علی بن ابراهیم می نویسد:

«فيه زياده احرف لم تكن في رواية علي بن ابراهيم.»

در این روایت نقل کردیم، عبارت های بیشتری وجود دارد که در روایت علی بن ابراهیم هم نبوده است.

از این عبارت، به دست می آید که نویسنده خود نیز، به روشنی اعتراف دارد که این تفسیر، غیر از تفسیر علی بن ابراهیم است و آن، فقط مورد بهره برداری نویسنده قرار گرفته است.

۶. نویسنده تفسیر، در موارد زیادی از رجوع بحث به تفسیر علی بن ابراهیم، سخن گفته است که برخی از آن موارد، در زیر یاد می شود. در تفسیر (فائابكم غمياً بغم) روایتی را از ابی جارود، نقل می کند و در پایان روایت می نویسد: «و رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم» آنگاه در ادامه می نویسد: «قالو تراجع اصحاب رسول الله...».

* و فی روایه ابی الجارود، عن ابی جعفر فی قوله: (یا ایها الذین آمنوا لاتخونوا الله و الرسول...) فخیانه الله و الرسول معصیتها و اما خیانه

الامانه فكل انسان مأمون على ما افترض الله عليه رجع الى تفسير على بن ابراهيم قوله: (يا ايها الذين آمنوا...).

* «و في روايه ابى الجارود عن ابى جعفر قال: ان هؤلاء قوم كانوا معه من قريش فقال الله: (فان حسبك الله هو الذى...)... كان بين الاوس و الخزرج حرب شديد رجع الى روايه على بن ابراهيم قوله:

(يا ايها النبى حرض المؤمنين على القتال...).

* «رجع الحديث الى على بن ابراهيم قال: فمضوا حتى كان من القوم...».

* «و نزل ايضاً فى الجدل بن قيس فى روايه على بن ابراهيم، لما قوله لقومه لا تخرجاً فى الحر...».

* «رجع الى تفسير على بن ابراهيم فى قوله: (و فى الرقاب).

* در صفحه ۳۴۴ پس از قول ابى جارود، «رجع الى حديث على بن ابراهيم» در صفحه ۳۸۹، تعبير: «رجع الى روايه على بن ابراهيم» آمده است.

از آن چه كه ياد شد به خوبى دانسته مى شود كه مفسر، مطالب زيادى از غير على بن ابراهيم نقل کرده و هر گاه به تفسير على بن ابراهيم، بر مى گردد، با كلمه «رجع» كه به معنای بازگشت است، روشن مى كند كه تفسير مورد نظر تفسير معروف على بن ابراهيم نيست، بلكه مفسر از آن در تكميل تفسير خود، بهره گرفته است.

۷. سيد بن طاووس، در كتاب سعد السعود، روايتى را از تفسير اصلى على بن ابراهيم نقل کرده است كه در تفسير موجود، وجود ندارد.

از آن چه ياد شد، نتيجه هاى زير به دست مى آيد:

* تفسير موجود و مورد بحث، به تمام، تفسير معروف على بن ابراهيم نيست، هر چند بخش مهم اين تفسير، از آن گرفته شده است.

* تفسیر مورد بحث، پس از علی بن ابراهیم، نگارش یافته و نویسنده آن بی گمان علی بن ابراهیم را درک نکرده است.

* ابوالفضل عباس بن محمد بن

قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر که به عنوان شاگرد علی بن ابراهیم، نویسنده کتاب شناخته شده است، از مشایخ روایی نویسنده کتاب و واسطه بین او و علی بن ابراهیم است.

* نویسنده تفسیر، خود به هیچ عنوان در صدد نبوده است که تفسیرش را به تفسیر علی بن ابراهیم، معرفی کند متن تفسیر گواه این است، ولی با کمال تأسف، گویا برخی بدون مطالعه دقیق تفسیر آن را به عنوان تفسیر قمی معرفی کرده اند.

علت اشتباه و ابهام

دلیل های گذشته نشان داد که آن چه امروز به عنوان تفسیر قمی در اختیار ماست، تفسیر اصلی علی بن ابراهیم بن هاشم قمی نیست، اما این نکته که نویسنده اصلی تفسیر کیست؟ نام و نشان آن چیست؟ هم چنان در هاله ابهام باقی است.

بلی، عباس علوی نمی تواند نویسنده این تفسیر باشد، زیرا از مشایخی در این تفسیر روایت شده است که از نظر زمانی، پس از عباس بوده اند.

یکی از محققان معاصر، احتمال داده است که نویسنده تفسیر، علی بن هاشم (حاتم) قزوینی باشد، ولی هیچ دلیلی برای تقویت احتمال یاد نکرده است!

با نشانه های موجود، تعیین قطعی نگارنده تفسیر نیز میسر نیست و اگر گروهی از علمای امامی، این تفسیر را، تفسیر علی بن ابراهیم قمی دانسته اند، سه زمینه سبب این اشتباه شده است.

۱. دیده نشدن تفسیر اصلی علی بن ابراهیم در مجامع علمی _ فرهنگی با توجه به این که بر اساس نقل های معتبر، علی بن ابراهیم کتاب تفسیری داشته است.
۲. پیدا بودن نام ونشان علی بن ابراهیم در سراسر تفسیر. چنان که پیش از این یاد شد، ۶۰٪ تفسیر را روایت های علی بن ابراهیم تشکیل می دهد.
- افزون بر این، از آغاز تفسیر تا آیه ۴۵ سوره آل عمران، یک سره از علی بن ابراهیم نقل شده است. این امر سبب شد که تفسیر به نام وی معرفی شود.
۳. سومین عامل اشتباه این تفسیر با تفسیر علی بن ابراهیم قمی، نامعلوم بودن نام و نشان نویسنده اصلی تفسیر بوده است.

سبک نگارش

تفسیر علی بن ابراهیم، از تفاسیر روایی است که در آن، تنها از روایات استفاده شده است.

۱. نویسنده نخست، بخشی از یک آیه را یاد می کند و آن گاه به تأویل آن می پردازد.
۲. در تفسیر و تأویل آیات، از ابزار تفسیری متداول چون ادبیات عرب [صرف، نحو، معانی، بدیع، بیان و...] بهره برداری نشده و در موارد بسیار محدود، تنها برای بعضی لغات از سوی مفسر، اندک شرح لغوی داده شده است.
۳. در تأویل آیات، تنها به نقل روایات های رسیده از معصوم بسنده شده و جز توضیحات کوتاه از سوی مفسر، نقل قولی جز از معصوم دیده نمی شود.
۴. روایت های وارده در فضیلت سوره و تلاوت آن را یاد می کند.
۵. روایت های اسباب نزول را به گونه محدود، می آورد.
۶. در شرح آیات، به جنبه های لفظی آیات، بسیار کم توجه دارد.

۷. روایت های تفسیری در همه آیات یکسان نیستند، بلکه در تفسیر بعضی آیات روایت های زیادی نقل گردیده و در تفسیر بعضی دیگر، به یک روایت بسنده شده است. و نیز بعضی از روایت ها، کوتاه و بعضی دیگر بسیار طولانی هستند و در مواردی هم به آوردن آیه بدون هیچ تفسیر، بسنده شده است.

۸. شیوه نگارش کتاب، از جهت جدا سازی روایت های معصومین و مطالب تفسیری علی بن ابراهیم و مطالب خود نویسنده نارساست.

۹. در بسیاری موارد، مفسر، مقصود آیه را با جمله توضیحی بسیار کوتاه از سوی خود بیان کرده و بدون توجه به روایات و دیگر مطالب تفسیری از آن می گذرد. چنان که در آیه ذیل می بینیم:

«و قوله: (یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون) ای تعلمون ما فی التورات من صفة رسول الله و تکتُمونه».

۱۰. در مواردی هم برای تفسیر آیه، تنها به یاد کرد مطالب تفسیری از علی بن ابراهیم بسنده کرده و از آن می گذرد، دیگر نه روایتی را نقل می کند و نه خود به شرح آن می پردازد.

نویسنده کتاب دارای گرایش شیعی بوده و دفاع از اندیشه امامت و ولایت در سبک و نگرش تفسیری وی آشکار است.

منابع تفسیر و شیوه نقل روایات و اسناد

به دست آوردن دقیق روایت های تفسیر، تا اندازه ای مشکل است؛ زیرا نویسنده میان بسیاری از مطالب روایی و اظهار نظرهای شخصی تفکیک نکرده است، ولی به گونه تقریبی می توان گفت که روایت های تفسیر، به ۷۰۰ حدیث می رسند که از منابع گوناگون استفاده شده اند.

روایت های علی بن ابراهیم

روایت های علی بن ابراهیم که شصت درصد تفسیر را تشکیل می دهند، به شرح زیر بیان شده است:

الف. در حدود دو سوم روایت های علی بن ابراهیم، مسند و سلسله سند آن، به گونه تمام و کمال، ذکر شده و علی بن ابراهیم بیشتر این روایت ها را از پدر خود و او از ابن ابی عمیر و دیگر مشایخ خود یاد کرده که نمونه آن، روایت زیر است:

«قال و حدثني ابي عن محمد بن ابي عمير عن النضر بن سويد عن ابي بصير عن ابي عبدالله في قوله: الحمد لله، قال: الشكر لله و في قوله رب العالمين، قال: خلق المخلوقين، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة...».

ب. روایت های مرسله: در حدود یک سوم روایت هایی که از علی بن ابراهیم نقل شده، مرسله اند، چنان که در تفسیر آیه: (و إذ قال موسى لقومه ان الله يأمرکم أن تذبحوا بقرة...) می نویسد:

«قال حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن بعض رجال عن ابي عبدالله ...»

و مانند:

«قال و روى ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبدالله ...»

ج. حدود ۱۰٪ روایت هایی که از علی بن ابراهیم نقل شده، مرفوعه اند، چنان که در تفسیر آیه (و قلنا يا آدم اسكن أنت...) می نویسد: «فانه حدثني ابي رفعه قال: سئل الصادق عن جنة آدم امن جنان الدنيا كانت ام من جنان الآخرة؟ فقال كانت من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر...».

د. روایت های بدون سند: در میان روایت های علی بن ابراهیم، روایت های بدون سند نیز فراوان دیده می شود، از آن جمله:

«و قوله: (و لقد نصر کم الله بیدر و انتم اذله) قال ابو عبدالله بما كانوا اذله و فيهم رسول الله و انما نزل و لقد نصر کم الله بیدر و انتم ضعفاء».

این روایت که دلالت بر تحریف قرآن دارد، از نظر محتوا و سند ضعیف بوده و اعتبار لازم را ندارد.

روایت های علی بن ابراهیم از پدرش، گاهی با یک واسطه از امام باقر و امام صادق نقل شده است، مانند:

«و قال حدثنی ابی عن الحسن بن محبوب عن ابی جعفر...».

تنها واسطه بین ابراهیم و امام باقر حسن بن محبوب است.

گاهی روایت های ابراهیم از امام، با دو واسطه نقل شده اند، مانند:

«و قال حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن ابان بن عثمان عن ابی عبدالله...».

در این مورد، ابن ابی عمیر و ابان بن عثمان بین ابراهیم و امام، واسطه واقع شده اند.

در برخی موارد روایت ابراهیم از امام با سه واسطه نقل شده است، مانند:

«قال و حدثنی ابی عن النضر بن سوید... عن عمرو بن شمر، عن جابر عن ابی عبدالله...».

و نیز مانند:

«حدثنی ابی عن محمّد بن ابی عمیر، عن حماد بن عیسی، عن حریث عن ابی عبدالله...».

و گاهی با چهار واسطه نقل حدیث شده است، مانند:

«قال و حدثنی ابی عن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي... عن عبدالله بن سنان، عن ابی الحسن الرضا».

در این سندها اضطراب فراوان دیده می شود، چگونه ممکن است که ابراهیم بن هاشم قمی از امام باقر و امام صادق با یک واسطه روایت کند، ولی از

امام رضا با چهار واسطه! افزون بر این، روایت اخیر، تزلزل بیشتری دارد، زیرا افزون بر مشکل چهار واسطه، ابن سنان، از اصحاب امام صادق بوده و امام رضا را درک نکرده است.

۲. روایت های ابی جارود

روایت های ابی جارود از امام باقر از تفسیر آیه (اذ قالت الملائکه یا مریم...)[آل عمران / ۴۵] وارد تفسیر شده و در حدود ۳۰٪ روایت های تفسیر را تشکیل می دهند.

روایت های ابو جارود فقط در چهار مورد با سلسله سند و در دیگر موارد، بدون سند یاد شده اند. طریق نویسندگانه به ابی الجارود به شرح زیر است:

«حدثنا احمد بن محمد الهمدانی قال حدثني جعفر بن عبدالله، قال حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن المنذر، ابو جارود عن ابی جعفر...».

طریق یاد شده عین طریقی است که شیخ طوسی و نجاشی در کتاب های خود یاد کرده اند و این طریق به دلیل کثیر بن عیاش، ضعیف است.

اما برای تفسیر ابو جارود، طریق های صحیح و معتبر دیگری هست که در معرفی تفسیر ابو جارود به تفصیل یاد شد و نتیجه همه بحث ها این شد که تفسیر ابو جارود، از ناحیه خود وی و از ناحیه راویان اشکالی ندارد.

گذشته از چهار مورد، تمام روایت های ابو جارود را بدون سند و با بیان زیر نقل کرده است:

«و فی روایه ابی الجارود، عن ابی جعفر...».

روایت های متفرقه

روایت های متفرقه تفسیری که حدود ۱۰٪ تفسیر را تشکیل می دهند، به

شیوه های زیر یاد شده است:

الف. روایت های مستند با حفظ سلسله سند: این روایت ها، بیشترین روایت های متفرقه را تشکیل می دهند. از مجموع آن ها فقط دو مورد را به عنوان نمونه یاد می کنیم:

در تفسیر آیه (و نادى نوح ابنه) [هود/۴۹] می نویسد:

۱. «اخبّرنا احمد بن محمّد بن ابی نصر عن ابان بن عثمان الاحمر، عن موسى بن اكيل النميري عن العلاء بن سيابه عن ابی عبدالله، فی قول الله: (و نادى نوح ابنه) فقال ليس بابنه انما هو ابنه من زوجته على لغه طى يقولان لابن المرأه ابنه».

گرچه این روایت از امام صادق نقل شده، ولی از روایت های علی بن ابراهیم نیست، زیرا احمد بن محمّد از مشایخ علی بن ابراهیم نبوده، بلکه از مشایخ خود مفسر است، افزون بر این، در روایت های علی بن ابراهیم، تعبیر «وقال حدثنى ابى...» دارد، ولی این روایت با تعبیر «حدثنا» آغاز شده است.

۲. «حدثنا على بن الحسين عن احمد بن عبدالله عن ابيه عن يونس بن ابى جعفر الاحول عن حنان عن ابى عبدالله...».

ب. روایت های مستند بدون ذکر سند: این دسته از روایت ها، روایت هایی است که به یکی از امامان معصوم [نسبت داده شده است، ولی از هیچ یک از راویان، نامی به میان نیامده و تمام سند آن حذف شده است. این دسته از روایت های متفرقه، نسبت به دسته نخست کم ترند، چنان که در تفسیر آیه ۲۳ از سوره مبارکه نساء در حکم ازدواج با دختران همسران که در خانه مرد، بزرگ و در نزد وی تربیت شده اند، پس از یاد کرد دیدگاه خوارج در مسأله، می نویسد:

«قال الصادق لا تحل له».

ربیبه زن برای انسان حرام است.

به خوبی پیداست که این روایت منسوب به امام صادق است، ولی هیچ سندی برای آن ذکر نشده و روایت عطف به روایت های گذشته هم نیست تا بگوییم سند آن در روایت های گذشته یاد گردیده است.

ج. دسته سوم از روایت های متفرقه: دسته سوم روایت هایی است که نه از یکی از ائمه معصومین استفاده شده و نه سند و راوی دارد! این دسته از روایت ها [پس از دسته نخست] بیشترین روایت های متفرقه را تشکیل می دهند، چنان که در مورد آیه: (افتطمعون ان يؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه...) می نویسد:

«این آیه در مورد یهود نازل شده است».

و در مورد آیه (و اذا اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم...) می نویسد:

«این در مورد ابوذر و عثمان بن عفان نازل شده است...».

بی گمان دو مورد فوق، روایت است نه اظهار نظر تفسیری خود مفسر؛ زیرا سبب نزول، جای اظهار نظر شخصی نیست. از بررسی تفسیر، این نتیجه به دست می آید:

* روایت های علی بن ابراهیم ۶۰٪ تفسیر را تشکیل می دهد.

* روایت های ابو جارود ۳۰٪ تفسیر را تشکیل داده است.

* روایت های متفرقه ۱۰٪ تفسیر را شکل بخشیده است.

میزان پردازش تفسیر قمی به مباحث فقهی

بحث های فقهی، به شرح و در حد بیان آراء، در این تفسیر، مورد بررسی قرار نگرفته اند، ولی در تفسیر آیات الاحکام دیدگاه ائمه به ویژه امام صادق هم در جهت بیان احکام و هم در تبیین فلسفه احکام یاد شده است و اینک از هر دو

مورد نمونه هایی یاد می شود:

در تفسیر آیه: (و لا جنباً الا عابری سبیل حتی تغتسلوا) می نویسد:

«از امام صادق بسؤال شد: آیا حائض و جنب می توانند داخل مسجد شوند، یا خیر؟

امام فرمود: «نمی توانند داخل مسجد شوند، مگر برای گذر، به دلیل آیه شریفه:

(ولا جنباً الا...) و می توانند چیزی را در مسجد بگذارند و نمی توانند چیزی را از مسجد بردارند.

امام صادق فرمود: زیرا گذاشتن بدون وارد شدن در مسجد ممکن است، ولی در برداشتن توانا نخواهد بود، پس واجب است نخست غسل کند و آن گاه داخل مسجد شوند و اگر آب نبود، با خاک تیمم کنند.»

بعضی از دیدگاه های فقهی فرق، نحل و مذاهب را در ذیل آیات الاحکام کما بیش یاد کرده و پاسخ آن را از طریق امامان معصوم، نیز داده است.

چنان که در تفسیر آیه: (و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم) می نویسد:

«خوارج گمان کرده اند: هرگاه برای همسر مرد دختری باشد که او را خود تربیت نکرده و در خانه او نباشد، برای مرد حلال است. به دلیل آیه: (اللاتی فی حجورکم).»

آن گاه سخن امام صادق را می آورد:

«امام صادق فرموده است: دختر همسر برای مرد حلال نیست.»

آن چه که یاد شد، تنها نمونه بود. مفسر در باب های گوناگون فقه، چون نماز، روزه، حج، شرایط استطاعت، نکاح، متعه، احکام وضو، موارد اختلاف بین شیعه و سنی و... در ذیل تفسیر آیات الاحکام، بحث های ارزشمندی انجام داده است.

نمود مبحث کلامی در تفسیر قمی

با توجه به رشد و رواج بی سابقه مباحث کلامی در زمان نگارش تفسیر و استدلال علما به آیات قرآن، به منظور ثابت کردن مشرب کلامی خویش، این تفسیر نیز از مباحث کلامی و طرح دیدگاه های متکلمان به دور نمانده است. نهایت، در سراسر تفسیر، دیدگاه روشنی از مفسردر زمینه باور عدلیه و نیز تفکیک آن از جبر و تفویض به دست نمی آید؛ زیرا وی در مواردی، روایتی از امام صادق در رد جبر نقل می کند و در جای دیگر، روایتی از امام صادق یاد می کند که مبنای جبر را تثبیت می کند. اینک در هر یک از دو مورد، یک روایت به عنوان نمونه یاد می کنیم:

در تفسیر آیه: (ان الله لا يستحيى أن يضرب مثلاً ما بعوضه فما فوقها...) در روایت مرسله ای از امام صادق می آورد:

«فانه قال الصادق إن هذا القول من الله عزو جل، رد على من زعم ان الله تبارك و تعالى يضل العباد، ثم يعذبهم على ضلالتهم، فقال الله عز و جل: ان الله لا يستحيى...».

«همانا امام صادق فرمود: این فرموده خداوند، رد کسانی است که گمان می کنند خداوند بندگان را گمراه می کند و بعد به دلیل گمراهی آنان را عذاب می کند، خدای عز و جل در جواب آنان می گوید: ان الله لا يستحيى».

از سوی دیگر در تفسیر آیه شریفه: (و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم...) [بقره / ۳۴] روایتی به طریق علی بن ابراهیم یاد می کند که در قسمتی از آن آمده است:

«از امام صادق پرسیدند که چون خداوند ملائکه را بر سجده به آدم امر فرمود، ابلیس امر خدا را چگونه تلقی کرد؟

امام فرمود: ابلیس گرچه از دوستان ملائکه بود، ولی از جنس ملائکه نبود [به همین دلیل فرمان الهی را تخلف کرد]...».

سپس امام به تشریح آفرینش و بیان جنس ابلیس پرداخته است.

مفسر، پس از روایت یاد شده، حدیث دیگری به روایت علی بن ابراهیم از امام باقر مبنی بر این که فرمانبری و نافرمانبری از اصل و مایه آفرینش سرچشمه می گیرد، یاد می کند که در بخشی از آن آمده است:

«خداوند از آب سرد خوشگوار، در سمت راست خود، با دو دست خود خمیری درست کرد، آن را در کف دست خود منجمد کرد تا سفت و جامد شد. آن گاه فرمود:

من پیامبران، بندگان صالح، ائمه معصومان، دعوت کنندگان به حق و طرفداران آنان را از تو می آفرینم. از آن چه که من انجام می دهم، کسی حق پرسش ندارد.

آن گاه خمیر دیگری از آب نمکین شوره زار، درست کرد و با دست خود، آن را فشرده و منجمد شد و آن گاه فرمود:

من ستمکاران، فرعونیان، سرکشان، برادران شیاطین، دعوت کنندگان به جهنم و پیروان آنان را از تو آفریدم...».

این روایت گذشته از این که جسم بودن خداوند را می رساند اشکال های فراوان دیگری دارد که با توحید و اوصاف الهی سازگار نیست و اساس جبر و ریشه آن را تثبیت می کند.

ویژگی ها و امتیازهای تفسیر قمی

ارزیابی کلی و همه جانبه تفسیر، نشان می دهد که تفسیر علی بن ابراهیم، خالی از نکته های مثبت نیست، از آن جمله:

الف. بیشترین روایت های تفسیر، دارای سلسله سند هستند، با این که در بعضی موارد، اضطرابی در اسناد، به چشم می خورد، ولی با بررسی سند هر روایت [مانند دیگر کتاب های روائی] بی تردید این تفسیر نیز، یکی از منابع معتبر شیعه خواهد بود.

ب. روایت های اسباب نزول در این تفسیر یاد شده است. تردیدی نیست که سبب نزول در فهم مراد آیه کمک می کند.

ج. به آیات ناسخ و منسوخ توجه شده و روشن است که شناخت آیات ناسخ از بایسته های تفسیرقرآن کریم است.

د. در تأویل آیات متشابه قرآن، روایاتی از صادقین یاد شده است که بی گمان پس از به دست آوردن درستی و نادرستی روایات، راهی معتبر برای فهم متشابهات خواهد بود.

هـ. بسیاری از روایت های تفسیر، چه روایت هایی که با سلسله سند یاد شده و چه روایت هایی که بدون سند ذکر شده اند، از لحاظ تاریخی، اعتقادی و اخلاقی و ادبی و هماهنگی با روایت های معتبر دیگر، دارای محتوای روایتی و عمق و متانت است و وجود برخی روایت های ضعیف و ناهمسو با تفکر ناب شیعی، نمی تواند ارزش روایات استوار آن را زیر سؤال ببرد.

هر چند این دسته از روایت های کتاب زیاد است ولی از باب نمونه موارد زیر را یاد می کنیم:

۱. «حدثنی ابی عن الحسن بن محبوب عن ابی حمزه الثمالی عن ابی جعفر، قال: قال رسول الله ﷺ: لا یزول قدم عبد یوم القیامه من بین یدی الله حتی یسأله عن أربع خصال عمرک فیما افنیته، و جسدک فیما ابلیته و مالک من این کسبته و این وضعته و عن حبنا اهل البیت».

پدرم از ابن ابی عمیر، از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر .

روایت کند، فرمود: پیامبر فرمود: هیچ بنده ای در روز قیامت در محضر پروردگار، نمی تواند گام بردارد مگر این که از چهار چیز از او پرسش می شود:

عمرت را در چه راه فانی کردی؟

بدنت را در چه راه به کار انداختی؟

مال خود را از کجا به دست آوردی و در کجا مصرف کردی؟

و از محبت ما اهل بیت؟

۲. حدیث ثقلین: این حدیث را پیامبر در حجه الوداع در یک خطبه طولانی ایراد فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

موضوع این حدیث، سفارش پیامبر در مورد قرآن و اهل بیت است و در تفسیر قمی، با چندین تقریر و اختلاف در عبارت ها، از طریق علی بن ابراهیم یاد شده است. این حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی است و با تواتر معنوی از شیعه و سنی با اندک تفاوت در عبارت نقل شده است. در منابع اهل سنت در کتاب های زیر، به شرح در مورد این حدیث صحبت شده است:

الف. صحیح بخاری، ج ۲ / ۱۴۵، ۱۵۹؛ ج ۳ / ۷۹؛ ج ۴ / ۸۷ [باب الحوض].

ب. صحیح مسلم، ج ۲ / ۲۴۹ - ۲۵۲.

صحیح بخاری در ذیل این حدیث می نویسد: «قال القاضی عیاض، احادیث الحوض صحیحه و الایمان به فرض و التصدیق به من الایمان، متواتر النقل، رواه الخلائق من الصحابه».

حدیث حوض از نظر سند صحیح و ایمان به آن واجب و تصدیق آن جزء ایمان است و روایت آن متواتر است که گروه زیادی از صحابه آن را نقل کرده اند.

۳. «و حدثنی ابی، قال: حدثنی هارون بن مسلم عن مصعبه بن صدقه، قال، سئل رجل ابا عبدالله عن قوم من الشیعه یدخلون فی اعمال السلطان و یعملون لهم و یحبونهم و یوالونهم، قال: لیس هم من الشیعه و لکنهم من اولئک، ثم قرأ ابو عبدالله، هذه الآیه، لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل...».

از امام صادق درباره گروهی از شیعیان پرسش شد که در شمار کارمندان سلطان در آمده اند و برای آنان کار می کنند و آنان را دوست می دارند و از آنان پیروی می کنند! امام فرمود: آنان شیعه نیستند، بلکه از آنانند.

کاستی های تفسیر قمی

۱. نامعلوم بودن نویسنده تفسیر، بی گمان در بی اعتباری آن نقش دارد.

۲. جدا نبودن گفته های تفسیری نویسنده و علی بن ابراهیم و روایت های معصوم سبب می شود که برخی مطالب آن، از نظر حجت بودن شرایط لازم را نداشته باشند.

۳. روایت های تفسیری فاقد سند، منبع و یا روایت های مستند اما دارای اضطراب و نارسایی متن، از دیگر کاستی های این تفسیر است.

۴. روایت های اسرائیلی و گاه ساختگی در تفسیر، کما بیش، به چشم می خورد و این امر بیانگر این است که تفسیر اعتبار لازم را ندارد، چنان که در ادامه این مقاله به برخی روایات ساختگی اشاره خواهیم داشت.

روایت های ساختگی در تفسیر قمی

همان گونه که یاد شد، تفسیر نسبت داده شده به علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از روایت های ساختگی خالی نیست، به گونه ای که با باورهای دینی و باورهای مذهبی و یا با تمامیت قرآن و یا با عقل سلیم ناسازگارند.

الف.

در تفسیر آیه شریفه: (ان الله لا يستحيى أن يضرب مثلاً ما بعوضه...) روایتی را با سلسله سند و بیان زیر نقل می کند:

«قال حدثني ابي عن النضر بن سويد عن القسم بن سليمان عن المعلى بن خنيس، عن ابي عبدالله إن هذا مثل ضربه لامير المؤمنين فالبعوضه امير المؤمنين و ما فوقها رسول الله...».

آن گاه دلیلی بر اثبات این مدعا از امام صادق نقل می شود و آن دلیل تمسک به تأویل دو آیه از قرآن کریم است.

روشن است که این روایت با آن که از طریق علی بن ابراهیم و با سلسله سند نقل شده است، توهین به مقام علی و رسول الله ﷺ خواهد بود و این تفسیر، تفسیری غریب و زننده است.

ب. در تفسیر آیه: (کنتم خیر امهاخرجت للناس...) روایتی را از علی بن ابراهیم با بیان زیر نقل می کند:

«پدرم از ابن ابی عمیر از ابن سنان روایت کند: مردی نزد امام صادق این آیه را تلاوت کرد».

حضرت فرمود: خیر امت امیرالمؤمنین و حسنین را می کشند؟

قاری گفت: فدایت شوم پس این آیه چگونه نازل شده است؟

حضرت فرمود: (کنتم خیر ائمه تخرجون للناس) نازل شده است. آیا نمی بینی که خداوند امامان را در قرآن توصیف کرده و فرموده: (تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله).

این روایت نیز از طریق علی بن ابراهیم نقل شده، ولی نتیجه آن، پذیرفتن وقوع تحریف در قرآن است. یعنی اصل آیه (کنتم خیر ائمه) بوده، ولی مردم این آیه را تحریف کرده و به (خیر امه) تبدیل کرده اند.

ج. در تفسیر آیه شریفه: (و لقد نصرکم الله بیدر و انتم اذله) آمده است:

امام صادق فرمود: «مؤمنان هرگز ذلیل نبودند، زیرا پیامبر در بین آنان بوده است، بلکه نزول آیه این است، (و لقد نصرکم الله بیدرو انتم ضعفاء) این آیه نیز دلالت بر تحریف قرآن دارد و گذشته از آن، سست و متزلزل است و صدور چنین روایتی از امام معصوم دور است».

د. روایت مفصلی را از امام باقر بکه ترجمه آن این است: «علی بن ابراهیم گوید: پدرم از عثمان بن عیسی از ایوب از محمد بن مسلم از ابوجعفر روایت کند که گوید: من با ابوجعفر در مسجد الحرام نشسته بودم، طاووس در یک طرف مسجد با اصحابش سخن می گفت و پرسید: آیا می دانی در چه روزی نصف مردم کشته شد؟

ابو جعفر پاسخ داد و بعد فرمود: بگو ربع مردم کشته شد.

طاووس این را گفت و بعد پرسید: آیا می دانی با قاتل چه شد؟

امام فرمود: این خود یک مسأله است.

چون شب به صبح رسید، من خدمت ابو جعفر رسیدم و امام را در حالی ملاقات کردم که لباس هایش را پوشیده و جلوی منزل نشسته بود و انتظار می کشید که غلام اسبش را زین کند. سپس آغاز به حدیث کرد. پیش از آن که من چیزی از او بپرسم.

سپس فرمود: همانا در هند یا ماورای هند، مردی است که به یک پای خود بسته شده و لباس پشمینه به تن دارد. ده مرد موکل اویند. هرگاه یکی از موکلان بمیرد، اهل قریه فرد دیگری را به جای او می گمارند. پس مردم همه می میرند و آن ده نفر کم نمی شوند. چون آفتاب طلوع کند، آن ده نفر، وی را جلوی آفتاب قرار می دهند و مردی از او می گذرد و می پرسد: تو کیستی ای بنده خدا؟ وی سرش را بالا می کند و نگاهی به آن مرد می اندازد و می گوید: آیا تو احمق ترین

مردم هستی، یا دانا ترین مردم؟ همانا من از روزی که دنیا استوار شد، در این جا ایستاده ام و هیچ کس تا کنون این سؤال را از من نکرده است. تو کیستی؟

آن گاه امام فرمود: مردم گمان می کنند او فرزند آدم است».

محتوای این روایت، نه هدایتی است و نه نشان از باوری اصیل و سازنده دارد، بلکه مایه وهن شریعت و معارف دینی است و بی شک آنان که در صدد بد جلوه دادن معارف اسلامی و شیعی بوده اند، این گونه خرافات را وارد روایات کرده اند!

امید است اهل تعهد و تحقیق، با همت و اراده خویش مطالب بی اساس را از دامن متون و منابع شیعی بزایند. (۱)

پژوهشی پیرامون تفسیر قمی با قلم محقق ارجمند سید احمد موسوی

اشاره

تفسیر علی بن ابراهیم قمی [متوفی بعد از ۳۰۷] بدون شک یکی از معروفترین مصادر تفسیری امامیه بشمار می آید. لااقل، در پنج شش قرن اخیر، کمتر کتابی در تفسیر سراغ داریم که تمام یا قسمت اعظم این تفسیر را _ البته از همین کتاب موجود _ در خود جای نداده است.

این تفسیر، از سالهای نخست ظهور کم و بیش در متون علمی امامیه راه یافت، و اگر چه نقل از آن، حتی در منابع تفسیری مانند مجمع البیان مثلاً _ به صورت پراکنده و مختصر است. ولی در چند قرن اخیر بعنوان یکی از متون اصلی تفسیر درآمده است.

فرق دیگر در این است که نزد پیشینیان احتمالاً نسخه اصلی خود تفسیر

۱- تفسیر قمی در ترازوی نقد، حسن شریفی، محمد حسین مبل غ، مجله پژوهش های قرآنی، ش ۵ و ۶ بهار و تابستان ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۳۶۱/۳۳۲.

علی بن ابراهیم موجود بوده، ولی اینک آنچه در اختیار ماست کتاب دیگری است از مؤلف دیگر. با اعتراف به اینکه این شخص، بیشترین قسمت کتاب خود را از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته است.

محور اصلی بحث ما در این گفتار پیرامون همین حقیقت است، ان شاء الله، و فعلاً از جهات دیگر بحث پیرامون کتاب و سنجش روایات آن و چگونگی وصول آن، و بیان مواضع سقط و تحریف چشم می‌پوشیم. این کتاب نیاز به تحقیق دقیق علمی دارد، که امیدواریم زمینه آن برای عزیزان محقق فراهم شود. و در مقدمه کتاب، متعرض جهات مختلف آن شوندم.

اهمیت این بحث با قطع نظر از شهرت کتاب در صحت خط کلی آن _ خط تأویل _ در مکتب تفسیر امامیه، بعلاوه تصحیح روایات و توثیق راویان آنها، جلوه می‌نماید. در مقدمه کتاب [ج ۱، ص ۴] می‌خوانیم: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا، عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولايتهم و لا یقبل عمل الابهیم...».

برخی از بزرگان این عبارت را به معنای شهادت علی بن ابراهیم به صحت جمیع روایات کتاب می‌دانند. (۱) و جمعی دیگر از آن، توثیق جمیع راویان کتاب را استظهار می‌نمایند. (۲) این نکته اخیر ارزش جدیدی به این کتاب داده است.

هدف کلی بحث

هدف کلی ما از طرح بحث، این است که کتابی که امروز به نام «تفسیر علی بن ابراهیم»، یا «تفسیر القمی» در دسترس است، کتاب مستقل دیگری است و مؤلف آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم معروف است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۹، و ه همچنین مصادر سابق.

اما اینکه مؤلف آن و نام اصلی کتاب چیست؟ هنوز به نتیجه واضحی در این زمینه نرسیده ایم. بحث ما فعلاً در این جهت نیست، بلکه بحث منحصر در جهت اول است که با مطالعه کل کتاب و ملاحظه شواهد خارجی، این مطلب کاملاً روشن می شود که کتاب حاضر تألیف علی بن ابراهیم معروف نیست.

تذکر این نکته ضروری است: ارقام صفحات بر اساس چاپ دوجلدی کتاب زیر عنوان: تفسیر القمی _ که ابتداءً در نجف چاپ، و سپس در قم افست شده می باشد.

دور نمای کلی

با تأمل کامل در کتاب حاضر، بخوبی واضح می شود این کتاب، به استثنای خطبه و مقدمه نسبتاً طولانی مجموعه ای است از:

۱. تفسیر علی بن ابراهیم معروف، که در حدود هفتاد و پنج درصد کتاب را تشکیل می دهد.

۲. تفسیر ابوالجارود، که تقریباً بیش از پانزده درصد کتاب را تشکیل می دهد.

۳. روایات متفرقه دیگر، که مؤلف کتاب، از مشایخ خود نقل کرده است.

مؤلف از معاصران مرحوم کلینی _ صاحب کافی _ بلکه اندکی بعد از او است، و بدین جهت از عده ای از مشایخ کلینی، حدیث نقل کرده است. ولی خصوص علی بن ابراهیم را درک نکرده، و تفسیر او را با واسطه نقل می نماید، واسطه مذکور: ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر (۱)؛ و تاکنون ناشناخته است. (۲)

۱- نام این شخص یکبار و در اول تفسیر سوره مبارکه فاتحه آمده است.

۲- مراد جهالت به اصطلاح علمای رجال است. یعنی از نظر وثاقت و صلاحیت اعتماد مجهول است. نام شخص مذکور به جهت انتساب به خاندان رسالت، در غالب کتب انساب سادات آمده. رک: الذریعه، تفسیر القمی.

خط کلی تفسیر، خط تأویل است که ریشه در خط غلو دارد. پاره ای از عبارات کتاب، معلوم نیست از خود مؤلف است، یا از کلمات علی بن ابراهیم، کتاب موجود از نظر سند یا متن دارای اختلال و اختلاف فراوان با بقیه مصادر است.

علت اشتباه

اما اینکه چرا این کتاب، در این چندین قرن اخیر، به نام «تفسیر علی بن ابراهیم» مشهور شده است، می توان به چند نکته توجه کرد:

۱. عده ای از محققین اخیراً به این مطلب پی برده، و به آن تذکر داده اند، مانند مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانقدر «الذریعه»، که در متن و پاورقی تحقیق مفصلی در این باره فرموده اند. نگارنده در کتابخانه شخصی آن مرحوم، نسخه چاپی کتاب را دیده که خود با خط قرمز، سعی در جدا نمودن تفسیر علی بن ابراهیم از تفسیر ابوالجارود نموده اند. البته این کار در تمام کتاب صورت نگرفته است.

۲. بدون شک تفسیر علی بن ابراهیم، جزء کتاب معروف امامیه بوده، و تا چندین قرن بعد از مؤلف آن نیز میان دانشمندان وجود داشته است مثلاً: مرحوم سید بن طاووس، که بیش از سه قرن بعد از مؤلف بوده، آن را داشته و چنین توصیف می نماید: «و جمیع الکتاب اربعه اجزاء فی مجلدین» (۱). از سوی دیگر چون کتاب حاضر مشتمل بر بیشترین قسمت تفسیر علی بن ابراهیم مخصوصاً که از اول قرآن کریم، با تفسیر علی بن ابراهیم شروع، و دقیقاً تا آیه ۴۹ از سوره آل عمران (۲) فقط از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می نماید، و از این جا به بعد از تفسیر

۱- سعد السعود، ص ۸۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

ابوالجارود، و از آیه ۵۴ از سوره نساء از روایات دیگر استعانت جست، این تصور را در اذهان آورده که کتاب فعلی همان تفسیر معروف علی بن ابراهیم است.

۳. برخی عبارات کتاب، این تصور را در ذهن می آورد که گوینده عبارات مذکور، علی بن ابراهیم است، مثلاً: بلافاصله بعد از آیه میگوید «حدثی ابی...» که ظاهراً قائل همان علی بن ابراهیم است. توضیح آن که در این کتاب غالباً عبارات علی بن ابراهیم را با این تعبیر مشخص می نماید: «و قال علی بن ابراهیم فی قوله...» و گاه، بعد از آیه میگوید: «قال: فانه حدثنی ابی...» و نظائر این عبارات. ولی در برخی موارد، همانطور که در بالا آمد، بلافاصله میگوید: «حدثی ابی...» که دلالت دارد مؤلف علی بن ابراهیم است. البته در نظر ما، در اینگونه موارد، یا کلمه «قال» مثلاً، حذف شده است، یا تمه کلمات سابق علی بن ابراهیم است.

۴. کتاب فعلی اگر چه همان تفسیر معروف نیست، ولی بهر حال مشتمل بر آن است، به این معنی که آگاهان به اسانید و طبقات، می دانستند کتاب مذکور از آن علی بن ابراهیم نیست، ولی چون از اول سوره حمد تا آخر قرآن، همه جا از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده، همین قسمت ها را تفسیر علی بن ابراهیم می دانسته، و بعنوان تفسیر او مورد استفاده قرار می داده اند. برخی شواهد صحت این مدعا را تأیید می نماید.

۵. احتمالاً نام مؤلف، شباهتی به نام علی بن ابراهیم داشته که موجب این اشتباه گردیده است. یک سؤال مهم دیگر باقی میماند: آیا همه تفسیر علی بن ابراهیم در این کتاب درج شده است؟ فعلاً تا یافتن نسخه اصلی تفسیر علی بن ابراهیم، نمی توان جواب قطعی و روشن به این سؤال داد. ولی با مراجعه به متون دیگر می توان نمونه هایی یافت که بعنوان تفسیر علی بن ابراهیم یاد شده اما در تفسیر مذکور وجود ندارند، برای مثال: مرحوم ابن طاووس در کتاب سعد

السعود(۱) روایتی را از علی بن ابراهیم نقل می نماید که در کتاب حاضر نیامده است.

شواهد و ادله

به نظر می رسد، اگر کتاب فعلی، بصورت تحقیقی و دقیق با تأمل و موشکافی اسانید و متون، چاپ شود خود مطالعه و نظر در کتاب، صددرصد نظر ما را تأیید خواهد نمود، و اصولاً نیازی به نوشتن مقاله ای در این جهت نخواهد بود، ولی فعلاً که کتاب به صورت فعلی در دسترس است ناگزیر از اقامه شواهد و ادله موجود در خود کتاب می باشیم:

۱. مؤلف پس از خطبه کتاب تفسیر را بدینگونه آغاز می نماید: «اقول: تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم، حدثنی ابوالفضل العباس بن محمّد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر»؛ قال: حدثننا ابوالحسن علی بن ابراهیم قال: حدثنی ابی عن محمّد بن ابی عمیر». این نکته که مؤلف، علی بن ابراهیم را درک نکرده، و از او بواسطه نقل می نماید در کتاب فعلی با اینکه نسخه کاملاً صحیحی نیست کاملاً مشهود است، به این معنی که در هیچ جای کتاب فعلی، تعبیر «حدثنی علی بن ابراهیم» و یا مشابه آن را ندارد، بلکه در همه جا: «و قال علی بن ابراهیم...» دارد.

۲. دقیقاً به خلاف روایات علی بن ابراهیم، هر جا از مشایخ خود _ مانند: احمد بن ادريس، محمّد بن جعفر.. نقل می نماید، تماماً با تعبیر: اخبرنا، حدثنا، می باشد، و در تمام این موارد حتی در یک مورد تعبیر: قال، ندارد.

۳. مؤلف، در خلال کتاب، بسیار زیاد از افرادی نقل می نماید که علی بن ابراهیم حتی یک روایت از آنها نقل نکرده است. مؤلف از ابن عقده [متوفی ۳۳۳]

از بزرگان زیدیه، تفسیر ابوالجارود را نقل می نماید، که این شخص علاوه بر اینکه بیست و اندی سال پس از علی بن ابراهیم فوت کرده، در هیچ یک از کتب مشهور، روایت علی بن ابراهیم از او را نداریم، و هم چنین: محمّد بن همام بغدادی [متوفی ۳۳۲ یا ۳۲۶] و احمد بن ادریس [متوفی ۳۰۶] و دیگران که نامهای آنان را خواهیم آورد. توضیح نکته ای در این جا ضروری است: وقتی ما میگوییم در کتب مشهور، علی بن ابراهیم از این افراد نقل نکرده است، مراد ما کتابهای حدیثی معروف میان امامیه به استثنای کتاب فعلی است، یعنی مثلاً در کافی، یا کتب متعدد صدوق موردی نیست که علی بن ابراهیم از ابن عقده و یا محمّد بن همام بغدادی روایت نماید [حال آن که روایت از این دو، در این کتاب فوق العاده فراوان است]. ولی طبیعی است، کسانی که این کتاب را از علی بن ابراهیم می دانند، وقتی به نام محمّد بن همام _ مثلاً _ برخورد می کنند، او را جزء مشایخ علی بن ابراهیم به حساب خواهند آورد، و همین نکته منشأ تصور پاره ای از کتابهای رجال متأخر مانند: معجم رجال الحدیث شده، و لذا این افراد را _ که نام آنها خواهد آمد _ جزء مشایخ علی بن ابراهیم شمرده اند.

۴. در موارد زیادی، مؤلف سعی در مقارنه و مقایسه تفسیر علی بن ابراهیم با سایر روایات و تفاسیر _ بویژه تفسیر ابوالجارود _ می نماید. به این معنی تفسیر یک آیه را هم از علی بن ابراهیم نقل می کند و هم از سایر تفاسیر، این موارد بسیار فراوان و ما حسب قاعده خود، فقط به یک مورد که گویای نکاتی چند است میپردازیم.

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب (۱) می فرماید: «و ذکر علی بن ابراهیم بن هاشم فی کتاب التفسیر تفصیل هذه الطبقات الثمانية الاصناف، فقال: فسرهم العالم، فقال:

الفقراء هم الذين لا- يسألون، لقول الله عزوجل في سورة البقره..«للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا- يستطيعون ضرباً في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسألون الناس الحافاً». والمساكين هم اهل الديانات(١) قد دخل فيهم الرجال والنساء والصبيان. والعاملين عليها: هم السعاه والجباه في اخذها وجمعها و حفظها حتى يؤدوها الى من يقسمها. والمؤلفه قلوبهم، قال: هم قوم وحدوا الله و خلعوا عباده من دون الله و لم تدخل المعرفه قلوبهم ان محمداً رسول الله ﷺ فكان رسول الله ﷺ يتألفهم و يعلمهم و يعرفهم كيما يعرفوا فجعل لهم نصيباً في الصدقات لكي يعرفوا و يرغبوا. و في الرقاب: قوم لزمتهم كفارات في قتل الخطأ و في الظهار و في الأيمان و في قتل الصيد في الحرم و ليس عندهم ما يكفرون و هم مؤمنون فجعل الله لهم سهماً في الصدقات ليكفر عنهم. والغارمين: قوم قد وقعت عليهم ديون انفقوها في طاعه الله من غير اسراف فيجب على الامام ان يقضى عنهم و يفكهم من مال الصدقات. و في سبيل الله: قوم يخرجون في الجهاد و ليس عندهم ما يتقون به او قوم من المؤمنين ليس عندهم ما يحجون به او في جميع سبل الخير، فعلى الامام ان يعطيهم من مال الصدقات حتى يتقوا على الحج و الجهاد. و ابن السبيل: ابناء الطريق، الذين يكونون في الاسفار في طاعه الله فيقطع عليهم و يذهب مالهم فعلى الامام ان يردهم الى اوطانهم من مال الصدقات».

اين مطلب، در همين كتاب تفسير قمى(٢) چنين آمده است: «ثم فسر الله الصدقات لمن هي و على من تجب فقال: «انما الصدقات...» فاخرج الله من الصدقات جميع الناس الا- هذه الثمانية الاصناف الذين سماهم الله و بين الصادق منهم؟ فقال: الفقراء: هم الذين لايسألون و عليهم مؤنات من عيالهم، و الدليل على انهم الذين لايسألون قول الله في سورة البقره «للفقراء الذين...» والمساكين هم اهل الزمانه من

١- شايد صحيح آن الزامات باشد.

٢- تفسير قمى، ج ١، ص ٢٩٨ و ٢٩٩.

العميان و العرجان و المجذومين، و جميع الاصناف الزمنى الرجال و النساء و الصبيان. و العاملين عليها: هم السعاه و الجباه فى اخذها و جمعها و حفظها حتى يردوها الى من يقسمها و المؤلفه قلوبهم: قوم وحدوا الله و لم تدخل المعرفه فى قلوبهم من ان محمداً رسول الله ﷺ، فكان رسول الله ﷺ يتألفهم و يعلمهم كيما يعرفوا فجعل الله لهم نصيباً فى الصدقات لكى يعرفوا و يرغبوا، و فى روايه ابى الجارود، عن ابى جعفر، قال: المؤلفه قلوبهم: ابوسفيان بن حرب بن اميه و سهيل بن عمرو و هو من بنى عامر بن لؤى و همام بن عمرو و اخوه و صفوان بن اميه بن خلف القرشى ثم الجشمى الجمحى، و الاقرع بن حابس التميمى، ثم عمر احد بنى حازم، و عينه بن حصين الفزارى، و مالك بن عوف، و علقمه بن علاقه (۱) بلغنى ان رسول الله ﷺ كان يعطى الرجل منهم مائه من الابل و رعاتها و اكثر من ذلك و اقل. رجع الى تفسير على بن ابراهيم، فى قوله: و فى الرقاب: قوم قد لزمهم كفارات فى قتل الخطأ و فى الظهار و قتل الصيد فى الحرم و فى الايمان و ليس عندهم ما يكفرون و هم مؤمنون، فجعل الله لهم منها سهماً فى الصدقات ليكفر عنهم. و الغارمين قوم قد وقعت عليهم ديون انفقوها فى طاعه الله من غير اسراف، فيجب على الامام ان يقضى ذلك عنهم و يفكهم من مال الصدقات. و فى سبيل الله: قوم يخرجون فى الجهاد و ابن السبيل: ابناء الطريق الذين يكونون فى الاسفار فى طاعه الله فيقطع عليهم و يذهب مالهم، فعلى الامام ان يردهم الى اوطانهم من مال الصدقات، و الصدقات تتجزى ثمانية اجزاء، فيعطى كل انسان من هذه الثمانية على قدر ما يحتاجون اليه بلا اسراف و لا تقتير، يقوم فى ذلك الامام، يعمل بما فيه الصلاح». در كتاب وسائل الشيعه شيخ حر عاملى پس از نقل روايت شيخ مى فرمايد: «ورواه على بن ابراهيم فى تفسيره عن الصادق بنحو ما نقله الشيخ». (۲)

۱- براى حفظ امانت، در عبارت منقوله هيچگونه دخل و تصرفى نكرديم ولى پاره اى از اسماء در اين جا اشتباه آمده، كه با مراجعه به كتب سيره و تفسير - در ذيل آيه - نام صحيح آن ها درج شده است.

۲- وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۱۴۶.

این عبارت تأییدی است بر مطلب چهارم که در «علت اشتباه» گذشت.

۵. در موارد مقایسه تفسیر علی بن ابراهیم با دیگر متون، تعبیراتی را بکار می برد که بدون شک صراحت دارد که مؤلف کتاب؛ خود علی بن ابراهیم نیست.

اینک بیان پاره ای از آنها که صریح است:

الف: سوره آل عمران [ج ۱/ص ۱۲۰]: «و فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر فی قوله... و رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم، قال: و تراجع...».

ب: جز اول، صفحه ۲۷۱: «حدثنا احمد بن محمد...» بعد از نقل عبارت ابی لجارود گوید: «رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم، قوله...».

همین تعبیر یا شبیه آن را در همین جزء، صفحات: ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۶ [با این تعبیر: «رجع الحدیث الی علی بن ابراهیم...»]، در صفحات ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۱۳ [با این تعبیر: «رجع الی روایه علی بن ابراهیم بن هاشم»] در صفحات ۳۴۴، ۳۸۹.

ج: در جزء دوم، ص ۳۶۰ در آخر روایتی از علی بن ابراهیم: «فیه زیاده احرف لم تکن فی روایه علی بن ابراهیم، حدثنا به محمد بن احمد بن ثابت،... عن ابی بصیر، فی غزوه بنی النضیر، و زاد فیه: فقال رسول الله ﷺ...».

د: در جزء دوم، ص ۳۳۹: «حدثنا ابوالعیناس، قال: حدثنا محمد بن احمد، قال: حدثنا ابراهیم بن هاشم، عن النوفلی، عن السکونی...» و معلوم است که علی بن ابراهیم به دو واسطه از پدر خود نقل نمی نماید. و در ص ۱۷۰ از جزء اول، از تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش از نوفلی نقل می نماید.

توضیحات

در این بخش به توضیح و تشریح اجزاء کتاب _ در حد این گفتار _ می پردازیم.

۱. تفسیر علی بن ابراهیم [متوفی بعد از ۳۰۷]:

بخش اصلی کتاب را تشکیل می دهد. کتاب و مؤلف آن، هر دو مشهور، و بی نیاز از تمجید و توثیق هستند. مؤلف کتاب او را درک نکرده و بواسطه ای که تا کنون ناشناخته است (۱)، از او نقل می نماید.

روش علی بن ابراهیم در این تفسیر، عمدتاً نقل روایت، چه مسند و یا مرسل است.

در بسیاری موارد نیز خود به شرح و تفسیر آیه، نقل حوادث تاریخی، و توضیح لغات می پردازد.

۲. تفسیر ابوالجارود:

دومین قسمت عمده کتاب را تشکیل می دهد. مؤلف آن: ابوالجارود زیاد بن المنذر [متوفی ۱۵۰] و بعنوان رهبر یک فرقه زیدیه، بنام «جارودیه». چون کتاب او بصورت روایت از حضرت باقر است بعنوان «تفسیر الامام الباقر». نیز نام برده شده است. (۲)

مؤلف کتاب، در چهار مورد سند خود را به این کتاب، بیان نموده است، و در بقیه موارد با عبارت «وفی روایه ابی الجارود» از آن یاد می کند. در جزء اول، صفحات: ۱۰۲، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۷۱، سند خود را به این طریق _ با اندکی تغییر _ نام می برد:

۱- . مراد ناشناخته بودن شخص مذکور در مصادر فعلی رجالی است، در برخی روایات، علی بن حاتم قزوینی از این شخص با عنوان: ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم العلوی ... نام برده است. [علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۰۴، باب ۲۴۷، العله التي من اجلها نهی عن حثو التراب...]

۲- ر. ک. الفهرست لابن الندیم. والفهرست شیخ طوسی وسعدالسعود، ص ۱.

«حدثنا احمد بن محمد الهمداني، قال: حدثني جعفر بن عبدالله قال: حدثنا كثير بن عياش، عن زياد بن المنذر ابي الجارود، عن ابي جعفر محمد بن علي، «همين طريق به عينه در فهرست شيخ و نجاشي آمده است.

۳. روایات متفرقه:

مراد از این عنوان روایاتی است که مؤلف شخصاً از مشایخ خود نقل می کند، و با عنوان: «حدثنا، اخبرنا...»، از آنها یاد می نماید.

البته در نسخه چاپی فعلی، بسیاری از اسانید را تصحیف، حذف، (۱) اشتباه فرا گرفته و ما اینک در فکر ضبط صحیح همه روایات موجود در تفسیر، و تصحیح و توضیح آنها نیستیم، لذا یکی دو مورد را بخاطر نیاز شدید به توضیحات متعرض میشویم، و هدف ما آشنائی اجمالی با مؤلف و شناخت مشایخ او می باشد، اسامی آنان را به ترتیب حرف تهجی می آوریم.

۱. ابوالعباس: جزء دوم، صفحات: ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۹۵.

بعنوان: محمد بن جعفر الرزاز، خواهد آمد.

۲. ابوالقاسم: جزء دوم، صفحه ۲۹۴.

احتمال اتحاد او با شخص آینده، نیاز به مراجعه بیشتر دارد.

۳. ابوالقاسم الحسنی: جزء دوم، صفحات: ۳۲۴، ۳۵۷، ۴۱۰.

ایشان ظاهراً راوی تفسیر فرات بن ابراهیم الکوفی برای مؤلف باشد. البته در ص ۳۵۷ نام فرات حذف شده، ولی روایت مذکور در تفسیر فرات موجود است.

۱- برای نمونه، در جزء دوم، ص ۳۸۵ حدثنا جعفر بن احمد، قال: حدثنا عبدالکریم بن عبدالرحیم، قال: «و در این جا نیمی از سند حذف شده، به قرینه سایر موارد، و صحیح آن این است «... انی لا عرف حدثنا عبدالکریم بن عبدالرحیم، قال: حدثنا محمد بن علی، علی بن محمد بن الفضیل، عن ابي...». «... حمزه

و روایت ص ۴۱۰ در تفسیر فرات فعلی موجود نیست.

۴. احمد بن ادريس: از مشايخ معروف كليني، كه بيش از همه از او نقل نموده است: جزء اول، صفحات: ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۲۳، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۷۷، ۳۸۱، و در جزء دوم، صفحات: ۲۲، ۵۲، ۶۵، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۶۰، ۲۰۷، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۰.

این روایات به طرق مختلف و از مصادر گوناگون گرفته شده که تحقیق درباره هر یک نیاز به شرح مفصل دارد.

۵. احمد بن زياد: جزء دوم، صفحه ۳۵۷.

احتمالاً اشتباه است، و صحيح آن: حميد بن زياد است. (۱)

۶. احمد بن محمد الشيباني: جزء دوم، صفحات: ۲۲۸، ۴۳۰.

در مورد اول، نسخه مشوش است.

۷. احمد بن علي: جزء دوم، صفحات: ۶۱، ۱۲۰، ۲۶۷، ۳۱۶، ۳۴۴.

۸. احمد بن محمد بن موسی: جزء دوم، صفحه ۳۸۸.

۹. جعفر بن احمد: جزء اول، صفحات: ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۷۹، ۳۸۳، جزء دوم، صفحات: ۲۲، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۲۰۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۲۹، ۳۶۷، ۳۸۵، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۵۱.

در خلال این روایات، عمدتاً دو سند بیشتر تکرار می شود:

۱- مرحوم آقابزرگ در پاورقی خود بر کتاب تفسیر القمی، در الذریعه، احتمال داده است که ایشان، احمد بن زياد بن جعفر همدانی باشد، ولی با توجه به شواهد موجود در کتاب، نظر ما اقرب الی الواقع است.

سند اول: جعفر بن احمد، عن عبدالکریم، بن عبدالرحیم عن محمّد بن علی، عن محمّد بن الفضیل، عن ابی حمزه الشمالي، احتمال قوی می رود، این طریق مؤلف به تفسیر ابی حمزه ثمالی [ثابت بن دینار] باشد.

سند دوم: جعفر بن احمد، عن عبیدالله [و یا عبدالله] بن موسی، عن الحسن بن علی بن ابی حمزه، عن ابیه، عن ابی بصیر، احتمال قوی می رود، این طریق مؤلف به تفسیر علی بن ابی حمزه، البطائنی معروف و یا پسرش حسن بن علی، باشد. اگر این احتمالات _ و هم چنین احتمالات آینده _ صحیح باشد، بدین وسیله مقداری از میراثهای امامیه در قرنهای دوم و اوائل قرن سوم، بوسیله این کتاب به ما رسیده است.

۱۰. حیب بن الحسن بن ابان الاجری: جزء دوم، صفحه ۳۴۱.

احتمالاً همان حیب بن الحسن باشد، که کلینی در سه مورد از جلد هفتم کافی، از او حدیث نقل کرده است.

۱۱. الحسن بن علی: جزء اول، صفحات: ۳۵۵، ۳۴۴، ۳۳۵، ۲۲۱ و جزء دوم، صفحات: ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۹۳.

فرزند علی بن مهزیار معروف و از مشایخ ابن قولویه: و طبیعتاً بسیار بعید است مثل علی بن ابراهیم از او نقل کند.

۱۲. الحسین بن علی بن زکریا: جزء دوم صفحه ۱۵۴.

ظاهراً حسن بن علی بن زکریا عدوی [متوفی ۳۱۹] باشد.

۱۳. الحسین بن محمّد: جزء اول، صفحات: ۳۲۰، ۱۹۹، ۱۶۰، جزء دوم، صفحات: ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۵۶، ۳۰۱، ۳۷۷، ۳۹۶، ۴۱۷.

همان حسین بن محمّد الاشعری، از مشایخ معروف کلینی است.

۱۴. حمید بن زیاد: جزء دوم، صفحات: ۱۰۳، ۱۷۰، ۱۹۳.

حمید بن زیاد نینوائی [متوفی ۳۱۰، یا ۳۲۰] از مشایخ معروف کلینی، و روایات موجود به طلحه بن زید منتهی می شود، و با طرق اصحاب به کتاب طلحه مشابیهت دارد.

۱۵. سعید بن محمد: جزء دوم، صفحات ۲۴۵، ۲۹۲، ۲۹۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۵۰.

قابل ذکر است که تمام این روایات به ابن عباس منتهی می شود، و در حقیقت جزئی از تفسیر ابن عباس است. تفسیر ابن عباس طرق متعدد دارد (۱)، و آنچه در کتاب فعلی است از طریق عطا، و یا طریق ضحاک بن مزاحم، [خصوص دو روایت اخیر، و روایت ص ۴۰۶] نقل شده است.

۱۶. علی بن جعفر: جزء دوم، صفحه ۲۰۲.

۱۷. علی بن الحسین [احتمالاً: ابوالحسن علی بن الحسین السعد آبادی المفسر]: جزء اول، صفحه ۱۴۰، جزء دوم، صفحات: ۱۰۱، ۲۰۴، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۱۳، ۴۲۷، ۴۵۰، ۴۵۱.

در تمام این موارد [بجز دو مورد مشکوک] از احمد بن محمد برقی نقل می نماید.

۱۸. محمد بن ابی عبدالله: جزء اول، صفحه ۳۸۸، جزء دوم، صفحات: ۵۹، ۲۵۳، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۶۰، ابوالحسن محمد بن جعفر الاسدی [متوفی ۳۱۲] از مشایخ کلینی.

۱۹. محمد بن احمد: جزء دوم، صفحات ۱۱۷، ۱۹۳، ۲۲۳. بعضی موارد آن مشکوک است.

۲۰. محمد بن احمد بن ثابت: جزء دوم، ۲۴۴، ۳۰۳، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۵، ۴۵۱.

۲۱. محمّد بن جعفر [ابوالعبّاس محمّد بن جعفر الرزاز متوفی ۳۱۶]: جزء اول، صفحات: ۳۳۹، ۳۳۵، ۳۱۴، ۳۱۳، جزء دوم صفحات: ۴۵۰، ۴۸، ۷۴، ۷۸، ۹۹، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۵۱.

بسیاری از روایات فوق، ظاهراً از کتاب علی بن حسان هاشمی، از چهره های سرشناس خط غلو باشد.

۲۲. محمّد بن الحسن: جزء اول، ص ۱۸۲.

۲۳. محمّد بن عبدالله: جزء دوم، صفحه ۳۴۴.

۲۴. محمّد بن عبدالله الخمیری: جزء دوم، صفحات، ۲۵۵، ۳۰۹.

۲۵. محمّد بن عمیر: جزء اول، صفحات: ۲۸۴، ۲۸۸.

۲۶. محمّد بن القاسم بن عبید: جزء دوم، صفحات: ۳۰۸، ۴۲۴.

۲۷. محمّد بن همام [البغدادی، متوفی ۳۳۲ یا ۳۳۶]: جزء دوم، صفحات: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰.

البته در موارد فوق، اشتباه و تحریف زیاد است نیاز شدید به تحقیق دارد.

تذکر این نکته بسی ضروری است که تعیین اسماء فوق بر اساس ظاهر اسامی و هم چنین بر اساس تشخیص مرحوم آقا بزرگ در الذریعه آمده است.

ولی اگر مؤلف کتاب شخص دیگری [احتمالاً: علی بن حاتم قزوینی] باشد در این صورت ممکن است علی بن الحسین [مثلاً] شخص دیگری باشد.

تمام آنچه ذکر شد، به اضافه بعضی عبارات که احتمالاً از خود مؤلف باشد، و به اضافه خطبه و مقدمه کتاب، که مقدمه آن شباهتی با عبارات رساله المحکم و المتشابه دارد. این رساله به سید مرتضی و به نعمانی نسبت داده شده، ولی بعید نیست از آثار حسن بن علی بن ابی حمزه باشد.

جمع بندی و خلاصه گفتار

۱. کتاب موجود، تألیف علی بن ابراهیم مشهور نیست، اگرچه مشتمل بر قسمت های زیادی از تفسیر اوست.
۲. مرحوم صاحب الذریعه، نیز همین اعتقاد را دارد، ولی از طرف دیگر، جامع کتاب را همان ابوالفضل _ که نام او یکبار در اول تفسیر آمده _ می داند، و این اشخاص را که نام بردیم از مشایخ او بحساب می آورد. ولی به نظر ما مؤلف شخص دیگری است، و ابوالفضل مذکور، راوی تفسیر علی بن ابراهیم و طریق مؤلف به تفسیر مذکور است.
۳. عبارتی که در مقدمه آمده، از مؤلف است، نه از علی بن ابراهیم.
۴. هدف ما فقط نفی انتساب کتاب فعلی از علی بن ابراهیم است، تحقیق اسانید و متون کتاب نیاز فوق العاده شدید به مهارت فنی و وقت زیاد دارد.
۵. ارزیابی علمی خود تفسیر علی بن ابراهیم _ که بیشترین قسمت کتاب را تشکیل می دهد _ مبتنی بر شناخت واسطه، شناخت مؤلف، شناخت طریق انتشار و وصول کتاب به اصحاب است. (۱)

تفسیر علی بن ابراهیم قمی در دانشنامه جهان اسلام

تفسیری مأثور از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی [زنده در ۳۰۷]، محدث و فقیه امامی. این کتاب در رجال نجاشی [ص ۲۶۰] و فهرست طوسی [ص ۲۰۹] به علی بن ابراهیم نسبت داده شده است و منقولاتی از آن در کتب قدما دیده می شود، از جمله در تهذیب الاحکام شیخ طوسی [ج ۴، ص ۴۹-۵۰]، مجمع البیان [ج ۱، ص ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۰] و اعلام الوری طبرسی [ج ۱، ص ۲۹۶]؛ نیز: شبیری، ص ۵۰] و مناقب بن شهر آشوب [ج ۳، ص ۲۳۶، ج ۴، ص ۱۶۰].

۱- کیهان اندیشه، ص ۸۵۹۳، شماره ۳۲، آذر و دی ۱۳۶۹، سید احمد موسوی.

اکنون نسخه ای با عنوان تفسیر علی بن ابراهیم در دست است که نخستین بار حسن بن سلیمان حلی به نقل از شهید اول [متوفی ۷۸۴] منقولاتی از این نسخه را دیده [ص ۴۱-۴۷] و سپس در کتب متأخر، مانند بحارالانوار، روایات آن در ابواب مختلف پراکنده شده است. در این نسخه بارها عباراتی دیده می شود که به تفسیر علی بن ابراهیم ارجاع می دهد [برای نمونه قمی، ج ۱، ص ۱۲۰، ۲۷۱، ۳۱۳، ج ۲، ص ۳۶۰؛ نیز: آقابزرگ طهرانی، ج ۴، ص ۳۰۴-۳۰۵]. بعلاوه این تفسیر از معاصران علی بن ابراهیم، هم چون احمد بن ادریس [متوفی ۳۰۶] و حسین بن محمد بن عامر و حمید بن زیاد [متوفی ۳۱۰] و محمد بن جعفر رزاز [متوفی ۳۱۶]، نیز روایات بسیار دارد و حتی احادیثی از محدثان متأخر از وی هم چون ابن عقده [۲۴۹-۳۳۲] و محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و ابن همّام اسکافی [متوفی ۳۳۶]، در این کتاب دیده می شود که خود علی بن ابراهیم در هیچ سندی از آنها روایت نمی کند.

از سوی دیگر، در این کتاب در مواردی بسیار از مشایخ مهم علی بن ابراهیم چون احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی بن عبید و احمد بن ابی عبدالله برقی، با واسطه ی معاصران علی بن ابراهیم نقل شده است. شگفت آن که در سند دیگری، از ابراهیم بن هاشم، پدر و استاد اصلی علی بن ابراهیم، با دو واسطه روایت شده [ج ۲، ص ۳۳۹] و از معاصران وی چون محمد بن یحیی و سعد بن عبدالله نیز با واسطه نقل شده است [ج ۲، ص ۳۴۴]. این قراین و قراین متعدد دیگر نشان می دهد که تمامی تفسیر موجود از علی بن ابراهیم نیست [مددالموسوی، ص ۸۴-۹۴].

آقابزرگ طهرانی نخستین کسی است که درباره ی عدم صحت انتساب تمام تفسیر موجود علی بن ابراهیم سخن گفته و بر این باور است که ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم، شاگرد علی بن ابراهیم که نامش در آغاز تفسیر موجود آمده،

روایات ابو الجارود، راوی مطالبی در تفسیر از امام باقر، و دیگران را از اواسط جلد اول تفسیر در آن وارد کرده است [ج ۴، ص ۳۰۳]، اما شاهی برای این نظر در دست نیست و عباس بن محمد بن قاسم کسی جز یکی از مشایخ مؤلف کتاب نیست که در «طریق» مؤلف به علی بن ابراهیم قرار گرفته [مدد الموسوی، ص ۹۳-۹۴] و نام وی علاوه بر آغاز کتاب در میان نام روایان دیگر نیز ذکر شده است [ج ۲، ص ۲۹۷].

در طرف مقابل، در کتاب تأویل الآیات از تفسیر علی بن ابراهیم مطالب بسیاری نقل شده است [برای نمونه: ص ۹۰، ۱۲۷، ۱۶۵، ۱۷۳] که اصلاً در این تفسیر نیست.

بنابراین تفسیر موجود نه در بردارنده ی تمام تفسیر علی بن ابراهیم است و نه تمام منقولات آن از وی است، بلکه کتابی است از مؤلفی دیگر که بیش از همه از تفسیر علی بن ابراهیم بهره گرفته، و در آن از طریق بیش از بیست راوی، روایات بسیاری از کتب و مصادر دیگر آورده است. حجم این دسته از روایات، در نیمه نخست مجلد اول تفسیر بسیار اندک است و به تدریج افزایش می یابد تا بدانجا که در اواخر کتاب تقریباً به اندازه ی روایات منقول از تفسیر علی بن ابراهیم می شود.

در تفسیر موجود معمولاً پس از نقل از غیر علی بن ابراهیم، با آوردن نام علی بن ابراهیم به گونه ی صریح یا ضمیر، بازگشت متن به تفسیر علی بن ابراهیم یادآوری می شود [به جز ج ۱، ص ۲۰۰-۲۷۱]. سید موسی شبیری زنجانی با توجه به اینکه اغلب روایان بخش دوم تفسیر، هم چون احمد بن ادريس و حسن بن علی مهزیار و محمد بن جعفر رزازی، از استادان علی بن حاتم قزوینی [زنده در ۳۵۰] بوده اند و هیچ راوی دیگری از این مجموعه افراد روایت نمی کند، مؤلف کتاب را علی بن حاتم میشناساند [به نقل از محمد جواد شبیری،

ص ۵۰؛ نیز: نجاشی، ص ۳۶؛ طوسی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۷۲؛ ابن بابویه، ج ۲، ص ۴۴۶، ۵۱۹]. ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم، نیز از مشایخ علی بن حاتم است [ابن بابویه، ج ۱، ص ۳۰۴] و ممکن است منشأ اشتباه در انتساب کتاب، تبدیل نام علی بن ابی سهل _ که همان علی بن حاتم است _ به علی بن ابراهیم، به جهت شباهت این دو اسم باشد.

قسمت عمده ی تفسیر موجود، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم است، ولی وجود نقلهایی در تأویل الآیات و برخی کتب دیگر از تفسیر علی بن ابراهیم _ که با احادیث و مطالب تفسیر موجود تفاوتهای فراوانی دارد _ سبب می شود که به آنچه از تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر موجود نقل شده، نتوان اعتماد کامل کرد [استرآبادی، ص ۳۲، ۱۴۰، ۲۱۴، ۲۱۶؛ قس قمی، ج ۱، ص ۳۰، ۳۰۱، ۱۴۰، ۳۰۶؛ ابن طاووس، ص ۱۶۸ _ ۱۶۹، ۱۷۰ _ ۱۷۱، قس قمی، ج ۱، ص ۵۹، ۲۷۷؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۵۰۳، ۶۱۴؛ قس قمی ج ۱، ص ۶۶، ۷۲؛ ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۷۲؛ قس قمی، ج ۱، ص ۱۵۵]. مقایسه ی اسناد علی بن ابراهیم در این کتاب و اسناد علی بن ابراهیم در کتاب کافی از دشواریهای بسیار این تفسیر حکایت می کند _ از جمله از کوتاه بودن واسطه ها در بسیاری از اسناد [برای نمونه کلینی، ج ۲، ص ۳۸۹؛ قس قمی، ج ۱، ص ۳۲] _ و این امر سبب می گردد که در نقل از این کتاب احتیاط شود. چون این احتمال وجود دارد که علی بن ابراهیم _ که در اواسط عمر نابینا شده بود [نجاشی، ص ۲۶۰] _ مطالب تفسیری را برای شاگردان خود گفته و آنان آنها را نوشته و تنظیم کرده باشند. بنابراین کتاب تفسیر علی بن ابراهیم در اصل نسخه های مختلف داشته، از جمله نسخه ای از این تفسیر به روایت نوه ی مؤلف به دست ابن طاووس [ص ۱۷۵] رسیده است و وی در وصف این میگوید که جمیع کتاب در چهار جزء در دو مجلد واقع است [نیز گلبرگ، ص ۵۴۴]، ولی در تفسیر موجود نشانی از اجزا دیده نمی شود.

دیدگاهی رجالی درباره‌ی اسناد تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد که با تکیه بر عبارت «وَ نَحْنُ ذَاكِرُونَ وَ مُخْبِرُونَ بِمَا يَنْتَهَى إِلَيْنَا وَرَوَاهُ مَشَائِخُنَا وَ ثِقَاتُنَا عَنِ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ...» در مقدمه آن [ج ۱، مقدمه، ص ۴]، بر وثاقت تمامی افراد اسناد این تفسیر به شرط اتصال روایت به معصومان تأکید می‌کند و این تفسیر را از مصادر مهم رجالی می‌داند [حرّ عاملی، ج ۳۰، ص ۲۰۲؛ خوئی، ج ۱، ص ۴۹-۵۰]. اگر عبارت مذکور افاده‌ی حصر کند و گوینده‌ی آن علی بن ابراهیم باشد، تنها ناظر به مواردی است که از علی بن ابراهیم نقل شده و علاوه بر وثاقت، بر پایه‌ی مبانی علم رجال و روایت حدیث، بر شیعه بودن راویان نیز دلالت دارد. ولی گوینده‌ی عبارات فوق معلوم نیست و بعلاوه، روشن نیست که این گواهی ناظر به تمام افراد سلسله‌ی اسناد کتاب باشد. به نظر می‌رسد این عبارت تنها به مشایخ مستقیم یا مؤلفان کتب مأخذ تفسیر اشاره دارد، زیرا در اسناد موجود حتی در مواردی که از علی بن ابراهیم نقل شده، روایات مسلم الضعف فراوان دیده می‌شود. روایات مرسل نیز در کتاب بسیار است [برای نمونه ج ۱، ص ۲۰، ۳۰، ۹۴، ۱۱۴، ج ۲، ص ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۴]. از سوی دیگر، با توجه به اینکه علی بن حاتم با وجود وثاقت با تعبیر «یروی عن الضعفاء» وصف شده [نجاشی، ص ۲۶۳]، پذیرش توثیقات وی دشوار است.

در تفسیر موجود، بجز تفسیر علی بن ابراهیم، احادیث بسیاری از تفسیر ابوالجارود با عنوان «وفی رویه ابی الجارود» نقل شده که گاه سند کامل هم همراه نام وی ذکر شده است [برای نمونه ج ۱، ص ۱۰۲، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۷۱]. مأخذ دیگر این تفسیر چندان روشن نیست، ولی با دقت در تسلسل اسناد کتاب و مقایسه‌ی آنها با یکدیگر و با کتب رجال، مأخذ احتمالی کتاب را می‌توان به دست آورد: مراجع معتبری چون نوادر احمد بن محمد بن عیسی، محاسن احمد بن ابی عبدالله برقی، نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری،

و چند کتاب تفسیری از جمله تفسیر فرات کوفی، تفسیر قرآن ابو حمزه ثمالی، تفسیر علی بن مهزیار، تفسیر معلی بن محمد، تفسیر گمنام عبدالغنی بن سعید ثقفی که به تفسیر ابن عباس منتهی می شود، تفسیر الباطن علی بن حسان هاشمی که از غالیان بوده و شدیداً تضعیف شده است، و تفسیر قرآن حسن بن علی بن ابی حمزه که خود و پدرش از رؤسای واقفه اند [قمی، ج ۲، ص ۴۰، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۵۱، ۴۲۲؛ ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۲۹۱؛ نجاشی، ص ۲۵۱؛ ابن داوود حلّی، ص ۲۶۱؛ کشی، ص ۵۵۲، ش ۱۰۴۲].

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از این رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات، به آسانی دست کشیده است. کتاب از تفاسیر تأویلی شمرده شده و تأویلهای دور از ذهن در آن بسیار است [برای نمونه ج ۱، ص ۳۵، ۲۰۳]، از این رو بسیاری از آیات به فضائل اهل بیت یا مثالب دشمنانشان تفسیر شده که معنای باطنی آیات به شمار می آیند. در این تفسیر تنها روایات گردآوری نشده است بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات، تفسیر شده و شأن نزول آیات بتفصیل بیان گردیده و قصص انبیا و وقایع زمان پیامبر و مباحث فقهی حجم گسترده ای از کتاب را تشکیل داده است. گاهی معانی مختلف واژه های مشترک در قرآن ذکر شده [برای نمونه ج ۱، ص ۳۰، ۳۲، ۳۵] و از آیات دیگر و روایات و اشعار شاعران بر تفسیر یک آیه دلیل اقامه شده [برای نمونه ج ۱، ص ۴۶، ۱۳۲، ۲۳۱، ۳۰۹، ۳۸۸، ج ۲، ص ۸۵-۸۷] و گاه به نظر عامه اشاره شده است [برای نمونه ج ۱، ص ۷۰، ج ۲، ص ۷۹، ۸۵، ۹۹، ۱۴۲، ۲۲۶]. در مقدمه تفسیر موجود، مباحث کلی علوم قرآنی به صورت تقسیم بندی آیات در حدود پنجاه عنوان به نقل از علی بن ابراهیم مطرح شده، سپس با ذکر آیه یا آیه هایی به توضیح این عناوین پرداخته شده است. آشفتگی این مقدمه و عدم تطابق کامل فهرست عناوین با شرح آن حاکی از وجود اختلافی در کتاب است.

در این مقدمه از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام و سبک خاصی در قرآن به نام منقطع معطوف سخن رفته [ج ۱، ص ۳۲، ۴۶، ۵۱-۵۲، ۹۶، ۱۶۷، ج ۲، ص ۱۴۹] و گفته شده که ترتیب آیات در هنگام جمع آوری آنها به هم خورده است [ج ۱، ص ۸، ۱۱۸، ج ۲، ص ۳۱۵].

علی بن ابراهیم از تحریف قرآن سخن گفته [ج ۱، ص ۱۰-۱۱] و آیاتی را ذکر کرده است که تأویل آن در تنزیل یا با تنزیل یا قبل از تنزیل یا بعد از تنزیل است [ج ۱، ص ۱۳، ۱۴، ۹۶، ۱۴۲، ج ۲، ص ۶۸] وی از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیر اسلامی مانند بت پرستان و زنادقه و دهریه [ج ۱، ص ۲۰۵، ۲۳۶، ج ۲، ص ۷۸] و برخی از فرق اسلامی مانند معتزله، قدریه - که به نظر وی همان مجبره اند - و نیز دیدگاههای نادرست دیگر استفاده می کند [ج ۱، ص ۱۷-۲۵، ۲۱۲، ج ۲، ص ۶۰، ۸۹، ۳۹۸] و با آوردن روایاتی اجمالاً به مذهب امرئ بین امرین اشاره می نماید. روش تفسیر قرآن به قرآن، با دیدگاهی تأویلی، در مواضع بسیاری از تفسیر دیده می شود [ج ۱، ص ۳۵، ۱۵۷، ۲۳۱، ۳۸۸، ج ۲، ص ۱۷۶]. دیدگاه جریان آیات - که به گسترش آیات از موارد شأن نزول ناظر است [جری انطباق] - نیز در این تفسیر مشاهده می شود [ج ۱، ص ۱۵۷، ج ۲، ص ۴۶، ۸۴، ۹۶، ۲۹۵، ۳۹۹]. واژه های فارسی یا معرب کنادیح [جمع کندو]، انابیر [جمع انبار؛ ج ۱، ص ۳۴۶]، فولاذ [ج ۲، ص ۱۲۰] و مادیانه [ج ۲، ص ۱۲۲] می تواند نشانه ی غیر عرب بودن مؤلف کتاب باشد. هم چنین به کار بردن صیغه ی فعل جمع در جایی که فاعل اسم ظاهر باشد [هم چون «قُلْنَ ازواجهُ»] بر طبق گویش غیر معروف عربی در مواردی از کتاب دیده می شود [برای نمونه ج ۱، ص ۲۹۱، ۲۹۷، ج ۲، ص ۵۰، ۲۰۲، ۲۹۱].

مقدمه تفسیر با رساله ای در علوم قرآنی به نام محکم و متشابه شباهتهای بسیاری دارد. رساله ی مذکور منسوب به سید مرتضی علم الهدی است [آقا بزرگ

طهرانی، ج ۲، ص ۱۵۴، ج ۴، ص ۳۱۸] و متن کامل آن در جلد نود بحار الانوار [ص ۱_۹۷] درج شده است. این رساله، روایت واحد مفصّلی است از حضرت علی به نقل از نعمانی در تفسیر قرآن که با یک سند متصل به امام صادق می رسد. در سند روایت نام راویان ضعیفی چون حسن بن علی بن ابی حمزه دیده می شود. در این رساله نخست فهرست انواع آیات قرآنی ذکر شده که با فهرست عناوین تفسیر شباهت بسیاری دارد، ولی فهرست روایت نعمانی دقیق تر و منظم تر است. مقایسه ی شرح تفصیلی عناوین در دو کتاب از گستردگی روایت نعمانی حکایت می کند؛ حتی مباحث تازه ای هم چون وجوه معایش خلق [مجلسی، ج ۹۰، ص ۴۶_۴۹] و حدود فرایض [همان، ج ۹۰، ص ۶۲_۶۴] در این روایت دیده می شود که در مجموع حجم رساله را به پنج برابر مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم رسانده است. در بحار پس از نقل رساله نعمانی، از رساله ای مشابه، تألیف سعد بن عبدالله اشعری نام برده شده که مطالب آن با ترتیبی دیگر مشابه مطالب این روایت است. دو باب از این رساله در بحار الانوار [ج ۸۹، ص ۶۰_۷۳] نقل شده که بی شباهت با مباحث تفسیر قمی نیست و نیز مطالبی دیگر از آن به نام تفسیر سعد بن عبدالله در مجلدات مختلف بحار نقل شده است [برای نمونه مجلسی، ج ۸۰، ص ۴۷، ج ۸۱، ص ۷۱، ۳۸۲، ج ۱۰۰، ص ۳۰۵]. آقا بزرگ طهرانی، این رساله را کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه می داند [ج ۲۴، ص ۸] که نجاشی در ترجمه ی سعد بن عبدالله برای وی ذکر کرده است [ص ۱۷۷]. بررسی ارتباط دقیق این سه متن با یکدیگر می تواند به شناخت بهتر تفسیر علی بن ابراهیم، تصحیح اغلاط مقدمه آن و نیز تصحیح دو متن دیگر یاری رساند. هم چنین نام کتاب الناسخ و المنسوخ در شمار آثار علی بن ابراهیم پس از نام کتاب تفسیر، ممکن است با مقدمه تفسیر موجود ارتباط داشته باشد. [نجاشی، ص ۲۶۰؛ طوسی، ۱۳۵۱ش، ص ۲۰۹].

تفسیر علی بن ابراهیم چندین بار به چاپ رسیده که اولین بار در ۱۳۱۳ بوده است. سید طیب جزائری نیز آن را تصحیح کرده و در ۱۳۸۶ در نجف به چاپ رسانده است. نسخه ی مصحح وی در ۱۴۰۴ و ۱۳۶۷ ش در قم به چاپ رسیده است.

منابع: اقا بزرگ طهرانی؛ ابن بابویه، علل الشرایع، نجف ۱۳۸۶/۱۹۹۶، چاپ افست قم [بی تا]؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، چاپ محمّد عبدالرحمان مرعشلی، بیروت ۱۴۱۵_۱۴۱۶/۱۹۹۵_۱۹۹۶؛ ابن داوود حلی، کتاب الرجال، چاپ محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف ۱۳۹۲/۱۹۷۲، چاپ افست قم [بی تا]؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم [بی تا]؛ ابن طاووس، سعد الّیّعود للنفوس، چاپ فارس تبریزیان حسّون، قم ۱۳۷۹ ش؛ علی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطّاهره، چاپ حسین استادولی، قم ۱۴۱۷؛ حرعاملی؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات، نجف ۱۳۷۰؛ خوئی، محمّد جواد شبیری، «در حاشیه ی دو مقاله»، آینه ی پژوهش، سال ۸، ش ۶ [بهمن _ اسفند ۱۳۷۶]؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، قم ۱۴۱۷؛ همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ هاشم رسولی محلاتی و فضل الله یزدی طباطبائی، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸؛ محمّد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، چاپ حسن موسوی خراسان، بیروت ۱۴۰۱/۱۹۸۱؛ همو، الفهرست، چاپ الویس اسپرنگر، هندوستان ۱۲۷۱/۱۸۵۳، چاپ محمود رامیار، چاپ افست مشهد ۱۳۵۱ ش؛ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، چاپ طیب موسوی جزائری، نجف ۱۳۸۷، چاپ افست قم [بی تا]؛ محمّد بن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، [تلخیص] محمّد بن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ۱۳۴۸ ش؛ اتان کلبرگ، کتابخانه ی ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه ی علی قرائی و رسول جعفریان، قم ۱۳۷۱ ش؛ کلینی؛ مجلسی؛ احمد مدد

الموسوی، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، کیهان اندیشه، ش ۳۲ [مهر و آبان ۱۳۶۹]؛ احمد بن علی نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه المشتهر برجال النجاشی، چاپ موسی شبیری زنجانی، قم ۱۴۰۷. (۱)

تفسیر قمی در دائره المعارف تشیع

اثر شیخ ابوالحسن علی [زنده در ۳۰۷ق] فرزند ابراهیم بن هاشم قمی معروف به علی بن ابراهیم قمی از ائمه حدیث و مفسران بزرگ شیعه و طرق اجازات و شیخ مشایخ علمای امامیه. این تفسیر معروف به تفسیر قمی به شیوه روایی است و بیشتر روایات را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم نقل می کنند و نیز وی از مشایخ ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی [م ۳۲۹ق] است و کلینی در کتاب خود الکافی بسیاری از مفسر روایت می نماید و این تفسیر مورد استناد کتب اربعه بوده است و هم چنین وی عصر حضرت امام حسن عسکری [۲۳۱-۲۶۰ق] را درک نموده است و تا سال ۳۰۷ق زنده بوده است. چنانچه از رساله ی مشایخ شیعه منسوب به پدر شیخ بهایی استفاده میگردد که مفسر در آغاز تفسیر مختصر خویش روایات مبسوطی را مستنداً از حضرت امام جعفر الصادق از جدش حضرت امیرالمؤمنین در بیان انواع علوم قرآن یاد نموده است. سپس شریف مرتضی آنها را استخراج کرده و پس از اینکه بر آن خطبه ای اضافه نموده است المحکم و المتشابه کتابی مستقل ساخته و اخیراً به چاپ رسیده است. این تفسیر یکی از کهن ترین تفاسیر شیعه است که امروزه در دست داریم و از مهمترین منابع مفسران امامیه در طول قرون گذشته تا عصر حاضر می باشد و گنجینه ای از روایات مأثور از امام محمد باقر از طریق ابی الجارود، روایات امام ششم از

طریق مفسر علی بن ابراهیم قمی است. این تفسیر یکی از منابع کتب اربعه می باشد و نیز علامه حلّی در خلاصه الاقوال خود مفسر را توثیق و ارزشمندی تفسیرش را تأیید کرده است. از نسخه های کهن این تفسیر، نسخه محفوظ در کتابخانه ی مرکزی آستان قدس رضوی به شماره ی ۷۵۱۲ ثبت می باشد. این تفسیر نخست در سال ۱۳۱۱ ق در تهران چاپ سنگی گردید. سپس در بمبئی و بعد در تبریز به طبع رسید. بهترین طبع آن در سال ۱۳۸۷ ق در نجف اشرف با تصحیح و کوشش سید طیب موسوی جزائری در دو مجلد به قطع وزیری با مقدمه مختصر مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی انجام گرفته است که همان نسخه در قم به طریق افسست تجدید طبع گردیده است.

چهار تفسیر دیگر از همین مفسر یاد کرده اند بدین شرح:

۱. اختیار القرآن و روایات که ثقه الاسلام کلینی و صدوقین و ابوالعبّاس

نجاشی و شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ آقا بزرگ تهرانی از آن یاد کرده و نقل تفسیر و روایت کرده اند؛

۲. نوادرالقرآن، که در تفسیر نوادر علوم قرآنی و کلمات آن به شیوه ی روائی است؛

۳. فضائل القرآن، که در فضائل قرآن کریم بحث و تفسیر نموده است؛

۴. الناسخ و المنسوخ، که در ذکر آیات ناسخ و منسوخ به سبک روائی نقل شده است.

منابع: الاستبصار، ۱/۳۶۵؛ ایضاح المکنون، ۱/۳۰۹؛ تنقیح المقال، ۲/۲۶۰؛ تهذیب الاحکام، ۱/۱۶۰؛ جامع الرواه، ۱/۵۴۵؛ الذریعه، ۴/۳۰۲؛ رجال، ابن داود، ۲۳۷؛ رجال علامه حلّی، ۱۰۰ رجال، نجاشی، ۲/۸۶؛ طبقات مفسرین، داوودی، ۱/۳۹۲؛ فوائد الرضویه، ۲۶۴؛ الفهرست، ابن ندیم، ۳۹؛ الفهرست، شیخ

طوسی، ۱۱۵؛ فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه ی مرکزی استان قدس، ۱۳۸؛ الکافی، ۳/۴۰۱؛ لسان المیزان، ۴/۱۹۱؛ مفسران شیعه، ۸۵؛ میزان الاعتدال، ۳/۱۱۱؛ نوابغ الرواه فی رابعه المثات، ۱۶۷. (۱)

پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی به قلم محقق گرامی جناب آقای دکتر قاضی زاده

مقدمه

یکی از معروف ترین تفاسیر در قرن سوم و چهارم، تفسیر علی بن ابراهیم قمی است. این تفسیر خصوصاً در قرون اخیر، یکی از منابع مهم تفسیر روایی برای دیگر کتاب های تفسیری تلقی شده است، به گونه ای که کم تر کتابی در تفسیر یافت می شود که از روایات آن بهره نبرده باشد. آن چه در این مقال مورد نظر است، بررسی و تحلیلی دو بعدی درباره متن و سند این تفسیر است. قبل از آن، آشنایی اجمالی با مؤلف ضروری است.

مؤلف

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از عالمان و فقیهان نامدار بوده است که از او کتاب های بسیاری به جای مانده است. گرچه تاریخ تولد و وفات وی در دست نیست، اما مسلماً وی در نیمه ی دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم میزیسته است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی [م ۲۵۴ ق] دانسته است، ولی سید صدر الدین عاملی او را از اصحاب امام رضا [م ۲۰۲ ق] بر شمرده است. از دیگر سوی، مرحوم صدوق در «عیون اخبار الرضا» نقل می کند که

حمزه بن محمّد بن جعفر در سال ۳۰۷ از علی بن ابراهیم روایت شنیده است. با توجه به نکته ی اخیر و با ملاحظه ی استادی علی بن ابراهیم نسبت به محمّد بن یعقوب کلینی [م ۳۲۹ ق]، کلام عاملی نمی تواند صحیح باشد و ظاهراً در این جا میان پدر [ابراهیم بن هاشم] و پسر [علی بن ابراهیم] اشتباه شده است. در هر صورت، مقام این محدث جلیل القدر از مقدار روایتی که نقل کرده است روشن می شود. آیه الله خویی تعداد روایات وی را ۷۱۴۰ حدیث شمرده است. غالب رجالیان متأخر، وی را توثیق کرده اند. علی بن ابراهیم از پدر، فرزند و برادران عالم و فرزانه نیز برخوردار بوده است. پدرش ابراهیم بن هاشم از محدثان به نام است. برادر وی اسحاق بن ابراهیم و فرزندانش احمد، ابراهیم و محمّد همه از بزرگان عصر خویش بوده اند. در کتاب های عامه نیز از وی یاد شده است. محمّد بن اسحاق ندیم و ابن حجر عسقلانی به علم و مذهب وی اشاره کرده اند و بعضی از کتاب های وی را نام برده اند. وی از استادان بسیاری حدیث شنیده است و شاگردان بسیاری نیز از او بهره برده اند، یکی از نویسندگان تعداد ۴۸ استاد و ۲۳ شاگرد وی را بر شمرده است. در هر دو گروه افراد سرشناس فراوانی هستند که به بعضی از آنان اشاره می شود. بعضی از مشایخ او عبارتند از: ابراهیم بن هاشم، احمد بن عبدالله برقی، احمد بن اسحاق قمی، ایوب بن نوح، ریان بن صلت، عباس بن معروف، و محمّد بن حسین بن ابی خطاب. بعضی از شاگردان وی عبارتند از: محمّد بن یعقوب کلینی، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، حسن به حمزه علوی، علی بن بابویه قمی [پدر صدوق]، محمّد بن علی بن ماجیلویه، حمزه بن محمّد علوی، محمّد بن حسن بن ولید و محمّد بن قولویه قمی.

وی دارای کتاب های بسیاری بوده است که غالباً به «کتاب التفسیر» وی در ردیف اول کتاب ها اشاره شده است. نجاشی تعداد کتاب های وی را این گونه فهرست کرده است: کتاب التفسیر، کتاب النسخ والمنسوخ، کتاب قرب الاسناد، کتاب الشرائع، کتاب الحیض، کتاب التوحید والشرك، کتاب فضائل امیرالمؤمنین،

کتاب المغازی، کتاب الانبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات عن مسائل سألها عنها محمد بن بلال و کتاب يعرف بالمشدر. (۱)

کتاب

تفسیر قمی نام کتابی است از علی بن ابراهیم قمی که در این نوشته درباره ی آن بحث خواهد شد. البته به نظر می رسد همان سان که ترجمه نویسان و رجالیان گفته اند، نام کتاب وی «کتاب التفسیر» بوده است، اما به جهت تمایز آن با تفاسیر دیگر، نام وی را به عنوان مضاف الیه آورده اند. مرحوم سید بن طاووس مکرراً در «سعد السعود» از این تفسیر با نام تفسیر علی بن ابراهیم یاد کرده است. (۲)

این کتاب هم اکنون دارای دو چاپ حروفی است: یکی از این دو با تقریظ شیخ آقا بزرگ تهرانی و مقدمه، تصحیح و تعلیق حجت الاسلام سید طیب جزایری همراه است. به نظر می رسد از چاپ اول کتاب با این اوصاف حدود ۳۰ سال بگذرد، چرا که تاریخ نگارش مقدمه ۱۳۸۶ ق. و تاریخ تقریظ آقا بزرگ تهرانی اواخر عمر ایشان به سال ۱۳۸۷ ق. است. مقدمه ای که جزایری نگاشته است مشتمل بر معرفی مؤلف و راویان مشهور روایات کتاب است و جدا از این، به ارائه ی توضیحاتی درباره تفسیر تأویلی [که غالب مطالب کتاب بر این منوال است] و تبیین بعضی از ابهامات پرداخته است. (۳)

- ۱- برای مجموع مطالب بنگرید: رجال نجاشی، ص ۲۶۰، الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳ ص ۹۴، معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی، ج ۱۱، ص ۱۹۳، به بعد، مفاخر اسلام، علی دوانی، ۲۲۳، فهرست ابن ندیم، ص ۳۲۵، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۴۱، لسان المیزان، ابن - ج ۲، ص ۲۲۱. حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۱
- ۲- سید بن طاووس، سعد السعود، قم، انتشارات الرضی، ص ۹۰/۸۳.
- ۳- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سید طیب جزایری، قم، دارالکتاب، ۲۶. - ج ۱، ص ۵.

چاپ دیگر این کتاب که با حروفی چشم نواز و تصحیح مؤسسه علمی بیروت منتشر شده است، در سال ۱۴۱۲ق. انتشار یافته است. تفاوت این چاپ با چاپ قبل، جز حذف تعلیقات و حذف مقدمه جزایری و داشتن حروف زیبا چیز دیگری نیست. توضیحات و تعلیقات این چاپ از حد توضیح پاره ای از لغات و ارائه ی آدرس آیات و... جز آن فراتر نرفته است. (۱) جدا از این دو نسخه ی رایج، مرحوم آقا بزرگ تهرانی به دو نسخه ی چاپ سنگی اشاره کرده است که یکی از آنها در سال ۱۳۱۳ ق. و دیگری همراه تفسیر امام عسکری □ در سال ۱۳۱۵ ق. به چاپ رسیده است. (۲) سید طیب جزایری در تصحیح از دو نسخه ی خطی دیگر هم استفاده کرده که یکی در کتابخانه ی آیت الله حکیم و دیگری در کتابخانه ی مرحوم کاشف الغطاء بوده است.

گرچه این تفسیر تمامی قرآن را در بر دارد، ولی از هر سوره به صورت گزینشی، آیات را تفسیر کرده است و از هیچ سوره ای فروگذار نکرده است. تفسیر در دو جلد و حدود ۸۰۰ صفحه است. گرچه «سعد السعود» در معرفی اش، آن را چهار جلد در دو مجلد معرفی می کند، ولی به نظر نمی رسد که اختلاف مهمی در میان باشد. این تفسیر اهمیت بسیاری در میان تفاسیر شیعه دارد، چرا که دو ویژگی روایی بودن و اتصال به دوران حضور معصوم و غیبت صغری در کم تر تفسیر در دسترسی دیده می شود. بدون تردید در چند قرن اخیر غالب تفاسیر، بلکه همه ی آن ها به روایاتی از این تفسیر اشاره کرده اند. این اثر، به عنوان منبع تفسیری متأخران نامبردار است. (۳) از دیگر سوی، با توجه

۱- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ۱۹۹۱ م.

۲- الشیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالأضواء، ج ۴، ص ۳۰۲.

۳- بیش ترین نقل از این تفسیر در کتاب تفسیر الصافی، البرهان، نور الثقلین و کتاب های پس از این زمان است، اما در تفاسیر روض الجنان، گازر، جلاء الاذهان، تبیان و تفسیر العیاشی یا اصولاً نقل خاصی نشده یا بسیار اندک است.

به ذکر اسناد روایات در خلال تفسیر و کلامی که در مقدمه این کتاب هست، بعضی مجموعه ی راویان این کتاب را موثق^[۱] به توثیق عام علی بن ابراهیم می دانند. (۱) از این رو، این کتاب برای رجالیان نیز منشأ طرح بحث هایی شده است. این روایات با تفصیلی بیش تر در اول تفسیر نعمانی آمده است و علامه مجلسی، تمام آن را در آغاز جلد ۹۳ «بحارالانوار» [چاپ ایران] نقل کرده است. رساله ی محکم و متشابه منسوب به سید مرتضی نیز همین روایات به ضمیمه ی مقدمه ای از ایشان است. با این آشنایی اجمالی، به سوی بررسی این کتاب گام بر می داریم.

منابع تحقیق پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم

مسئلاً مهم ترین منبع تحقیقی درباره ی این تفسیر، همین کتاب منسوب به علی بن ابراهیم^[۱] با توجه به مقدمه، متن، اسناد و افراد موجود در آن اسناد^[۲] است. به نظر می رسد اولین تحقیق مختصر و سودمند را آقا بزرگ تهرانی در این زمینه به انجام رسانده است. وی در صفحات محدودی از کتاب ممتع^[الذریعه] ضمن اشاره به راوی این تفسیر، آن را مجموعه ای از کتاب علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود دانسته است و در حاشیه نیز با رنج بسیار، مجموعه مشایخ راوی از علی بن ابراهیم^[ابوالفضل عباس] را ارائه کرده است و این خود، نشان دهنده آن است که همه تفسیر از علی بن ابراهیم نیست. (۲) البته قبل از ایشان میر حامد حسین هندی در کتاب «استقصاء الافهام» که رنگ اعتقادی و کلامی دارد و به مباحث کلامی بین المذاهب، اشارات مفصلی کرده است، در مقام دفاع از مضمون احادیث این تفسیر، بحث مفصلی را طرح کرده است، اما بحث وی بیش

۱- آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۹، مقدمه.

۲- الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲/۳۱۰.

از آن که برهانی باشد، جدلی است. (۱)

با توجه به اشمال این کتاب بر روایاتی که با قول به تحریف سازگار است، بعضی از اندیشوران و نویسندگان به بررسی این کتاب نشسته اند که از جمله آنها حجت الاسلام هاشم معروف الحسنی (۲) و آیت الله معرفت اند. (۳) کتاب های رجالی، خصوصاً متأخران و معاصران نیز با توجه به توثیق عام علی بن ابراهیم نسبت به روایات کتاب [که البته فقط در دیدگاه بعضی این توثیق معتبر است] بحث مختصری را در این باره انجام داده اند. (۴) تحقیق دیگر در این زمینه را سه سال پیش در یکی از نشریات فرهنگی دیدم. نویسنده ی توانای این مقاله با تتبع کامل کتاب و ذکر قراینی، نظریه مذکور از جانب شیخ آقا بزرگ تهرانی را با برهانی بیش تر آورده است. وی در آغاز مقاله اش می نویسد: هدف کلی ما از طرح بحث این است که: کتابی که امروز به نام تفسیر علی بن ابراهیم یا تفسیر قمی در دسترس است، کتاب مستقل دیگری است و مؤلف آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم معروف است. اما این که مؤلف آن کیست و نام اصلی کتاب چیست؟ هنوز به نتیجه واضحی نرسیده ایم. بحث ما منحصر در این است که با مطالعه کل کتاب و ملاحظه شواهد خارجی، این مطلب کاملاً روشن است

۱- این کتاب در دو جلد و در قطع رحلی و در حدود ۱۸۰۰ صفحه است. اسم کامل کتاب عبارت است از: استقصاء الأ فهم و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام و کتاب را با آیه شریفه (فانتقمنا من الذین اجرموا) آغاز کرده است. قسمت ع مده ای از کتاب ذکر خلل در کتاب ها و رؤسای مذاهب عامه یا دفاع از کتاب های عقاید و راویان شیعه است. آدرس کتاب: کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۳- ۲ / ۸ / ۱۲۳

۲- هاشم معروف الحسنی، بین التصوف و التشیع، بیروت، دارالعلم، ص ۱۹۸ به بعد.

۳- محمد هادی معرفت، صیانه القرآن عن التحریف، قم، دارالفکر الکریم، ص ۱.

۴- آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، قم، مدینه العلم، ج ۱، ص ۴۹/۴۴. شیخ جعفر سبح انیکلیات فی علم الرجال، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ص ۳۰۷/۳۱۶.

که کتاب حاضر تألیف علی بن ابراهیم معروف نیست. (۱)

البته پژوهش‌های مختصر دیگری نیز در این زمینه صورت گرفته است که یکی از آن‌ها اشاره اجمالی به این تفسیر در ضمن مقالاتی است که فاضل ارجمند شیخ محمدعلی مهدوی راد، تحت عنوان «معرفی تفاسیر و روش‌های مفسران» در مجله حوزه در طی چند سال نگاشته است. (۲)

در کتاب دیگری که تحت عنوان «المفسرون حیاتهم و منهجهم» در سال ۱۳۷۳ ش. منتشر گردیده است، مؤلف گرامی اشاره مختصری به سند این تفسیر و شیوه‌ی آن در تفسیر کرده است. (۳)

در کتاب «طبقات مفسران شیعه» که از نگارش آن چند سالی پیش نگذشته است نیز به این کتاب اشاره‌ای دارد. وی مختصری درباره مؤلف و کتاب توضیح داده است. (۴)

بررسی سندی تفسیر

با مراجعه به تفسیر موجود، اولین سؤالی که رخ می‌نماید، توجه به مؤلف این کتاب است. بر خلاف غالب کتاب‌ها، خصوصاً کتاب‌های پیشینیان، نام نویسنده این کتاب در آغاز مقدمه نیامده است. گرچه در نسخه‌های چاپی رایج، پس از چند صفحه از آغاز مقدمه در پرانتز آمده است: [قال ابوالحسن علی بن

۱- سید احمد موسوی، پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، چاپ شده در کیهان اندیشه، ش ۳۲، ص ۸۵/۹۰.

۲- مجله حوزه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸، شماره‌های ۱۶، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۳۳، ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۶.

۳- سید محمدعلی ایازی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۳۳۳ - ص ۳۲۸.

۴- عقیقی بخشایشی، طبقات مفسران شیعه، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ج ۱.

ابراهیم الهاشمی القمی [۱]، اما روشن است که این عبارت از نویسنده نیست و ظاهراً جناب طیب جزایری معلق کتاب، آن را اضافه کرده است، چرا که در آخر مقدمه، نگارنده تفسیر می نویسد: اقول: تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم. حدثني ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر قال حدثنا ابو الحسن علي بن ابراهيم قال حدثني ابي عن... [۲].

روشن است که نویسنده ی مقدمه، تفسیر را با یک واسطه از علی بن ابراهیم روایت می کند و امکان ندارد که علی بن ابراهیم خود نگارنده مقدمه باشد. از این روی باید گفت: مقدمه این کتاب از شخصی غیر از علی بن ابراهیم است. هم چنین استدلال به صحت راویان کتاب به واسطه ی آن چه در مقدمه آمده است، در صورتی که عبارت مورد نظر استدلال کنندگان [۳] نیز ظهور در مدعای شان داشته باشد، ناتمام است، چرا که توثیق کننده [معدّل] شخصی غیر از علی بن ابراهیم بوده است و نام او برای ما نامعلوم است.

البته اتصال مطالب مقدمه با کتاب انکار ناپذیر است، خصوصاً که نگارنده در خلال مقدمه، پس از ذکر اقسام آیات قرآن و قبل از ارایه ی تشریح و توضیح اجمالی آن می نویسد: و نحن ذاکرون جمیع ما ذکرنا [من اقسام الآيات] ان شاء الله فی اول الكتاب مع خبرها يستدل بها علی غیرها و علم ما فی الكتاب. [۴]

اما این اتصال مطالب مقدمه و متن، شاهی بر نقل کلمات علی بن ابراهیم در مقدمه نیست، چرا که ممکن است نویسنده دیگری پس از مطالعه ی کتاب،

۱- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعه والنشر، ج ۱، ص ۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۷.

۳- عبارت: نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و . اوجب ولايتهم و لا یقبل العمل الا بهم، همان، ج ۱، ص ۴.

۴- همان، ج ۱، ص ۶.

اضافه این مقدمه را بر کتاب متناسب دیده است، خصوصاً که شهرت مطالب مذکور در مقدمه بیش از مطالب کتاب است و تقسیم بندی موجود در مقدمه، جدا از این جا با تفصیل بیش تر و سندی که علی بن ابراهیم در آن نیست در آغاز تفسیر نعمانی آمده است و مرحوم مجلسی همه آن را در آغاز جلد ۹۳ «بحارالانوار» نقل کرده است. هم چنین مجلسی روایت مشابهی را به نقل جعفر بن محمد بن قولویه قمی از امام صادق از امیرالمؤمنین یاد کرده است. رساله ی محکم و متشابه منسوب به سید مرتضی نیز مضامین روایت نعمانی را شامل است. نتیجه آن که بعید نیست نگارنده این کتاب متن مشهوری در زمینه اقسام آیات قرآن را که به امیرالمؤمنین منسوب بوده است، به اختصار و به هدف توضیح روایات کتابی که می خواهد نقل کند در مقدمه جای داده است.

در هر صورت دیدگاه شیخ محمد حر عاملی (۱) و آیت الله خوئی (۲) در قبول توثیق عام علی بن ابراهیم با توجه به خدشه ای که در مقدمه شد، پذیرفته نخواهد بود.

با توجه به این نکته، اولین اشکال سندی این کتاب آن است که در حقیقت این مجموعه با راوی مجهولی به دست ما رسیده است و در حقیقت نویسنده، نام خود را در کتاب یاد نکرده است.

این احتمال که گوینده ی کلام «اقول حدیثی ابوالفضل العتّاس عن علی بن ابراهیم» در اواخر مقدمه، فقط کتاب علی بن ابراهیم را استنساخ کرده است و به تعبیر دیگر، کلمات همه به انشای علی بن ابراهیم است، دلیلی ندارد و نمی توان با احتمالاتی از این گونه، سند یک مجموعه ی مفصل را تصحیح کرد.

۱- الحر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، بیروت، دارالاحیاء التراث، ج ۲۰، ص ۶۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴.

از این راوی که بگذریم، حلقه ی اتصال نگارنده و علی بن ابراهیم نیز متأسفانه نا دانسته است و در کتاب های رجال نامبردار نیست. آقا بزرگ تهرانی ضمن اشاره به این نکته، نام وی را در کتاب های انساب و تراجم یافته است و در ضمن اولاد و اعقاب حمزه بن موسی الکاظم نام وی و عمویان و اجداد و فرزندانش را مشاهده کرده است. (۱) اما روشن است که تنها سیادت و اتصال به خاندان ولایت نمی تواند دلیلی بر وثاقت و عدالت افراد باشد. سید طیب جزایری که در مقام تصحیح وی بر آمده است، مطالبی را در این باره آورده است. وی می نویسد: آنچه دلالت بر رفعت مکانت و علو شأن وی دارد، عبارت است از:

۱. وی از سادات موسوی است و نسبش را با سه واسطه [نه بیشتر] به حضرت موسی بن جعفر می رساند.

۲. بسیاری از کتاب های انساب چون بحرالانساب، المجدی و عمده الطالب از وی یاد کرده اند.

۳. اصحاب ما بدون هیچ شکی به این کتاب عمل کرده اند و اگر در آن ضعفی بود، بدان عنایت نمی کردند. (۲)

اما روشن است که هیچ یک از آنچه ذکر شد، نمی تواند دلیلی بر توثیق باشد، چرا که در میان ساداتی که فرزند بدون واسطه ی معصوم بوده اند، افرادی ناموثق بل کذاب بوده اند چه رسد وی که سه واسطه با معصوم فاصله دارد. هدف کتاب های انساب نیز چیزی غیر از اثبات اعتبار و وثاقت راوی است. معلوم نیست که اصحاب ما نیز بر این کتاب اعتماد کرده باشند، گرچه این کتاب در قرون متأخر شهرت فراوان یافته است. اما شهرت متأخران در تحقیق دقیق،

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳.

۲- تفسیر القمی، مقدمه، ج ۱، ص ۱۶.

اعتباری ندارد و اطمینان هم برای ما پدید نمی آورد و اصولاً نقل روایت تفسیری به معنای حکم به توثیق آن نیست.

گرچه آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب را ابوالفضل العباس می داند نه شخص دیگری که از وی روایت می کند، با این همه، مشکل عدم وثاقت ابوالفضل العباس برای ایشان نیز هم چنان به صورت مانع تصحیح سند باقی می ماند.

البته همان سان که شخصیت پیش گفته متذکر شده اند، آنچه از علی بن ابراهیم نقل شده، به گونه ی خالص تا آیه ۴۹ سوره آل عمران ادامه دارد، ولی در ذیل تفسیر این آیه، مؤلف روایتی را نقل می کند که علی بن ابراهیم در سند آن مشاهده نمی شود. این سند این گونه است:

حدثنا احمد بن محمد الهمدانی قال حدثني جعفر بن عبدالله قال حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن منذر عن ابي الجارود عن ابي جعفر محمد بن علي (۱).

از این سند به دست می آید که احمد بن محمد همدانی که همان ابن عقده معروف و راوی تفسیر ابی الجارود از امام باقر است، فردی هم چون ابوالفضل العباس است و هم‌تای وی به شمار می آید و مؤلف از هردو روایت شنیده است. با توجه به این که ابن عقده متوفای ۳۳۳ ق. است و هیچ روایت دیگری از علی بن ابراهیم در کتاب های دیگر نقل نکرده است، این احتمال که علی بن ابراهیم در این جا از ابن عقده روایت کرده باشد، بسیار بعید می نماید و به احتمال نزدیک به اطمینان، مؤلف کتاب از ابن عقده حدیث شنیده است. البته گرچه در ادامه ی تفسیر نقل از این سند مکرراً [حدود ۱۵٪ کتاب] اتفاق افتاده است، ولی غالباً سند را مختصر می کند و می نویسد: و فی روايه ابی الجارود عن ابی جعفر (۲).

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۰۵۷ و... ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۰۸.

قابل ذکر است که در سند پیش گفته با توجه به این که ابی الجارود همان زیاد بن منذر است، به نظر می رسد تصحیفی رخ داده است و به جای ذکر زیاد بن منذر ابی الجارود، عبارت زیاد بن منذر عن ابی الجارود ثبت شده است.

درباره ی شخصیت ابی الجارود بحث های بسیاری صورت گرفته است. وی به زیدیان منسوب است، بلکه رئیس یکی از دسته های زیدیان، یعنی جارودیان محسوب می شود. درباره وی روایات دال بر مذمت از امام باقر نقل شده است و معروف است که پس از دوران استقامت و همراهی با امام باقر از حق اعراض کرده است. آن گونه که آیت الله خویی می نویسد: در کنار روایات ذم وی، توثیقات و روایاتی است که بر اعتقاد وی به مذهب حق دلالت دارد، به گونه ای که احتمال استبصار وی پس از انحراف، قوت می یابد و اصولاً روایات ضعیفی که در باره ی وی از امام باقر نقل شده است، جدای از ضعف سند، از جهت تاریخی نیز [که قیام زید بن علی پس از رحلت امام باقر بوده] نمی تواند پذیرفته شود. (۱)

اما در هر صورت به نظر می رسد، تفسیر ابی الجارود در زمان نگارش این کتاب، تفسیر مشهوری بوده است و به همین جهت مؤلف غالباً سند تفصیلی آن را یاد نمی کند.

تفسیر ابی الجارود در این جا به سندی نقل شده است که به جهت کثیر بن عیاش ضعیف است و این سند را بدون هیچ اختلافی شیخ و نجاشی در باره ی تفسیر ابی الجارود آورده اند و هر دو از ابن عقده این تفسیر را نقل کرده اند، اما با توجه به این که این تفسیر اسناد معتبر دیگری دارد و متن آن نیز مشهور است، ضعف طریق مذکور در کتاب، قدحی به این روایات وارد نمی آورد.

از این روی شیخ آقا بزرگ تهرانی اعتبار تفسیر ابی الجارود را از تفسیر علی بن ابراهیم کم تر نمی داند. (۱)

در ادامه ی تفسیر نیز به اسناد دیگری جز آن چه به تفسیر علی بن ابراهیم و ابن عقده متصل می شود برخورد می کنیم. در آیه ۵۴ سوره نساء آمده است: حدثنا علی بن الحسین عن احمد بن ابی عبدالله عن ابیه عن یونس عن ابی جعفر الاحول عن حنان عن ابی عبدالله (۲).

وجود این روایات این نکته را تقویت می کند که مؤلف کتاب با استفاده از دو مجموعه ی روایی _ تفسیری که یکی منسوب به علی بن ابراهیم قمی و دیگری تفسیر ابی الجارود بوده است و هم چنین با استفاده از روایات پراکنده ی دیگری که بر آن ها دست یافته، به تألیف کتاب پرداخته است، اما جدای این ها نیز مطالبی در کتاب نقل شده که به نظر می رسد توضیحات و حتی تأویلات خود نگارنده باشد. در موارد متعددی در ذیل آیات به توضیحات اجمالی و معنای لغات نامأنوس پرداخته که آن را به هیچ کسی مستند نکرده است.

اگر این نکته صحیح باشد که ادله حجیت اخبار آحاد شامل روایات تفسیری هم می گردد، با توجه به عدم شناخت نگارنده ی این مجموعه، تمامی روایات این کتاب مرسل محسوب می شود. حتی اگر به نحوی از مجهول بودن نگارنده صرف نظر کنیم، باز هم کار دشوار بررسی تک تک اسناد موجود و افراد آن را باید بر خود هموار سازیم. تنها نکته ای که این جا اضافه می کنیم آن است که یکی از نویسندگان تحقیقات پیش گفته در باره ی این کتاب، ضمن تحقیق در احوال افراد

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۴ و ۳۰۸. البته ایشان به ضعف ابی الجارود معتقد است، اما نقل روایات تفسیری را مربوط به حالت استقامت وی م ی دانند.

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

مذکور سندهای این تفسیر، ادعا کرده است که دو سوم این تفسیر از راه غلات و وضاعان و منحرفان از تشیع اصیل نقل شده است و مضامین باطنی گری این تفسیر نیز سبب شده است که اکثر محدثان شیعه از نقل مضامین آن احتراز کنند.^(۱)

آنگاه وی به نام تعدادی از راویان و شرح حال آنان اشاره کرده است.

ما ضمن تأیید خدشه ی وارد بر بعضی از تضعیف هایی که ایشان اعتقاد داشته است [مثل تضعیف ابی الجارود] گمان می کنیم که ایشان بین دو ثلث راویان و دو ثلث روایات خلط کرده است، زیرا روایاتی که از علی بن ابراهیم نقل شده است غالباً دارای اسناد معتبر و خوبی است و این روایات ۷۰٪ کل کتاب را تشکیل می دهد، از این رو گرچه راویان بسیاری از وصف توثیق و مدح به دور باشند، در مجموع از این افراد روایات اندکی در این کتاب نقل شده است.

در هر صورت، بررسی احوال تک تک افراد مذکور در این کتاب در این مجال نمی گنجد، برای بررسی این افراد، طالبان می توانند به کتاب «الذریعه» و مقاله ی حجت الاسلام والمسلمین سید احمد موسوی مراجعه کنند.

خلاصه ی ویژگی های سندی کتاب

آن چه می توان به طور خلاصه در باره ی سند این کتاب ارائه داد عبارت است از:

۱. نویسنده ی کتاب [که مقدمه را نیز او گرد آوری و نقل کرده است] مجهول است. آن چه مسلم است این که وی از شاگردان با واسطه ی علی بن ابراهیم است. وی معاصر کلینی و یا اندکی پس از وی است. زیرا بعضی از مشایخ وی با مشایخ کلینی مشترک اند، اما ایشان علی بن ابراهیم را درک نکرده اند.

۱- هاشم معروف الحسنی، بین التصوف والتشیع، بیروت، دارالقلم، ص ۱۹۸ و ۱.

۲. این کتاب شامل بر روایات منقول از علی بن ابراهیم، ابن عقده از ابی الجارود، روایات متفرقه ی دیگر و بعضاً توضیحات لغوی و احیاناً تفسیر و جمع روایی نویسنده است.

۳. با توجه به این که نگارش مقدمه کتاب توسط علی بن ابراهیم ثابت نیست، توثیق عام علی بن ابراهیم نسبت به راویان کتاب نمی تواند اساسی داشته باشد.

۴. جدا از عدم توثیق ابوالفضل العباس و عدم شناخت مؤلف کتاب، بعضی از روایات کتاب مسند و صحیح، بعضی مسند و ضعیف و بعضی مرسل اند.

۵. برخلاف گفته ی نویسنده ی «الذریعه»، روایاتی از علی بن ابراهیم نقل شده که به امام صادق متصل نمی شود، بلکه او از ائمه ی دیگر روایت کرده است، [۱ / ۸۱، ۸۵ و ۱۶۵].

۶. آن چه سید بن طاووس به گونه ی گزینشی از این تفسیر آورده است، با آن چه در تفسیر هست، مطابقت دارد. با توجه به این که سید بن طاووس حجم کل کتاب را نیز گونه ای گزارش کرده که با متن موجود سازگار است [چهار جز در دو مجلد]، احتمال مطابقت تفسیر موجود با آن چه در ۸ قرن قبل [۳ قرن پس از مؤلف] در دست مؤلف «سعد السعود» بوده است، قوت می یابد. (۱)

۷. آن چه در سراسر کتاب پراکنده است، مجموعه ای از توضیحات و تفسیرهای نگارنده ی تفسیر و توضیحات تفسیرها و روایات نقل شده از علی بن ابراهیم است. از تفسیر آیه ی ۴۹ سوره ی مبارکه ی آل عمران [ج ۲، ص ۱۰۲]

۱- در این زمینه، فاضل فرزانة حجت الاسلام والمسلمین سید احمد مددی، به تفاوت بین دو متن نظر داده اند، اما به نظر می رسد آن چه در کتاب سعد السعود با متن حاضر مخالف است، گرچه روایت، علی بن ابراهیم است، ولی از مجموعه تفسیری وی نقل شده است. [کیهان اندیشه، شماره ۳۲، ص ۸۷].

تفسیر ابی الجارود نیز به کتاب راه یافته است و تعدادی از روایات و مطالب تفسیری [حدود ۱۰٪] را مصنف به روایات تفسیری دیگری که خود آن‌ها را شنیده است مبادرت می‌ورزد. این گونه روایات از شخص خاصی نقل نشده است و به تعبیری می‌تواند مشایخ مصنف را به دست دهد و شاید از این رهگذر راهی برای تشخیص مؤلف آن به دست آید.

در مجموع، این گونه به دست می‌آید که مؤلف در هنگام نگارش کتاب، دو مجموعه ی «تفسیر علی بن ابراهیم» و «تفسیر ابی الجارود» را پیش روی داشته است و غیر از این دو مجموعه، روایات پراکنده دیگری که تلقی کرده بوده و هم چنین توضیحات و تفسیرهایی از پیش خود و هم چنین نقل مرسل وقایع، شأن نزول‌ها و داستان‌های قرآنی نیز پرداخته و مجموعه ی موجود را آفریده است.

۸. ظاهراً اهتمام مؤلف در ارائه تفسیر کاملی از قرآن و یا حتی جمع روایات تفسیری و حتی تحلیل آن‌ها نبوده است. از این رو، به ندرت دیده می‌شود که در ذیل یک آیه، دو حدیث مختلف المعنی را نقل کند. مواردی که بین دو روایت علی بن ابراهیم و ابی الجارود جمع کرده است بسیار اندک است [در موارد معدودی این کار صورت گرفته است] [۱/ ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۰۴ و ۲۲۶] جمع روایی هم به ندرت دیده می‌شود [۱/ ۱۴۸ و ۱۵۵]. از این رو، کتاب بیش از آن که «درایت» در آن نمودار باشد، «روایت» آن هم بدون تحلیل و درایت، در آن دیده می‌شود.

بررسی محتوایی و متنی تفسیر

گرچه گفته شد که مقدمه این کتاب ظاهراً از شخص مؤلف است و نه از علی بن ابراهیم، با این همه، این مقدمه تابلوی خوبی برای شناسایی اجمالی متن است. خطبه‌ی نسبتاً مفصل این مقدمه به شأن اهل بیت در تفسیر و تبیین قرآن نظر دارد که نوع تفسیر را که تفسیر روایی و اثری است به خوبی می‌نمایاند. پس از آن مؤلف به انواع آیات قرآن اشاره می‌کند و به وجود آیات ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، عام، خاص، مقدم، مؤخر، محرّف، مؤول و... جز آن تصریح می‌کند و در ضمن آن قرآن را در بردارنده‌ی مطالبی در ردّ ملحدان، زندیقان، ثنویان، جهمیان، دهریان، معتزلان، قدریان، مجبران نیز می‌داند. (۱)

جدا از این مباحث اعتقادی، مباحث دیگری چون بحث معراج، خلق بهشت و دوزخ، مسأله‌ی مهدویّت و خروج قائم [عجل الله تعالی فرجه الشریف]، فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت را آورده است.

در مجموع، قرآن را در مقدمه [حدوداً] مشتمل بر ۵۰ نوع دانسته است و برای هر یک نیز از آیه‌ای شاهد آورده و توضیح داده است. این ۵۰ نوع، بعضی در محدوده‌ی علوم قرآنی مصطلح جای دارد و بعضی در محدوده‌ی تفسیر که توجه به آن‌ها در نوع خود جالب توجه است.

گرچه بعضی از این عناوین و مثال‌ها و شواهد آن مورد اختلاف نیست و همه‌ی مفسران بدان معترف اند و حتی در متن قرآن بدان اشاره شده است، اما بعضی دیگر مورد اختلاف مفسران هم از جهت اصل قبول یا ردّ و هم از جهت مفهوم و هم از جهت مصداق است.

در مجموع ویژگی این تفسیر را می‌توان در خط تأویلی حاکم بر آن دانست

که همه ی کتاب را فرا گرفته است. بدین جهت، نخست توضیح مختصری در باره ی تأویل و ویژگی این تفسیر در این زمینه مطرح می شود. پس از آن به ویژگی های محتوایی دیگر این تفسیر پرداخته خواهد شد.

تفسیر تأویلی

قبل از هر چیز باید از عنوان فوق پرده ی ابهام را گشود، چرا که در استعمالات مختلفی که برای «تأویل» و «تفسیر» از آغاز تاکنون بوده است، چنان است که این دو بعضاً در مقابل هم استعمال شده اند و در نتیجه اضافه ی فوق در بعضی از معانی این دو کلمه موجه نمی نماید.

مراد ما از تفسیر تأویلی، اشاره به یکی از شیوه هایی است که در زمینه ی تفسیر قرآن به کار برده شده است. این شیوه با توضیح مفهوم تأویل از دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی روشن می شود. ایشان در باره ی مفهوم تأویل می نویسد:

صواب در مفهوم تأویل این است که تأویل، آن واقعیت [عینی و خارجی] است که بیانات قرآنی بدان مستند می شود، خواه موعظه باشد، حکم باشد و یا حکمت. به این معنا همه ی آیات قرآنی، دارای تأویل هستند، چه محکم و چه متشابه. تأویل از قبیل مفاهیم [رایجی] که لفظ بر آن دلالت می کند نیست، بلکه از امور عینی متعالی است که الفاظ بدان راه ندارد. (۱)

البته در محدوده ی واقعیت خارجی که تأویل کلام بدان باز میگردد اختلاف است. عده ای دیگر بر خلاف مرحوم علامه ی طباطبایی برای واقعیت خارجی قید «متعالی» و «غیر قابل بیان بودن با الفاظ» را قایل نیستند، گرچه در میان آن ها

ت کنیز اختلاف نظرهایی هست. (۱)

به نظر می‌رسد که مراد از تأویل در تفسیر علی بن ابراهیم همان بیان «واقعیت خارجی» و «مرجع» و «مایؤول الیه» [بدون تقیید آن به متعالی بودن] آیه است. از این رو، در مقدمه، مفهوم تأویل را در مقابل تنزیل قرار می‌دهد و می‌نویسد:

ما چهار نوع تأویل داریم. آن چه تأویل آن در تنزیل آن است و آن چه تأویل آن با تنزیل آن است و آن چه تأویل آن قبل از تنزیل آن است و آن چه تأویل آن بعد از تنزیل آن است.

آن گاه در توضیح آن می‌نویسد: آن چه تأویل آن در تنزیل آن است [و تأویلی جز تنزیل ندارد] آیاتی است که بیانگر حکم حلال و حرام است که واقعیت خارجی و تأویلی جز همان حکم ندارد. و به تعبیر وی، این آیات محکم است.

ولی آن چه تأویل آن با تنزیل و یا قبل و یا بعد از تنزیل است، کلیه ی آیات متشابهی است که مردم از بیان تأویل و واقعیت آن بی‌نیاز نیستند و بر پیامبر □ و ائمه است که آن را بیان کنند. مثلاً تأویل آیه ی (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم) و مراد از اولی الامر [مراد تأویلی آن] را باید پیامبر اکرم □ همراه با تنزیل بر مردم باز گوید. تأویل آیه ی ظهار و لعان نیز واقعیت تحقق این امر در میان اعراب قبل از پیامبر □ است و تأویل اموری چون غضب حق آل محمد □: و وعده ی خداوند بر نصرت آنان و اخبار مربوط به رجعت و قیام حضرت مهدی [عجل الله تعالی فرجه الشریف] از

۱- شهید سید محمد باقر صدر، علوم القرآن، ص ۷۸/۷۹ آیت الله جوادی آملی، کیهان اندیشه، شماره ۴۲، ص ۱۷.۱۶

مواردی است که مصداق تأویل بعد از تنزیل است. (۱)

نکته ی اساسی آن است که تأویل از نوع مفهوم نیست تا با روش های معناشناسانه بدان راه برده شود، بلکه تأویل نیازمند علم لدنی و یا حداقل حدس صایب است و از این رو، قرآن کریم می فرماید: (و ما يعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم). (۲)

منشأ نوعی از تفاسیر تأویلی

بعضی از روایات که در کتاب های مختلف نیز نقل شده است، به تقسیم بندی آیات قرآن پرداخته است. بعضی از این مضامین آیات را تثلیث و بعضی تربیع کرده است که دو ثلث و یا دو ربع از این آیات درباره ی ائمه و دشمنان حق دانسته شده است که به بعضی از این روایات اشاره می شود:

در تفسیر عیاشی از ابی الجارود نقل شده که وی از امام صادق اینگونه روایت کرده است: قرآن بر چهار قسم نازل شده است ربعی در حق ما و ربعی در حق دشمنان ما و یک چهارم در واجبات و احکام و یک چهارم در مستحبات و امثال و کرام قرآن برای ماست (۳) نظیر روایت فوق را کلینی به سند متصل از امام صادق آورده است. (۴)

روایات دیگری نیز در دو کتاب مذکور هست که با حذف یکی از دو قسمت سوم با چهارم، آیات را به سه قسم تقسیم کرده است که در قسم اول درباره ی ائمه و قسم دوم درباره مخالفان آنان ذکر شده است. (۵)

۱- همان، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴

۲- آل عمران ۴/۶

۳- تفسیر العیاشی بیروت، موسسه اعلمی، ۱/۲۰۰.

۴- محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۲، ص ۶۲۷.

۵- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷؛ الکافی، ج ۲، ص ۶.

از این گونه روایات به دست می آید که آن چه در وصف خوبان و توصیف مؤمنان و صالحان یا در مذمت دشمنان آنان آمده است با اولیای خداوند و ائمه اطهار و دشمنان آن ها پیوند استوار دارد.

گرچه ظاهر لفظ این روایات آن است که این دو ثلث درباره ی اهل بیت و مخالفان و دشمنان آمده است، ولی ظاهراً مراد تأویل آیات است نه تنزیل، زیرا درباره ی آن چه تأویلات پس از تنزیل دارد، شأن نزول مفهومی ندارد.

از سوی دیگر تفسیرهایی که از ائمه اطهار بر اساس رهبرد فوق صادر شده است، در حقیقت تأویل به همان معنایی است که از آن یاد کردیم.

بر اساس فوق شیعیان کتاب های بسیاری در سده های اولین نگاشته اند که مخلوطی از مواردی است که شأن نزول آن ها، اهل بیت و یا امیرالمؤمنین بوده است یا این که آن ها تأویل میگردیده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در جای جای این کتاب از این تفاسیر یاد کرده است که ذیلاً به بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱. کتاب تأویل ما نزل فی النبی و آله ، مؤلف: ابی عبدالله محمد بن العباس بن الماهیار المعروف بابن الحجام [م ۳۲۸ ق].

۲. کتاب تأویل ما نزل فی شیعتهم، مؤلف: ابی عبدالله محمد بن العباس بن الماهیار المعروف بابن الحجام [م ۳۲۸ ق].

۳. کتاب تأویل ما نزل فی اعدائهم، مؤلف: ابی عبدالله محمد بن العباس بن الماهیار المعروف بابن الحجام [م ۳۲۸ ق].

۴. کتاب ما نزل من القرآن فی اعداء آل محمد، مؤلف: مجهول.

۵. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین ، مؤلف: ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی [م ۴۳۰ ق].

۶. کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین ، مؤلف: ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی [م ۴۳۰ ق].

۷. کتاب ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین ، مؤلف: عبدالعزیز الجلودی [م ۳۳۲ ق].
۸. کتاب ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین ، مؤلف: ابوالفرج اصفهانی [م ۳۶۵ ق].
۹. کتاب ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین ، مؤلف: ابی بکر محمد بن احمد الکاتب [م ۳۵۲ ق].
۱۰. تأویل الآیات الباهره فی فضل العتره الطاهره، مؤلف: آقا نجفی.
۱۱. الرساله الباهره فی العتره الطاهره، مؤلف: سید مرتضی.
۱۲. الانوار الباهره فی انتصار العتره الطاهره، مؤلف: ابن طاووس.

...

در هر صورت نکته ی اساسی در باب تأویلات قرآنی آن است که راه یابی به صحت یا بطلان و ارزش سنجی این گونه روایات و تفسیرها، کاری بس دشوار و در بعضی از مواقع ناممکن است. تنها مواردی را می توان به امتحان بیازماییم که مخالفت ظاهری با محکومات قرآن و با اصول دین و احکام عقلی قطعی داشته باشد. در غیر این صورت تنها معیاری که می تواند به ما اطمینانی در صحت محتوا ببخشد، ایمان و اعتماد به گوینده و مؤول است. از این رو، گرچه مفاد روایاتی چند بر آن بود که دو ثلث قرآن در باره ی اهل بیت و دشمنان آنها [فارغ از سند این روایات] است، اما تأویل یک مفسر در جای جای قرآن بر اساس آن راهبرد کلی نمی تواند موجه باشد، هر چند آن مفسر در تفسیر، فرد معتبری هم به حساب آید.

به نظر می رسد گرچه تأویل آیات به اهل بیت و دشمنان و حتی تأویل

بعضی از آیات به اموری دیگر فی الجمله انکار ناپذیر است، اما این گونه تفسیر جز از طریق معصومان که مصداق واضح «راسخون فی العلم» هستند، اطمینان بخش و قابل پذیرش نیست.

بر این اساس در این گونه تفاسیر آن چه به عنوان دیدگاه مفسر و راوی نقل شده، نمی تواند از اعتبار برخوردار باشد و آن چه به نقل از معصوم آمده است لااقل باید درجه ای از وثوق را در صدور روایت از مقام والای عصمت داشته باشد. با توجه به این توضیحات کلی در باره ی تأویل، به متن این تفسیر باز میگردیم و به مرور مباحث آن و ویژگی های محتوایی می پردازیم.

۱. اشمال بر تأویل

این تفسیر گرچه دارای محتوایی چندگانه است، اما آن چه در نظر اول جلب توجه می کند، ویژگی کثرت تأویلات در آن است. از جهتی می توان تأویلات کتاب را به چهار قسمت متمایز دانست:

الف] روایات تأویلی منقول از تفسیر علی بن ابراهیم.

ب] روایات تأویلی منقول از دیگران [تفسیر ابی الجارود و راویان دیگر].

ج] تأویلات منقول از شخص علی بن ابراهیم.

د] تأویلات شخص مؤلف کتاب.

از جهت دیگر نیز محتوای تأویلات غالباً به شأن معصومین و یا دشمنان آنان باز می گردد، اما در پاره ای از موارد نیز تأویلات در باره ی امور دیگر است.

برای آشنایی بیشتر، مواردی از تفسیر تأویلی این کتاب را ارائه می کنیم:

الف] روایات تأویلی از تفسیر علی بن ابراهیم

در مقایسه بین تعداد روایات تأویلی علی بن ابراهیم و مقدار تأویلاتی که ظاهراً از خود اوست، به خوبی روشن می شود که روایات تأویلی حجم کم تری

دارد. در تفسیر سوره ی مبارکه حمد، چند روایت تأویلی آمده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

- حدثني ابي عن عمرو بن ابراهيم الراشدي و صالح بن سعيد و يحيى بن ابي عمير بن عمران الحلبي و اسماعيل بن مزار و ابي طالب عبدالله بن الصلت عن علي بن يحيى عن ابي بصير عن ابي عبدالله قال سألته عن تفسير بسم الله الرحمن الرحيم فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله والميم ملك الله. (۱)

این تفسیر اشاری و رمزی در کتاب های دیگر نیز به اسناد مختلف نقل شده است. (۲)

- قال علي بن ابراهيم حدثني ابي عن حماد عن ابي عبدالله في قوله الصراط المستقيم قال هو امير المؤمنين والدليل علي انه امير المؤمنين قوله و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم و هو امير المؤمنين في ام الكتاب و في قوله الصراط المستقيم. (۳)

در این روایت که با دو واسطه به امام صادق می رسد، دو آیه الصراط المستقیم و انه فی ام الكتاب را به امام علی تأویل برده است.

- در پایان این سوره نیز تأویلی نسبت به مخالفان اهل بیت ذکر شده است که بدین گونه است:

قال علي بن ابراهيم حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن ابن اذينة عن ابي عبدالله في قوله غير المغضوب عليهم والالضالين: قال المغضوب عليهم النصاب، والضالين الشاك. (۴)

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲.

۲- عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۲.

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲.

۴- همان.

در آغاز سوره ی بقره نیز در روایتی دیگر از امام صادق «کتاب» را به «علی» و «هدی للمتقین» را به «بیان برای شیعیان» تأویل کرده است.^(۱)

موارد فوق، به جز اشکالی که در فاصله ی میان علی بن ابراهیم و مؤلف کتاب هست، از سند معتبر برخوردار است و در متن نیز قابل پذیرش است، اما در بعضی از موارد فاصله ی میان علی بن ابراهیم تا معصوم بخدوش است یا از جهت متن دارای خدشه است.

یکی از روایاتی که از جهت متن چندان قابل پذیرش نیست و نیازمند توجیحات مختلف است، در ذیل آیه ی شریفه ی (ان الله لایستحی ان یضرب مثلاً ما بعوضه فما فوقها)^(۲) وارد شده است.^(۳) روایت مشابه دیگری در ذیل آیه ی شریفه ی (و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابه)^(۴) وارد شده است.^(۵)

ب. روایات تأویلی منقول از غیر علی بن ابراهیم

همان گونه که گذشت، آن چه غیر از علی بن ابراهیم روایت شده است یا از مجموعه تفسیری ابی الجارود است یا از مشایخ مؤلف که آن ها را شیخ آقا بزرگ تهرانی در حاشیه الذریعه نام برده است.^(۶) بعضی از این روایات تأویلی از این قرار است:

۱- همان، ج ۱، ص ۳.

۲- بقره / ۲.

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۱/۳۳۵.

۴- نمل / ۸.

۵- تفسیر القمی، ج ۲.

۶- الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۵/۳۰۷ تعداد این افراد از ۳۰ نفر متجاوز است.

- در ذیل آیه شریفه ی (والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلوه انا لانضیع اجر المصلحین) آمده است: و فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر فی قوله الذین یمسکون بالکتاب، قال نزلت فی آل محمد و اشیاعهم. (۱)

- در ذیل آیه ی شریفه ی (ان شرّ الدواب عند الله الذین کفروا فهم لایؤمنون) (۲) این گونه روایت کرده است:

حدثنا جعفر بن احمد قال حدثنا عبدالکریم بن عبدالرحیم عن محمد بن علی بن محمد الفضیل عن ابی حمزه عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی قوله قال ابو جعفر نزلت فی بنی امیه فهم شر خلق الله، هم الذین کفروا فی باطن القرآن فهم لایؤمنون. (۳)

در این روایت گرچه به ظاهر بیان شأن نزول آیه را ذکر کرده است، اما در واقع به تأویل آیه پرداخته است، زیرا در پایان می فرماید: آنان در باطن قرآن کافر محسوب می شوند و با توجه به معنای تأویل، این باطن همان تأویل است.

در ذیل آیه ی شریفه ی (فاقم وجهک للذین حنیفاً) (۴) به سند متصل که اول آن حسین بن محمد است و به امام باقر بختم می شود، آورده است: قال هی الولا-یه، در ادامه نیز باز به سند متصل دیگری از امام رضا و امام باقر در تفسیر فطره الله می آورد: قال: هو لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین ولی الله الی ههنا التوحید. (۵)

ج. تفسیر تأویلی از علی بن ابراهیم

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲- انفال / ۵۵.

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴- روم / ۳

۵- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

با مشاهده ی مختصر تفسیر، روشن می شود که در موارد متعددی از کتاب علی بن ابراهیم و تفسیرهای تأویلی وی نقل شده است. این موارد از روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده کاملاً متمایز است، زیرا روایات علی بن ابراهیم یا با سند متصل آمده است یا به صورت مرسل و با تعبیر «رُوی» و نظایر آن نقل شده، اما تفسیرهای شخص وی با «قال علی بن ابراهیم» و «قال» نقل شده است. البته از علی بن ابراهیم غیر از تفسیرهای تأویلی، امور دیگری چون شرح کلمات و بیان شأن نزول ها و... جز آن نیز آمده است، اما نقل تفسیرهای تأویلی وی غلبه دارد. به نظر می رسد که وی بر اساس روایات پیش گفته درباره تأویل قرآن بر اساس درک خویش و قراین احتمالی به تأویل آیات پرداخته است.

۱. تأویلات وی بعضاً مشابه روایات ائمه بمانند تأویل آیه ی (و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل) که می نویسد: قال [علی] [الصراط المستقیم الامام، فاتبعوه] [ولا تتبعوا السبل] (۱) یعنی غیر الامام (۲) اما تأویلات ذوقی فراوانی که درباره ی ائمه یا دشمنان آنان نیست نیز در میان آن ها یافت می شود. مثلاً در تفسیر آیه ی (و ما تسقط من ورقه الا يعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین) (۳) می نویسد:

قال [علی بن ابراهیم] الورقه السقط والحبه الولد و ظلمات الارض الارحام والرطب ما یبقی و یحیی والیابس ما تفیض الارحام و کل ذلك فی کتاب مبین.

۱- انعام / ۱۵۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲.

۳- انعام / ۵

و در تفسیر آیه ی (و شاهد و مشهود) (۱) می نویسد:

قال علی بن ابراهیم: الشاهد یوم الجمعة و المشهود یوم القیامه. (۲)

از این دو تأویل کاملاً روشن است که وی در تأویلات خویش از ذوقیات به دور نبوده است. این گونه تأویل نمی تواند اعتبار داشته باشد، زیرا اجرای راهبرد کلی تثلیث آیات قرآن (۳) نیز محسوب نمی شود.

د. تأویل های شخص مصنف

آن گونه که از ظاهر کتاب بر می آید، بعضی از تأویلات از شخص مصنف است. این موارد مشابهت معنایی بسیاری با تأویلات علی بن ابراهیم دارد. وجه تمایز تأویل های مصنف از سه نوع تأویل پیش گفته، آن است که بلافاصله بعد از ذکر آیه آن را آورده است و نه اشاره ای به سند خاص شده و نه به علی بن ابراهیم اشاره کرده است. این موارد نیز حجم قابل توجهی دارد. به مواردی از این تأویلات توجه می کنیم:

- در ذیل آیه ی (الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها) (۴) مصنف آورده است: ای دین الله و کتاب الله واسع فتظنروا فیه. (۵)

در حقیقت زمین را به دین و کتاب؛ و هجرت را به نظر و تأمل تأویل برده است.

۱- بروج / ۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۳.

۳- همین مقاله.

۴- نساء / ۹.

۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۹.

- در ذیل آیه ی شریفه ی (قد جائکم من الله نور و کتاب مبین) (۱) می نویسد:

یعنی بالنور امیرالمؤمنین و الائمه (۲).

به این ترتیب ویژگی عمده ی محتوای این تفسیر که ارائه ی تأویلات متعدد است، چندان قابل اعتماد نیست و مفسرانی که با گمان به آیات می نگریسته اند، به تأویل پرداخته اند.

از این ویژگی که بگذریم، تفسیر فوق از جهت محتوا دارای خصوصیات دیگری نیز هست:

- در باره ی آیه ی (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه) (۳) می نویسد: و هو مثل الائمه صلوات الله علیهم یخرج علمهم باذن ربهم [والذی خبث] مثل اعدائهم [لا یخرج] علمهم [الا نکداً] کذباً فاسداً. (۴)

۲. نقل اسباب نزول

یکی از ویژگی های کتاب، اشاره به شأن نزول آیات است. در این زمینه بعضاً زمان و مکان نزول آیات نیز ذکر شده است. البته در این زمینه نیز بعضاً روایات مسند آورده شده است (۵) و گاهی بدون اشاره به سند، به ذکر سبب نزول پرداخته است.

یکی از استفاده های مفسر از ذکر سبب و تاریخ نزول، به دست آوردن ناسخ و منسوخ در آیات است.

۳. نقل اخبار پیشینان و داستان های قرآنی و ذکر غزوات

۱- مائده / ۱۵

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- اعراف / ۵.

۴- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۳۶.

۵- همان، ج ۱، ص ۱.

رویه ی تأویلی تفسیر، مانع وجهه ی تاریخی و تنزیلی کتاب نگردیده است. افزون بر نقل اسباب نزول آیات، در موارد متعددی مؤلف به نقالی داستان های قرآنی در باره ی پیامبران سلف و پیامبر اکرم ﷺ می پردازد. در این زمینه گاه با ترکیب مزجی مناسبی از آیات قرآن و مطالب دیگر، داستان کاملی به دست می دهد.

به عنوان مثال، داستان تولد حضرت موسی و وقایع پس از آن تا زمان رسالت وی را در ۵ صفحه، همراه با مزج به آیات ذکر می کند (۱) و قصه ی گوساله پرستی بنی اسرائیل را به همین شیوه در ۲ صفحه ارائه می دهد (۲) و داستان سلیمان و بلقیس را به زیبایی می سراید (۳).

نقل حدیث زندگانی پیامبر اکرم ﷺ و غزوه هایی که با نزول آیات همراه بوده است، نیز بخش دیگری از این تفسیر است. اشاره ی مفصل به حدیث معراج (۴)، اشاره به وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ و جریان فدک (۵)، اشاره به غزوه های مختلف و داستان مفصل آنان، چون غزوه احزاب (۶) بنی قریظه (۷)، بدر (۸)، ذات السلاسل (۹)، و اُحد (۱۰)، قسمت مهمی از این تفسیر را تشکیل می دهد. این

- ۱- همان، ج ۲، ص ۱۳۵/۱۴۰.
- ۲- همان، ج ۲، ص ۶۲/۶۳.
- ۳- همان، ج ۲، ص ۱۲۶/۱۲۸.
- ۴- همان، ج ۲، ص ۲/۱۲.
- ۵- همان، ج ۲، ص ۱۵۵/۱۶۳.
- ۶- همان، ج ۲، ص ۱۷۶/۱۸۸.
- ۷- همان، ج ۲، ص ۱۸۹/۱۷۱.
- ۸- همان، ج ۱، ص ۸۶/۲۷۰.۲.
- ۹- همان، ج ۲، ص ۴۳۴/۴۳۷.
- ۱۰- ۱۱۹. - ۱۱۱/۱۱۹.

بخش که رنگ شیعی ناب دارد و به فضایل اهل بیت و مناظرات آنان و جلوه های معنوی و اخلاقی و علمی و... جز آن نیز اشاره می کند، جذابیت خاصی به این تفسیر بخشیده است. گرچه بعضی از این مطالب در حقیقت از حوزه ی تفسیر قرآن خارج است.

۴. توضیح لغات و عبارات دور از ذهن و مشکل

یکی دیگر از خصوصیات محتوایی این تفسیر، اهتمام به توضیح لغات و عبارات مشکل یا متشابه قرآن است، در این قسمت مفسر هم چون نویسندگان «معانی القرآن» و «غریب القرآن» ظاهر گردیده است. غالب این توضیحات از مؤلف تفسیر است.

۵. جمع روایی نسبت به روایات متعدد مربوط به یک آیه

گرچه با توجه به مصادر مؤلف نقل روایات متعدد در ذیل یک آیه متوقع است، اما اصولاً جز در موارد معدودی مؤلف به این کار دست نزده است. وی غالباً روایات را از تفسیر علی بن ابراهیم آورده است و به نظر می رسد در مواردی که در این تفسیر روایتی نیافته است، به مصادر دیگر خود رجوع کرده است. از این روی، مواردی که از دو تفسیر ابی الجارود و تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده باشد بسیار اندک است. (۱) اما در موارد اختلاف دو روایت، به جمع روایی بین آن ها یا جرح و تعدیل راویان و گزینش یک روایت پرداخته است. تنها در موارد نادری این گونه جمع از علی بن ابراهیم نقل شده است. (۲)

۶. اشاره به مباحث کلامی و ردّ فرق باطله

۱- برای نمونه ر.ک: همان، ج ۱، ص. ۲۰۴ و ۲۲۶، ۱۶۲،

۲- همان، ج ۱، ص ۱۴.

به مناسبت مضامین آیات، مصنف به ابطال عقاید قدریان و جبریان پرداخته است. (۱) خصوصاً به دو عقیده ی جبر مطلق و عدم اختیار انسان و تفویض مطلق و مخلوقیت فعل انسان بر دست انسان اشاره شده است. او هر دو را ابطال کرده است.

هم چنین به مسایلی چون رجعت نیز در موارد متعدد اشاره کرده است. (۲)

علوم قرآنی در تفسیر علی بن ابراهیم

۱. نسخ

درباره ی تعداد آیات منسوخه ی قرآن اختلاف نظرهای زیادی هست. بعضی تعداد آیات این گونه را ۲۴۹ دانسته اند. (۳) و بعضی تنها یک مورد نسخ آیات به آیات را پذیرفته اند. (۴) در میان این دو نظر، نظرات دیگری نیز هست که تعداد آیات منسوخه را ۲۴۷، ۲۳۵، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۳۸، ۸۱، ۲۲۰، ۲۰۲، ۶۶، ۲۰، ۱۷، ۴، ۵ و ۳ اعلام می کند. (۵)

در تفسیر علی بن ابراهیم در موارد متعددی ادعای نسخ شده است، گرچه نگارنده به شمارش دقیق این موارد موفق نگشته، اما به نظر می رسد تعداد این موارد از ۱۰۰ افزون است.

۱- همان، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۲۷ و ج ۲، ص ۱۵۰ و ۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۶. ۷۶

۳- مانند عبدالرحمن بن جوزی و ابن بارزی.

۴- مانند آیت الله خویی مؤلف البیان، بحث نسخ.

۵- نسخ و زمان و مکان، محمد مرادی، چاپ شده در مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت . امام خمینی (، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

ادعای نسخ کثیر در آیات، غالباً در اثر عدم توجه به قیود معتبره در تحقق نسخ است. از این رو، بعضی آیه ی «سیف» را نسخ ۱۲۴ آیه دانسته اند. در این تفسیر نیز آیه ی مذکور، نسخ آیات متعددی محسوب گردیده است.

۲. توقیفی نبودن جایگاه آیات

یکی از مباحث مهم مربوط به تاریخ جمع قرآن، مسأله ی توقیفی بودن جایگاه سوره ها و جایگاه آیات است. گرچه غالباً جایگاه سوره ها در قرآن را به گونه ی مطلق توقیفی نمی دانند،^(۱) اما آیات مذکور در یک سوره و چینش آنها را توقیفی می دانند. از تفسیر مورد بحث این گونه به دست می آید که جایگاه آیات نیز توقیفی نیست و جا به جایی در آیات صورت پذیرفته است. مثلاً درباره ی آیه ی (ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فأنهم یألمون كما تألمون و ترجون من الله ما لا یرجون)^(۲) می نویسد:

هذه الآیه فی سوره النساء و یجب ان تكون فی هذه السوره [ای آل عمران]^(۳).

و درباره ی آیه ی (یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التي کتب الله لکم) می نویسد:

نصف الآیه ههنا و نصفها فی سوره البقره.^(۴)

در مواردی نیز تقدیم و تأخیر کلمات یک آیه را نیز ذکر کرده است. مثلاً در ذیل آیه ی شریفه ی (الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب و لم یجعل له

۱- البته جایگاه فی الجملة بعضی از سور مورد پذیرش همگان است.

۲- نساء / ۱۰۴.

۳- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۵۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۶۴.

عوجاً قیماً^(۱) آورده است:

هذا مقدم و مؤخر لان معناه الذی انزل علی عبده الكتاب قیماً و لم يجعل له عوجاً فقد قدم حرف علی حرف. ^(۲)

این مورد را می توان تحریف در جا به جایی نامید. جدا از این نوع تحریف، مسأله ی تحریف به نقیصه و حذف بعضی از آیات مربوط به شیعه و ولایت در این کتاب دیده می شود. گرچه بعضی در مقام توجیه این کلمات و انکار دیدگاه وی برآمده اند، اما توجه به موارد مختلف مذکور در این کتاب، توجیهاات آنان را غیر موجه می سازد. برای نمونه می توان به صفحات ۱۰، ۱۴۲، ۱۹۶ و ۲۲۲ از جلد اول این تفسیر نظر کرد. به نظر می رسد بهتر آن است که با قبول دیدگاه بعضی از محدثان و مفسران شیعه در مسأله ی تحریف، به ابطال علمی آن پردازیم که قرآن پژوهان در یکی دو دهه ی اخیر کتاب های ممتعی در نفی تحریف نگاشته اند.

۳. حروف مقطعه

گرچه در این تفسیر در غالب موارد برای حروف مقطعه تفسیری ذکر نشده است، اما در موارد معدودی آن حروف را اسم اعظم^[که به گونه رمزی و اشاری ذکر شده] دانسته است. در اول سوره یونس می نویسد:

الر، هو حرف من حروف الاسم الاعظم المنقطع فی القرآن فاذا الفه الرسول او الامام فدعا به اجیب. ^(۳)

۱- كهف / ۱.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۰۸.

و در آغاز سوره مریم می نویسد:

کهیحص. عن ابی عبدالله قال هذه کهیحص اسماء الله مقطعه و اما قوله کهیحص قال الله هو الکافی الہادی العالم. (۱)

و در آغاز سوره ی شعراء نیز می نویسد:

طسم، هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المرموز فی القرآن. (۲)

۴. محکم و متشابه

درباره ی وجود دو گونه آیات محکم و متشابه در قرآن کریم تردیدی نیست، اما در تعریف این دو نوع و مصادیق آن اختلافات بسیاری هست. علامه طباطبایی تعداد نظریه ها را در این مسأله به شانزده رسانده است و خود نیز نظریه ی جدیدی بر آن ها افزوده است.

از دیدگاه تفسیر مورد بحث، «آیات محکم» آیاتی است که تأویل آنها در تنزیل آنهاست و تأویل دیگری ندارد، اما «متشابه» آیاتی است که دارای معانی مختلف است. (۳)

البته در این که این دو تعریف از محکم و متشابه جامع و مانع است یا نه، تردید وجود دارد، اما ظاهراً مقصود ایشان از آیاتی که تأویل آنها در تنزیل آنهاست، آیاتی است که به نحو نص یا ظاهر قوی که احتمال خلاف آن بسیار بعید است. از این رو، درباره ی آیات متعددی که معنای آنها روشن است، بدون ارائه ی هرگونه تفسیر یا تأویلی می نویسد: «فانه محکم». بر این اساس دیدگاه ایشان با دیدگاه منسوب به شافعی در این زمینه یک سان است. (۴)

۱- همان، ج ۲، ص ۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۷ و ۹۶.

۴- المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی (، ج ۳، ص ۳.

باتوجه به مطالبی که پیرامون این تفسیر عرضه شد، مطالعه و استفاده از این کتاب شریف به پژوهشگران توصیه می‌شود، زیرا پذیرفتن مطالب آن نیازمند به تحقیق و بررسی مورد به مورد است. البته در مقایسه با کتاب‌های تاریخی و تفسیری دیگری که به شیوه‌ی مشابه در قرون پس از نگارش این تفسیر به عالم اسلام عرضه شده، کتاب معتبرتر و ذی‌قیمتی است. خصوصاً ذکر داستان‌های تاریخی، شأن نزول‌ها و روایات مستند تأویلی آن، می‌تواند مایه‌ی بهره‌وری فراوان پژوهشگران قرآنی باشد.

در هر صورت، چاپ غیر مغلوط همراه با تحقیق و توضیحات و همراه با فهرس فنی و حذف بعضی از مطالبی [مثل بحث تحریف] که در دیدگاه عمومی مسلمانان و شیعیان ناصواب می‌نماید، می‌تواند زمینه‌ی احیای هرچه بیشتر این اثر ممتع را فراهم آورد. (۱)

تفسیر علی بن ابراهیم القمی در اثر بررسی تطبیقی مهدویت در روایات فریقین

این تفسیر روایی نیز مانند تفسیر پیش‌مورد توجه عالمان بوده است، و هرچند درباره‌ی مؤلف و شیوه‌ی تألیف و پاره‌ای مباحث مربوط به محتوای کتاب، بحث‌های گسترده‌ای شده، (۲) هنوز اصل کتاب به عنوان مرجع، مورد توجه است. در این کتاب، ۳۴ حدیث درباره‌ی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده که بیشتر به صورت تأویل آیات بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تطبیق شده است؛ برای نمونه، در تفسیر آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی طه از امام باقر جدیثی نقل شده که فرمود: ... وَاِنَّمَا سُمُوا الْوَالِعِزْمَ؛ لِأَنَّهُ عَهْدَ إِلِهِمْ فِي

۱- فصلنامه بینات، ص ۱۳۸ ۱۱۴، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۵، دکتر کاظم قاضی زاده.

۲- در این باره، ر.ک: داوری، اصول علم الرجال بین النظریه و التطبيق، ص ۱۸۰ ۱۶۳.

محمّد والأوصياء من بعده والقائم... (۱)؛ اولوالعزم نامیده شدند، چون با آنان در مورد پیامبر □ و جانشینان وی و همین طور در مورد قائم، عهد بست... .

و نیز در جای دیگر در تفسیر آیه ی ۳۹ سوره ی حج از امام صادق چنین نقل شده است: «... هی للقائم عج الله تعالی فرجه الشریف (۲)؛ این آیه درباره ی قائم عج الله تعالی فرجه الشریف می باشد».

و در آیه ی دیگر همین سوره، از امام باقر حدیثی نقل کرده که می فرماید:

این آیه برای آل محمّد □... و مهدی و اصحابش می باشد... (۳).

و بالاخره در تفسیر آیه ی مبارک: (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) (۴) نقل شده است: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ □؛ [این آیه] درباره ی قائم آل محمّد نازل شده است» (۵) (۶).

تفسیر القمی در مقاله مجله حوزه

اشاره

تفسیر قمی از تفاسیر کهن و از مجموعه های ارزشمند تفسیری است و از نمونه های عالی و گرانبه تفسیر به مأثور. تفسیر قمی، از منابع روایی و تفسیری است که همواره مورد توجه و مراجعه محققان و پژوهشگران اسلامی بوده است. شیخ در فهرست و نجاشی در رجال و دیگر رجالیان، از این کتاب یاد کرده اند. (۷)

۱- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۵.

۲- همان، ص ۸۴.

۳- همان، ص ۸.

۴- نمل [۲۷] آیه ۶۲.

۵- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۶- بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت، ص ۸۴، مهدی اکبر نژاد.

۷- الفهرست، ص ۸۹، رجال النجاشی، ص ۲۶۰.

بنابر این انتساب این کتاب فی الجمله به علی بن ابراهیم قمی، مسلم است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، در اثر جاویدان خود «الذریعه» پژوهشی گسترده پیرامون این تفسیر را عرضه کرده و نشان داده است که علی بن ابراهیم، قریب به اتفاق روایات تفسیر را از امام صادق و از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم نقل کرده است.^(۱) در تفسیر موجود این روش تا آیه ۴۹ از سوره آل عمران ادامه یافته است. پس از آن، شیوه اسناد تغییر می یابد و روایاتی از امام باقر با سندی آورده می شود که همان طریق مشهور به تفسیر ابی الجارود است. مرحوم آقا بزرگ، نمونه های بسیاری را می آورد که نشانگر این است که مجموع آنچه در این تفسیر آمده به جمع و تدوین علی بن ابراهیم نیست، به عنوان نمونه می فرمایند:

در مواضع متعددی این عبارت آمده است: [رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم] و یا [رجع الی روایه علی بن ابراهیم] و یا [من هنا عن علی بن ابراهیم] و... بدینسان آنچه به عنوان تفسیر علی بن ابراهیم مشهور است آمیخته ای است از تفسیر وی و تفسیر ابی الجارود که ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم... ترتیب داده و عرضه کرده است.

چنان که پیشتر یاد کردیم «تفسیر علی بن ابراهیم» تفسیر نقلی است. مؤلف جلیل القدر ابتداء گزیده ای از روایات مفصلی را از علی آورده است در بیان انواع علوم قرآن، و آنگاه متن تفسیر را آغاز کرده است و در ذیل آیات، روایات امام صادق را نقل کرده است. بجز روایات، گاهی مطالبی را در توضیح آیات افزوده است. مؤلف «کشف الحجب» می گوید:

«تمام این تفسیر، احادیث است، مگر کلماتی اندک و عباراتی کوتاه که از خود علی بن ابراهیم است».^(۲)

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۹/۳۰۲.

۲- فهرست کتابخانه دانشکده معقول و منقول، ج ۱، ص ۱۳.

برخی از فهرست نگاران در توضیح شیوه نگارش این تفسیر آورده اند:

«طریقه ی این تفسیر آن است که یک یا چند آیه از قرآن کریم را ذکر نموده و الفاظ مشکله ی آن را با لفظ سهل، تفسیر و معنی می نمایند؛ و بر صدق مدعای خود اخباری از ائمه و پیغمبر ﷺ با اسناد صحیح، ذکر می نمایند؛ و قبل از شروع به تفسیر فاتحه، مطالبی را که دانستن آنها برای جست و جو کنندگان از مقاصد و معانی قرآن لازم بلکه واجب است؛ از قبیل بیان محکّمات و متشابهات و منسوخات و عمومات و خصوصیات و ردّ بر قدریه و دهریه و وثنیه و غیر اینها ذکر نموده اند؛ موارد نزول آیات و سوره را هم متذکر شده اند.» (۱)

«تفسیر قمی» یکبار مستقلاً به سال ۱۳۱۳ به چاپ سنگی نشر یافته است و بار دیگر همراه با تفسیر منسوب به امام حسن عسکری به سال ۱۳۱۵. این هر دو چاپ، افزون بر چاپ نامناسب، دارای اشتباهات بسیاری بودند که نیاز به یک چاپ منقّح را الزامی میساخت بالأخره آقای سید طیب موسوی جزائری، به تصحیح و تعلیق این اثر همت گماشتند و آن را در دو جلد به قطع وزیری، همراه با یک مقدمه، در شرح حال مؤلف و مشایخ وی، با عرضه به چهار نسخه کهن و مقابله و تصحیح و تعلیق، منتشر ساختند.

گزینش های تفسیر قمی

چنان که پیشتر یادآوری کردیم «تفسیر قمی» همواره مورد توجه و مراجعه عالمان و محدثان و مفسران اسلامی بوده است. برخی از عالمان به گزینش و اختصار تفسیر قمی پرداختند و برخی ضمن این تنقیح، برخی مطالب بر آن افزوده و با تنظیمی دیگر آن را عرضه کرده اند. از آن جمله است «اختصار تفسیر

علی بن ابراهیم» از محمد بن صالح کفعمی (۱) گزینش دیگری است که مرحوم شیخ آقا بزرگ از آن به «مختصر تفسیر علی بن ابراهیم لبعض الاصحاب» (۲) یاد می کند. و بالأخره گزینش سومی است «مختصر تفسیر علی بن ابراهیم» از شیخ کمال الدین عبدالرحمان بن محمد عتایقی (۳). وی چگونگی کارش را در مقدمه کتاب بدینگونه توضیح داده است:

«کتاب استاد فاضل علی بن ابراهیم قمی را دیدم، و آن را کتاب بزرگی یافتم که قابلیت اختصار و گزینش را داشت. از این روی به اختصار آن همت گماشتم، با حذف اسانید و مکررات و الفاظ برخی از آیاتی که نیاز به توضیح نداشت، و به جای اینها چیزهایی را که شایسته بود بر کتاب افزودم.»

وی در فرجام کتاب، دوباره به چگونگی کارش اشاره کرده می نویسد:

«این پایان پیرایش و تنقیح ماست از ۷ جزء کتاب علی بن ابراهیم. به متن آن آنچه را مناسب دانستم افزودم و آنچه ظاهرش با عصمت انبیاء و اولیاء منافات داشت حذف کردم.»

مؤلف تفسیر

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از محدثان، فقیهان، مفسران و دانشمندان عالیقدر، معتمد و موثق شیعی است. شرح حال نگاران و رجالیان به وثاقت،

۱- الذریعه، ج ۱، ص ۳.

۲- الذریعه، ج ۲۰، ص ۱.

۳- برای آشنایی با وی ر. ک: ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۰۳؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۶۵.

جلالت، بزرگواری، و جایگاه بلند وی در نقل حدیث و تألیف و تصنیف، اتفاق دارند. نجاشی وی را به وثاقت در نقل حدیث و دقت و اعتماد در آن ستوده است. (۱) و ابن ندیم وی را در زمره ی عالمان و فقیهان نگاهشته است. (۲) و فضل بن حسن طبرسی، وی را از بزرگترین عالمان اصحاب تلقی کرده است. (۳)

علی بن ابراهیم، در نگارش و تألیف، زبردست بوده و آثار بسیاری از خود بر جای نهاده که گویا بجز تفسیر وی، آثار دیگرش در گذر زمان از بین رفته است. (۴)(۵)

تفسیر القمی در مقدمه تفسیر منشورات اعلمی

المؤلف و الكتاب

الحمد لله وحده لا شريك له، نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوب إليه، و نعوذ به سبحانه أن نغفل عن ذكر فضله و إحسانه و نعمه، و الصلاة والسلام على سيدنا محمد [ﷺ] و على الإثني عشر المعصومين أوصياء نبيه، و بعد.

۱- رجال النجاشی، ص ۲۶۰.

۲- الفهرست، ص ۲.

۳- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰؛ مقدمه بحار الانوار، ص ۱۲۸، چاپ بیروت.

۴- برای آگاهی بیشتر از شرح حال و آثار وی مراجعه کنید به: رجال النجاشی، ص ۲۶۰؛ الفهرست، ص ۲۷۷، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۵۲؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۵۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۹۳؛ معجم الأدبا، ج ۱۲، ص ۲۱۵؛ منتهی المقال، ص ۲۰۴؛ منهج المقال، ص ۲۲۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۹؛ الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲.

۵- مجله حوزه، شماره فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶، ش ۱، سال چهارم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

فصاحب هذا التفسير هو الثقة الجليل على بن إبراهيم بن هاشم، أبو الحسن القمي. (١)

قال النجاشي، على ما حكاه صاحب التنقيح إنه: ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فأكثر. و مثله في الخلاصه؛ و عدّه في القسم الأول منها، و عنوانه بن داود في الباب الأول، و وثقه في الوجيزه والبلغه. و أضرّ في وسط عمره، كما في الكنى و الألقاب.

و عن أعلام الوري أنه من أجلّ رواه أصحابنا، و يروي عنه مشايخ الحديث، و لم نقف على تاريخ ولادته أو وفاته، إلا أنه كان في عصر الإمام العسكري، و كان حياً في سنة ٣٠٧، لأن الصدوق روى عن حمزه بن محمّد بن أحمد العلوي في رجب سنة ٣٣٩، قال: أخبرني على بن إبراهيم بن هاشم فيما كتب الي سنة سبع و ثلاثمائه. و قد أكثر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب الكليني الروايه عنه في الكافي.

و ممّا يدلّ على جلالته أن الأدعيه و الأعمال الشائعه في مسجد السهله، و في مسجد زيد المتداوله المتلقاه بالقبول المذكوره في المزار الكبير، و مزار الشهيد و غيرهما ينتهي سندها إليه لاغير.

ابنه

و ابنه، أحمد بن على بن إبراهيم بن هاشم القمي، يروي عنه الصدوق، رضى الله عنه، مترضياً و يكثر من الروايه عنه و عن لسان الميزان أحمد بن على بن إبراهيم بن الجليل القمي أبو على نزيل الري.

ذكره بن بابويه في تاريخ الري و قال: سمع أباه و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميري، و أحمد بن إدريس و غيرهم.

و كان من شيوخ الشيعة، روى عنه أبو جعفر محمّد بن على بن بابويه و غيره.

والده

١- القمي: بضم القاف و تشديد الميم، نسبه الى قم، مدينه مستحدثه إسلاميه لا أثر للأعاجم فيها، و أول من مّصرها طلحه بن الأحموص الأشعري، أهلها كلهم شيعة إماميه، خرج منها جهابذه العلوم الجعفريه كأبي جرير، و زكريا بن إدريس، و زكريا بن آدم، و عيسى بن عبدالله و غيرهم.

و أكثر ما يرويه على بن إبراهيم، فعن والده إبراهيم بن هاشم إبي إسحاق القمّي، قال صاحب الكنى و الألقاب: «أصله من الكوفة وانتقل الى قم، و أصحابنا يقولون إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنه لقي الرضا، و أنه تلميذ يونس بن عبد الرحمن، [قلت]: قد أطالوا الكلام فى ترجمته، و عدّ المشهور حديثه حسناً، و صرّح جمع من المحققين بوثاقته، منهم المحقق الداماد فى الرواشح، و والد شيخنا البهائى، و المجلسى، و المحقق الأردبيلى، و قال العلامة الطباطبائى بحر العلوم: و الأصحّ عندى أنه ثقة صحيح الحديث لوجه.

و ذكر شيخنا فى المستدرک و جوهراً لتوثيقه، منها قولهم فى حقّه: و أصحابنا يقولون إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، فإن النشر كما شرح به الأستاذ الأكبر لا يتحقق إلاّ بالقبول، و إن انتشاره عندهم من حيث العمل و الاعتماد لا من حيث النقل.

و قال السيد الداماد فى محكى الرواشح: «الصحيح و الصريح عندى أن الطريق من جهته صحيح، فأمره أجلّ، و حاله أعظم من أن يتعدّل و يتوثق بمعدل و موثق غيره، بل غيره يتعدّل و يتوثق بتعدّله و توثيقه إياه، كيف و أعظم أسيانها الفخام، كرئيس المحدثين، و الصدوق، و المفيد، و شيخ الطائفة، و نظرائهم، و من فى طبقتهم، و درجتهم، و رتبته، من الأقدمين و الأحدثين، شأنهم أجلّ، و خطبهم أكبر من ان يظن بأحد منهم قد احتاج الى تنصيص ناصّ، و توثيق موثّق، و هو شيخ الشيوخ، و قطب الأسيان، و وتد الأوتاد، و سند الأسناد، فهو أحقّ و أجدر بأن يستغنى عن ذلك».

مؤلفاته

صنّف أبو الحسن على بن إبراهيم بن هاشم القمّي غير هذا التفسير، كما فى تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢٦٠، الكتب التالية:

- كتاب إختيار القرآن،

- كتاب الأنبياء،

- كتاب التوحيد و الشرك،

- كتاب الحيض،

- كتاب الشرايع،

- كتاب فضائل أمير المؤمنين ،

- كتاب قرب الإسناد،

- كتاب المشذر،

- كتاب المغازي،

- كتاب المناقب،

- كتاب الناسخ و المنسوخ.

التعريف بتفسير القمّي

جاء في كتاب الذريعة الى تصانيف الشيعة ما نصّه:

تفسير القمّي، للشيخ أبي الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمّي شيخ ثقة الإسلام الكليني [الذي توفي سنة ٣٢٩]، و قد أكثر الروايه عنه في الكافي، كان في عصر أبي محمّد الحسن العسكري و بقي الى سنة ٣٠٧ ق. فإنه روى الصدوق في «عيون أخبار الرضا» عن حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر قال: أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم سنة ٣٠٧. و حمزه بن محمّد هذا هو الذي ترجمه الشيخ في باب من لم يرو عنهم بقوله:

حمزه بن محمّد القزويني العلوي يروي عن علي بن إبراهيم و نظرائه، روى عنه محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه، و تمام نسبه ذكر في «خاتمه المستدرک» ص ٣٤٠، و في بعض أسانيد «الأمالی» و «والإكمال» هكذا: حدثنا حمزه بن محمّد _ الى قوله _ بقم في رجب سنة ٣٣٩. قال أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتبه الى في سنة سبع و ثلاثمائه.

طبع تفسير القمّي مستقلاً بإيران على الحجر في سنة ١٣١٣، و أخرى مع تفسير العسكري في سنة ١٣١٥، و مرّ في تفسير الأئمة أنه ليس للقمّي تفسيران كبير و

صغير، كما أنه ليس تفسير القمّي مأخوذاً من تفسير العسكري على ما يظهر من رساله مشايخ الشيعة المنسوبة الى والد الشيخ البهائي كما هو ظاهر لمن راجعهما. نعم قد أورد المفسّر القمّي في أول تفسيره مختصراً من الروايات المبسوطة المسنده المرويّه عن الإمام الصادق، عن جدّه أميرالمؤمنين في بيان أنواع علوم القرآن، وقد أورد النعماني تلميذ الكليني تلك الروايات بطولها في أول تفسيره، وأخرجها منه السيد المرتضى وجعل لها خطبه، ويسمى برساله «المحكم و المتشابه» و طبعت مستقلة في الأواخر، و هي مدرجه بعينها في أوائل المجلد التاسع عشر، و هو كتاب القرآن من كتاب بحار الأنوار.

و كذلك عمد المفسّر القمّي في تفسيره هذا على خصوص ما رواه عن أبي عبدالله الصادق في تفسير الآيات، و كان جلّه مما رواه عن والده إبراهيم بن هاشم عن مشايخه البالغين الى الستين رجلاً من رجال أصحاب الحديث، و الغالب من مرويات والده ما يرويه عن شيخه محمّد بن أبي عمير [زياد بن عيسى الأزدي أبو أحمد] بسنده الى الإمام الصادق أو مرسلأ عنه، و من روايته عن غير الإمام و روايه والده عن غير ابن أبي عمير ما رواه عن والده، عن شيخه الآخر ظريف بن ناصح عن عبدالصمد بن بشير عن إبي الجارود؛ و ما رواه عن والده أيضاً، عن شيخه صفوان بن يحيى عن أبي الجارود عن الإمام الباقر .

وكذلك قد يروى على بن إبراهيم في هذا التفسير عن غير والده من سائر مشايخه مثل روايته عن هارون بن مسلم و يعقوب بن يزيد.

و لخلوّ تفسيره هذا عن روايات سائر الأئمه قد عمد تلميذه [أبو الفضل العباس، بن محمّد، بن قاسم، بن حمزه، بن موسى، بن جعفر و الراوى لهذا التفسير، عنه على إدخال بعض روايات الإمام الباقر التي أملاها على أبي الجارود في أثناء هذا التفسير، و بعض روايات آخر عن سائر مشايخه ممّا يتعلّق بتفسير الآيه و يناسب ذكرها في ذيل تفسير الآيه، و لم يكن موجوداً في تفسير على بن إبراهيم فأدرجها في أثناء روايات هذاالتفسير تمييزاً له و تكثيراً لنفعه، و ذلك التصرف وقع منه في أوائل

سوره آل عمران الى آخر القرآن. والتلميذ هو الذى صدر التفسير باسمه فى عامه نسخه الصحيحه التى رأيناها، فإن فيها بعض الديقاجه والفراغ عن بيان أنواع علوم القرآن ما لفظه.

حدثنى أبو الفضل العباس بن محمّد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر، قال: حدثنا أبو الحسن على بن إبراهيم بن هاشم، قال: حدثنى أبى عن محمّد بن أبى عمير عن حماد بن عيسى. ثم ذكر عده من طرق والد على بن إبراهيم بن هاشم بعنوان: [وقال حدثنى أبى عن فلان] عطفاً على قوله الأول قال حدثنى أبى. ثم شرع فى تفسير البسملة و أورد الأحاديث بعنوان: [قال و حدثنى أبى].

و فى أول سوره البقره تحت عنوان: [قال أبو الحسن على بن إبراهيم حدثنى أبى]. و قد يقول: [فأنه حدثنى أبى] الصريح جميعها فى أنها مرويات على بن إبراهيم عن إبيه، و هكذا الى أوائل سوره آل عمران فى تفسير آيه [و أنبأكم بما تأكلون و ما تدّخرون فى بيوتكم] (١). و قد يغير أسلوب الروايه هكذا: [حدثنا أحمد بن محمّد الهمدانى. قال حدثنى جعفر بن عبدالله. قال: حدثنا كثير بن عياش عن زياد بن المنذر أبى الجارود عن أبى جعفر محمّد بن على ..

و روى بهذا السند أيضاً [فى بعض صفحات الكتاب] و هذا السند بعينه هو الطريق المشهور الى تفسير أبى الجارود. و قد روى الشيخ الطوسى «فى الفهرست» و كذا النجاشى تفسير أبى الجارود عنه بسندها الى أحمد بن محمّد الهمدانى هذا المعروف بابن عقده المتوفى سنه ٣٣٣ الى آخر سنده هذا الذى ذكرنا فى تفسير أبى الجارود أنه سند ضعيف بسبب كثير بن عياش، لكنه غير ضائر حيث أنه رواه أيضاً كثير من ثقات أصحابنا عن أبى الجارود.

و قائل حدثنا ابن عقده فى المواضع الثلاثه، ليس على بن إبراهيم جزءاً لأن القمى هو الذى يروى عنه الكلينى المتوفى سنه ٣٢٨ كثيراً من روايات كتابه «الكافى» الذى

يرويه ابن عقده هذا عن مؤلفه الكليني، فكيف يروى عن ابن عقده رجل هو من أجل مشايخ أستاذه.

هذا أول حديث أدخله أبو الفضل _ عن شيخه ابن عقده مسنداً الى أبي الجارود _ فى هذا التفسير و لم يذكر أبا الجارود ذلك أبداً، ثم إنه بعد ذلك لم يذكر تمام هذا الإسناد إلا نادراً جداً... و فى الغالب بعد تمام روايه أبي الجارود أو روايه أخرى عن بعض مشايخه الآخر يعود الى تفسير على بن إبراهيم القمى... و بالجمله يظهر من هذا الجامع أن بناء على أن يفصل و يميز بين روايات على بن إبراهيم و روايات تفسير أبي الجارود بحيث لا يشتبه الأمر على الناظرين فى الكتاب، كما أنه لا يخفى على أهل الخبرة و الإطلاع بالطبقات تمييز مشايخ المفسر القمى فى هذا الكتاب عن مشايخ تلميذه أبي الفضل المذكور، و إنما يعرف طبقه أبي الفضل و مقدار معلوماته عن مشايخه و مروياته، و إلا فلم يوجد لأبي الفضل العباس هذا ذكر فى الأصول الرجاليه، بل المذكور فيها ترجمه والده المعروف بمحمد الأعرابى و جدّه القاسم فقط...»

من خصائص تفسير القمى:

- أن هذا التفسير أصل أصول للتفسير الكثيره المعروفه.

- أن رواياته مرويه عن الصادقين، مع قلّه الوسائط و الإسناد، و لهذا قال فى الذريعه: إنه فى الحقيقه تفسير الصادقين ..

- أن مؤلفه كان فى زمن الإمام العسكرى ..

ان والده الذى روى هذه الأخبار لولده كان صحابياً للإمام الرضا ..

- أن فيه علماً جماً من فضائل أهل البيت التى سعى أعداؤهم لإخراجها من القرآن الكريم.

- أنه متكفل لبيان كثير من الآيات القرآنيه التى لم يفهم مرادها تماماً إلا بمعونه إرشاد أهل البيت إلتالين للقرآن.

و لا بدّ أخيراً من التنبيه لمن يقرأ هذا التفسير و يقول: إن كثيراً من مطالبه بعيد عن ظاهر اللفظ، و قريب الى التأويلات التى يستكف العقل منها كربط للآيات النازله

فى أقوام بئده، مثل عاد، و ثمود، بأعداء أهل البيت حيث فسّرت بأنها نزلت فيهم و نحو ذلك. و جوابه يتوقف باختصار على بيان أمور منها أنه قد ظهر من الأدلة الباهره، والأخبار المتضافره من الفريقين أن ذوات محمّد و آله الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين، هى علّه إيجاد هذا الكون كما يظهر من الحديث المعروف «لولاك لما خلقت الأفلاك» المشهور بين الفريقين، و حديث «أول ما خلق الله نوري» المؤيد بقوله تعالى [قل إن كان للرحمن ولد فأنا أول العابدين] و حديث الكساء و غيرها كثير، فلا بدّ إذاً أن ينزل القرآن فيهم و لهم.

و منها إن الله تعالى كان عالماً بأعمال أمّه نبيه بعد وفاته □ بأنهم يلعبون بالدين، و يهتكون بنواميس حماته فى كل حين، كما ظهر من شنائع بنى أميه و بنى العباس، و كان الله تعالى يبين ذلك بالكنايه و الإستعاره، كما هو دأب القرآن و أسلوبه فى أكثر آياته، فإن له ظاهراً يتعلّق بشيء، و باطناً يتعلّق بشيء آخر، و من الذى له علم بتأويل القرآن و تفسيره غير الذين أنزل فى بيتهم، و هم أهل البيت الملقبون فيه بـ [الراسخون فى العلم] أمّره، و بـ [الذين أتوا العلم] أمّره أخرى؟ إن تفسير القمى، يعدّ كتاباً من الكتب المليئه بالأسرار، و هى مودعه فيه لتكون تبصره لأولى الألباب ننشره الآن متّكلين على الله، مستمدّين العون منه و هو حسبنا و إليه نيب. (١)

حول عباره القمى فى مقدمه تفسيره در اثر سيد على حسيني ميلانى

١. الشيخ على بن ابراهيم القمى، صاحب التفسير المعروف باسمه، الثقه فى الحديث و الثبت المعتمد فى الروايه عند علماء الرجال (٢) و من اعلام القرن الرابع.

فقد جاء فى مقدمه التفسير ما هذا لفظه: «و أما ما هو محرّف منه فهو قوله: لكن

١- تفسير القمى، ج ١، مقدمه، منشورات مؤسسه اعلمى - بيروت، مقدمه كلام ناشر.

٢- ٢٤٠: ٢. أنظر ترجمته فى تنقيح المقال

الله يشهد بما أنزل اليك _ فى على _ أنزله بعلمه و الملائكة يشهدون. و قوله: يا أيها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك _ فى على _ فان لم تفعل فما بلغت رسالته. و قوله: ان الذين كفروا _ و ظلموا آل محمّد حقهم _ لم يكن الله ليغفر لهم. و قوله: و سيعلم الذين ظلموا _ آل محمّد حقهم _ أى منقلب ينقلبون. و قوله: و لوترى _ الذين ظلموا آل محمّد حقهم _ فى غمرات الموت، و مثله كثير نذكره فى مواضعه^(١).

و ذكر الشيخ الفيض الكاشانى عبارته القمى. فى «علم اليقين»، و على هذا الأساس نسب اليه الاعتقاد بالتحريف فى كتاب «الصابى فى تفسير القرآن».

لكنّ هذا بيتنى على أن يكون مراد القمى من «ما هو محرّف منه» هو الحذف و الاسقاط للفظ،.. و أمّا اذا كان مراده ما ذكره الفيض نفسه من «أن مرادهم بالتحريف و التغيير و الحذف أنّما هو من حيث المعنى دون اللفظ أى حرّفوه و غيرهه فى تفسيره و تأويله، أى حملوه على خلاف ما هو عليه فى نفس الأمر» فلا وجه لنسبه القول بالتحريف _ بمعنى النقصان _ الى القمى بعد عدم وجود تصريح منه بالاعتقاد بمضامين الأخبار الواردة فى تفسيره، و القول بما دلّت عليه ظواهرها، بل يحتمل ارادته المعنى الذى ذكره الفيض كما يدلّ عليه ما جاء فى رساله الامام الى سعد الخير فيما رواه الكلينى.

مضافاً الى أنّ القمى نفسه روى فى تفسيره باسناده عن مولانا الصادق قال: «انّ رسول الله ﷺ قال لعلى : القرآن خلف فراشى فى الصحف و الحرير و القراطيس، فخذّه و اجمعه و لا تضيعوه كما ضيعت اليهود التوراه»^(٢).

و يؤكّد هذا الاحتمال كلام الشيخ الصدوق، و دعوى الاجماع من بعض الأكابر على القول بعدم التحريف.

ثم ان الاخبار الواردة فى تفسير القمى ليست كلّها للقمى يلّ جّلّها لغيره، فقد

١- تفسير القمى ١٠/١.

٢- ١/٦٢ ٥٦٩ و قد تقدّمت عبارته.

ذكر الشيخ آغابزرک الطهرانی، أن القمّي اعتمد فی تفسیره علی خصوص ما رواه عن الصادق، و كان جلّه ممّا رواه عن والده ابراهیم بن هاشم عن مشایخه البالغین الی الستین رجلاً...

قال: «و لخلو تفسیره هذا عن روايات سائر الأئمه جمعد تلمیذه الآتی ذكره و الراوی لهذا التفسیر عنه علی ادخال بعض روايات الامام الباقر إلی أملاها علی أبي الجارود فی أثناء التفسیر، و ذلك التصرف وقع منه من أوائل سوره آل عمران الی آخر القرآن» (۱).

و هذه جهه أخرى تستوجب النظر فی أسانید الأخبار الواردة فيه لا سيما ما يتعلق منها بالمسائل الاعتقادیه المهمه كمسألتنا (۲).

تفسیر علی بن ابراهیم قمی [عربی] در اثر مفسران شیعه

اشاره

ابوالحسن علی بن ابراهیم بنی هاشم قمی از بزرگان علمای امامیه و فقهاء شیعه می باشد. روایات او معتمد علیه بود و جمعی از علماء مانند کلینی متوفی به سال ۳۲۹ که از شاگردان او بوده و حسن بن حمزه علوی و محمد بن ماجیلویه از او روایت کرده اند. ابن ندیم ضمن تصریح به تشیع ایشان در فهرست کتب المناقب، اختیار القرآن و قریب الاسناد را به او نسبت می دهد. شیخ طوسی در فهرست خود او را در حدیث موثق و معتمد و صحیح المذهب شناخته و تفسیر ناسخ و منسوخ و کتاب مغازی را به او نسبت داده است. قدر محقق تا سال ۳۰۷ زنده بوده است، مؤلف کشف الحجب در ذیل این کتاب نوشته است، تمام این تفسیر احادیث است مگر عبارات کمی که از خود علی بن

۱- الذریعه ۳۰۳.

۲- التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، ص ۱۱۰/۱۱۲ سید علی حسینی میلانی، چاپ اول، ۱۱۴ هـ.

ابراهیم است لکن در بعضی موارد ارتباطی بین عبارات سابق و لاحق نیست. از این نظر است که صاحب تفسیر هادی گفته است کتب حدیث در این زمان بدون اختلاف یافت نمی شود، مخصوصاً تفسیر علی بن ابراهیم که فاقد ائتلاف و ارتباط است.

طریق تفسیر آن است که یک یا چند آیه از قرآن را ذکر و الفاظ مشکل آن را با بیانی ساده توضیح می دهد و بر صدق مدعای خود اخباری از پیغمبر و ائمه با اسناد صحیح گواه می گیرد و قبل از شروع به تفسیر فاتحه، مطالب لازمی برای اهل استطلاع از معانی قرآن، از قبیل بیان محکمت و متشابهات و رد بر قدریه و دهریه و ثنویه و غیر آنها ذکر نموده و موارد نزول آیات و سوره را هم متذکر شده است.

آغاز. الحمد لله الواحد الاحد المتفرد الذی لا من شیء خلق ما یکون. یک نسخه آن در تبریز در سال ۱۳۱۵ و نسخه ای هم در سال ۱۳۱۳ در تهران چاپ سنگی خورده است. نسخه ای از آن به خط نسخ نوشته شده است، البته نام کاتب و سال تحریر معلوم نیست. پس از ختم تفسیر طریقه نزول سور قرآنی را به روایت ابن عباس نقل می کند و بعد از آن خواص و ثواب قرائت سوره را با نقل روایات مسنده آنها ذکر کرده و ضمناً حدیثی راجع به این که انسان مرکب شده است از سبعیت و بهیمیت و شیطانیت و ربانیت و خصوصیات هر یک و طریق وصول به مدارج عالی و جلوگیری نفس از میل به فرار از ربانیت نقل کرده است. این نسخه به شماره ۲۰۰۳ کتابخانه عالی سپهسالار ثبت شده است و نسخه ای از تفسیر قرآن او هم به شماره ۷۰۳۹ کتابخانه مجلس ثبت است. نسخه هایی از این تفسیر به شماره های ۱۴۸۷ _ ۱۴۸۹ _ ۵۶۷۳ _ ۱۴۸۶ _ ۱۴۸۸ آستان قدس رضوی موجود است. در صفحه ۴۲۴ فهرست جلد ۴ آستان قدس رضوی نقل شده است که این دانشمند در اواسط عمر نابینا شد و ظاهراً از صفحه ۲۰۶ جلد دوم تنقیح

المقال نقل شده است، این کتاب تفسیری است با اخبار وارده از معصومین و چاپ هم شده است. کاتب دو نسخه محمد بن عبدالله طالقانی و کاتب نسخه دیگر علی بن حسین بن نورالدین حسینی و ضیاء الدین ملا یوده است. (۱)

کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی در سایت فرهنگی جام طهور

این تفسیر معروف به تفسیر «قمی» به شیوه روائی است که با دیدگاه حدیثی نوشته شده، و غالب روایات را از طریق پدرش نقل می کند. او از اساتید و مشایخ ثقه‌الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی می باشد. این تفسیر به روش «مأثور» روایات مربوطه را جمع آوری کرده است. این تفسیر مورد استناد کتب اربعه است و یکی از منابع این کتب و مربوط به قرن ۳ و ۴ هجری قمری است.

معرفی اجمالی مؤلف و نویسنده کتاب

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از بزرگان و موثقین حدیث و روایات، از مفسران بزرگ شیعه و محدثین امامیه و عالم و فقیه می باشد که در قرن سوم و چهارم زندگی می کرد. پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و مشایخ بزرگ است و زمان دو امام معصوم شیعه را درک کرده است. علی بن ابراهیم، زمان امام یازدهم شیعه، حضرت امام حسن عسکری را درک کرده و تا سال ۳۰۷ قمری زنده بود. او همیشه مورد تعظیم و تکریم، رجالیون بود و بهترین دلیل بر عظمت مقام او، نقل فراوان حدیث و روایات در کتاب گرانقدر «کافی» مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه، که تألیف شیخ کلینی است که کلینی خودش شاگرد این مفسر بزرگ بود.

علی بن ابراهیم، کنیه اش ابوالحسن بوده ولی به «شیخ اقدم» مشهور بود. اولین کسی است که احادیث کوفین را در قم رواج داد. در شهرها و کشورهای مختلف اسلامی، از دانشمندان بسیاری از خاص و عام، اخذ حدیث می کرد و یا از آنها اجازه حدیث می گرفت. این مرد بزرگ در اواسط عمر و یا به نقل بعضی ها در اواخر عمر نابینا شد. او سه پسر داشت که همگی از اصحاب حدیث می باشند. آثار او را بیشتر از ۱۵ جلد کتاب گفته اند که از میان کتاب های پرارزش او، این تفسیر به طور کامل به دست آمده است. تفاسیر و کتب دیگری بنام، اخبارالقرآن و روایاته، نوادرالقران، کتاب الناسخ والمنسوخ، شرایع، حیض، توحید و شرک و غیر از اینهاست.

ساختار و تقسیم بندی کتاب

این تفسیر پایه و مایه بسیاری از تفاسیر شیعه است و روایات آن از امام صادق و امام باقر با واسطه های کمی روایت شده است. این تفسیر با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از همین رو، مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات به آسانی دست کشی ده است. این کتاب از تفاسیر تأویلی است و تأویلهای دور از ذهن در آن زیاد است. از همین جهت نیز، بسیاری از آیات به فضائل اهل بیت یا ردایل دشمنانشان تفسیر شده که معنای باطنی آیات است. این تفسیر تنها روایات نیست بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات، تفسیر شده و شأن نزول آیات نیز به تفصیل بیان گردیده است.

قصص الانبیاء، وقایع زمان پیامبر و مباحث فقهی، حجم زیادی از این کتاب است. در این کتاب، گاهی معانی مختلف واژه های مشترک در قرآن، ذکر شده و از آیات دیگر و روایات و حتی اشعار شاعران بر تفسیر یک آیه، دلیل آورده است. در مقدمه تفسیر، مباحث کلی علوم قرآنی، به صورت تقسیم بندی آیات،

در حدود پنجاه عنوان به نقل از «علی بن ابراهیم» مطرح است، سپس با ذکر آیه یا آیه هایی به توضیح این عناوین پرداخته شده. در این مقدمه از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام و سبک خاصی در قرآن بنام «منقطع معطوف» سخن گفته شده است. مفسر از تحریف قرآن صحبت کرده و از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیر اسلامی مانند بت پرستان، زنادقه و دهریه و بعضی از فرقه های اسلامی مانند، معتزله، قدریه و دیدگاه های نادرست دیگر استفاده می کند.

روش تفسیر قرآن به قرآن، با دیدگاهی تأویلی، در مواضع زیادی در این تفسیر دیده می شود و به هر حال این کتاب تفسیر، از زمان های قدیم جزء مأخذ تفسیر و حدیث شیعه امامیه است که از امام محمدباقر و روایات مأثور از ایشان از طریق «ابی الجارود» و روایات امام ششم [امام جعفر صادق] از طریق همین مفسر علی بن ابراهیم قمی است.

معرفی کتاب و نویسنده آن از دیدگاه صاحب نظران

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» می گوید: «تفسیر علی بن ابراهیم در حقیقت، تفسیر امام محمد باقر و امام جعفر صادق است.

۲. علامه حلی، در «خلاصه الاقوال» مفسر را موثق و ارزشمندی کتاب را تأیید کرده است.

۳. شیخ صدوق نیز گاهی به واسطه پسرش احمد بن علی و گاهی به واسطه دیگری، از آن روایت کرده است.

۴. در کتاب بحارالانوار مجلسی، روایات در ابواب مختلف آمده است و در فصل اول مقدمه این کتاب [بحارالانوار] یکی از مصادر خود را همین کتاب تفسیر تألیف شیخ بزرگوار و موثق «علی بن ابراهیم قمی» گفته است.

۵. از طرفی، نقل‌هایی در تأویل الآیات و برخی کتب دیگر از این مفسر، که با احادیث و مطالب تفسیر موجود، تفاوت‌هایی دارد، سبب شده که به مطالب این تفسیر، برخی نتوانسته‌اند اعتماد کامل کنند. [مثل کوتاه بودن واسطه‌ها در بسیاری از اسناد و روایات مرسل و روایات ضعیف]. ولی چون این احتمال هست که او در دوران زندگیش نابینا شده بود، مطالب تفسیری را برای شاگردان خود گفته و شاگردانش آنها را نوشته و تنظیم کرده باشند. این کتاب تفسیر، نسخه‌های مختلفی داشته که از جمله آنها، نسخه‌ای است که به روایت نوه مؤلف، به دست ابن طاووس، رسیده که او می‌گوید: تمام کتاب در چهار جزء در دو مجلد قرار گرفته است.

چاپ و نشر

این تفسیر برای اولین بار در سال ۱۳۱۳ ق. در تهران چاپ سنگی شد. چاپ‌های بعدی این کتاب در «بمبئی و تبریز» انجام شد. بهترین طبع این کتاب در سال ۱۳۸۶ یا ۱۳۸۷ ق. در نجف اشرف بود که سید طیب موسوی جزائری، آن را تصحیح نمود و در دو مجلد با مقدمه مختصر شیخ آقا بزرگ تهرانی، به چاپ رسید. این نسخه صحیح در سال ۱۴۰۴ ق. و ۱۳۶۷ ش. در شهر قم، به طریق افست تجدید چاپ شد. (۱)

منابع

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، به نقل از آقا بزرگ تهرانی؛ علل الشرایع، مختصر بصائر الدرجات، تفسیر القمی، لسان‌المیزان و چندین منبع دیگر.
۲. دائره المعارف.

تفسیر قمی در سایت شخصی

اشاره

۱- برگرفته از سایت موسسه فرهنگی جام‌طهور.

تفسیر القمی از مشهورترین تفسیرهای روایی شیعه امامیه

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، در حدود سال های ۳۰۷ ق. می زیسته است.

اگرچه از چگونگی و تاریخ زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست، اما بی شک از راویان بزرگ و موثق شیعه به حساب می آید و دانشمندان رجال همواره وی را تعظیم و تجلیل کرده اند.

محمد بن یعقوب کلینی [متوفای ۳۲۹ ق.] از وی روایت می کند. قمی حضرت امام حسن عسکری را درک کرده و پدرش نیز دو امام را درک کرده است.

اهمیت تفسیر

تفسیر قمی، یکی از معروف ترین مصادر تفسیری امامیه به شمار می آید که به روش تفسیر مأثور، روایات تفسیری را جمع آوری کرده است. نام این تفسیر در کتاب شناسی ها و در شرح حال مؤلف آن آمده است.

«کلینی» در کافی و دیگران در برخی کتاب های حدیث، از این کتاب روایت کرده اند. اما طبق تحقیقات جدیدی که پس از شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه انجام شده، کتاب موجود نمی تواند تماماً از آن علی بن ابراهیم قمی باشد. مانند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری که تألیف دیگری است. با اعتراف به این که بسیاری از روایات این کتاب از «تفسیر علی بن ابراهیم» گرفته شده است.

دلایل و شواهد بر این که این کتاب از علی بن ابراهیم نمی باشد، فراوان است. از جمله، مقدمه ی این کتاب، که به گونه ای مباحث را طرح می کند که گویی کسی دیگر سخن می گوید و گاه، حتی از علی بن ابراهیم هم نقل می کند.

افزون بر این که این مقدمه مشتمل بر انحرافات و عقاید سخیفی مانند تحریف قرآن است. در حقیقت این کتاب، مجموعه ای است از چند تفسیر «علی بن ابراهیم»، «تفسیر ابوالجارود»، «نقلیات ابوالفضل عبّاس بن محمّد بن قاسم». اما این که مؤلف آن کیست؟ و نام اصلی آن چیست؟ هنوز دقیقاً مشخص نشده است و آرای گوناگون میان اهل تحقیق وجود دارد. برخی گفته اند: «ابوالفضل العبّاس» مؤلف این کتاب است و برخی «علی بن ابی حاتم قزوینی» را مؤلف این کتاب دانسته اند.

روش مفسر

خط کلی تفسیر بر نقل اخبار تفسیری از اهل بیت پیامبر ﷺ است و احیاناً گاه نکات تفسیری نیز به نقل از علی بن ابراهیم آورده شده است.

مؤلف کتاب در آغاز تفسیر، مقدمه ای دارد که با طرح عناوین کلی آن می توان سمت گیری و چگونگی روش مفسر را شناخت. در این مقدمه مباحث فضیلت قرآن، تمسک به اهل بیت ﷺ، اشمال قرآن به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، تحریف و تأویل و رد مذاهب و فرق، بحث شده است و به مناسبت هر موضوع روایاتی می آورد. (۱)

منابع:

۱. تفسیر القمّی، لأبی الحسن علی بن ابراهیم القمّی، ج ۲، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ۱۹۹۱ م.

۲. شناخت نامه تفسیر القرآن، محمّد علی ایازی، چ اول، انتشارات کتاب

۱- برگرفته از یک سایت شخصی.

مبین، رشت ۱۳۷۸ ش.

۳. المفَسِّرون حیاتهم و منهجهم، السيد محمد علی ایازی، ط ۱، مؤسسه الطباعة والنشر وزاره الثقافه والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۴. تفسیر و مفسران، آیت الله محمد هادی معرفت، چ اول، ج ۲، مؤسسه فرهنگي التمهيد، ۱۳۸۰ ش.

۵. گزیده مقالات الذریعه، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، ترجمه: حمید رضا شیخی، چ اول، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰ ش.

بخش سوم

زیاد بن المنذر در رجال نجاشی

اشاره

زیاد _ بن المنذر ابو الجارود الهمدانی الخارقی الاعمی اخبرنا ابن عبدون عن علی بن محمّد عن علی بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمّد بن سنان قال قال لی ابو الجارود ولدت اعمی ما رایت الدنيا قط کوفی کان من اصحاب ابی جعفر و روى عن ابی عبدالله و تغیر لما خرج زید رضی الله عنه و قال ابو العباس بن نوح و هو ثقفی سمع عطیه و روى عن ابی جعفر و روى عنه مروان بن معویه و علی بن هاشم بن البرید یتکلمون فيه قاله البخاری له کتاب تفسیر القرآن رواه عن ابی جعفر اخبرنا به عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعید قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمّدی قال حدثنا ابو سهل کثیر بن عیاش القطان قال حدثنا ابو الجارود بالتفسیر. (۱)

زیاد بن المنذر در کتاب فهرست شیخ طوسی:

یکنی ابا الجارود زیدی المذهب و الیه تنسب الجارودیه. له اصل و له کتاب التفسیر عن ابی جعفر. اخبرنا الشیخ ابو عبدالله (محمد بن محمد بن النعمان) و الحسین بن عییدالله عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن علی بن (الحسین بن سعد) الهمدانی عن محمد بن ابراهیم القطان عن کثیر بن عیاش عن ابی الجارود عن ابی جعفر. و اخبرنا بالتفسیر احمد بن عبدون عن ابی بکر الدوری عن احمد بن محمد

بن سعيد عن ابى عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن على بن ابى طالب المحمدي عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابى السرايا معه فاصابته جراحه عن زياد بن المنذر ابى الجارود عن ابى جعفر الباقر(۱) .

زياد بن المنذر ابو الجارود در كتاب رجال ابن داود:

الهمداني بالمهملة الكوفى الحوفى بالحاء المهملة و الفاء و من اصحابنا من اثبته الخارقى بالخاء المعججه و الراء و القاف [و منهم من قال: الحرقى بالحاء المهملة و الراء و القاف] و الاول المعتمد و هو خيرہ الشيخ ابى جعفر تابعى قرق [جنخ] زیدی اعمى.(۲)

علامه حلى درباره زياد بن المنذر ابو الجارود الهمداني ميگويد:

بالدال المهملة الخارقى بالخاء المعجمه بعدها الف و راء مهملة و قاف و قيل الحرفى بالخاء المضمومه المهملة و الراء و القاف الكوفى الأعمى التابعى زیدی المذهب و اليه تنسب الجاروديه من الزيديه كان من اصحاب ابى جعفر روى عن الصادق و تغير لما خرج زيد و روى عن زيد و قال: ابن الغضائرى حديثه فى حديث اصحابنا اكثر منه فى الزيديه و اصحابنا يكرهون ما رواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمد بن بكر الارجنى و قال: الكشى زياد ابن المنذر ابوالجارود الأعمى السرحوب بالسین المهملة المضمومه و الراء و الحاء المهملة و الباء المنقطه تحتها نقطه واحده بعد الواو مذموم و لا شبهه فى ذمه و سمي سرحوبا باسم شيطان اعمى يسكن البحر.(۳)

حاج شيخ عباس قمى در كتاب الكنى و الالقاب درباره ابوالجارود ميگويد:

۱- فهرست شيخ: ص ۲۰۴.

۲- رجال ابن داود، ص ۴۴۵.

۳- الخلاصة للحلى: ص ۲۲۳.

ابوالجارود(زياد بن منذر) قال شيخنا صاحب المستدرک في ترجمته في الخاتمه: و اما ابوالجارود، فالكلام فيه طويل و الذي يقتضيه النظر - بعد التأمل فيما ورد و فيما قالوا فيه - : أنه كان ثقة في النقل مقبول الروايه معتمدا في الحديث اماميا في اوله و زيديا في اخره، ثم، اطال الكلام في حاله(الى ان قال) و في تقريب ابن حجر: زياد بن المنذر ابوالجارود الأعمى الكوفي رافضي، كذبه يحيى بن معين، من السابعة، مات بعد الخمسين _ اي بعد المائة(١) - انتهى.

و عن دعوات الراوندي، عن ابي الجارود قال: قلت لابي جعفر: انني امرؤ ضرير البصر كبير السن، و الشقه فيما بيني و بينكم بعيدة و انا اريد امرا ادين الله به و احتج و اتمسك به و ابلغه من خلفت، قال: فاعجب بقولي فاستوى جالسا، فقال: كيف قلت يا ابالجارود؟ رد علي، قال: فرددت عليه، فقال: نعم، يا ابا الجارود شهاده ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله، و اقام الصلاه، و ايتاء الزكاه، و صوم شهر رمضان، و حج البيت، و ولايه ولينا و عداوه عدونا، و التسليم لامرنا و انتظار قائمنا، و الورع و الاجتهاد. (٢)(٣)

مرحوم شوشتری درباره زياد بن منذر ميگويد:

زياد بن منذر(ابورجاء)

قال: عدّه الاختصاص من اصحاب الباقر و وثقه ابن فضال و النجاشي و جماعه ؛ و مرّ بعنوان زياد بن عيسى.

اقول: كل ما ذكره خلط و خبط! اما الاختصاص، فانما قال «زياد بن ابي رجاء، و

١- مستدرک الوسائل ٢٣- ٤١١/٤١٩. الفائده الخامسه

٢- الدعوات: ١٣٥، الرقم ٣.

٣- شيخ عباس قمي، الكنى و الالقاب، ج ١، ص ٧١/٧٠.

هو ابو عبيده الحذاء» من اصحاب الباقر (۱). (۱).

و امّيا ابن فضال، فانّما قال: - كما في النجاشي في عنوان زياد بن عيسى: - و من اصحاب ابي جعفر ابو عبيده الحذاء، واسمه زياد، مات في حياه ابي عبدالله .

و اما النجاشي، فقال: زياد بن عيسى ابو عبيده الحذاء، كوفي مولى ثقه، الخ.

و لو كان جعل عنوانه «زياد بن المنذر ابي رجاء» لا «ابورجاء» و قال: «قال سعد بن عبدالله: و من اصحاب ابي جعفر ابو عبيده الحذاء زياد بن ابي رجاء، كوفي ثقه صحيح، و اسم ابي رجاء منذر» كما نقل النجاشي ذلك في عنوان زياد بن عيسى، كان عنوانا صحيحا، لكن لا اثر له بعد تفريع سعد توثيقه له على جعله ابا عبيده. و الكشي انما وثّق «زياد بن ابي رجاء» بدون ان يذكر اسم ابي رجاء منذر او غيره.

و حينئذ فالصواب ان يعنون «زياد بن منذر ابي رجاء» و يقال هو زياد ابو عبيده على اعتقاد بعضهم، كسعد بن عبدالله. (۲).

شيخ عباس قمي درباره زياد بن منذر ميفرمايد:

زياد بن المنذر ابوالجارود همداني از اصحاب حضرت و باقر و صادق است چون زيد خروج کرد از استقامت خارج شد و از رؤساء زيديه شد و سر حوبيه و جاروديه منسوب به او است و او کور مادر زاد بوده و دنيا را ندیده بود و او را سرحوب ميگفتند باسم شيطاني اعمى که در بحر ساکن است در مذمت او روايات بسيار است. (۳).

زياد بن من المنذر در کتاب اتقان المقال:

۱- الاختصاص: ۸۳.

۲- قاموس الرجال؛ علامه شوشتری، ج ۴، ص ۵۲۴/۵۲۵. نشر اسلامي جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۲۷ ق.

۳- تحفه الاحباب، شيخ عباس قمي، ص ۱۱۰، دارالکتب، چاپ ۱۳۶۹ ق.

«زياد» بن المنذر ابولجارود الهمداني الحارفي الحوفي مولا- هم كوفي تابعي ق جخ و في قر منه زيدي اعمى اليه تنسب الجاروديه منهم و في قد عن جش من اصحاب الباقر و الصادق و تغير لماخرج زيد و في ص عن كش الأعمى السرحوب حكى ان ابالجارود سمى سرحوبا و نسب اليه السرحوبيه من الزيديه سماه بذلك ابو جعفر و ذكران سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابوالجارود مكفوبا اعمى و اعمى القلب قال ثم روى في ذمه روايات يتضمن بعضها كونه كذاباً كافراً قلت بين كلامي جش و كش تدافع ما فان خروج زيدسنه (مائة واحدى و عشرين) و وفات الباقر بسنه (مائة وسبع عشره) فتامل و كيف كان فظاهر ان له حالتين و عليه يحمل ما في قد عن عض ان اصحابنا يكرهون ما رواه عنه محمد بن سنان و يعتمدون مارواه محمد بن بكر الارجنى عنه وللصدوق في الفقيه اليه طريق و هو محمد بن على ما جيلويه عن عمه محمد بن ابى القاسم عن محمد بن على القرشى الكوفى عن محمد بن سنان عنه و في ست ابن المنذر يكنى ابالجارود زيدي المذهب واليه تنسب الزيديه الجاروديه له اصل و له كتاب التفسير عن ابى جعفر الباقر إخبارنا به الشيخ المفيد و الحسين بن عبيدالله عن محمد بن على بن الحسين عن ابىه عن على بن الحسين بن سعدك الهمداني عن محمد بن ابراهيم القطان (خ ل العطار) عن كثير بن عباس عن ابى الجارود عن ابى جعفر الباقر و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون عن ابى بكر الدورى عن ابن عقده عن ابى عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن على ابن ابى طالب !المحمدى عن كثير بن عباس و كان ضعيفا خرج ايام ابى السرايا معه فاصابته جراحه عن زياد بن المنذر ابى الجارود عن ابى جعفر الباقر (١).

زياد بن منذر در كتاب بهجه الآمال:

١- اتقان المقال فى احوال الرجال؛ محمد طه نجف، ناشر العلويه نجف، چاپ اوّل سال ١٣.

ثم ابْن مَن ذر اب و الحج_ارودزى_دى الرئى_س للجارودى

و طق ضعيف قال قر سرحو بضعيف الأعمى هو الكذوب

زياد بن المنذر يكتنى ابا الجارود زيدى المذهب و اليه ينسب الجاروديه له اصل و له كتاب التفسير عن ابى جعفر إخبارنا الشيخ ابو عبدالله محمّد بن النعمان و الحسين بن عبيدالله عن محمّد بن على بن الحسين عن ابيه على بن الحسن عنه ابن سعدك الهمداني عن محمد بن ابراهيم عن كثير بن عياش عن ابى الجارود عن ابى جعفر، و إخبارنا بالتفسير احمد بن عبدون عن ابى بكر الدورى عن احمد بن محمّد بن سعيد عن ابى عبدالله جعفر بن عبدالله ابن جعفر بن محمد بن على بن ابى طالب المحمّدى عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابى السرايا معه و اصابته جراحه عن زياد بن المنذر و ابى الجارود عن ابى جعفر «يست».

و فى «جش»: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي الأعمى إخبارنا ابن عبدون عن على بن محمّد عن على بن الحسن عن حرب ابن الحسن عن محمّد بن سنان قال: قال لى ابوالجارود ولدت اعمى ما رايت الدنيا قطّ كوفى من اصحاب ابى جعفر، و روى عن ابى عبدالله، و تغير لما خرج زيد و قال ابو العباس بن نوح هو ثقفى سمع عطيه، و روى عنه مروان بن معاويه و على بن هاشم بن البريد يتكلّمون فيه قال النجارى له كتاب تفسير القرآن رواه عن ابى جعفر إخبارنا به عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعيد قال: حدّثنا جعفر بن عبدالله المحمّدى قال: حدّثنا ابوسهل كثير بن عياش القطان قال حدّثنا ابو الجارود بالتفسير، انتهى.

و فى «صه»: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني (بالدال المهملة) الخارقي (بالحاء المعجمه و بعدها الف و راء مهمله و قاف) و قيل الحرقى (بالحاء المهمله المضمومه و الراء و القاف) الكوفى الأعمى تابعى زيدى المذهب و اليه ينسب الجاروديه و كان من اصحاب ابى جعفر، و روى عن الصادق، و تغير لما خرج زيد و روى عنه زيد، قال ابن الغضائرى حديثه فى حديث اصحابنا اكثر منه فى الزيديه و اصحابنا

يكرهون ما رواه محمّد بن سنان عنه ويعتمدون ما رواه محمّد بن بكر الارجنى، وقال الكشى زياد ابن المنذر ابو الجارود الأعمى السرحوب (بالسين المهملة المضمومه و الراء و الحاء المهملة و الباء المنقّطه تحتها نقطه واحده بعد الواو) مذموم ولا شبهه فى ذمّه، و سمّى سرحوبا باسم شيطان اعمى يسكن البحر انتهى.

و فى «د»: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمدانى (بالمهملة) الكوفى الحوفى (بالحاء المهملة والفاء) من اصحابنا من اثبته الخارقى (بالحاء المعجمه و الراء و القاف) و الاوّل المعتمد، و هو خيره الشيخ ابى جعفر تابعى (قر _ ق _ جخ) زيدى اعمى ينسب اليه الزيديه الجاروديه، انتهى.

و فى «الوجيزه»: و ابن المنذر ابوالجارود ضعيف.

و فى «قر» ابن المنذر ابا الجارود الهمدانى الحوفى تابعى زيدى اعمى اليه تنسب الجاروديه.

و فى «ق»: الى ان قال الحارقى الكوفى مولا هم كوفى.

و فى «كش»: فى ابى الجارود زياد بن المنذر الاعمى السرحوب، حكى أنّ ابا الجارود سمّى سرحوبا و نسب اليه السرحوبيه من الزيديه و سَمّاه بذلك ابو جعفر، و ذكر أنّ سرحوب اسم شيطان، اعمى يسكن البحر، و كان ابوالجارود مكفوفاً اعمى القلب اسحاق بن محمّد البصرى قال: حدّثنى محمد بن جمهور قال حدّثنى موسى بن بشارالوشا عن ابى بصير قال: كُنّا عند ابى عبدالله . فمرّت بنا جاريه معها قمقم فقلبتّه، فقال ابو عبدالله إنّ الله عزّ وجلّ ان كان قلبّ، قلب ابى الجارود كما قلبت هذه الجاريه هذا القمقم فماذنبى؟

على بن محمّد: قال حدّثنا محمد بن احمد عن العباس بن المعروف عن ابى القاسم الكوفى عن الحسين بن محمّد بن عمران عن زرعه عن سماعه عن ابى بصير قال: ذكر ابو عبدالله . كثير النوادر، و سالم بن ابى حفصه و ابوالجارود، فقال كذّابون مكذبون كفّار عليهم لعنه الله، قال: قلت فداك كذّابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال: كذّابون ياتوننا فيخبرونا أنّهم يصدقونا وليس كذلك، و يسمعون حديثنا فيكذبون به.

حدّثني محمد بن الحسن البرائي و عثمان بن حامد الكيسان قالاً: حدّثنا محمّد بن زياد عن محمّد بن الحسين عن عبد الله المزخرف عن ابي سليمان الحمار قال سمعت ابا عبد الله يقول لابي الجارود بمنى في فسطاطه رافعا صوته: يا ابا الجارود كان والله ابي امام اهل الأرض حيث مات لا-يجهله الا-ضالّ، ثم رايته في العام المقبل قال له مثل ذلك، قال: فلقيت ابا الجارود بعد ذلك بالكوفة فقلت له اليس قد سمعت ما قال ابو عبد الله مرّتين؟ قال: أنّما يعنى اباہ علی بن ابیطالب، انتهى.

و في «تعق»: قال المفيد في رسالته في الرّد على (ق) و اما رواه الحديث بأنّ شهر رمضان شهر من شهور السنه يكون تسعه و عشرين يوما و يكون ثلاثين يوما فهم فقهاء اصحاب ابي جعفر بمحمّد بن علي و ابي عبد الله و الاعلام و الرؤساء الماخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الّذين لا- يطعن عليهم و لا- طريق الى ذمّ واحد منهم، و هم اصحاب الا-صول المدوّنه و المصنّفات المشهوره ثم شرع في ذكرهم، و ذكر رواياتهم، و فيها روايه ابي الجارود عن الباقر و لعلّ مراده من الطعن و الذمّ المنفّيين ما هو القياس الى الاعتماد عليه و قبول قوله و وثاقته كما هو الظاهر من روّيته، و من عدّ عمّار الساباطي و امثاله منهم لا عد امثاله غفله منه و الرواه الّذين ذكرهم محمّد بن مسلم و محمّد بن قيس الذي يروى عنه يوسف بن عقيل، و ابوالجارود، و عمّار الساباطي، و ابوالحمد عمر بن الربيع، و ابوالصباح الكناني، و منصور ابن حازم، و عبد الله بن مسكان، و زيد الشحام، و يونس بن يعقوب، و اسحاق بن جرير، و جابر بن يزيد، و النضر والد الحسن، و ابن ابي يعفور، و عبد الله بن بكير، و معاويه بن وهب، و عبد السلام بن سالم، و عبد الاعلى بن اعين، و ابراهيم بن حمزه الغنوي، و الفضيل بن عثمان، و سماعه بن مهران، و عبيد بن زراره، و الفضل بن عبد الملك، و يعقوب ابن الاحمر، ثم قال بعد ان روى عن كلّ واحد منهم روايه.

و روى كرام الخثعمي و عيسى بن ابي منصور و ابي قتيبه الاعشى و شعيب الحدّاد و الفضيل بن يسار و ابو ايوب الخزاز و قطرب بن عبد الملك و حبيب الجماعي و عمر بن مروان و محمّد بن عبد الله بن الحسين و محمّد بن الفضيل الصّيرفي و ابو علي بن راشد و عبيد الله بن علي الحلبي و محمد بن علي الحلبي و عمران بن علي الحلبي

وهاشم بن سالم و عبد الاعلى بن اعين و يعقوب الاحمر و زيد بن يونس و عبدالله بن سنان، و غيرهم ممن لا يحصى كثره مثل ذلك حرفاً بحرف، ثم قال: و اخبار الرؤيه و العمل بها و جواز نقصان شهر رمضان قد رواه جمهور اصحابنا الاماميه و عمل به كافه فقهاءهم و استود عته الائمه بخاصتهم.

ثم ان في حاشيه منتهى المقال ذكرانه لم يجد هذا الكلام في (كش) بل هو كلام (طس) كما رايت في التحرير بل مجموع ما نسبه الى (كش) هو كلام (طس) و ان كان ما في (كش) قريب منه لكن قوله مذموم، لا- شبهه في ذمه لا شبهه في كونه من (طس) و لعله نسبه الى (كش) لظنه ان (طس) نقله عنه فلاحظ، انتهى.

و في «مشكا»: ابن المنذر ابوالجارود عنه محمد بن سنان و عبدالله بن سنان و محمد بن ابى بكر الارجنى و كثير بن غياث.

و في «يه»: يروى ابان عن ابى الجارود اذا علمت ذلك فاعلم ان الزيديه ثلاث فرق، الاولى: الجاروديه و هم منسوبون الى هذا الرجل، و يقولون بانص على و كفر من انكره، و ان من خرج من اولاد الحسن و الحسين و كان عالماً شجاعاً فهو امام، الثانيه: السليمانيه و هم منسوبون الى سليمان بن جرير يقولون بامامه الشيخين و ان اخطا في بيعتهما و كفروا عثمان الثالثه: البتريه، و هم منسوبون الى بتر الثومى و هم كالسليمانيه الا انهم لم يكفروا عثمان مثلهم. (١)

زيد بن منذر در كتاب الجامع فى الرجال:

«زيد» بن المنذر ابوالجارود الهمدانى الحوفى كوفى تابعى زيدى اعمى اليه ينسب الجاروديه منهم قاله الشيخ فى اصحاب الباقر . و قال فى اصحاب الصادق ابن المنذر ابوالجارود الهمدانى الحارفى الحوفى مولا هم كوفى تابعى و قال فى الفهرست انه زيدى المذهب و اليه ينسب الجاروديه له اصل و له كتاب التفسير عن ابى جعفر ..

١- بهجة الآمال، ملا على عليارى، ج ٤، ص ٢٢٢/٢١٧ بنياد فرهنگى كوشانپور، سال چاپ ١٣٦٥ ش.

ثم روى بسنده عن ابي سهل كثير بن عياش القطان عنه وقال النجاشى فى طى كلامه كان من اصحاب ابي جعفر و روى عن ابي عبدالله و تغير لما خرج زيد وقال ابوالعباس ابن نوح هو ثقفى سمع عطيه و روى عن ابي جعفر و روى عنه مروان بن معاويه و على بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قاله البخارى له كتاب تفسير القران رواه عن ابي جعفر ثم ذكر طريقه اليه.

وفى محكى ابن الغضائرى حديثه فى حديث اصحابنا اكثر منه فى الزيديه و اصحابنا يكرهون مارواه محمد بن سنان عنه و يعتمدون مارواه محمد بن بكر الارحبي و فى محكى التحرير ابن المنذر ابوالجارود الاعمى السرحوب مذموم الشبهه فى ذمه و سمى سرحوبا باسم الشيطان اعمى يسكن البحر انتهى و فى الكشى روايات فى ذمه و يحكى عن ابن النديم انه نقل عن محمد بن سنان انه لم يمت حتى شرب المسكر و تولى الكافرين انتهى.

قلت و مع ذلك فقد اكثر عنه محمد بن سنان هذا و ليس ذلك الا لاعتماده عليه فى نقل الحديث و قد سمعت من النجاشى تغيره بعد خروج زيد و عن ابن الغضائرى اعتماد الاصحاب بما رواه عنه الأرحبى و استثناءه روايه محمد بن سنان لزعم القدح فيه دون المروى عنه و قد عده المفيد فى الممدوحين من اصحاب الباقر و الصادق .

و ذكر العلامه فى القسم الثانى و كذا ابن داود مع ضبط الحوفى بالحاء المهمله و الواو و الفاء و الياء ثم قال و من اصحابنا من اثبتة الخارقى بالخاء المعجمه و الراء والقاف و منهم من قال الحرقى بالحاء المهمله و الراء و القاف و الاول المعتمد و هو ما عبره الشيخ ابو جعفر إنتهى وعده ضعيفا فى الوجيزه و غير هما والاقوى عندى الاعتماد باحاديثه التى رواها الثقات و دونوها فى كتبهم خصوصا القميين و خصوصا الصدوق و شيخه ابن الوليد وعدها فى الموثق.

روى الرجل عن ابيه المنذر و عن ابي الطفيل و القاسم بن الوليد و ابي اسحاق و سعد بن طريف و جابر بن عبدالله و سالم بن ابي جعده و عن بدر بن عبدالله و عطيه و عمر و بن قيس و سعيد بن جبير و ابي عبدالله مولى بنى هاشم و شرجيل و غيرهم.

روى عنه الحسين بن علوان والحسن بن حماد الطائي والحكم وعمر وبن خالد وابن ابي عمير ويحيى بن مساور و ابو بشر بن بكير و محمد بن منقر و محمد بن حسان و عبدالله بن حماد و عمرو بن حفص و ابراهيم بن عبد الحميد و زياد بن عيسى و عبدالله بن المغيرة و محمد بن سعيد بن زائده و اسحاق بن ابراهيم الازدي و عمر و بن ثابت و ابان بن عثمان و ابن محبوب و على بن النعمان و سيف بن عميره و معاويه ميسره و عثمان بن عيسى و ابن مسكان و محمد بن ابي حمزه و مالک بن عطيه و احمد بن الحسين و منصور بن يونس و عبدالصمد بن بشير و ابن اذينه و محمد بن سليمان الازدي و ثعلبه بن ميمون و على بن اسمعيل الميثمي و صالح بن ابي الاسود و عمرو بن جبله الاحمسي و ابو مالک الحضرمي و ابراهيم الشيباني و غير هم و عنوانه الصدوق في المشيخه و روى بسنده عن محمد بن سنان عنه رواياته الواصله في غايه الاستقامه والجوده.(١)

زياد بن المنذر در كتاب ثقات الرواه:

عن الشيخ المفيد رحمه الله عليه في رسالته العددية (انه من الاعلام الرؤساء الماخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق الى ذم واحد منهم).

و قد وقع في سند تفسير على بن ابراهيم القمي حيث روى عن ابي جعفر محمد بن على و روى عنه كثير بن عياش تفسير القمي سورة آل عمران في تفسير قوله تعالى: اِذْ قَالَتِ الْمَلَاِئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يَبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (٢). فهو موثق بتوثيق على بن ابراهيم العام ايضا، كما مرّ نصّ عبارته الدالّه على و ثاقه كلّ من وقع في اسناد تفسيره غير مرّه.

١- الجامع في الرجال، ص ٨١٢/٨١٠، آية الله سيد موسى شيبيري زنجاني، چاپخانه پيروز، قم.

٢- آل عمران / ٤٥.

وعده الشيخ الطوسي رحمه الله عليه في رجاله من اصحاب الباقر قائلا: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي الكوفي تابعي زيدي اعمى تنسب اليه الجاروديه منهم.

كما عده من اصحاب الصادق قائلا: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي الحوفي مولا هم كوفي تابعي.

و ادرجه البرقي في اصحاب الباقر و قال: زياد بن المنذر ابوالجارود الاعمى و في اصحاب الصادق من اصحاب ابي جعفر و روى عنه قائلا: ابوالجارود الكوفي اسمه زياد بن المنذر.

وقال النجاشي: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي الأعمى... اخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال: قال لي ابوالجارود: ولدت اعمى، ما رايت الدنيا قط، كوفي، كان من اصحاب ابي جعفر وروى عن ابي عبدالله، تغير لما خرج زيد و قال ابوالعباس بن نوح: و هو ثقفى سمع عطيه.

وروى عن ابي جعفر وروى عنه مروان بن معاويه و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قال قاله البخارى، له كتاب تفسير القران، و رواه عن ابي جعفر اخبرنا به عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمدي قال: حدثنا ابو سهل كثير بن عياش القطان قال حدثنا ابوالجارود بالتفسير.

و قال الشيخ الطوسي في فهرسته: زياد بن المنذر يكنى ابوالجارود زيدي المذهب و اليه تنسب الزيديه الجاروديه، له اصل و له كتاب التفسير عن ابي جعفر الباقر اخبرنا الشيخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، و الحسين بن عبيدالله، عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن علي بن (الحسن) الحسين بن سعدك الهمداني عن محمد بن ابراهيم القطان (العطار) عن كثير بن عياش عن ابي الجارود عن ابي جعفر .و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون، عن ابي بكر الدورى عن ابن عقده عن ابي عبدالله جعفر بن عبدالله بن

جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب المحمدي، عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابي السرايا معه فاصابته جراحه عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر الباقر .

وعده في رجاله من اصحاب الباقر و قال: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي الكوفي تابعي زيدي اعمى، اليه تنسب الجاروديه منهم.

كما عده من اصحاب الصادق قائلاً: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحارفي الحوفي مولا هم كوفي تابعي.

واورده البرقي في رجاله في اصحاب الباقر و الصادق و قال في اصحاب الباقر: زياد بن المنذر ابوالجارود الأعمى، و في اصحاب الصادق و اصحاب ابي جعفر و روى عنه ابوالجارود الكوفي اسمه زياد بن المنذر.

و قال الكشي بعد ان عنوانه بعنوان ابوالجارود زياد بن المنذر الاعمى السرحوب: حكى ان ابوالجارود سمي سرحوبا و تنسب اليه السرحوبيه من الزيديه سماه بذلك ابو جعفر و ذكر ان سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابوالجارود مكفوما اعمى اعمى القلب.

قال الاستاد رحمه الله عليه في معجمه: اما انه كان زيدا فالظاهر انه لا اشكال فيه و اما تسميته بسرحوب عن ابي جعفر فهو روايه مرسله من الكشي لا يعتمد عليه بل انها غير قابله للتصديق فان زيادا لم يتغير في زمان الباقر و انما تغير بعد خروج زيد، و كان خروجه بعد وفاه ابي جعفر بسبع سنين فكيف يمكن صدور هذه التسميه من ابي جعفر .

و قال الكشي ايضا: إسحاق بن محمد البصرى، قال حدثني محمد بن جمهور قال: حدثني بن يسار عن الوشا عن ابي بصير قال: كنا عند ابي عبدالله فمرت بنا جاريه معها قمقم فقلبتة، فقال ابو عبدالله إن الله عز و جل ان كان قلب ابوالجارود كما قلبت هذه الجاريه هذا القمقم فما ذنبي؟!

علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن احمد عن علي بن اسماعيل، عن حماد بن

عیسی، عن الحسين بن المختار، عن ابی اسامه، قال لی ابو عبدالله: اما فعل ابوالجارود؟ اما والله لا يموت الا تائها.

علی بن محمّد قال: حدّثنی محمّد بن احمد، عن العباس بن معروف، عن ابی القاسم الكوفی، عن الحسين بن محمّد بن عمران، عن زرعه. (۱)

زیاد بن منذر در کتاب معجم المؤلفین:

زیاد بن المنذر (توفی بعد ۱۵۰هـ، ۷۶۷م).

زیاد بن المنذر (ابوالجارود) عالم زیدی المذهب، و الیه تنسب الزیدیه الجارودیه. له کتاب التفسیر. (۲)

زیاد بن المنذر ابی الجارود در روضه المتقین مجلسی اول

الذی کان من اصحاب ابی جعفر و روى عن الصادق و تغیر لما خرج زید له کتاب رواه ابو سهل کثیر بن عیاش القطان [النجاشی] زیدی المذهب و الیه تنسب الجارودیه له اصل و له کتاب التفسیر عن الباقر [الفهرست] حدیثه فی حدیث اصحابنا اکثر منه فی الزیدیه و اصحابنا یکرهون ما رواه محمّد بن سنان عنه و یعتمدون ما رواه محمّد بن بکر الارجنی [ابن الغضائری] الاعمی السرحوب نسب الیه السرحوبیه من الزیدیه و سماه بذلك الباقر و ذکر ان سرحوباً اسم شیطان اعمی کان یسکن البحر ثم ذکر اخباراً تدل علی ذمه و لعنه.

و اعلم ان اعتبار کتابه لکونه مرویاً عنه قبل الانتقال او لکونه موافقاً للاصول الاخر. (۳)

ابوالجارود در اعیان الشیعه سید محسن امین

اشاره

- ۱- ثقات الرواه، ج ۲، ص ۴۹/۴۶ سید حسن موسوی، مؤسسه امام المنتظر، قم ۱۳۸۳.
- ۲- معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۱۸۸. عمر رضا کحّاله، ناشر: مکتبه المثنی - بیروت، بی تا.
- ۳- علامه محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۳۶۶.

ابوالجارود و ابوالنجم زياد بن المنذر الهمداني العبدى او الثقفى الخراسانى الكوفى الخارفى او الخارقى او الحرقى مولاهم الزيدى الاعمى الملقب سرحوب.

توفى سنه ١٥٠ كما فى الذريعه و عن البخارى انه ذكره فيمن مات من ١٥٠ الى ١٦٠.

كنيته

فى فهرست ابن النديم ابوالجارود ويكنى ابالنجم.

[و الهمداني] بالميم الساكنه و الدال المهمله نسبه الى همدان قبيله من اليمن [و العبدى] نسبه الى عبد القيس قبيله و يأتى عن ابن نوح انه ثقفى [و الخراسانى] قال بعض المعاصرين فى كتاب له انما نسبناه بالخراسانى لتصريحهم فى الجاروديه السرجويه بأن رئيسهم من اهل خراسان يقال له ابوالجارود زياد بن المنذر [و الخارقى] فى الخلاصه بالخاء المعجمه بعدها الف وراء وقاف و قيل الحرقى بالخاء المضمومه المهمله و الرء و القاف اهـ. و هو نسبه الى حرقه قبيله من همدان [و الخارقى] بالقاف الظاهر انه تصحيف الخارفى بالفاء و جعله نسبه الى بيع السيوف القاطعه كما قاله بعض المعاصرين فى كتاب له بعيد [اما الخارفى بالفاء فقيل انه نسبه الى مالك بن عبدالله بن كثير الملقب بخارف ابى قبيله من همدان [و الحوفى] بالخاء المهمله و الواو و الفاء نسبها الى حوف موضع بعمان و لعله تصحيف الحرقى قال ابن داود [الحوفى] بالخاء المهمله و الفاء و من اصحابنا من اثبتته الخورقى بالخاء المعجمه و الرء و القاف و منهم من قال الحرقى بالخاء المهمله و الرء و القاف و الاول المعتمد و هو ما عبره الشيخ ابو جعفر اهـ. [و سرحوب] فى الخلاصه بسين مهمله مضمومه وراء و حاء مهمله و باء موحداه بعد الواو سمي باسم شيطان اعمى يسكن البحر اهـ. و سماه بذلك الباقر كما يأتى.

اقوال العلماء فيه

فى مسوده الكتاب تابعى روى عن على بن الحسين و ولده الباقر قبل ان يصير زيديا و فى فهرست ابن النديم ابوالجارود من علماء الزيديه يقال ان جعفر بن محمد بن على سأل عنه فقال ما فعل ابوالجارود ارجأ بعد ما اولى اما انه لايموت الا تائها و قال لعنه الله فانه اعمى القلب اعمى البصر و قال فيه محمّد بن سنان ابوالجارود لم يمت حتى شرب المسكر و تولى الكافرين اهـ . قوله ارجأ بعد ما اولى اما انه لايموت الا تائها و قال فالنسخه غير مضمونه الصحه و لعل المراد انه صار مرجئا بعد ما كان متوليا اهل البيت.

و فى الخلاصه زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي بالخاء المعجمه و قيل الحرقى بالخاء المهمله المضمومه و القاف الكوفى الاعمى تابعى زيدي المذهب اليه تنسب الجاروديه من الزيديه كان من اصحاب ابي جعفر و روى عن الصادق و تغير لماخرج زيد رضى الله عنه و روى عن زيد قال ابن الغضائرى حديثه فى حديث اصحابنا اكثر منه فى الزيديه اصحابه يكرهون ما رواه محمد بن ابي بكر الارمنى [الارجنى] و قال الكششى زياد بن المنذر ابي الجارود الاعمى السرحوب مذموم لاشبهه فى ذمه سمى سرحوبا باسم شيطان اعمى يسكن البحر اهـ . و عبارته ابن الغضائرى المنقوله هكذا زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي روى عن ابي جعفر و ابي عبدالله و زياد هو صاحب المقام حديثه فى حديث اصحابنا الى اخر ما مر و قال النجاشى: زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارقي الاعمى اخبرنا ابن عبدون عن على بن محمّد عن على بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال لى ابوالجارود ولدت اعمى ما رأيت الدنيا قط كوفى كان من اصحاب ابي جعفر و روى عن ابي عبدالله و تغير لما خرج زيد رضى الله عنه و قال ابوالعباس بن نوح هو ثقفى سمع عطيه و روى عن ابي جعفر و روى عنه مروان بن معاويه و على بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قاله النجارى له كتاب تفسيرالقران رواه عن ابي جعفر .

اخبرنا به عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن سعيد قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمّدي حدثنا ابو سهل كثير بن عياش القطان حدثنا ابوالجارود بالتفسير. وقال الشيخ في الفهرست زياد بن المنذر يكنى ابوالجارود زيدي المذهب اليه تنسب الجاروديه له اصل و له كتاب التفسير عن ابي جعفر اخبرنا به الشيخ ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان و الحسين بن عبيدالله عن محمّد بن علي بن الحسين عن ابيه عن علي بن الحسن بن سعدان الهمداني عن محمّد بن ابراهيم القطان عن كثير بن عياش عن ابي الجارود عن ابي جعفر و اخبرنا بالتفسير احمد بن عبدون عن ابي بكر الدوري عن احمد بن محمّد بن سعيد عن ابي عبدالله جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن علي بن ابي طالب المحمّدي عن كثير بن عياش القطان و كان ضعيفا و خرج ايام ابي السرايا معه فأصابته جراحه عن زياد بن المنذر ابي الجارود عن ابي جعفر و في اصحاب الباقر زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الحوفي تابعي زيدي اعمى اليه تنسب الجاروديه و في اصحاب الصادق زياد بن المنذر ابوالجارود الهمداني الخارفي الحوفي مولا هم كوفي.

و قال الكشي [في ابي الجارود زياد بن المنذر الاعمى السرحوب] حكى ان ابوالجارود سمى سرحوبا و تنسب اليه السرحوبيه من الزيديه سماه بذلك ابو جعفر و ذكر ان سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابوالجارود مكفوبا اعمى اعمى القلب. اسحاق بن محمّد البصري حدثني محمّد بن جمهور حدثني موسى بن بشار الوشا عن ابي نصر قال كنا عند ابي عبدالله فمرت بنا جاريه معها قمقم فقلبتة فقال ابوعبدالله إن الله عز وجل ان كان قد قلب قلب ابي الجارود كما قلبت هذه الجاريه فما ذنبي. علي بن محمّد حدثني محمّد بن احمد عن علي بن اسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن ابي اسامه قال لي ما فعل ابوالجارود اما و الله لا يموت الا تائها اقول هذان الخبران مرا في زراره فيظهر ان ابدال زياد بززاره من سهو القلم. علي بن محمّد حدثني محمّد بن احمد عن العباس بن معروف عن ابي القاسم الكوفي عن الحسين بن محمّد بن عمران عن زرعه عن سماعه عن ابي بصير قال ذكر ابوعبدالله .

كثير النوا سالم بن ابي حفصه و ابوالجارود فقال كذابون مكذبون كفار عليهم لعنه الله قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون قال كذابون يأتوننا فيخبروننا انهم يصدقوننا و ليس كذلك و يسمعون حديثنا فيكذبون به. حدثني محمد بن الحسن البراثي و عثمان بن حامد الكشي ان قالوا حدثنا محمد بن زياد عن محمد بن الحسين عن عبدالله المزخرف عن ابي سليمان الجمال [الحمار] سمعت ابا عبدالله يقول لابي الجارود بمنى في فسطاطه رافعا صوته يا ابوالجارود كان و الله ابي امام اهل الارض حيث مات لا- يجهله الا- ضال ثم رأيت في العام المقبل قال له مثل ذلك فلقيت ابوالجارود بعد ذلك بالكوفة فقلت له اليس قد سمعت ما قال ابو عبدالله مرتين قال انما يعني اياه على بن ابي طالب صلوات الله عليه اه- و عن المفيد في رسالته التي يرد فيها على الصدوق قوله ان شهر رمضان لا ينقص انه قال و اما رواه الحديث بان شهر رمضان شهر من شهور السنه يكون تسعه و عشرين يوما و يكون ثلاثين يوما فهم فقهاء اصحاب ابي جعفر محمد بن علي و ابي عبدالله و الاعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الاحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق الي ذم واحد منهم و هم اصحاب الاصول المدونه و المصنفات المشهوره ثم شرع في ذكرهم و ذكر رواياتهم و فيها روايه ابي الجارود عن الباقر اه-.

و هذه الصفات التي وصفهم بها لا يمكن انطباقها على ابي الجارود بعد ما رود فيه ما ورد و لا ان يخفى ذلك على المفيد فلا بد ان يكون خارجا منهم و ان يكون ذكره فيهم لمجرد روايته مثلما رووا لا- انه متصف بجميع صفاتهم و الله اعلم. و في تهذيب التهذيب زياد بن المنذر الهمداني و يقال النهدي و يقال الثقفي ابوالجارود الا- عمى الكوفي. عن احمد بن حنبل متروك الحديث و ضعفه جدا. عن يحيى بن معين كذاب عدو الله ليس يسوى فلسا قال البخاري يتكلمون فيه و قال النسائي متروك و في موضع اخر: ليس بثقه، ابو حاتم ضعف و قال يزيد بن ذريع لابي عوانه لاتحدث عن ابي الجارود فانه اخذ كتابه فأحرقه قال ابو حاتم بن حبان كان رافضيا يضع الحديث في مثالب الاصحاب و يروي في فضائل اهل البيت اشياء ما لها اصول لا يحل كتب حديثه

ابن عدى عامه احاديثه غير محفوظه عامه ما يرويه فى فضائل اهل البيت و هو من المعدودين من اهل الكوفه الغالين و احاديثه عن يروى عنه فيها نظر روى له الترمذى حديثا واحدا فى اطعام الجائع و قال النوبختى فى مقالات الشيعة [عند ذكر فرق الزيديه العشره] الجاروديه منهم اصحاب ابى الجارود زياد بن المنذر اهـ. و عن الحاكم فى التاريخ انه يضع الحديث. ابن عبد البر اتفقوا على انه ضعيف الحديث منكره. قال ابن حجر: فى الثقات لابن حبان زياد بن المنذر روى عن نافع بن الحارث و عنه يونس بن بكير فهو غفل عنه ان حبان اهـ.

مؤلفاته

قد عرفت ان له اصلا من جمله الاصول و ان له تفسيرا رواه عن الباقر .

الكلام على تفسيره

قال ابن النديم فى الفهرست ص ٥٠ طبعه مصر: الكتب المصنفه فى تفسير القرآن كتاب الباقر محمد بن على بن الحسين رواه عنه ابوالجارود زياد بن المنذر رئيس الجاروديه الزيديه اهـ. فنسبه الى الباقر باعتبار انه من املائه و نسبه غيره الى ابى الجارود باعتبار انه رواه عنه و جمعه و رتبه و جعله كتابا مستقلا و كانت روايته له فى حال استقامته و الراوى لهذا التفسير عن ابى الجارود فى طريقى النجاشى و الشيخ هو ابو سهل كثير بن عياش القطان كما مر و هو و ان كان ضعيفا لكن فى الذريعه ان على بن ابراهيم بن هاشم القمى الذى اخرج هذا التفسير فى تفسيره المطبوع رواه باسناده الى ابى بصير يحيى بن القاسم الاسدى المصرح بتوثيقه و هو عن ابى الجارود و قال عند ذكر تفسير القمى على بن ابراهيم ص ٣٠٨ ليس طريق الروايه عن ابى الجارود منحصره بكثير بن عياش الضعيف بل يروى عن ابى الجارود جماعه من الثقات الاثبات [منهم] منصور بن يونس و حماد بن عيسى و عامر بن كثير السراج و الحسن بن محبوب و ابو اسحاق النحوى ثعلبه بن ميمون و ابراهيم بن عبد الحميد و صفوان

بن يحيى المفضل بن عمر الجعفي و سيف بن عميره و عمر بن اذينه و عبد الصمد بن بشير اهـ. و اشار الى مواضع هذه الروايات لكنها ليست روايات لتفسيره قال ايضا ص ٣٠٣ ان علي بن ابراهيم في تفسيره روى عن عبد الصمد بن بشير عن ابي الجارود و عن صفوان بن يحيى عن ابي الجارود و ان تلميذه ابا الفضل العباس بن محمّد بن قاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر الراوى لهذا التفسير عنه لما رأى خلو تفسيره عن روايات سائر الائمة عدا الصادق عمده الى بعض روايات الامام الباقر التي املاها على ابي الجارود فأدخلها في اثناء هذا التفسير و ميزها عن روايات علي بن ابراهيم حتى لا يشتبه الامر على الناظر اهـ.

التمييز

في مشتركات الطريحي و الكاظمي يعرف زياد بن المنذر ابو الجارود بروايه محمّد بن سنان و محمّد بن ابي بكر الارحبي (١) و كثير بن عياش عنه اهـ.

و في رجال ابي علي عن الفقيه روايه ابان عنه و فيه ايضا عن المشتركات و روايه عبدالله بن سنان عنه و في غيره ان الذي ذكر ذلك الكاظمي اهـ. و ليس ذلك في نسختين عندي و عن جامع الرواه انه زاد روايه ابي مالك الحضرمي و محمّد بن سليمان الازدي و ثعلبه بن ميمون و عمر بن اذينه و منصور بن يونس و عبد الصمد بن بشير و صالح بن ابي الاسود ابراهيم الشيباني و ابان بن عثمان و ابن مسكان و علي بن اسماعيل الميثمي و سلمان بن المفضل عثمان بن عيسى و ابراهيم بن عبد الحميد و علي بن النعمان و محمّد بن بكر و معاويه بن ميسره و سيف و عمرو بن جيله الاحمسي و محمّد بن ابي حمزه و مالك بن عطيه و احمد بن الحسين و ابن محبوب عنه و روايته عن ابي اسحاق عن امير المؤمنين اهـ. و مر عن النجاشي عن ابن نوح انه

١- في جميع النسخ التي رأى ناها الارجنى بالجيم و النون و لا يبعد ان يكون الصواب الارحبي بالحاء و الباء.

سمع عطيه و قال النجاشى انه روى عنه مروان بن معاويه و على بن هاشم بن البريد و مر عند ذكر مؤلفاته انه يروى عنه ايضا حماد بن عيسى و عامر بن كثير السراج و صفوان ابن يحيى و المفضل بن عمر الجعفى.

و فى تهذيب التهذيب روى عن عطيه العوفى و ابى الجحاف داود بن ابى عوف و ابى الزبير و الاصبغ بن نباته و ابى برده بن ابى موسى و ابى جعفر الباقر و عبدالله بن الحسن بن الحسن البصرى و نافع بن الحارث و هو نفيح ابو داود الاعمى و غيرهم و عنه مروان بن معاويه الفزارى و يونس بن بكير و على بن هاشم البريد و عمار بن محمّد بن اخت سفيان و محمّد بن بكر البرسانى و محمّد بن سنان العوفى و غيرهم. (١)

جاروديه در كتاب الملل و النحل شهرستانى

اصحاب ابى الجارود (٢) زياد بن أبى زياد. زعموا أن النبى ﷺ نص على على

١- اعيان الشيعة، سيد محسن امين، ج ٧، ص ٨٣/٨٥ چاپ بيروت.

٢- فى الحسين، فهى فيهم خاصه دون سائر و لد على بن أبى طالب، و هم كلهم فيما شرع سواء من قام منهم و دعا الى نفسه فهو الامام المفروض الطاعه بمرته له على بن أبى طالب، واجبه امامته من الله عز و جل على أهل بيته و سائر الناس كلهم. فمن تخلف عنه فى قيامه و دعائه الى نفسه من جميع الخلق فهو هالك كافر. من ادعى مناهم الامامه و هو قاعد فى بيته مرخى عليه ستره فهو كافر مشرك، و كل من اتبعه على ذلك و كل من قال بامامته، و هم الذين سمو السرحويه. و أصحاب أبى خالد الواسطى و اسمه يزيد، و أصحاب فضيل بن الزبير الرسان، و زياد بن المنذر و هو الذى يسمى أبى الجارود، و لقبه سرح و با محمد بن على بن الحسين بن على، و ذكر أن سرحوبيا شيطان أعمى يسكن البحر كان أبوالجارود أعمى البصر، أعمى القلب: فالتقوا هؤلاء مع الفرقتين اللتين قالتا ان عليا أفضل الناس بعد النبى ٩، فصاروا مع زيد بن على بن الحسين عند خروجه بالكوفه فقالوا بامامته، فسموا كلهم فى الجملة الزيديه، الا أكرم مختلفون فيما بينهم فى القرآن و السنن و الشرائع و الفرائض و الأحكام. [و ذلك أن السرحويه قالت: الحلال حلال آل محمد ٩. و الحرام حرامهم. و الأحكام أحكامهم و عندهم جميع ما جاء به النبى ٩ كله كامل عند صغيرهم و كبيرهم. و الصغير منهم و الكبير فى العلم سواء؛ لا يفضل الكبير الصغير، من كان منهم فى الخرق و المهد الى أكبرهم سنا]. [و قال بعضهم: من ادعى أن من كان منهم فى المهد و الخرق ليس علمه مثل علم رسول الله ٩ فهو كافر بالله مشرك. و ليس يحتاج أحد منهم أن يتعلم من أحد منهم و لا من غيرهم. العلم ينبت فى صدورهم كما ينبت الزرع المطر. فالله عز و جل قد علمهم بلطفه كيف شاء. و انما قالوا هذه المقالة كراهه أن يلزموا الامامه بعضهم دون بعض فينتقض قولهم ان الامامه صارت فيهم جميعا فهم فيها شرع سواء. و هم مع ذلك لا يروون عن أحد منهم علما ينتفعون به الا ما يروون عن أبى جعفر محمد بن على، و أبى عبدالله جعفر بن محمد و أحاديث قليله عن زيد بن على و أشياء يسيره عن عبدالله بن الحسن المحض. ليس مما قالوا و ادعوه فى أيديهم شىء أكثر من دعوى كاذبه، لأكرم و صفوهم أكرم يعلمون كل الفرق بين الفرق « شىء تحتاج اليه الأمه من أمر دينهم و دنياهم و منافعها و مضارها بغير تعليم.] و فى ص ٢٥ [قال عبدالقاهر: اجتمعت الفرق الثلاث الذين ذكرناهم من الزيديه على القول بأن أصحاب الكباثر من الأمه يكونون مخلصين فى النار. فهم من

هذا الوجه كالخوارج الذين أيأسوا أشراء المذنبين من رحمه الله تعالى و لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون .[انما قيل لهذه الفرق الثلاث و أتباعها زيديه لقولهم بامامه زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب في وقته . و امامه ابنه يحيى بن زيد بعد زيد . و كان زيد بن علي قد بايعه على اى امامته خمسة عشر ألف رجل من أهل الكوفه، و خرج م على والى العراق و هو يوسف بن عمر الثقفى عامل هشام بن عبدالملك على العراقين، فلما استمر القتال بينه و بين يوسف بن عم ر الثقفى قالوا له : انانصرك على أعدائك بعد أن تخيرنا برأيك فى أبى بكر و عمر اللذين ظلما جدك على بن أبى طالب . فقال زيد : انى لا أقول ف يهما الا خيرا، و ما سمعت أبى يقول فيهما الا خيرا . و انما خرجت على بنى اميه اللذين قاتلوا جدى الحسين و أغاروا على المدينه يوم الحره، و رموا بيت الله بحجر المنجنيق و النار . فقارقوه عند ذلك حتى قال لهم : رفضتمونى . و من يومئذ سموا رافضه .[و قتل زيد ثم نبش من قبره و صلب ثم أحرق بعد ذلك . و هرب ابنه يحيى بن زيد الى خراسان و خرج بناح يه الجوزجان على نصرين سيار و الى خراسان، فبعث نصر بن سيار اليه سلم بن أحوز المازنى فى ثلاثه آلاف رجل فقتلوا يحيى بن زيد، و مشهده بجوزجان معروف . [و كان مقتل زيد بن على بالكوفه س نه ١٢١ ، و مق تل ابنه يحيى بجوزجان سنه ١٢٦ هـ].

رضى الله عنه بالوصف دون التسميه، و هو الامام بعده. و الناس قصرُوا حيث لم يتعرفوا الوصف، و لم يطلبوا الموصوف، و انما نصبوا أبابكر باختيارهم فكفروا بذلك. و قد خالف أبو الجارود فى هذه المقالة امامه زيد بن على، فانه لم يعتقد هذا الاعتقاد.

و اختلفت الجاروديه فى التوقف و السوق.

فساق بعضهم الامامه من على الى الحسن، ثم الى الحسين، ثم الى على بن الحسين زين العابدين، ثم الى ابنه زيد بن على، ثم منه الى الامام محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابي طالب، وقالوا بامامته.

و كان أبوحنيفه رحمه الله على بيعته، و من جمله شيعة حتى رفع الأمر الى المنصور، فحبسه حبس الأبد حتى مات فى الحبس. و قيل انه انما بايع محمد بن عبدالله الامام فى أيام المنصور. و لما قتل محمد بالمدينه بقى الامام أبو حنيفة على تلك البيعه، يعتقد مواليه أهل البيت، فرفع حاله الى المنصور، فتم عليه ما تم.

و الذين قالوا بامامه محمد بن عبدالله الامام، اختلفوا فمنهم من قال انه لم يقتل و هو بعد حى؛ و سيخرج فيملاً الأرض عدلاً. و منهم من أقر بموته، و ساق الامامه الى محمد بن القاسم بن على بن عمر بن على بن الحسين بن على صاحب الطالقان. و قد أسر فى أيام المعتصم و حمل اليه فحبسه فى داره حتى مات. و منهم من قال بامامه يحيى بن عمر صاحب الكوفه؛ فخرج و دعا الناس و اجتمع عليه خلق كثير، و قتل فى أيام المستعين، و حمل رأسه الى محمد بن عبدالله بن طاهر، حتى قال فيه بعض العلويه:

قَتَلْتَ أَعَزَّ مِنْ رَكَبِ الْمَطَايَا

وَعَزَّ عَلَى أَنْ أَلْقَاكَ الْآ

وَجِئْتِكَ أَسْتَلِينُكَ فِي الْكَلَامِ

وَ فِيمَا بَيْنَنَا حُدُّ الْحُسَامِ

و هو يحيى بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد بن على.

و أما أبو الجارود(١) فكان يسمى سرحوب، سماه بذلك أبو جعفر محمد بن على الباقر. و سرحوب: شيطان اعمى يسكن البحر، قاله الباقر تفسيراً.

و من أصحاب أبى الجارود: فضيل الرسان، و أبو خالد الواسطى. و هم مختلفون فى الأحكام و السير. فبعضهم يزعم أن علم ولد الحسن و الحسين رضى الله عنهما كعلم النبى ﷺ، فيحصل لهم العلم قبل التعلم فطره و ضروره. و بعضهم يزعم أن العلم مشترك فيهم و فى غيرهم. و جائز أن يؤخذ عنهم، و عن غيرهم من العامه.(٢)

زياد بن المنذر در كتاب جامع الرواه

١- مات أبو الجارود بعد سنه ١٥٠ هـ .

٢- الملل و النحل، شهرستانى، ج ١، ص ١٥٩ ١٥٧، چاپ مصر.

ابو الجارود الهمداني الخارقي الحوفي مولا هم كوفي تابعى [ق] الهمداني الحوفي خوف من همدان كوفي تابعى زيدي اعمى اليه تنسب الجاروديه منهم [قر] روى عنهما و تغير لما خرج زيد و روى عن زيد قال ابن الغضائري حديثه فى حديث اصحابنا اكثر منه فى الزيديه و اصحابنا يكرهون ما رواه محمّد بن سنان عنه و يعتمدون ما رواه محمّد بن ابى بكر الارجنى [صه] الاعمى السرحوب حكى ان اباالجارود سمى سرحوبا و نسب اليه السرحوبيه من الزيديه و سماه بذلك ابو جعفر و ذكر ان سرحوبا اسم شيطان اعمى يسكن البحر و كان ابو الجارود مكفوفاً اعمى اعمى القلب [كش] تم روى فى ذمه روايات تضمن بعضها كونها كذاباً كافراً «مح».

له كتاب روى عنه ابو سهل كثير بن عياش القطان [جش] «س».

عنه كثير بن عياش فى [ست] فى ترجمته و محمّد بن سنان فى مشيخه [يه] فى طريقه و فى [فى] فى كتاب العقل و الجهل و فى باب سؤال العالم و فى [يب] فى باب تلقين المحتضرين من ابواب الزيادات و فى [يه] فى باب نواذر الديات عنه ابو مالك الحضرمى فى [يب] فى باب الصلوه فى السفر من ابواب الزيادات فى الجزء الثانى و فى [بص] فى باب المسافه التى يجب فيها التقصير و مرتين فى [فى] فى باب ان الخمر انما حرمت لفعالها فى كتاب الاشرية. محمّد بن سليمان الازدى عن ابى الجارود عن ابى اسحاق عن امير المؤمنين فى كتاب الروضه بعد حديث آخر لنوح يوم القيمه. عنه زياد بن عيسى فى [يب] فى باب فضل المساجد و ثعلبه بن ميمون فى [فى] فى باب ان الائمة نور الله عز و جل و عمر بن اذينه فى باب ما نص الله عز و جل و رسوله □ على الائمة . و منصور بن يونس مرتين فيه و فى باب الاشاره و النص على بن الحسين . عنه عبد الصمد بن بشير فى باب الاشاره و النص على الحسين بن على و فى كتاب الروضه بعد حديث الفقهاء و العلماء. عنه صالح بن ابى الاسود فى [يب] فى باب الخروج الى الصفا و فى [فى] فى باب

الوقوف على الصفا و في باب الوقوف بعرفه. عنه ابراهيم الشيباني في [يب] في باب فضل زياره ابي عبدالله الحسين بن علي . عنه ابان بن عثمان في باب عقود البيع و في باب تلقين المحتضرين و في [بص] في باب بئر الغائط يتخذ مسجداً بعد ابواب الجماعه و في [يب] في باب فضل المساجد و في [في] في باب بناء المساجد و ما يؤخذ منها. عنه عبدالله بن سنان او ابن مسكان في [يب] في باب الزيادات بعد باب الاجارات. عنه عبدالله بن سنان او ابن مسكان في [في] في باب آخر منه في حفظ المال في اواخر كتاب المعيشه. عنه عبدالله بن سنان او ابن مسكان في [في] في باب آخر منه في حفظ المال في اواخر كتاب المعيشه. عنه عبدالله بن سنان في باب الرد الى الكتاب و السنه. على بن اسماعيل الميثمي في باب الفرش في كتاب الزى و التجمل. عنه سليمان بن المفضل في ابواب الفواكه. عثمان بن عيسى عنه عن الاصبع بن نباته في باب ادب التجاره. عنه ابراهيم بن عبد الحميد في باب ادخال السرور على المؤمن. و على بن النعمان في باب من طلب عثرات المؤمنين. و محمّد بن بكر في باب فضل القرآن. و عمرو بن ثابت في [يب] في باب الحد في السرقة و في [بص] في باب حد النباش و في [في] في باب ما جاء في الاثني عشر و في باب حد النباش. معاويه بن ميسره قال سمعت ابا الجارود يسال ابا عبدالله في [يب] في باب الرهون. على بن سيف عن ابيه عنه في [في] في باب التعزى. عنه عمرو بن جبله الاحمسي في باب الحب في الله. و عبدالله بن المغيرة في [يب] في باب الزيادات في كتاب الصوم و محمّد بن ابي حمزه في كيفية الصلوه من ابواب الزيادات قريبا من الاخر. و مالك بن عطيه في باب ما تجوز الصلوه فيه من اللباس من ابواب الزيادات. و احمد بن الحسين في [ست] في ترجمه الاصبع بن نباته. و ابن محبوب في [في] في باب ما جاء في الاثني عشر (١).

تفسير أبي الجارود در كتاب الذريعه آقا بزرگ تهراني

اسمه زياد بن المنذر [المتوفى ١٥٠] كان اعمى من حين ولادته و تنسب اليه الزيديه الجاروديه، و كان من أصحاب الأئمه الثلاثة. على بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد؛ و لكن يروى تفسيره عن خصوص الباقر أيام استقامته و كأنه كان يكتبه عن املائه؛ و لذا نسبه ابن النديم الى الباقر، و هو أول تفسير ذكره [في ص ٥٠] عند تسميته كتب التفاسير فقال: «كتاب الباقر» محمد بن علي بن الحسين رواه عنه أبو الجارود». و الراوى لهذا التفسير عن أبي الجارود فى طريقى الشيخ الطوسى و النجاشى هو أبو سهل كثير بن عياش القطان الضعيف؛ و لكن تلميذ على بن ابراهيم بن هاشم القمى الذى أخرج هذا التفسير فى تفسيره المطبوع رواه باسناده الى أبي بصير يحيى بن أبي القاسم الأسدى [المتوفى ١٥٠] المصرح بتوثيقه كما مرّ آنفاً و هو عن أبي الجارود. (١)

تفسير ابى الجارود زياد بن المنذر السرحوب در كتاب صيانه القرآن

تقدم انه رأس الجاروديه من الزيديه. و سمّوا بالسرحوبيه أيضاً. قال الكشى: و كان ابوالجارود مكفوفاً اعمى اعمى القلب. و قد ورد لعنه عن لسان الصادق، قال: لعنه الله فإنه اعمى القلب اعمى البصر. و قال فيه محمّد بن سنان: ابوالجارود، لم يمت حتى شرب المسكر و تولى الكافرين. (٢)

أما تفسيره هذا فالذى يرويه عنه هو ابوسهل كثير بن عياش القطان. و اليه ينتهى طريق الشيخ و النجاشى الى تفسيره. قال الشيخ: و كان ضعيفاً. (٣) (٤)

زياد بن منذر در كتاب طبقات مفسران دكتر عقيقى بخشايشى

- ١- الذريعه، شيخ آقابزرگ تهرانى، ج ٤، ص ٢٥١، دار الاضواء، چاپ بيروت.
- ٢- فهرست ابن النديم، ص ٢٦٧.
- ٣- معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٣٢٢.
- ٤- صيانه القرآن من التحريف، ص ١٨٧، محمد هادى معرفت، چاپ مهر، چاپ اول، ١٤١٠ ق.

ابوالجارود زیاد بن المنذر خارفی کوفی از مفسران نامدار قرن دوم هجری، و از اصحاب امام باقر می باشد و از امام صادق . نیز روایت کرده است. پس از قیام زید بن علی بن الحسین تغییر وضعیت فکری و اعتقادی پیدا نمود ولی این تغییر عقیده در آراء تفسیری او اشکالی وارد نمی سازد.

او نابینا و کور بود و گفته است: «نابینا به دنیا آمدم و هرگز چهره دنیا را ندیده ام» او را کتاب تفسیری هست که مطالب آن را از امام محمد باقر روایت می کند ابو سهل کثیر بن عیاش قَطَّان گفته است: «ابوالجارود تفسیر خود را به ما حدیث نموده است». (۱)

شیخ طوسی گفته است: «زیاد بن المنذر که مکئی به ابوالجارود است زیدی مذهب می باشد و زیدیان جارودی (۲) به او منتسب می باشند او را یک اصل و یک کتاب تفسیر می باشد که از امام باقر روایت می نماید. این موضوع را شیخ مفید و حسین بن عبیدالله از محمد بن علی بن الحسین از پدرش از علی بن حسین سعدک همدانی نقل نموده اند و تفسیر او را احمد بن عبدوناز، ابوبکر دُوری از ابن عقده روایت کرده است او فرد موثق نبود در روزگار ابوالسّیرایا همراه او قیام کرد و جراحی به او رسید». (۳)

نقل شده است که به او، عنوان سَرْحُوب هم داده شده است و گروه سرحوبیان از زیدیه به او منتسب می شوند و این نامی است که امام باقر بر او نهاده است و نقل شده است که سرحوب نام ابلیس کوری است که در دریا زندگی می کند.

۱- رجال نجاشی، ص ۳۲۵، رقم معرفی ۴۴۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۱، رقم شناسایی ۴۸۰۵.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۲۶

آیه الله خوینی اظهار نظر می کند: «که زیدی بودن او تأثیری در تفسیر او ندارد ولی انتساب سرحوب به امام باقر یک روایت مرسل و غیر قابل تصدیق می باشد چون او در زمان امام باقر تغییر عقیده نداده بود بلکه تغییر موضع او، هفت سال پس از وفات امام می باشد پس چگونه امکان دارد که چنین نامگذاری از سوی او انجام گرفته باشد؟»

کشی گفته است که محمد بن جمهور از موسی بن بشار از وشاء از ابی بصیر روایت کرده است که ما پیش امام صادق بودیم که کنیزی که همراه او ظرف آبی بود و آن را می چرخانید عبور نمود امام فرمود: اگر خداوند قلب ابی الجارود را همانند این ظرف آب، بگرداند پس تقصیر من چیست؟

صاحب معجم رجال الحدیث تمام این روایت را ضعیف می شمارد و می فرماید: در جلالت قدر او همین قدر کفایت می کند که مرحوم شیخ مفید در «رساله عددیة» او را از بزرگانی شمرده است که حلال و حرام در احکام و فتوی از آنان گرفته می شود و علی بن ابراهیم در تفسیر خود به وثاقت هر آن کس که در سلسله اسناد او قرار گرفته است شهادت داده است در صورتی که کثیر بن عیاش، تفسیر سوره آل عمران آیه (اذ قالت الملائكة یا مریم انا نبشرك بغلام اسمه المسيح بن مریم) را از او روایت کرده است

و شیخ صدوق حدیث لوح را که در آن اسماء اوصیاء دوازده گانه ثبت شده بود از او روایت کرده است. و این احتمال هم داده می شود که در اواخر عمر ابوالجارود از زیدی بودن به دوازده امامی برگشته باشد و الله العالم. (۱)

۱- جارودیه پیروان ابوجارود هستند که اعتقاد می ورزند پیغمبر خدا ۹۱ امامت علی / را وصفانه رسماً تصریح کرده است به ملل و نحل ج ۱، ص ۲۲۵ مراجعه شود.

تاریخ وفات او ۱۵۰ هـ. ق است او به هنگام تولد نابینا بود از یاران ائمه ثلاثه: علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد بوده است این تفسیر نخستین تفسیری است که ابن ندیم در معرفی کتاب های تفسیری به آن اشاره می کند و آن را کتاب الباقر محمد بن علی نام نهاده است و معتقد است که حضرت باقر برای ابوالجارود املاء فرموده اند، راوی این تفسیر از ابی الجارود و در طریق شیخ طوسی و نجاشی، ابوسهل کثیر بن عیاش است. ولی علی بن ابراهیم بن هاشم قمی راوی تفسیر از ابی الجارود را ابوبصیر یحیی بن ابی القاسم [متوفی ۱۵۰ ه. ق] می داند...» (۱) (۲)

تفسیر ابی الجارود در کتاب مفسران شیعه

نام این مفسر، زیاد بن منذر و تاریخ وفاتش سال ۱۵۰ هجری است. او در حال تولد نابینا بود و به زیدیه جارودیه منسوب است. از یاران ائمه ثلاث علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد بوده است. این تفسیر اولین تفسیری است که ابن ندیم در کتب تفاسیر به آن اشاره می کند و آن را کتاب الباقر نام نهاده و معتقد است که حضرت باقر برای ابی الجارود املاء فرموده اند. راوی این تفسیر از ابی الجارود در طریق شیخ طوسی و نجاشی، ابوسهل کثیر بن عیاش است. ولی علی بن ابراهیم بن هاشم قمی راوی تفسیر از ابی الجارود را ابی بصیر یحیی بن ابی القاسم اسدی متوفی به سال ۱۵۰ می داند. (۳)

زیاد بن المنذر در معجم الرجال آیه الله خوئی

اشاره

- ۱- مفسران شیعه، تألیف دکتر محمد شفیعی، ص ۶.
- ۲- طبقات مفسران شیعه، ص ۲۴۷/۴۶، دکتر عقیقی بخشایشی، چاپ چهارم، ناشر: دفتر نشر نویدر.
- ۳- مفسران شیعه، ص ۶۷، دکتر محمد شفیعی.

قال النجاشي: زياد بن المنذر ابو الجارود الهمداني الخارفي الاعمى أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال قال لي أبو الجارود: ولدت اعمى ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من أصحاب أبي جعفر، وروى عن أبي عبدالله و تغير لما خرج زيد _ رضى الله عنه _ و قال أبو العباس بن نوح هو ثقفى سمع عطيه، و روى عن أبي جعفر و روى عنه مروان بن معاويه و علي بن هاشم بن البريد يتكلمون فيه قال قاله البخارى، له كتاب تفسير القرآن، رواه عن أبي جعفر، أخبرنا به عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن سعيد، قال حدثنا جعفر بن عبدالله المحمدي قال: حدثنا أبو سهل كثير بن عياش القطان، قال: حدثنا أبو الجارود بالتفسير.

و قال الشيخ [٣٠٥]: زياد بن المنذر يكنى أبا الجارود زیدی المذهب و اليه تنسب الزيديه الجاروديه له أصل و له كتاب التفسير، عن أبي جعفر الباقر، أخبرنا به الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، و الحسين بن عبيدالله، عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن [الحسن] الحسين بن سعدك الهمداني، عن محمد بن ابراهيم القطان «القطار _ خ ل _» عن كثير بن عياش، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر و أخبرنا بالتفسير أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدورى، عن ابن عقده، عن أبي عبدالله جعفر بن عبد الله بن جعفر بن عبدالله ابن جعفر بن محمد بن محمد بن علي بن أبي طالب المحمدي، عن كثير بن عياش القطان _ و كان ضعيفاً و خرج ايام أبي السرايا معه فأصابته جراحه _ عن زياد بن المنذر أبي الجارود عن أبي جعفر الباقر .

و عده فى رجاله من أصحاب الباقر، قائلًا: زياد بن المنذر ابو الجارود الهمداني الحوفى الكوفى تابعى زیدی اعمى اليه تنسب الجاروديه منهم.

و من أصحاب الصادق، قائلًا: زياد بن المنذر أبو الجارود الهمداني الحارفي الحوفى مولا هم كوفى تابعى. [٣١]

و عدّه فى الاختصاص فى أصحاب الباقر : وعدّه البرقى فى أصحاب الباقر ، قائلًا: زياد بن المنذر أبو الجارود الأعمى فى أصحاب الصادق من أصحاب أبى جعفر و روى عنه قائلًا: أبو الجارود الكوفى، اسمه زياد بن المنذر.

قال ابن الغضائرى: زياد بن المنذر أبو الجارود الهمداني الخارفي روى عن أبى جعفر و أبى عبدالله، و زياد هو صاحب المقام حديثه فى حديث أصحابنا أكثر منه فى الزيديه، و أصحابنا يكرهون ما رواه محمّد بن سنان، عنه و يعتمدون ما رواه محمّد بن بكر الأرحبى [انتهى].

و قال الكشّى [١٠٤]: أبو الجارود زياد بن المنذر الأعمى، السرحوب:

حكى ان أبا الجارود سُمى سرحوبًا و تنسب إليه السرحوبيه من الزيديه سماه بذلك أبو جعفر، و ذكر أن سرحوبًا اسم شيطان أعمى، يسكن البحر و كان أبو الجارود مكفوفًا أعمى أعمى القلب:

أقول: أما انه كان زيدا فالظاهر أنه لا اشكال فيه، و أما تسميته بسرحوب، عن أبى جعفر فهى روايه مرسله من الكشّى لا يعتمد عليها بل انها غير قابله التصديق فان زياداً لم يتغير فى زمان الباقر و انما تغير بعد خروج زيد، و كان خروجه بعد وفات أبى جعفر بسبع سنين. فكيف يمكن صدور هذه التسميه من أبى جعفر .

ثم قال الكشّى اسحاق بن محمّد البصرى، قال: حدثنى محمّد بن جمهور قال: حدثنى موسى بن يسار [عن] الوشا عن أبى بصير قال: كنا عند أبى عبدالله فمرت بنا جاريه معها قمقم فقلبتّه، فقال أبو عبدالله إن الله عز و جل ان كان قلب أبى الجارود، كما قلبت هذه الجاريه هذا القمقم فما ذنبى؟!

على بن محمّد، قال: حدثنى محمّد بن احمد، عن على بن اسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبى اسامه، قال لى أبو عبدالله : أما فعل أبو الجارود؟ أما والله لا يموت الا تائهاً.

على بن محمّد قال: حدثنى محمّد بن أحمد عن العباس بن معروف عن أبى القاسم الكوفى، عن الحسين بن محمّد بن عمران عن زرعه عن سماعه عن أبى بصير قال: ذكر أبو عبدالله بكثير النوا و سالم بن أبى حفصه، و أبا الجارود، فقال: كذابون مكذبون

كفار عليهم لعنه الله قال: قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال: كذابون يأتوننا فيخبرون أنهم يصدقوننا، وليس كذلك و يسمعون حديثنا، فيكذبون به حدثني محمد بن الحسن البرائي و عثمان بن حامد الكشي ان، قال: حدثنا محمد بن زياد، عن محمد بن الحسين عن عبد الله الزخرف، عن أبي سليمان الحمار قال: سمعت أبا عبد الله يقول لابي الجارود بمنى في فسطاطه رافعاً صوته: يا أبا الجارود، كان و الله أباي امام أهل الارض حيث مات لا يجهله الا ضال، ثم رأيت في العام المقبل، قال له مثل ذلك، قال: فلقيت أبا الجارود بعد ذلك بالكوفة، فقلت له: أليس قد سمعت ما قال أبو عبد الله مرتين؟ قال: انما يعنى أباه علي بن أبي طالب !!.

أقول: هذه الروايات كلها ضعيفه على أنها لا تدل على ضعف الرجل و عدم وثاقته الا الروايه الثالثه منها لكن في سندها على بن محمد و هو ابن فيروزان و لم يوثق و محمد بن أحمد و هو محمد بن أحمد بن الوليد و هو مجهول، و الحسين بن محمد بن عمران مهمل اذن كيف يمكن الاعتماد على هذه الروايات في تضعيف الرجل فالظاهر أنه ثقه لا لأجل أن له أصلاً و لا لروايه الاجلاء عنه لما عرفت غير مره من أن ذلك لا يكفي لاثبات الوثاقه بل لوقوعه في اسانيد كامل الزيارات، و قد شهد جعفر بن محمد بن قولويه بوثاقه جميع رواياتها:

فقد روى عن أبي جعفر، و روى عنه عثمان بن عيسى الباب ١٣ في فضل الفرات و شربه و الغسل فيه الحديث.

و لشهاده الشيخ المفيد، في رساله العدديه بأنه من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام، و الفتيا و الأحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق الى ذم واحد منهم.

و لشهاده علي بن ابراهيم في تفسيره بوثاقه كل من وقع في أسناده روى عن أبي جعفر محمد بن علي، و روى عنه كثير بن عياش تفسير القمى سوره آل عمران في تفسير قوله تعالى: (اذ قالت الملائكه يا مريم ان الله يبشرك بكلمه منه اسمه المسيح عيسى بن مريم).

أقول: فى هذه الطبعه زياد بن المنذر عن أبى الجارود من غلط المطبعه و الصحيح زياد بن المنذر أبى الجارود كما فى تفسير البرهان.

و يؤيد ذلك ما عرفته من ابن الغضائرى من اعتماد الأصحاب على ما رواه محمّد بن بكر الأرجنى، عن زياد بن المنذر أبى الجارود.

ثم ان الشيخ الصدوق قال: حدثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطار _ رضى الله عنه _ قال: حدثنا أبى، عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبى الجارود، عن أبى جعفر، عن جابر بن عبد الله الانصارى قال: دخلت على فاطمه . و بين يديها لوح فيه أسماء الاوصياء، فعددت اثنى عشر، آخرهم القائم عجل الله تعالى فرجه ثلاثه منهم محمّد و أربعة منهم على .

ثم قال: حدثنا الحسين بن أحمد بن ادريس _ رضى الله عنه _ قال: حدثنا أبى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن أبى الجارود، عن أبى جعفر، عن جابر بن عبد الله الانصارى، قال: دخلت على فاطمه و بين يديها لوح فيه أسماء الاوصياء فعددت اثنى عشر آخرهم القائم عجل الله تعالى فرجه ثلاثه منهم محمّد و أربعة منهم على . العيون، الباب ٦، الحديث [٦ - ٧].

أقول: اذا صح سند الروايتين و لم يناقش فيهما بعدم ثبوت و ثاقه أحمد بن محمّد بن يحيى و الحسين بن احمد بن ادريس لم يكن بعد من الالزام برجوع أبى الجارود، من الزيديه الى الحق و ذلك فان روايه الحسن بن محبوب المتولد قريباً من وفاه الصادق عنه لا محاله تكون بعد تغييره و بعد اعتناقه مذهب الزيديه بكثير، فاذا روى أن الاوصياء اثنى عشر، آخرهم القائم، ثلاثه منهم محمّد و أربعة منهم على ، كان هذا رجوعاً منه الى الحق و الله العالم.

و طريق الصدوق اليه: محمّد بن على ماجيلويه _ رضى الله عنه _ عن عمه محمّد بن أبى القاسم، عن محمّد بن على القرشى الكوفى، عن محمّد بن سنان عن أبى الجارود بن المنذر الكوفى، و الطريق ضعيف و لا اقل من جهة محمّد بن على القرشى [أبى سمينه]

ومن جهه محمّد بن سنان، كما أن طريق الشيخ الى أصله و الى تفسيره ضعيف بعده مجاهيل.

طبقته في الحديث

روى بعنوان زياد بن المنذر عن أبي جعفر، الفقيه: الجزء ١ باب ما يصلى فيه و ما لا يصلى فيه من الثياب الحديث ٧٩٥.

و روى عنه محمّد بن سنان، الكافي: الجزء ٦، كتاب الزى و التجمل ٨ باب الخف ١٩ الحديث ٥.

و روى عنه مالك بن عطيه التهذيب: الجزء ٢ باب ما يجوز الصلاه فيه من اللباس و المكان من الزيادات الحديث ١٥٤٢.

و روى عن أبي الدرداء عن أبي جعفر. الفقيه: الجزء ٣ باب الظهر الحديث ١٦٥٤.

و السند فيه هكذا: و روى زياد بن المنذر عن أبي الدرداء أنه سأله ابا جعفر و انا عنده الخ.

و الظاهر زياده كلمه عن قبل [أبي الدرداء] بقريته جمله و انا عنده فابو الدرداء سائل لا راو و يدل على ما ذكرنا ان الشيخ رواها

بسند عن محمّد بن سنان عن زياد بن المنذر أبي الجارود قال سأله ابو الورد ابا جعفر و انا عنده التهذيب: الجزء ٨ باب الظهر

الحديث ٧٢ و الاستبصار: الجزء ٣ باب حكم الرجل يظاهر من امرأته الحديث ٩٤١.

و روى بعنوان زياد بن المنذر العبدى أبي الجارود عن أبي جعفر محمّد بن على، و روى عنه محمّد بن سنان، التهذيب: الجزء ٤

باب علامه اول شهر رمضان و آخره الحديث ٤٦٢.

اقول: تأتي له الروايات بعنوان أبي الجارود ايضاً. (١)

زياد بن المنذر در كتاب تأسيس الشيعه

١- معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٣٢٢/٣٢٨ آيهالله العظمى سيد ابوالقاسم خوئي، چاپ آداب.

و منهم: زياد بن المنذر ابو الجارود تابعى روى عن الامام على بن الحسين السجاد و ابنه الباقر فى التفسير، و جمعه فى كتاب و هو اعمى ايام استقامته قبل تزيده، و مات سنه خمسين و مايه. (١)

نظر آيه الله معرفت درباره تفسير ابى الجارود در كتاب التفسير والمفسران

و أما مثل تفسير ابى الجارود زياد بن المنذر الهمداني الخارفي الملقب بسرحوب (٢) [تُوفى سنه ١٥٠] الذى يرويه عن الإمام أبى جعفر محمّد بن على الباقر فضعيف كما لا اعتبار به؛ لأنه من زعماء الزيديه _ المنحرفين عن طريقه الأئمه، و إليه تُنسب الفرقة الجاروديه أو السرحوبيه. فقد ورد لعنه عن لسان الصادق، قال: لعنه الله، إنه اعمى القلب اعمى البصر. و قال فيه محمّد بن سنان: أبو الجارود لم يمت حتى شرب المُسكر و تولّى الكافرين. (٣)

و عن ابى بصير قال: ذكر أبو عبدالله الإمام صادق ثلاثه نفر: كثير النوا، و سالم بن ابى حفصه، و أبا الجارود. فقال: كذّابون مُكذّبون كفّار، عليهم لعنه الله. (٤)

و أما التفسير المنسوب الى على بن ابراهيم القمى [تُوفى سنه ٣٢٩] فهو من صنع أحد تلاميذه المجهولين، هو: أبو الفضل العباس بن محمّد العلوى، أخذ شيئاً من التفسير بإملاء شيخه على بن ابراهيم، و مزجه بتفسير ابى الجارود، الآنف، و أضافه إليه شيئاً ممّا رواه هو عن غير طريق شيخه بسائر الطرق، فهو تفسير مزيج ثلاثى الأسانيد. و لم يعرف لحدّ الآن من هذا العباس العلوى، واضع هذا التفسير.

١- تاسيس الشيعه، ص ١٨٥، سيدحسن صدر، چاپ اعلمى.

٢- سرحوب: اسم ابن آوى. و يقال: إنه شيطان أعمى يسكن البحر.

٣- فهرست ابن النديم، ص ٢٦٧.

٤- معجم رجال الحديث الامام الخوئى، ج ٧، ص ٣٢٣.

كما أن الراوى عن أبى الفضل هذا أيضاً مجهول، فلم يصح الطريق الى هذا التفسير. كما لم يعتمد أرباب الجوامع الحديثيه، فلم يرووا عن الكتاب، و إنما كانت رواياتهم عن على بن ابراهيم بإسنادهم إليه لا الى كتابه، فهو تفسير مجهول الانتساب. (۱)(۲)

تفسير ابى الجارود در دائره المعارف تشيع

تفسير ابى الجارود [تفسير امام باقر]؛ منسوب به امام محمّد باقر ۱۱۴-۵۷ [ق] ابن ندیم در الفهرست این تفسیر را به عنوان نخستین تفسیر در کتب تفاسیر ذکر می کند و آن را از تصانیف حضرت باقر می داند که حضرت آن را برای ابى الجارود املاء فرموده اند. نام ابى الجارود زیاد بن منذر [م ۱۵۰] است وى در حال تولد نابینا بود و از اصحاب سه تن از ائمه ی اطهار حضرت على بن الحسين و محمّد بن على و جعفر بن محمّد بوده است. او مؤسس فرقه ی زیدیه ی جارودیه است. ظاهراً حضرت باقر در ایام استقامت او و قبل از گرایش وی به زیدیه این تفسیر را بر وی املاء فرموده اند. راوى این تفسیر از ابى الجارود در طریق شیخ الطائفه شیخ طوسی و ابوالعباس نجاشی، ابوسهل کثیر بن عیاش قطان است و او از روات ضعیف می باشد. ولی على بن ابراهيم بن هاشم قمی که این تفسیر را در تفسیر خود _ که به چاپ رسیده است _ به اسناد از ابى بصیر یحیی بن ابى القاسم اسدی [م ۱۵۰ق] روایت کرده که به توثیق او تصریح شده است و او از ابى الجارود روایت می کند. آقا بزرگ تهرانی در الذریعه این تفسیر را تحت عنوان تفسیر ابى الجارود ذکر می کند سپس تحت

۱- راجع: الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲/۳۰۳. و الصیانه، ص ۲۲۹/۲۳۱.

۲- محمد هادی معرفت، التفسیر و المفسران، ج ۱، ص ۴۷۹.

عنوان تفسیر الامام الباقر یاد کرده و سید حسن صدر در تأسیس الشیعه تحت عنوان تفسیر ابوجعفر الباقر ثبت کرده است. (۱)

منابع: اعیان الشیعه، ۱/۶۵۶؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ۳۲۷؛ الذریعه، ۴/۲۵۱ و ۲۶۲؛ تفسیر فرات الکوفی، ۷۹؛ جامع الرواه، ۱/۳۳۹/۳۴۰؛ رجال، کشی/۱۹۹-۲۰۰؛ رجال، نجاشی، ۱/۳۸۷؛ تنقیح المقال، ۱/۱۶؛ انساب، سمعانی، ۵/۹؛ معجم رجال الحدیث، ۷/۳۲۱-۳۲۷؛ الفهرست، ابن ندیم، ۳۶؛ مفسران شیعه، ۶۷.

ابوالجارود در دائره المعارف

ابوالنجم زیاد بن منذر همدانی خراسانی یا زیاد بن منذر عبدی یا ثقفی خراسانی کوفی خارقی یا خارفی، از جمله ی تابعین و از اصحاب و راویان حدیث امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق بود. همدانی به فتح اول و سکون ثانی منسوب به همدان از قبایل یمن است. عبدی منسوب به قبیله عبدالقیس است. خارقی منسوب است به خارق یعنی شمشیر برنده، خارفی منسوب به مالک بن عبدالله بن کثیر ملقب به خارف جد یکی از فروع قبایل همدان است. شیخ ابوجعفر طوسی در فهرست او را خورقی [بر وزن اوحدی] دانسته است. او کور مادرزاد بود، معذکک تألیف چند کتاب از جمله روایت تفسیر امام محمد باقر را بدو نسبت داده اند. در زمان امام باقر به مذهب زیدیه گرائید. امام نیز او را طرد و لعن کرد و او را سرحوب [بر وزن مزدور] خواند. سرحوب نام شیطانی کور است که در دریا زندگی می کند. محدثان

اثنی عشری و زیدی هر دو از ابوجارود روایت کرده اند، لیکن اثنی عشریه به احادیثی که او بعد از تغییر مذهب روایت کرده اعتنا ندارند مرگش بین سالهای ۱۵۰ و ۱۶۰ ق اتفاق افتاد.

جارودیه علی را به وصف، نه به نص، خلیفه می دانند. و صحابه را که با علی بعد از رحلت رسول الله ﷺ بیعت نکردند کافر می شمردند. ایشان فرقه ای از زیدییه اند که بعد از امام زین العابدین به امامت زید بن علی بن الحسین قائلند و گویند باید در امام شش شرط وجود داشته باشد: ۱- از بطن فاطمه؛ ۲- زاهد؛ ۳- شجاع؛ ۴- سخی؛ ۵- عالم؛ ۶- دعوی دار امامت باشد. جارودیه در اصول دین و در جمیع مبادی جز امامت با معتزله همراه اند و زید خود شاگرد واصل بن عطاء پیشوای معتزله بوده است. این فرقه امامت را بعد از علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و زید بن علی، حق محمد بن عبدالله؟ حسن بن حسن بن علی [صاحب نفس زکیه] دانستند، سپس گروهی گفتند وی کشته نشد و زنده و غایب است و بعد از این ظاهر می شود و گروهی دیگر گفتند به دست سپاه منصور عباسی کشته شد و امامت بعد از او به محمد بن قاسم بن علی بن الحسین صاحب طالقان رسید. بعضی دیگر قائل به امامت یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی شدند که در کوفه در عهد مستعین خروج کرد و کشته شد و سرش را نزد محمد بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بردند [۲۵۰ ق]. (۱)

منابع: ملل و نحل، شهرستانی، ۱۱۸، الاعلام، ۹/۲۰۰، اعیان الشیعه، ۷/۸۳؛ الذریعه، ۴/۲۵۱، رجال نجاشی، ۱۲۱.

ابوالجارود در دائره المعارف بزرگ اسلامی

۱- دائره المعارف تشیع، ج ۱، ۳۹۳/۳۹۴.

از رجال سیاسی و مذهبی نیمه ی اول سده ۲ قمری ۸/م، که از او به عنوان یکی از اصحاب امامان باقر و صادق و نیز بنیان گذار فرقه ی جارودیه نام برده شده است. از میان انبوه منابعی که از او نام برده اند، تنها اندکی می تواند برای ارائه ی گزارشی از شخصیت و زندگی او مفید افتد و خلط میان او و دیگران نیز بر ناشناخته تر ماندن شخصیت او افزوده است.

در بیشتر منابع نام او به صورت زیاد بن منذر آمده است [یحیی بن معین، ۳/۳۶۶، ۴۴۵؛ بخاری، ۲ [۱] / ۳۷۱؛ طوسی، رجال ۱۲۲، ۱۹۷]. زیاد بن ابی زیاد، گونه ی دیگری که برای نام او آورده اند [نک: خوارزمی، ۲۹؛ شهرستانی، ۱/۱۴۰]، احتمالاً بر اثر خلط با نام یزید بن ابی زیاد، از محدثان مشهور که در قیام زید شرکت گسترده داشت [نک: ابوالفرج، ۱۴۵؛ ذهبی، ۱۳۲/۶-۱۳۳]، پدید آمده است. در منابع بدوی، کنیه ی دوم «ابوالنجم» [ابن ندیم، ۲۲۶] و نسبت های «عبدی» [همانجا؛ مسعودی، ۳/۲۰۸] و «ثقفی» نیز داده شده که تنها نسبت اخیر در مآخذ کهن رجالی تکرار شده است [نک: بخاری، همانجا؛ مسلم، ۹۶؛ ابن حبان، ۱/۳۰۶]. گاه نیز او را منسوب به قبیله ی «همدان» و به ویژه از تیره ی «خارف» بر شمرده اند [نک: ابن غضائری، ۱۰؛ نجاشی، ۱۷۰؛ طوسی، همانجا]. اطلاعات پراکنده ای حاکی از ایرانی تبار بودن ابو الجارود وجود دارد که باید با احتیاط تلقی شود: طوسی در رجال [همانجا] بدون اشاره به تبار نیاکان، او را «مولا» خوانده است؛ سعد اشعری [ص ۱۸] از وی به عنوان «اعجمی» یاد کرده و بعید نیست که گفتار او ناشی از خلط با شاعری به نام زیاد اعجم [د ح ۱۰۰ ق، نک: ابن شاکر، ۲/۲۹-۳۰] بوده باشد؛ برخی نیز، رئیس فرقه ی جارودیه را «خراسانی» دانسته اند [نک: حمیری، ۱/۳۰۸].

با توجه به اینکه ابوالجارود از ابوالطفیل عامربن وائله [د حد اکثر ۱۱۰ ق/۷۲۸م] روایت کرده، دیرترین تاریخی که برای تولد او می توان ذکر کرد، سالهای پایانی سده ی نخست هجری است، اما روایتی که در آن، او خطاب به امام محمّد باقر خود را «کبیر السن» خوانده است، با این تخمین سازگاری ندارد [نک: راوندی، ۱۳۵]. به هر روی، در اینکه ابوالجارود، محضر امام سجاد را درک کرده باشد، تردید وجود دارد؛ به ویژه با توجه به اینکه وی در روایت از امام سجاد با واسطه ی فرزند ایشان، عبدالله روایت می کند [نک: احمد بن عیسی، ۱/۶۹۴، ۲/۷۱۱] و در یک مورد روایت مستقیم وی از امام سجاد [کلینی ۱/۲۲۱]، امکان افتادگی وجود دارد [نیز نک: خوئی، ۷/۱۶۳]. ابوالجارود از اصحاب امام محمّد باقر بود و از روایات بسیاری که از آن حضرت نقل کرده، می توان به ارتباط نزدیک او با آن امام پی برد. با این همه وی، گویا به سبب اندیشه های خاص و عدم پایبندی به تقیه _ که شیعیان در آن دوره به آن ملزم بودند _ از سوی امام طرد شد. و گفته اند که امام به او «سُرْحُوب» [= شیطان کور ساکن دریا] لقب داده بود [نوبختی، ۴۸_۴۹؛ کشی، ۲۲۹]. بنابر پاره ای روایات مندرج در معرفه الرجال کشی [ص ۲۳۰_۲۳۱]، ابوالجارود در دوره ی امامت حضرت صادق نیز به جهت حفظ عقایدش مورد طعن و نکوهش آن امام قرار گرفت.

نگرش ابوالجارود به مسأله ی امامت و عدم پایبندی به تقیه او را از امام باقر و امام صادق دور ساخت و موجب شد تا به سمت زید بن علی بگراید.

برخی روایات او از زید بن علی جالب توجه است که از آن جمله خطبه ی زید به هنگام خروج [ابوطالب، تیسیر، ۱۹۵_۱۹۶؛ سیاغی، ۱/۱۲۹] و روایات و پرسشهایی فقهی و تفسیری از زید بن علی به روایت او [نک: فرات، ۱۲۷_۱۲۸؛ المرشد بالله، ۲/۴۲، ۷۵؛ قاسم بن محمّد، ۳/۲۲۱؛ احمد بن عیسی، ۲/۹۰۱]، شایسته ی ذکر است.

او از یحیی بن زید نیز استماع حدیث کرده است [نک: ابوطالب، همان، ۳۱۲؛ مادلونگ، ۴۴؛ قس: احمد بن عیسی، ۱/۱۹۷]. به هر روی می دانیم که ابوالجارود در پی قیام زید بن علی [۱۲۲ق/۷۴۰م] به جانب او گرائید [نجاشی، همانجا]، ولی برخی روایات موجود درباره ی فعالیت های او در جریان قیام زید چندان قابل اعتماد نیست، از آن جمله این روایت که او همراه با فضیل بن زبیر رسیان، در جلب حمایت ابوحنیفه از قیام زید، کوشش کرد [وان آرندونک، ۳۰۷، به نقل از الأفاده ابوطالب هارونی]، ولی مقایسه ی روایتی که در الأفاده نقل گردیده [برگ ۸ ب]، با روایت قدیم تر ابوالفرج اصفهانی [ص ۱۴۵-۱۴۶] احتمال خلط ابوالجارود با یزید بن ابی زیاد را پیش می آورد.

از دگر سو، بلاذری [۳/۲۵۱] و طبری [تاریخ ۲/۱۷۱۱] در جریان قیام زید، از کسی به نام «زیاد نهدی» نام برده اند که پس از شکست قیام، جسدش همراه پیکر زید به دار کشیده شده است. این که برخی منابع ابوالجارود را «نهدی» دانسته اند [ابن حجر، ۳/۳۸۶]، وان آرندونک [ص ۳۰۸] را بر آن داشته، تا «زیاد نهدی» مزبور را با ابوالجارود یکی شمارد و چنین پندارد که ابوالجارود در جریان قیام زید کشته شده است. ابوالفرج اصفهانی [ص ۱۳۶] نیز در روایتی آورده که «ابوالجارود زیاد بن منذر همدانی» در میمنه سپاه، مشعل در دست شعار می داده است و ممکن است این گزارش به «زیاد نهدی» مصلوب باز گردد. نقش ابوالجارود در جریان قیام زید بن علی هرچه بود، در صورت پذیرش حیات او پس از قیام، از فعالیت های او در این دوره ی پایانی از زندگی و رابطه اش با زیدیه و امامیه چیزی دانسته نیست. مرگ ابوالجارود را ابن حجر [۳/۳۸۷]، به نقل از بخاری [بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ ق دانسته است و این سخن از آن جا مقبول می نماید که در میان راویان ابوالجارود، نام حسن بن محبوب [ز ۱۴۹ق، نک: کشی، ۵۸۴؛ ابن بابویه، ۴/۱۳۲] و عبدالله حمّاد انصاری [زنده در ۲۲۹ق، نک: ابن ابی زینب، ۱۰۱] به

چشم می خورد. علاوه بر آنان، کسانی چون محمد بن سنان [کلینی، ۱/۳۰۴، ۸/۲۶۳، جم]، محمد بن بکر ارحبی [ابو عبدالله علوی، ۱۶، ۱۷، ۸۷، جم]، ابومخنف [طبری، همان، ۲/۶۷۶] و نصر بن مزاحم [خطیب، ۱۳/۲۸۲؛ ابو عبدالله علوی، ۷۵؛ احمد بن عیسی، همانجا] از او استماع نموده اند.

ابوالجارود در کتب رجال اهل سنت سخت مطعون است، تا بدانجا که روایت حدیث از وی را روانداسته اند [نک: یحیی بن معین، ۳/۴۵۶؛ احمد بن حنبل، ۳/۳۸۲؛ ابن عدی، ۳/۱۰۴۶-۱۰۴۸]. عبارات کتب رجال امامیه نیز غالباً با نقل اقوال ائمه در لعن و ذم او همراه است [مثلاً: نک: کشی، ۲۲۹-۲۳۰؛ علامه ی حلی، ۲۲۳]، ولی بن غضائری [۱۰-۱۱] متذکر شده که امامیه احادیث او را مکروه داشته و بیشتر به روایت هایی که از قول محمد بن بکر ارحبی از او نقل شده باشد، اعتماد داشته اند تا روایات محمد بن سنان و بدین ترتیب از شدت نقد کاسته شده است. از طرفی ابن قولویه روایت او را در کامل الزیارات [ص ۴۷] نقل کرده و شیخ مفید [ص ۱۲۹] وی را در زمره ی رجالی می شمرد که احادیث فقهی از آنان روایت می شود. از این رو عجیب نیست که روایات وی، در سطح گسترده ای در کتب معتبر امامیه نقل شده است [برای فهرستی از روایات او در کتب اربعه امامیه، نک: خوئی، ۲۱/۳۴۹-۳۵۱]. هم چنین روایات فقهی فراوانی از او غالباً به روایت محمد بن بکر ارحبی در امالی احمد بن عیسی [مثلاً نک: ۱/۴۹، ۵۵، ۱۰۷-۱۰۸، ۲/۹۰۱، ۹۳۶، جم] و نیز دیگر منابع زیدی [مثلاً: نک: ابوطالب، تیسیر، ۳۲، ۳۴؛ المرشد بالله، ۱/۱۷، ۱۴۹، جم] یافت می شود.

در مآخذ، دو اثر به وی نسبت داده شده است، یکی اصل و دیگری التفسیر که وی مدعی بود، مضامین آن ها را از امام باقر شنیده بوده است. اصل منسوب به ابوالجارود را کثیر بن عیاش روایت کرده است که گفته اند در ماجرای خروج ابو السرایا در ۲۰۰ ق شرکت داشت [طوسی، فهرست، ۷۲-۷۳]. از تفسیر

وی که بیشتر به تفسیر امام باقر شهرت داشته است [ابن ندیم، ۳۶]، بخش هایی در کتاب تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نقل شده است [نک: آقابزرگ، ۴/۳۰۲-۳۱۰]. هم چنین این تفسیر مورد استفاده ی کسانی چون فرات کوفی [ص ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۴۷، جم] و عیاشی [۱/۱۷، ۸۶، ۳۳۳] قرار گرفته است [نیز نک: ابن طاووس، ۱۲۱-۱۲۲، که اشاره به تفسیر امام باقر دارد]، در حالی که اهل سنت با این تفسیر سخت مخالفت می ورزیده اند [نک: ابن ابی حاتم، ۱ [۲/۵۴۶] و دارقطنی محدث شهری مانند ابن شاهین را به سبب استفاده از تفسیر ابوالجارود در تفسیر خود، سخت مورد نکوهش قرار داده است [نک: خطیب، ۱۱/۲۶۷]. با این همه، طبری در تفسیر [۳۰/۱۷۱] و بعدها حسکانی در شواهد التنزیل [۱/۲۷۴، جم] به تفسیر ابوالجارود استناد جسته اند. در مآخذ کلامی، عقایدی به ابوالجارود نسبت داده شده است، اما اینکه خود او تا چه حد در شکل گیری این عقاید موثر بوده است، دانسته نیست. کهن ترین مأخذ موجود، برای شرح عقاید کلامی وی، کتاب مسائل الإمامه، از ناشیء اکبر است که بر اساس آن، وی معتقد بود که پیامبر ﷺ به جانشینی امام علی و سپس امام حسن و امام حسین تصریح کرده است [ص ۴۲؛ نیز نک: اشعری، علی، ۱۳۳]. به عقیده ی ابوالجارود پس از حسنین نص قطع گردیده است، اما امامت از فرزندان فاطمه خارج نشدنی است. او میپنداشت هر که از فرزندان فاطمه مردم را به سوی خود بخواند، امام «مفترض الطاعه» است و بر مردم است که او را امام بدانند [ناشیء اکبر، همانجا]. از این رو، وی از ابوبکر و عمر براءت جست و آنان را غاصبان خلافت خواند [همانجا؛ حمیری، همانجا]. به عقیده ی ابوالجارود که در این قسمت با عقیده ی دیگر زیدیان مشترک است، تشخیص دقیق امام افضل، به سبب کثرت فرزندان فاطمه دشوار است و از این رو، شرط امامت، «خروج» است. وی هم چنین معتقد بود که امام به هنگام

بروز حوادث، آنچه را باید انجام دهد، به وی الهام می شود [ناشیء اکبر، ۴۳]. دور از انتظار نیست که عقاید منسوب به فرقه ی جارودیه با عقاید ابوالجارود، به عنوان بنیان گذار آن، در منابع فرقه شناختی تفکیک پذیر نیست [نک: ه_ د، جارودیه].

مأخذ: آقا بزرگ، الذریعه؛ ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمّد، الجرح والتعديل، حیدرآباد دکن، ۱۳۷ق/۱۹۵۲م؛ ابن ابی زینب، محمّد بن ابراهیم، الغیبه، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ ابن بابویه، محمّد بن علی، فقیه من لایحضره الفقیه، به کوشش حسن موسوی خرسان، بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ ابن حبان، محمّد، المجروحین، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ق؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۵ق؛ ابن شاکر کتبی، محمّد، فواد الوفیات، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۳م؛ ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، نجف، ۱۳۶۹ق/۱۹۵۰م؛ ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛ ابن غضائری، احمد بن حسین، ضعفاء، نسخه خطی کتابخانه مرعشی، شم ۱۵۵؛ ابن قولویه، جعفر بن محمّد کامل الزیارات، به کوشش عبدالحسین امینی، نجف، ۱۳۵۶ق؛ ابن ندیم، الفهرست، ابوطالب هارونی، یحیی بن حسین، الافاده، نسخه خطی کتابخانه واتیکان، شم ۱۱۵۹؛ همو، تیسیر المطالب من امالی الامام ابی طالب، به کوشش یحیی عبدالکریم فضیل، بیروت، ۱۳۹۵ق/۱۹۷۵م؛ ابو عبدالله علوی، محمّد بن علی، الاذان بحی علی خیر العمل، به کوشش یحیی عبدالکریم فضیل، دمشق؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین به کوشش احمد صقر، قاهره، ۱۳۶۸ق/۱۹۴۹م؛ احمد بن حنبل، العلل و معرفه الرجال، به کوشش وصی الله عتّاس، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ احمد بن عیسی، امالی [رأب الصدع] تدوین محمّد بن منصور، به کوشش علی بن اسماعیل صنعانی، بیروت، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م؛ اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات

والفرق، به كوشش محمّد جواد مشكور، تهران، ١٩٦٣م؛ اشعري، علي بن اسماعيل، مقالات الاسلاميين، به كوشش محمّد محيي الدين عبدالحميد، قاهره، ١٣٦٩ق/١٩٥٠م؛ بخاري، محمّد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، حيدرآباد دكن، ١٣٨٣ق/١٩٦٣م؛ بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، بخش مربوط به امام حسن و امام حسين، به كوشش محمّد باقر محمودي، بيروت، ١٣٩٧ق/١٩٧٧م؛ حسكاني، عبيدالله بن عبدالله، شواهد التنزيل، به كوشش محمّد باقر محمودي، بيروت، ١٣٩٣ق/١٩٧٤م؛ حميري، نشوان بن سعيد، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، به كوشش عبدالله جرافي، بيروت، عالم الكتب؛ خطيب بغدادي، احمد بن علي، تاريخ بغداد، قاهره، ١٣٤٩ق؛ خوارزمي، مفاتيح العلوم، به كوشش فان فلوتن، ليدن، ١٨٩٥م؛ خوئي، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م، ذهبي، محمّد بن احمد، سير اعلام النبلاء، به كوشش شعيب ارنؤوط و حسين اسد، بيروت، ١٤٠١ق/١٩٨١م؛ راوندي، سعيد بن هبه الله، الدعوات، قم، ١٤٠٧ق؛ سياغي، حسين بن احمد، الروض النضير، طائف، ١٣٨٨ق/١٩٦٨م؛ شهرستاني، عبدالكريم بن احمد، الملل و النحل، به كوشش محمّد فتح الله بدران، قاهره، ١٣٧٥ق/١٩٥٦م؛ طبري، تاريخ، به كوشش دخويه، ليدن، ١٨٧٩-١٨٨١م؛ همو، تفسير؛ طوسي، محمّد بن حسن، رجال، به كوشش محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف، ١٣٨٠ق/١٩٦١م؛ همو، فهرست، به كوشش محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف، كتابخانه مرتضويه؛ علامه حلي، حسن بن يوسف، رجال، نجف، ١٣٨١ق/١٩٦١م؛ عياشي، محمّد بن مسعود، تفسير، به كوشش هاشم رسولي محلاتي، تهران، ١٣٨٠ق؛ فرات بن ابراهيم كوفي، تفسير، نجف، ١٣٥٤ق؛ قاسم بن محمّد، الاعتصام بحبل الله المتين، به كوشش احمد زباره، صنعاء، ١٤٠٣-١٤٠٨ق؛ كشي، محمّد، معرفه الرجال، اختيار طوسي، به كوشش حسن مصطفوي، مشهد، ١٣٤٨ش؛ كليني، محمّد بن يعقوب، الكافي،

تهران، ۱۳۴۸ش؛ المرشد بالله، یحیی بن حسین، الامالی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، الکنی والاسماء، به کوشش مطاع طرابیشی، دمشق، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م؛ مفید، محمد بن محمد، «الرساله العددیه»، ضمن الدر المنثور، قم، ۱۳۹۸ق؛ ناشیء اکبر، عبدالله بن محمد، مسائل الامامه، به کوشش یوزف فان اس، بیروت، ۱۹۷۱م؛ نجاشی، احمد بن علی، رجال، به کوشش موسی شیبری زنجانی، قم، ۱۴۰۷ق؛ نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعہ، به کوشش هلموت ریتز، استانبول، ۱۹۳۱م؛ یحیی بن معین، التاریخ به کوشش احمد محمد نورسیف، ریاض، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م(۱)؛ نیز:

Madelung, w, der Imamal-qasimibn Ibrahim und die glaubenslehre der zaiditen, berlin, ۱۹۶۵; van arendonk, c.,les debuts de limamat zaidite au .yemen,tr.j.ryckmans,leiden, ۱۹۶۰

بخش چهارم

ابراهیم بن هاشم از دیدگاه علمای رجال

نجاشی در کتاب خود درباره ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق القمی فرموده:

۱- علی بهرامیان، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۸۹/۲۹۱.

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمى اصله كوفى انتقل الى قم قال ابو عمرو الكششى تلميذ يونس بن عبدالرحمن من اصحاب الرضا بهذا قول الكششى و فيه نظرو اصحابنا يقولون اول من نشر حديث الكوفيين بقم هو له كتب منها النوادر و كتاب قضايا اميرالمؤمنين اخبرنا محمد بن محمد قال حدثنا الحسن بن حمزه الطبرى قال حدثنا على بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه بها. (۱)

شيخ طوسى درباره ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق ميگويد:

اشاره

القمى اصله الكوفه و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون: انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا انه لقي الرضا . و الذى اعرف من كتبه: كتاب النوادر (و كتاب القضايا قضايا اميرالمؤمنين).

اخبرنا بهما جماعه من اصحابنا منهم الشيخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان احمد بن عبدون و الحسين بن عبيدالله كلهم عن الحسن بن حمزه بن على بن عبدالله العلوى عن على بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه. (۲)

علامه حلى در باره ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق ميگويد:

۱- كتاب الرجال، ص ۱۳ ، احمد بن على بن احمد بن العباس النجاشى، مركز نشر كتاب، چاپخانه مصطفوى.

۲- فهرست شيخ: ص ۱.

القمی اصله من الكوفه و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون: انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا انه لقي الرضا و هو تلميذ يونس بن عبد الرحمن من اصحاب الرضا و لم اقف لاحد من اصحابنا على قول في القدرح فيه و لا على تعديله بالتنصيص و الروايات عنه كثيره و الارجح قبول قوله. (۱)

ابراهيم بن هاشم القمي در كتاب تحفه الاحباب في نوادر آثار الاصحاب:

پدر علی بن ابراهیم و تلمیذ یونس بن عبدالرحمن است اصلش از کوفه است منتقل به قم شده و اوست اول کسی که نشر داد حدیث کوفیین را به قم و ملاقات کرده حضرت رضا را و حدیث او را علماء حسن کالصحیح میدانند و از شیخ بهائی ؛ نقل شده که والدش فرموده من حیا میکنم که حدیث ابراهیم را صحیح نشمرم.

و عن الرواشح و مدحهم اياه بانه اول من نشر حديث الكوفيين بقم كلمه جامعه و كل الصيد في جوف الفراء.

و فقیر در کتاب هدیه‌الزائرین نقل نمودم دعاهای زوایای مسجد سهله و دعای مسجد زید را از ابراهیم بن هاشم قمی که در سفر حج در کوفه حضرت خضر یا امام زمان عجل الله تعالی علیه را ملاقات نموده و این دعاها را فرا گرفته.

و بالجمله قال العلامة الطباطبائي في رجاله و الاصح عندی انه ثقة صحيح الحديث و يدل على ذلك و جوه الخ و بسط الكلام في ترجمته فراجع ثمه، و في الرواشح و الصحيح الصريح عندی ان الطريق من جهته صحيح فامرہ اجل و حاله اعظم من ان يتعدل و يتوثق بمعدل او موثق غيره بل غيره، يعتدل و بتوثيق بتعديله و توثيقه اياه. (۲)

ابراهيم بن هاشم القمي در كتاب قاموس الرجال

۱- خلاصه حلی، ص ۵.

۲- تحفه الاحباب في نوادر آثار الاصحاب، ص ۹، شیخ عباس قمی، دارالکتب، سال چاپ ۱۳۶۹ ق.

نقل عدّ الشيخ له في رجاله في اصحاب الرضا قائلًا: «تلميذ يونس بن عبدالرحمن» و عنوان فهرست الشيخ له، و قال: قال: «ابراهيم بن هاشم ابواسحاق القمي؛ اصله من الكوفه و انتقل الى قم؛ و اصحابنا يقولون: أنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنّه لقي الرضا إلخ.»

و قال: قال النجاشي: «قال ابو عمرو الكشّبي: تلميذ يونس بن عبدالرحمن، من اصحاب الرضا بهذا قول الكشّبي، و فيه نظر؛ و اصحابنا يقولون: أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم هو إلخ.»

اقول: ليس في الفهرست فقره. ثمّ لِمَ لم ينقل عنوان النجاشي؟ فانه عنوانه مثل الفهرست، قائلًا «اصله كوفي انتقل الى قم، قال ابو عمرو إلخ.»

قال المصنّف: لم افهم أنّ نظر النجاشي في كونه من اصحاب الرضا أو في كونه تلميذ يونس و يمكن ان يكون وجه نظره في تلميذته ليونس أنّه أوّل من نشر اخبار الكوفيين بقم، و يونس مطعون عندهم؛ و أنّه روى عنه في استبراء الحائض في الكافي (١) و المراه ترى الدم و هي جنب (٢) و اخراج روح المؤمن (٣) و تحنيط الميت (٤) و السنّه في حمل الجنازه (٥) بالواسطه. وردّ الاوّل بان قبولهم رواياته من شدّه الوثوق بالتلميذ، و الثاني بأنّه روى عنه بلا واسطه ايضا.

قلت: يردّ ردّه الاوّل _ كاصله _ أنّ يونس لم يكن كوفيا، بل بغداديا، كمواليه. ال يقطين. و اى منافاه بين ان يكون تلميذ يونس و يروى عن مشايخ الكوفه و ينتشر

١- الكافي: ٣/٨٠.

٢- الكافي: ٣/٨٣.

٣- الكافي: ٣/١٣٥.

٤- الكافي: ٣/١٤٣.

٥- الكافي: ٣/١٦٨.

حديثهم بقم بعد انتقاله! مع أنّ القميين و ان كانوا طعنوا في يونس _ كما قال الشيخ _ الا أنّهم رجعوا عن ذلك، كما حكاه الكشي (١).

و يردّ رده الثاني أنّه مجرد دعوى، فكان عليه نقل مورد؛ و هذا، الشيخ _ في يونس _ جعل الواسطه بينه و بين يونس اسماعيل بن مزار و صالح بن السندي، مع كثره طرقه الى ابراهيم فيه من ابنه و الصفّار و سعد و الحميري، و تعدّد طرقه الى ابنه فيه و الى ابن الوليد فيه. فيفهم من ذلك أنّ احدا من الطرق _ في الاوّل و الوسط و الاخر _ لم يكن له طريق الى ابراهيم عن يونس بلا واسطه.

و ايضاً كثيراً ما روى ابنه عن العبيدي عن يونس، ولو كان ابوه ايضاً راوياً عن يونس لكان هو اولي بأن يروى عنه عن يونس.

قال المصنّف: ولو اراد بالنظر، النظر في كونه من اصحاب الرضا فوجه أنّه ذكر في ترجمه محمّد بن علي بن ابراهيم الهمداني أنّ ابراهيم هذا روى عن جدّه، و أنّه قد يروى عنه بواسطتين، بل بثلاث، كما في نوادر النكاح من الكافي عن ابن ابي عمير، عن علي بن الحكم، عن علي بن ابي حمزه عن ابي الحسن الرضا (٢).

قلت: ما قاله انما في نوادر مهر النكاح. والظاهر ان لفظه «الرضا» من زياده النسخ، و ان المراد بابي الحسن فيه، الكاظم جيث أنّ علي بن ابي حمزه اشدّ اعداء الرضا فكيف يروى عنه؟!

و ما قاله أوّلاً: من أنّه ذكر في ترجمه محمد بن علي بن ابراهيم الهمداني أنّ ابراهيم هذا روى عن ابراهيم جدّ ذاك، ليس منه اثر في تلك الترجمة؛ و أنّما في عنوان محمد بن علي بن ابراهيم بن محمد الهمداني _ الذي انفرد به النجاشي _ ذلك، حيث قال ثمه: «وروى ابراهيم بن هاشم، عن ابراهيم بن محمد الهمداني، عن الرضا». ولم يحتملوا اتحادهما، فضلاً عن حكمهم به؛ حتى يكون لكلامه وجه.

١- الكشي: ٤٩٨.

٢- الكافي: ٢٨١: ٥.

ثم انّ المصنّف ردّ هذا الوجه بأنّه يكفى في كون ابراهيم من اصحاب الرضا بكون مقدار من رواياته عنه.

قلت: هذا ايضاً مثل سابقه في كونه مجرد دعوى، فكما لم نقف في مورد علي روايته عن يونس، كذلك لم نقف في مورد علي روايته عن الرضا .

و من العجب ! أنّه ردّ الصدر و الطباطبائي في احتمالهما كون قول النجاشي: «من اصحاب الرضا» وصفاً ليونس بكونه خلاف سوق العبارة لما هو المعلوم من روايته عنه ؟ و عدم الخلاف في ذلك، فأنّه قول جزاف، فمن أين علم روايته عنه ؟ و هل مخالف اشدّ تأثيراً من النجاشي ؟ و هو عندهم اوثق الرجالين؛ مع انّ الشيخ في الفهرست تردّد ايضاً، فقال: «ذكروا انه لقي الرضا .ولو كان غير متردّد لم يقل: «ذكروا» و اما في رجاله فتبع الكشي.

و التحقيق - انّ ابراهيم ادرك عصره و ادرك يونس، بدليل طبقته و كثره روايته عن ابن ابي عمير الّذي هو اسنّ من يونس، ولكن لم يعلم ملاقاته له وليونس.

و الشيخ انما تشكك في ملاقاته له لا في كونه في عصره. و عدّ الكشي له في اصحاب الرضا في اصل كتابه (و ان لم يكن في اختياره) لا يدلّ على روايته عنه فالعدّ اعمّ.

و امّا قول الكشي: «تلميذ يونس» على نقل النجاشي، فيحتمل ان يكون محرّف «روى عن تلاميذ يونس» كما سماعيل بن مرار و صالح بن السندي و غيرهما.

وقد عرفت في المقدّمه كثره تحريف اصل الكشي. و الشيخ في رجاله لم يتفطن، كالنجاشي، فتبعه في عدّه، كما تبعه في عنوان «عبدالله بن محمّد الاسدي» من اصله المحرّف.

نعم: روى عن الجواد في اواخر الفيء من الكافي (١) فكان علي الشيخ عدّه في رجاله في اصحاب الجواد .

قال المصنّف: وقع في بعض اسانيد الكافي روايه هذا عن حمّاد(١) و حكم في المتتقى بسقوط الواسطه، و تنظر فيه في التكملة بأنّ هذا في حمّاد بن عثمان موجّه، لأنّه لم يلقه؛ و أمّا حمّاد بن عيسى فقد لقيه و روى عنه، كما يكشف عنه قول المشيخه: «عن على بن ابراهيم، عن ابيه، عن حمّاد بن عيسى، عمّن ذكره، عن ابي عبدالله». قال: «و يغلط اكثر الناس في هذا الاسناد فيجعلون مكان حمّاد بن عيسى حماد بن عثمان؛ و ابراهيم بن هاشم لم يلق حماد بن عثمان، و انما لقي حماد بن عيسى و روى عنه». (٢)

ثم نقل المصنّف تامل الشفتى في ذلك، لوقوع روايه ابراهيم عن حماد بن عثمان في باب التحنيط من الكافي(٣) و باب من يحل ان ياخذ الزكاه(٤) و باب وصيته في الحج(٥).

قلت: الصدوق اشار في قوله: «و يغلط اكثر الناس الخ» الى مثله، وقوله حجه لأنّه من ائمّه الحديث. و الظاهر أنّ الاسناد كان «عن ابراهيم، عن حمّاد» فقد وردت اسانيد اخرى هكذا؛ و المراد بحمّاد فيها ابن عيسى؛ و توهم الكليني _ او احد مشايخه _ أنّه ابن عثمان، فزاد «بن عثمان» من عنده. و المشيخه قال ذلك الكلام في عنوان اسناده الى قضايا امير المؤمنين .

و ممّا يوضح و يصحّح تغليط الصدوق _ مضافاً الى ما قال: من عدم ملاقيه ابراهيم لحمّاد بن عثمان - أنّ في بابي التحنيط و الوصيه المتقدمين «عن حمّاد بن عثمان عن حريز» مع أنّ راوى حريز حمّاد بن عيسى، كما سيجيء (ان شاء الله تعالى) فيه، فيستكشف غلط الاسنادى بالمروى عنه ايضاً.

ثمّ المحقّق ممّا نقل الشفتى عن الكافي بابا التحنيط والوصيه، و أمّا باب الزكاه فغلط منه، ففيه «ابراهيم بن هاشم، عن ابن ابي عمير، عن حمّاد بن عثمان» ولا اشكال فيه.

١- الكافي: ٣/١٤٤.

٢- الفقيه: ٤/٤٥٧.

٣- الكافي: ٣/١٤٤.

٤- الكافي: ٣/٥٦٣.

٥- الكافي: ٤/٢٨٦.

هذا، و نقل الجامع روايه، محمّد بن علي بن محبوب عنه في زيادات فضل المساجد في التهذيب (١) و في زيادات القضايا (٢) و في وقت الزكاه (٣) و روايه محمّد بن احمد بن يحيى عنه في المرابطه (٤) و في الوديعه (٥) و روايه محمّد بن يحيى العطار عنه في مشيخه الفقيه في مندر بن جعفر و هشام بن ابراهيم و ابى الاغر و بشير التبال (٦) و روايه الحسن بن متيل عنه في الفهرست في العيص بن القاسم و روايه علي بن فضال عنه في زكاه الذهب من التهذيب (٧) و ما يحل لبني هاشم من زكاته (٨) و باب الحبوب من زكاته. (٩)

هذا، و لّفّق المصنّف في توثيقه اموراً، احسنها قول ابنه في أوّل تفسيره المعروف: «و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى الينا، و رواه مشايخنا و ثقافتنا عن الذين فرض الله طاعتهم» (١٠). و أبوه اكثر من روى عنه. (١١)

ابراهيم بن هاشم در كتاب اتقان المقال:

«ابراهيم» بن هاشم القمي ضا جخ المعروف عده من قسم الحسن بل من احسنه لقول جش و ست اصحابنا يقولون انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم فانه يدل

١- التهذيب. ٢٤٩ / ٣.

٢- التهذيب: ٦٣٠٠.

٣- التهذيب: ٤٢٢.

٤- التهذيب: ٦١٤٥.

٥- التهذيب: ٧١٨١.

٦- الفقيه: ٤/٩ و ٤٥٦ و ٤٢٩ و ٤٨٧.

٧- التهذيب: ٤/١١.

٨- التهذيب: ٤/٥٩.

٩- التهذيب: ٤/٦٥.

١٠- تفسير علي بن ابراهيم: ١/٤.

١١- قاموس الرجال، شيخ محمدتقى شوشتری (تستری)، ج ١، ص ٣٣٧ ٣٣٢، نشر اسلامي جامعه مدرسين، چاپ سوّم، سال ١٤٢٧ ق.

على اعتمادهم عليه و اشتهاره بينهم بالحسن و الاعتبار و من المعلوم ان القميين فى غاية الثبوت و نهايه التخرج عن الروايه عن الضعفاء او امثالهم و كثره رواياته جداً و اعتماد الاصحاب عليها و قبولهم لها و القوى عندى و ثاقته كما تقود لوجوه اقربها تصريح ابنه على الثقه الجليل بوثاقه مشايخه فى اول تفسيره و من اكثرهم روايه ابوه «ابراهيم» بن يحيى له اصل رواه حميد بن زياد عن ابراهيم بن سليمان عنه ست و ليس هو ابن ابى البلاد يحيى لان الشيخ ذكرهما فى ست متصلين و كون الرجال ذا اصل من اماراه القوه و الاعتبار كما نشير الى ذلك فى قسم الضعفاء و كما يفهم من خطبه ست بل عن ابن شهر اشوب ان اصحاب الاصول كلهم ثقات «ابى» بن قيس فى كش علقمه و ابى و الحارث بنو قيس روى يحيى الحمانى قال حدثنا شريك عن منصور قال قلت لابراهيم اشهد علقمه صفين قال نعم و خضب سيفه دمأ و قتل اخوه ابى ابن قيس يوم صفين قال و كان لابى ابن قيس خص من نصب و لفرسه فاذا غزى هدمه و اذا رجع بناه و كان علقمه فقيهاً فى دينه قارئاً لكتاب الله عالماً بالفرائض شهد صفين و اصيبت احدى رجله فعرج منها و اما اخوه ابى فقد قتل بصفين و كان الحرث جليلاً فقيهاً و كان اعور. (۱)

شيخ موسى زنجاني درباره ابراهيم بن هاشم مى گويد:

«ابراهيم» بن هاشم ابواسحاق القمى اصله من الكوفه و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا انه لقي الرضا و الذى اعرف من كتبه النوادر و كتاب قضايا امير المؤمنين قاله الشيخ فى الفهرست و روى بطريقه عن على بن ابراهيم عن ابيه و قال فى اصحاب الرضا بن رجاله ابراهيم بن هاشم القمى تلميذ يونس بن عبدالرحمن انتهى و قال النجاشى بعد عنوانه كالشيخ قال ابو عمر و الكشى تلميذ يونس بن عبدالرحمن من اصحاب الرضا بهذا قول الكشى و فيه نظر ثم ساق نحو الشيخ الى اخره.

قلت و جه النظر فى عود الجار و المجرور الى تلميذ اوالى نفس يونس و هذا اشكال منه على الشيخ بلسان الادب حيث استاد من كلام ابى عمرو كونه من اصحاب الرضا و لم نجد روايته عن الرضا فى شىء من الكتب اما لقائه له كلقاء يونس ابا عبدالله فانه لا يستلزم نعم روى فى بشاره المصطفى باسناده عنه قال حضرت مجلس الرضا و هو بالمدينه فشكا اليه رجل اخاه فانشأ يقول:

اع_ذراخ_اك_على_ذن_وب_هو_است_روغ_ط_على_ع_ى_وب_ه

و اصبر على به_ت_الس_فيهو_لل_زم_ان_ع_ل_ى_خ_ط_وب_ه

ودع الج_واب_ت_ف_ض_لاو_كل_الظلم_الى_حسيه_انتهى

فتامل و قال فى لسان الميزان ابراهيم بن هاشم بن الخليل ابو اسحق القمى اصله كوفى و هو اول من نشر حديث الكوفيين بقم قال ابوالحسن بن بابويه فى تاريخ الرى و قدم الرى مجتازاً و ادرك محمد بن على الرضا و لم يلقه انتهى موضع الحاجة.

و كيف كان فالرجل فى عداد من لم يرو عنهم عنوانه الصدوق فى المشيخه و روى بطريقه عن سعد و الحميرى عنه و عن على عن ابيه و وقع فى طريقه و طريق الشيخ النجاشى الى كثير من الاصول و المصنفات و مع هذا فهو من رجال نواذر الحكمة و لم يستثنه القميون بل الرجل لاغمز فيه من احد ذكره العلامة و ابن داود فى القسم و الباب الاول و عده ممدوحا جماعه و انى لا احسب الرجل الاثقه جليلا عظيم الشأن و اعده فى الصحيح تبعا لجمع من متاخري اصحابنا روى عن جماعه كثيره كياسروابن ابى عمير و ابن محبوب و ابن فضال و يونس و صفوان و حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى و ابى الصلت و الريان بن شبيب و ابن ابى نجران و الريان ابن الصلت و ابراهيم بن ابى محمود و ابراهيم بن الهيثم الخفاف و عمر و بن عثمان و البنظى و ابراهيم بن هديه و سعد بن سعد و اسمعيل بن مهران و صالح بن سعيد و الجهدرى و الحسين بن الحسن و الصفربن دلف و ابى حيون و على بن الحكم و عبدالله بن المغيره و على بن معبد و محمد بن خالد البرقى و عبدالله بن احمد الموصلى و العباس بن معروف و اسمعيل بن مرار و احمد بن عبدالله و ابى محمد الانصارى و داود بن القاسم

الجعفرى و محمد بن يحيى الخزار و جعفر بن محمد بن عبيد و بسطام بن مره و ساحل بن السندى و بكر بن صالح و على بن صدقه و عبدالله بن صالح و حماد بن زياد الازدى و عبدالله بن محمد الهاشمى و القاسم بن يحيى و محمد بن عيسى و محمد بن على التميمى و غيات بن ابراهيم و محمد بن الحسن المدنى و يحيى بن ابى عمران و يوسف بن ابراهيم و موسى بن ابراهيم و عبدالله بن ميمون و محمد بن الفضيل و جمع سواهم و روى عنه ولده الثقة على بن ابراهيم و اكثر و روى عنه مضافا لمن تقدم على بن الحسن بن على بن فضال و محمد بن احمد بن يحيى و الحسن بن متيل و احمد بن اسحاق و احمد بن ادريس و محمد بن يحيى و محمد بن على بن محبوب و الصفار و روى هو حديثاً عن الرضا . كما سمعت انفا و روى حديثاً ايضا عن ابى جعفر الثانى . كما فى اخر باب الفىء والانفال من الكافى و لاجل الحديثين لك ان تعده من اصحاب الرضا و الجواد و قد يوجد فى طرق يسيره روايته عن حماد بن عثمان و هذا عندى منظور فيه و يغلب على الظن التصحيح فى هذه الطرق والله اعلم و مع هذا فالحديث المشار اليه مدرج عندى فى الصحيح. (۱)

ابراهيم بن هاشم از دیدگاه ابن حجر عسقلانى:

«ابراهيم» بن هاشم بن الخليل ابواسحاق القمى، اصله كوفى و هو اول من نشر حديث الكوفيين بقم، قال ابوالحسن بن بابويه فى تاريخ الرى و قدم الرى مجتاز او ادرك محمد بن على الرضا و لم يلقه، روى عن ابى هديه الراوى عن انس و عن غيره من اصحاب جعفر الصادق منهم حماد بن عيسى غريق الجحفة، روى عنه ابنه على و محمد بن يحيى العطار و جعفر الحميرى و احمد بن ادريس و غيرهم، «ابراهيم» بن هاشم، تقدم فى ابراهيم بن ابى صالح. (۲)

اردبیلی مؤلف جامع الرواه درباره ابراهيم بن هاشم القمى چنین می گوید:

- ۱- الجامع فى الرجال، شيخ موسى زنجانى، ص ۷۷/۷۵ چاپخانه پيروز، قم.
- ۲- لسان الميزان، ج ۱، ص ۱۱۸، ابن حجر العسقلانى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، چاپ دوم / ۱۳۹۰ ق، ۱۹۷۱ م.

[ضا. صه. جش. ست] ابو اسحاق اصله كوفي انتقل الى قم و اصحابنا يقولون انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم [صه. جش. ست] تلميذ يونس بن عبدالرحمن من اصحاب الرضا [جخ. صه. جش] عن [كش] تم هذا قول الكشي و فيه نظر و في [صه] و لم اقف لاحد من اصحابنا على قول في القدح فيه و لا- على تعديل بالتنصيص و الروايات عنه كثيره و الارجح قبول قوله و عن الشهيد الثاني ذكر الشيخ رحمه الله تعالى في احاديث الخمس انه ادرك ابا جعفر الثاني «مح».

روى عن ابي جعفر الثاني في [في] في باب الفيء، و الانفال. عنه سعد بن عبدالله في [يب] في باب الصلوه في السفر من ابواب الزيادات في الجزء الثاني و في مشيخه [يه] في طريق ابي حمزه الثمالي و في طريق ابي عبدالله الخراساني و في طريق ابي همام و في طريق عاصم بن حميد. عنه محمّد بن الحسن الصفار في [يب] في باب البينتين يتقابلان و في آخر باب البيئات و في مشيخه [يه] في طريق ابان بن عثمان و في طريق بكر بن محمّد و في [يب] في باب الزيادات في القضايا. عنه محمّد بن علي بن محبوب في باب فضل المساجد من ابواب الزيادات و في باب الزيادات في القضايا و في باب وقت الزكوه. عنه محمّد بن احمد بن يحيى في باب المرابطه في سبيل الله و في هذا الكتاب في ترجمه سدير الصير- في و في [يب] في باب الوديعه و في [يه] في باب ما جاء في اربعة انفس قتلوا رجلا- محمّد بن احمد بن يحيى عن ابي اسحاق عن ابن ابي عمير في [يب] في باب ابتياع الحيوان. عنه عن الحسن بن ابي الحسن الفارسي فيه. عنه محمّد بن يحيى العطار في مشيخه [يه] في طريق منذر بن جيفر و في طريق هشام بن ابراهيم و في طريق ابي الاعز النخاس و في طريق بشير النبال. عنه الحسن بن متيل في [ست] في ترجمه العيص بن القاسم. عنه الحميري في ترجمه محمّد بن قيس البجلي و في ترجمه يونس بن عبدالرحمن و في ترجمه محمّد بن ابي عمير و في مشيخه [يه] في طريقه. سعد بن عبدالله و الحميري جميعاً عن احمد بن محمّد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم في طريق

القاسم بن يحيى. الحسين بن احمد بن ادريس عن ابيه عنه فى طريق اسماعيل بن ابى بريك. (١) عنه على بن الحسن بن فضال فى [يب] فى باب زكوه الذهب مرتين و اخرى فى باب ما يحل لبني هاشم من الزكوه و فى باب الجوب باسرها فى الزكوه. عنه ابنه على بن ابراهيم و هو اظهر من ان يذكر. (٢)

علامه حلى درباره ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمى مى فرمايد:

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق قمى، اصله من الكوفه و انتقل الى قم و اصحابنا يقولون انه اول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا انه لقي الرضا، و الذى اعرف من كتبه كتاب النوادر، و كتاب قضايا امير المؤمنين، اخبرنا بهما جماعه من اصحابنا منهم الشيخ ابو عبدالله محمد بن محمد ابن النعمان المفيد و احمد بن عبدون و الحسين بن عبيدالله (٣)، كلهم عن الحسن بن حمزه بن على بن عبيد (٤) الله العلوى، عن على بن ابراهيم بن هاشم، عن ابيه. (٥)

سيد بحر العلوم در كتاب فوائد رجاله درباره ابراهيم بن هاشم مى فرمايد:

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق الكوفى، ثم القمى، من اصحاب الرضا و الجواد، كثير الروايه، واسع الطريق، سديد النقل، مقبول الحديث، له كتب. روى عنه أجلاء الطائفة و ثقاتها، كأحمد بن ادريس القمى، و سعد بن عبدالله الأشعري، و عبدالله بن

١- كذا و الصواب فديك.

٢- جامع الرواه، ص ٣٨، ش ٥٦، محمد بن على الاردبيلى الغروى الحائرى، چاپ رنگين، ١٣٣٤ ش.

٣- رجال علامه حلى، ص ٢٧، ش ٦، الحسن بن يو سف بن على المطهر الحلى، المطبعه الحيدريه فى النجف الاشرف.

٤- ن: عبدالله: ك.

٥- ن: عبدالله: ك.

جعفر الحميري، و ابنه علي بن ابراهيم، و محمّد بن احمد بن يحيى، و محمّد بن الحسن الصفار و محمّد بن علي بن محبوب، و محمّد بن يحيى العطار. و روى عن خلق كثير، منهم ابراهيم بن أبى محمود الخراسانى و ابراهيم بن محمّد الوكيل الهمداني، و أحمد بن محمّد بن أبى نصر، و جعفر بن محمّد بن يونس و الحسن بن الجهم، و الحسن بن علي الوشا، و الحسن بن محبوب، و حماد بن عيسى، و حنان بن سدير، و الحسين بن سعيد، و الحسين بن يزيد النوفلى، و الريان بن الصلت، و سليمان بن جعفر الجعفرى، و سهل بن اليسع، و صفوان بن يحيى، و عبدالرحمن بن الحجاج، و عبدالله بن جندب و عبدالله بن المغيرة، و عبدالله بن ميمون القداح، و فضاله بن ايوب و محمّد بن أبى عمير، و محمّد بن عيسى بن عبيد، و يحيى بن عمران الحلبي و النضر بن سويد، و غيرهم.

ذكره الفاضلان فى القسم الاول. (١)

و قال العلامة «... و لم أقف لأحد من أصحابنا على قول فى القدر فيه، و لا على تعديله بالتنصيص، و الروايات عنه كثيرة. و الأرجح قبول روايته». (٢)

١- الفاضلان: هما العلامه، و ابن داود الحلينان، راجع: خلاصه الاقوال [٤ داود] ص ٤٠ [برقم ٤٣ طبع طهران دانشگاه. و قد ترجم لابراهيم بن هاشم هذا اكثر المعاجم الرجاليه و هو والد علي بن ابراهيم القمى صاحب التفسير المشهور المطبوع بايران، و يروى عنه: محمد بن الحسن الصفار، و سعد بن عبدالله، و محمد بن احمد بن يحيى، و احمد بن اسحاق بن سعد، و ابنه علي بن ابراهيم القمى، و علي ابن الحسن بن فضال، و محمد بن علي بن محبوب، و محمد بن يحيى العطار و الحسن بن متيل، و عبدالله بن جعفر الحميرى. و ذكر الشيخ محمد امين الكاظمى (فى [هداياه المحدثين] مخطوط : انه وقع فى [الكافى] و تبعه عليه الشيخ فى التهذيب سند صورته هذه: علي بن ابراهيم عن ابيه قال : سألت ابا عبدالله % عن صدقات اهل الذمه و ما يؤخذ منهم الحديث . و هذا غلط بين، و الصواب عن ابيه بن حماد عن حريز بن محمد بن مسلم . و له ذكر فى طريق روايات من لا يحضره الفقيه للصدوق و التهذيب للشيخ الطوسى. راجع جامع الرواه للمولى الاردبيلى [ج ١ ص ٣٨] و انظر تفصيل ترجمه ابراهيم بن هاشم فى [تنقيح المقال] للفقيه الحجّه المامقانى ([ج ١ ص ٣٩ الى ٤٢] و فى مستدرک الوسائل فى الفائده من الخاتمه [ج ٣ ص ٥٥١]

٢- راجع: رجال العلامه القسم الاول [ص ٣ ص ٤ طبع ايران.

و حكى الشيخان (١) عن الأصحاب: انه أول من نشر حديث الكوفيين بـ [قم] (٢).

و حكى النجاشي عن الكشّي: «أنه تلميذ يونس، من أصحاب الرضا _ ثم قال _ : وفيه نظر». (٣) (٤)

و لعل وجهه عدم ثبوت روايه له عن يونس، و أنه لو كان تلميذاً له و خصيصاً به لم يتمكن من نشر الحديث بقم، فان القميين كانوا أشد الناس على يونس. و الظاهر من قول الكشّي: «من أصحاب الرضا». التعلق بيونس. دون ابراهيم، و على الثاني _ فربما كان وجه النظر عدم تحقق روايه لابراهيم عن الرضا، لكن الشيخ في [كتاب الرجال] عدّه في جمله أصحابه (٥) و قال في [الفهرست]: و ذكروا أنه لقي الرضا (٦).

و لعل الأقرب: أنه لقيه، و لم يرو عنه، و انما روى عن الجواد :

ففي [التهذيب] في باب زيادات الخمس: «و روى ابراهيم بن هاشم قال: كنت عند أبي جعفر الثاني، اذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل _ و كان يتولى له الوقف بـ [قم] _ فقال: يا سيدي اجعلني من عشرة آلاف درهم في حل، فان أنفقتها؟ فقال له: انت في حل، فلما خرج صالح، قال أبو جعفر: «يب أحدهم على اموال آل محمّد و أيتامهم و مساكينهم و فقراهم و ابناء سييلهم، فيأخذها ثم يجيء، فيقول: اجعلني في حل!! أتراه ظن أني أقول: لا أفعل؟ و الله ليسألنهم الله تعالى عن ذلك يوم القيامة

١- الشيخان في مصطلح الرجالين النجاشي، و الشيخ الطوسي.

٢- راجع بهذا المضمون: فهرست الشيخ الطوسي [ص ٤] طبع النجف الأشرف س نه ١٣٥٦ ه و رجال النجاشي [ص ١٣] طبع طهران [ايران].

٣- راجع: رجال النجاشي [ص ١٣] طبع طهران، راجع في وجه تنظر الكشّي (: رجال الحج ه المامقاني). [ج ١ ص ٣

٤- كما مر عليك آنفاً حكاية النجاشي عنه.

٥- راجع: ص ٣٦٩ رقم ٣٠ ط النجف ١٣٨١ ه.

٦- راجع: ص ٢٧ رقم ٦ ط النجف سنه ١٣٨٠ ه.

سؤالاً حثيثاً» (١).

و في الكافي: «على بن ابراهيم عن أبيه، قال: كنت عند أبي جعفر الثاني إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل...» الحديث (٢).
و هو صريح في لقائه للجواد، و روايته عنه.

و قد ذكر ابن داود: أنه كان من أصحابه (٣) و لم يذكر ذلك غيره. و لم يحضرنى _ الآن _ روايه له عن الرضا .

و من الغريب ما وقع في الكافي، و التهذيب: من روايه ابراهيم بن هاشم عن الصادق، و الحديث هكذا: «على بن ابراهيم عن أبيه، قال: سألت أبا عبدالله عن صدقات أهل الذمه، و ما يؤخذ من ثمن خمورهم، و لحم خنازيرهم؟ فقال: عليهم الجزية في اموالهم...» الحديث (٤).

و لا ريب في أن ذلك هو بعض السند، و الباقي ساقط. كما يدل ممارسه الحديث و الرجال. و من تصدى لتصحيح ذلك على وجهه، فقد ارتكب شططاً من القول.

و قد روى الشيخ هذا الحديث بعينه في باب الجزية من التهذيب _: «عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن حماد عن حريز عن محمد بن مسلم قال: سألت: أبا عبدالله عن صدقات أهل الذمه..» الحديث (٥) و هو صريح فيما قلناه.

١- راجع: ج ٤ ص ١٤٠ تسلسل ٣٩٧ ط النجف . و يمكن أن يكون الجمع بين طرفي الحديث : انه % جعله في حل من حقه الخاص و حق اهل بيته او من جهة التقية، او الحياء كما يظهر من الحديث و المأخوذ حياء كالمأخوذ غضباً كما يقولون، والمسؤوليه امام الله تعالى من الوجهه العامه، من حيث تجرئه على حقوق غيره من المعوزين . و هذه مسأله كثيره الفروع تبحث في باب الخمس من الموسوعات الفقهيه، و قد ذكر الشيخ (هذه الروايه في الاستبصار [ج ٢ ص ٦٠] طبع النجف الاشرف، و ذكر وجه الجمع ب بينها و بين اخبار الخمس الداله على الرخصه منهم) لشيعتهم في تناوله و التصرف فيه، فراجع ذلك.

٢- اصول الكافي، ج ١، ص ٥٣٨ ط ايران، باب الفء و الانفال و تفسير الخمس.

٣- رجال ابن داود: ٢٠ رقم ٤٣ ط ايران الجديد.

٤- كتاب الزكاه، ط ايران الجديد . و فيه [اهل الجزيه] بدل [اهل الذم ه] و التهذيب / راجع الكافي : ١١٤/٤٣ باب الجزيه طبع النجف الاشرف.

٥- التهذيب ١١٤/٤٣ باب الجزيه تسلسل ٣٣٣ طبع النجف.

قد يوجد في بعض الأسانيد روايه ابراهيم بن هاشم عن حريز و الظاهر: سقوط الواسطه بينهما، و هو حماد بن عيسى، كما هو المعهود من روايته. و أما روايته عن حماد بن عثمان فقد وقع في عده من أسانيد الكافي(١) و التهذيب، مصرحاً بالنسبه، و في جملة منها عن حماد عن الحلبي(٢) و هو حماد بن عثمان، فانه الراوى عن الحلبي.

لكن الصدوق قال _ في آخر مشيخه الفقيه _ : «و ما كان فيه من وصيه أميرالمؤمنين لإبنه محمّد بن الحنفية فقد روته عن أبي رضى الله عنه عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ذكره عن أبي عبدالله، و يغلط اكثر الناس في هذا الاسناد فيجعلون مكان[حماد] بن عيسى: [حماد] بن عثمان. و ابراهيم بن هاشم لم يلق حماد بن عثمان، و انما لقي حماد بن عيسى، و روى عنه».(٣)

و تبعه على ذلك العلامة(٤) و ابن داود(٥) و المحقق الشيخ حسن بن الشهيد الثانى و والده _ على ما حكى عنه _ و غيرهم من اصحاب الفن.

و حمل ما ورد من ذلك _ على كثرته _ على التبديل، أو سقوط الواسطه بن حماد و الحلبي. لا يخلو عن اشكال، و ان كان الأقرب ذلك.

و اختلف الأصحاب في حديث ابراهيم بن هاشم: فقيل: انه حسن و عزا ذلك جماعه الى المشهور، و هو اختيار الفاضلين(٦) و السيدين(٧) و الشيخ البهائى، و ابن

- ١- كما في الكافي ج ١ ص ٤١٠، و ص ٤٤٢، و ج ٢ ص ٤٦٩ و ج ٣ ص ٦٤، و غير ذلك، ط ايران الجديد.
- ٢- كما في اصول الكافي ج ١ ص ٤٥١، و ٥٤٦، و ٥٤٨، ط ايران الجديد، و التهذيب ج ١ ص ٣٦٣ ط النجف.
- ٣- راجع: من لا يحضره الفقيه: ٤/١٢٥ ط النجف سنة ١٣٧٨ هـ.
- ٤- كما في رجاله ص ٤ ط النجف، فانه قال: «و ذكروا انه لقي الرضا...»
- ٥- «من اصحاب الرضا»: ٥. فقد قال في رجاله ص ٢٠ ط ايران.
- ٦- العلامة، و ابن داود منه
- ٧- السيد المصطفى، والا ميرزا محمد.

الشهيد (١) وغيرهم.

و زاد بعضهم ما يزيده على الحسن، و يقربه من الصحة.

ففى [الوجيزه]: «انه حسن كالصحيح». (٢).

و فى المسالك _ فى وقوع الطلاق بصيغه الأمر: «... ان ابراهيم بن هاشم من اجل الاصحاب و اكبر الاعيان. و حديثه من احسن مراتب الحسن» (٣)، و فى عدم التوارث بالعقد المنقطع الا مع الشرط _ بعد نقل حديث أحمد بن محمد بن أبى نصر، و الدال على ذلك _ : «و هو من أجود طرق الحسن، لأن فيه من غير الثقات _ : ابراهيم بن هاشم القمى، و هو جليل القدر كثير العلم و الروايه، و لكن لم ينصوا على توثيقه مع المدح الحسن فيه...». (٤).

و فى شرح الدروس _ فى مسأله مس المصحف _ : «ان حديث ابراهيم بن هاشم مما يعتمد عليه كثيراً، و ان لم ينص الأصحاب على توثيقه لكن الظاهر أنه من أجلاء الاصحاب و عظمائهم، المشار الى عظم منزلتهم و رفع قدرهم فى قول الصادق :

١- هو الشيخ حسن صاحب المعالم، و لعله ذكر ذلك فى المنتقى فراجع، و الشيخ حسن هذا ترجم كما سيأتى فى باب الحاء.

Q له سيدنا

٢- الوجيزه للمجلسى « اول باب الهمزه: ابراهيم ».

٣- المسالك للشهيد الثانى فى شرح الشرايع الجزء الثانى كتاب الطلاق، باب [لو قال: اعتدى و نوى الطلاق] حيث يستدل للقائل بوقوع الطلاق بذلك كابن الجنيد بحسنه الحلبي عن أبى عبدالله %: و انت خير: «) و بروايات اخر، ثم يقول الشهيد « الطلاق ان يقول لها اعتدى او يقول لها انت طالق » بأن الأصحاب يثبتون الأحكام بما هو ادنى مرتبه من هذه الروايات و اضعف سنداً، فكيف بالحسن «. الذى ليس فى طريقه خارج عن الصحيح سوى ابراهيم ابن هاشم، و هو من اجل الأصحاب.

٤- المسالك: جزء كتاب النكاح، نكاح المنقطع ط ايران، و الحديث الذى يستدل به على ثبوت الارث مع تزوج المتعه على نكاح بميراث، و نكاح بغير ميراث: ان اشترطت «: الاشتراط عن الرضا % و قال وهذا الحديث كما دل على ثبوت الارث فيه مع «: قال الشهيد «. الميراث كان، و ان لم تشترط لم يكن «. شرطه، دل على نفيه بدونه. فهو نص فيهما. و هو من اجود طرق الحسن.

«اعرفوا منازل الرجال بقدر روايتهم عنا»^(١). و قال السيد الداماد في [الرواشح]: «الأشهر _ الذى عليه الأكثر _ عد الحديث من جهه ابراهيم بن هاشم ابى اسحاق القمى _ فى الطريق حسناً، و لكن فى أعلى درجات الحسن، التاليه لدرجه الصحه لعدم التنصيص عليه بالتوثيق. و الصحيح الصريح عندى: أن الطريق من جهته صحيح، فأمره اجل و حاله أعظم من أن يعدل بمعدل أو يوثق بموثق»^(٢).

ثم حكى القول بذلك عن جماعه من أعظم الأصحاب، و محققهم^(٣) و عن شيخنا

١- كتاب الدروس الشرعيه فى فق ه الاماميه للشهيد الأول المقتول سنه ٧٨٦ ه، و قد شرح شروحا عديده كامله و ناقصه من قبل كثير من العلماء، كالشيخ جواد الكاظمى تلميذ البهائى و هو مخطوط و المحقق الآغا حسين الخوانسارى المتوفى سنه ١٠٩٩ المسمى ب [مشارق الشموس] و هو مطبوع. و يستعرض شيخنا المحقق الطهرانى فى [الذريعه] لهذا الكتاب شروحا كثيره مطبوعه و مخطوطه و بعضها متقدم عليه. و لقد راجعنا المطبوع منها و هو «بحر العلوم» بعضها متأخر عن عصر سيدنا مشارق الشموس فلم نجد فيه هذه العبارة. و لعل السيد (يشير الى شرح للدروس مخطوط لم نعره عليه.

٢- الرواشح السماويه فى شرح احاديث الاماميه للسيد محمد باقر الداماد (المتوفى سنه ١٠٤١ ه : الراشحه الرابعه ص ٤٨ طبع ايران سنه ١٣١١ ه . ق.

٣- قال بعد كلامه السابق شيخ الطائفه، و نظرائهم و من فى طبقتهم و درجتهم و مرتبتهم من الأقدمين و الأحدثين، شأنهم اجل و خطبهم اكبر من ان يظن بأحد منهم انه قد احتاج الى تنصيص ناص و توثيق موثق، و هو شيخ الشيوخ، و قطب الاشياخ و وتد الأوتاد، و سند الاسناد، فهو احق و اجدر بأن يستغنى عن ذلك، و لا يحوج الى مثله . على ان مدحهم اياه بأنه : اول من نشر حديث الكفويين ب [قم] و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن، لفظه شامله و كلمه جامع [و كل الصيد فى جوف الفر] ثم ما فى [فهرست الشيخ] فى ترجمه يونس بن عبدالرحمن وهو قوله : قال ابو جعفر ابن بابويه : سمعت ابن الوليد : انه يقول: كتب يونس بن عبدالرحمن القمى هى الروايات، كلها صحيحه يعتمد عليها الا من يتفرد به محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس، و لم يروه غيره تنصيص على ان مرويات ابراهيم بن هاشم التى ينفرد هو بروايتها عن يونس صحيحه. و هذا نص صريح فى توثيقه . و بالجملة ، فمسلكى و مذهبى جعل الطريق من جهته صحيحا . و فى اعظم الأصحاب و محققهم من يؤثر فى ذلك سننا اثره، فها شيخنا المحقق الفريد الشهيد قدس الله نفسه الزكيه يقول فى [شرح الارشاد] فى كتاب الايمان : انه لا يمين اللعبد مع مالكه، و هو مستفاد من احاديث، منها صحيحه منصور بن حازم: ان الصادق / قال . قال رسول الله [ص] لا يمين للولد مع والده و لا للملوك مع مولاه، و لا للمراه مع زوجها، و فى طريقها ابراهيم بن هاشم ، و لذلك يعدها اكثر المتأخرين حسنه، و العلامه (قد حكم فى كتبه على عده من اسانيد الفقيه، و التهذيب بالصححه وهو فى الطريق و لهذا عد طريق الصدوق الى كردويه و الى اسماعيل بن مهران مثلا- من الصحاح، و طريقه رضى الله عنه اليهما من ابراهيم بن هاشم . و قال شيخ الطائفه فى [الفهرست]: اصحابنا ذكروا انه لقي الرضا / . و [فى كتاب الرجال] ايضاً اورده فى اصحاب الرضا /، فقال: ابراهيم بن هاشم القمى تلميذ يونس بن عبدالرحمن. و قال فى باب [لم]: اسماعيل بن مزار روى عن يونس بن عبدالرحمن و روى عنه ابراهيم بن هاشم . و فى [التهذيب، و الاستبصار] فى احاديث الخمس : انه ادرك ابا جعفر الثانى / . و ذكر النجاشى فى ترجمه محمد بن على بن ابراهيم

بن محمد الهمدانی : ان ابراهیم بن هاشم روی .«... / عن ابراهیم بن محمد الهمدانی عن الرضا.

البهائي عن أبيه: «انه كان يقول: انى لأستحي أن لا أعد حديثه صحيحاً».(١)

و قال المحقق الاردبيلي في [كتاب الصوم من زبده البيان]: «... و الظاهر أنه يفهم توثيق ابراهيم بن هاشم من بعض الضوابط».(٢)

١- يقال: ان الحاكي ذلك عن الشيخ البهائي عن ابيه، و هو المولى مراد بن على خان التفريشى، المولود سنة ٩٦٥ هـ، و المتوفى سنة ١٠٥١ هـ. في [التعليقه السجديه] التى هى شرح و حاشيه على كت اب [من لا يحضره الفقيه] تأليف الشيخ ابن بابويه الصدوق القمى (و التعليقه السجديه ذكرها شيخنا الطهرانى فى [الذريعه ج ٤ ص ٢٢٤ ٢٢٥]) و قال: ان التفريشى المذكور بعد اتمام شرحه لمن لا- يحضره الفقيه، شرع فى شرح مشيخته على طرق مؤلفه، و اكثر ما نقل فيه من كتاب [تلخيص الأقوال] الميرزا محمد الاسترابادى، و من كتاب [نقد الرجال] لمعاصره السيد مصطفى التفريشى، ثم بعد اتمام شرح المشيخه عمل فهرسا لأسماء الرجال المذكورين فى المشيخه، و رتبهم على الحروف الهجائيه. و لا توجد لدينا فى الوقت الحاضر التعليقه السجديه لنطلع عليها و ان وجدت فى بعض مكتبات العراق. و قد نقل عنها العلام ه المحدث النورى (فى آخر الفائده الخامسه من خاتمه مستدرک الوسائل ج ٣ [ص ١٧] فراجع).

٢- راجع: زبده البيان فى آيات الأحكام [ص ٨٥] طبع ايران سنة ١٣٠٥ هـ. و العبارة هذه مفرع ه على توثيق باسناده عن الباقر. فى الرجل يمرض و يدركه شهر رمضان و يخرج: « ابراهيم هذا فى حديثه عنه وهو مريض ولا يصح حتى يدركه شهر رمضان آخر. قال: يتصدق عن الأول ويصوم الثانى، وان. « كان صح فيما بينهما ولم يصم حتى ادركه شهر رمضان آخر، صامهما جميعاً ويتصدق عن الأول

و عن المحقق البحرانى عن بعض معاصريه: أنه نقل توثيقه عن جماعه و قواه. (١)

و فى الوسائل: «وقد وثقه بعض علمائنا».

و يفهم توثيقه من تصحيح العلامة طرق الصدوق (٢)، و من أول تفسير ولده على بن ابراهيم. (٣)

١- المحقق البحرانى : هو الشيخ ابو الحسن سليمان بن عبدالله الماحوزى الأوالى البحرانى المتوفى س نه ١١٢١ ه، و قد ترجم فى اكثر المعاجم الرجالية، و لعل ما نقله البحرانى عن بعض معاصريه انما نقله فى كتابه [المعراج] فى شرح فهرس الشيخ الطوسى (الذى لم يتم و انما خرج منه باب الهمز ه و باب الباء و التاء المثناه، و لم يزل مخطوطا و لا يوجد لدينا اليوم و يحتمل ان يكون نقل ذلك فى كتابه الآخر [بلغه المحدثين] فى الرجال، و هو على حذو [الوجيزه] للمجلسى الثانى صاحب البحار، [و لا يزال مخطوطاً، و لم يصل بايدينا اليوم ايضاً قال شيخنا الطهرانى فى [الذريع ه ج ٣ ص ١٤٦] البلغه فى الرجال على حذو الوجيزه التى فيها العلامة المجلسى (فى بيان ما يختاره من احوال الرجال، ثقه و ضعفاً، للشيخ ابى الحسن سليمان بن عبدالله الماحوزى الأوالى البحرانى، المتوفى ١٧ رجب سنه ١١٢١ ه، اوله [الحمد لله الذى جعل تفاوت مراتب الرجال و ارتقاءهم على مراتب الكمال] فرغ منه ١٦ ربيع الثانى سنه ١١٠٧ فى قريه [صهيمكان] من اعمال [جهرم] فى المدرسه الشمس يه كما نقل صورته خط المصنف كذلك فى آخر ما رايته من النسخه بخط الشيخ لطف الله بن محمد البحرانى فى سنه ١١٦٥ ه، و اصح من هذه النسخه ما فى خزانه كتب سيدنا ابى محمد الحسن صدرالدين، و هى بخط تلميذ المصنف الشيخ عبدالله السماهيجى الذى توفى سنه ١١٣٥ ه، و لعل كتابتها فى عصر المؤلف، و عليها حواش [منه] كثيره، صرح فيه بان اسمه [بلغه المحدثين] و ذكر فى آخره طريق روايته عن العلامة المجلسى (، عن والده التقى، عن الشيخ البهائى، عن والده الشيخ عزالدين حسين، عن الشهيد الثانى، بالاجازه المفصله منه.

٢- راجع: [ص ١٤٠] من [خلاصه العلامة] طبع ايران.

٣- قال (فى اول تفسيره الذى فى هامشه تفسير الحسن العسكرى % [ص ٤] طبع تبريز سنه ١٣١٥ ونحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى ال ينا، و رواه مشايخنا و ثقافتنا عن الذين فرض الله طاعتهم . و : « اوجب ولايتهم. و لا تقبل الا بهم، وهم الذين وصفهم الله تبارك و تعالى و فرض سؤالهم و الخ. «... الأخذ.

و ظاهره اختيار القول بالتوثيق، و هو خيرُه «التعليقات»^(١) و [الفوائد الطبريه]^(٢) وغيرهما.

و ربما قيل: ان حديثه صحيح، و ان لم يثبت توثيقه، لأنه من مشائخ الاجازة، كأحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، و احمد بن محمد بن يحيى العطار، و محمد بن اسماعيل النيسابوري، و غيرهم ممن لم يوثق في الرجال، و يعد مع _ ذلك _ حديثه صحيحاً، لكونه مأخوذاً من الاصول و ذكر المشائخ لمجرد اتصال السند، لا لكونهم وسائط الرواية.

و يضعف هذا بتصريح الشيخين و السروي^(٣): بأن له كتباً منها _ كتاب النوادر، و غيره، فلعل الروايه مأخوذه منها، فيكون واسطه في النقل.

و قد اضطرب كلام العلامة و الشهيدين، و المحقق الشيخ علي، و صاحب المدارك، و اكثر من يعد حديثه حسناً في ذلك: فتارة يصفونه بـ [الحسن] و هو الغالب في كلامهم، و اخرى بـ [الصحة] و هو ايضا كثير، الا أنه دون الاول.

فالعلامة في «الخلاصه» و صف بـ [الحسن] بطريق الصدوق الى بكير بن أعين، و جعفر بن محمد بن يونس، و حرز بن عبدالله _ في الزكاه _ و ذريح المحاربي، و ريان بن الصلت، و سليمان بن خالد، و سهل بن اليسع و صفوان بن يحيى، و عاصم بن حميد، و عبدالله بن المغيرة، و محمد بن قيس، و معمر بن خلاد، و هاشم الحنات، و يحيى بن حيان، و أبي الأغر النحاس. و السبب في ذلك كله: وجود ابراهيم بن هاشم في السند.^(٤)

١- الظاهر ان المراد: هي [التعليقات] على كتاب الدروس للشهيد الأول، و هي تأليف الشيخ عزالدين الحسن بن الحسين بن مطر الجزائري الأسدي تلميذ الشيخ احمد بن فهد الحلبي المتوفى سنة ٨٤١ هـ و قد توفي المؤلف بعد سنة ٨٤٩ هـ، و هي مخطوطه، و لا توجد لدينا اليوم و قد ذكرها شيخنا الطهراني في [الذريعه]. ج ٤ ص

٢- لم يوصلنا التحقيق الى معرفه كتاب [الفوائد الطبريه] و لا الى معرفه مؤلفه. و لعله من المخطوطات التي لآدره او التالفه و الله العالم.

٣- يقصد: النجاشي، و شيخ الطائفة ه، و ابن شهر آشوب. راجع: [رجال النجاشي ص ١٣] ط ايران و. [فهرست الشيخ ص ٤ رقم ٦ ط النجف] و [معالم العلماء ص ٣ رقم ٣] ط ايران ٢.

٤- راجع: الخلاصه ص ١٣٧ و ١٣٨ ط ايران.

و مع ذلك، فقد وصف بالصحة: الطريق الى عامر بن نعيم القمّي و كردويه الهمداني، و ياسر الخادم، و هو موجود فيها، و الطريق منحصر فيه. (١)

و في التذكرة، و المختلف، و الدروس، و جامع المقاصد: في حديث الحلبي عن الصادق _ في جواز الرجوع في الهبة مادامت العين باقيه _ : الحديث صحيح (٢) _ و في طريقه ابراهيم بن هاشم _ و في غايه المراد _ في عدم الاعتداد بيمين العبد مع مولاه _ : بأن ذلك مستفاد من الاحاديث الصحيحه، منها _ صحيحه منصور بن حازم _ و فيه ابراهيم بن هاشم. (٣)

و في المسالك _ في كتاب الصوم _ : وصف روايه محمد بن مسلم و فيها ابراهيم بن هاشم، بالصحة. (٤)

١- المصدر السابق.

٢- و نص الحديث في مقام الاستدلال على جواز الرجوع بالهبة مادامت العين باقيه كانت الهبة قائمه «راجع: التذكرة للعلامه [ج: ٢ كتاب اله به، المطلب الثاني فيما اليه يرجع « بعينها فله ان يرجع، والا فليس له الواهب]، و مختلف الشيعة للعلامه [ج ٢ ص ٢٩] طبع ايران في آخر مسأله : اختلف علماؤنا في تصرف المتهب... و الدروس الشرعيه للشهيد ص ٢٣٨ ط ايران سنه ١٢٦٩، و جامع المقاصد في شرح القواعد للمحقق الكركي: كتاب الهبه في اوائله .

٣- غايه المراد و نكت الارشاد للشهيد الأول اوائل كتاب الايمان و نذكر تمام الموضوع لتمام الفائدة: قوله (في النذور: و لو نذر الملوک قبل الاذن لم يقع و ان تحرر و لو اجاز المالك فاشكال، لقول: ينشأ « من عموم و جوب الايفاء بالنذر، خرج منه ما اذا منع السيد، فيبقى غيره، و لأن الظاهر ان اذن السيد شرط في اللزوم لا في الجواز و من نص الاصحاب: انه لا يمين للعبد مع مالكة، و هو مستفاد من احاديث: منها صحيحه منصور بن حازم: ان الصادق % قال: قال رسول الله ٩: لا يمين لولد مع والده، و لا لملوك مع... مولاه و لا لامراه مع زو.

٤- مسالك الافهام في شرح شرائع الاسلام للش هيد الثاني باب حكم من استمر مرضه الى رمضان آخر، قال . والذي ذهب اليه الصدوقان و قواه في [الدروس] و دلت عليه الأخبار الصحيحه كخبر زراره و محمد بن مسلم، و غيرهما و جوب القضاء مع الفديه على من قدر على القضاء، فلم يقض حتى دخل رمضان و الروايه التي يشير اليها في المتن هي كما في وسائل الحر ..» الثاني، سواء عزم على القضاء ام لا. العاملي كتاب الصوم، باب حكم من كان عليه شيء من قضاء شهر رمضان، فأدرکه شهر رمضان آخر: محمد بن يعقوب، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه عن ابن ابي عمير، عن حماد، عن حريز، عن محمد بن مسلم، عن ابي جعفر و ابي عبدالله % قال: سألتهما عن رجل مرض فلم يصم حتى ادرکه رمضان آخر قال: ان كان برى ثم توفى قبل ان يدرکه رمضان آخر صام الذي ادرکه، و تصدق عن كل يوم يمد من طعام على مسكين، و عليه قضاؤه، و ان كان لم يزل مريضاً حتى ادرکه رمضان آخر، صام الذي ادرکه، و تصدق. « عن الاول لكل يوم مد على المسكين، و ليس عليه ق.

وفيه (١)، وفي الروضة (٢)، و حواشى الارشاد. (٣)

و القواعد (٤)، كما فى المناهج السويه (٥): التصريح بصحة روايه زرارہ المتضمنه لكون مبدأ الحول فى السخال من حين النتاج، مع وجوده فى الطريق.

و أورد سبطه الفاضل فى [المدارك] سند الحديث، ثم قال: «قال الشارح: إن هذا الطريق صحيح، و ان العمل بالروايه متجه. قال: و ما ذكره: من اتجاه العمل بالروايه، جيد، لأن الظاهر الاعتماد على ما يرويه ابراهيم بن هاشم، كما اختاره علامه فى [الخلاصه] و باقى رجاله ثقات، لكن طريقه الشارح: وصف روايه ابراهيم بالحسن لا الصحه». (٦)

١- اى: فى مسالك الشهيد الثانى فى شرح [شرائع المحقق] راجع: اوائل كتاب الزكاه، تعليقا على قول المحقق لا تعد السخال مع الأمهات.

٢- الروضه للشهيد الثانى فى شرح اللمعه للشهيد الأول. راجع: اوائل كتاب الزكاه التعليق على قول. «و للسخال حول بانفرادها بعد غنائها بالرعى»: المصن

٣- الحواشى على ارشاد الأذهان تأليف علامه الحلى (كثيره اوردها شيخنا الحجه ان فى [ج ٦ ص ١٤ الى ص ١٧] من الذريعه. و لعل المقصود منها هنا حواشى الشهيد الثانى زين الدين (فراجع.

٤- قواعد الاحكام للعلامه الحلى: كتاب الزكاه، الفصل الثانى فى الشرائط الخاصه بالأنعام.

٥- المناهج السويه فى شرح الروضه البهيه شرح اللمعه الدمشقيه، و هو تأليف الفاضل الهندى المولى بهاء الدين محمد بن تاج الدين الحسن بن محمد الاصفهاني، المولود سنه ١٠٦٢ هـ، و المتوفى كما هو مثبت على لوح قبره باصفهان سنه ١١٣٧ هـ، وهو فى اربع مجلدات [مخطوط] ذكره شيخنا الجليل المحقق الطهرانى فى الذريعه [ج ١٣ ص ٢٦٥] فراجع.

٦- راجع: اوائل كتاب الزكاه فى مسألة السوم بعنوان قوله لا سوم فى السخال الا اذا استغنت عن و يدل عليه ما رواه الكلينى عن على بن ..: «الامهات بالرعى. و الحديث الذى اشار اليه فى المتن هو ليس فى»: ابراهيم عن ابيه، عن ابن ابى عمير، عن عمر بن اذينه، عن زرارہ، عن ابى جعفر ./، قال. «صغار الابل شىء حتى يحول عليها الحول من يوم تنت.

و مع هذا فقد وصف السيد في [المدارك] جملة من الأحاديث المشتملة أسنادها على ابراهيم _ بالصحة، و منها _ روايه محمّد بن مسلم في الترتيب بين الرجلين (١) و غيرها. و هو كثير في كتابه.

و قد اتفق لجدّه: من الايراد على من تقدمه في مثل ذلك ثم الوقوع في مثله _ مثل ما وقع له معه فإنه في [المسالك] حكى عن العلامة، و الشهيد، و المحقق الكركي _ في مسأله الهبه _: و صفهم لروايه الحلبي بالصحة. و اعترض عليهم: «بأن الحق أنها من الحسن، لأن في طريقها ابراهيم بن هاشم، و هو ممدوح خاصه، غير معدل. و قد وصفه العلامة في [المختلف] بالحسن في مواضع كثيرة منه موافقاً للواقع.

و العجب من تبعيه هذين الفاضلين له أكثر». (٢)

قلت: و من هذا كلامه، فالعجب من وقوعه في مثل ما أورده على غيره أكثر و أشد، و بالجملة فكلام الجماعة في هذا المقام مضطرب جداً بل لم أجد أحداً منهم استقام على وصف حديث ابراهيم بن هاشم بالحسن _ و لم يختلف قوله _ الا القليل. و منه يظهر أن دعوى الشهرة في ذلك محل نظر و تأمل. نعم، بناء الأ-كثر _ في الا-كثر _ على ذلك، و هو خلاف الشهرة المشهوره. و الجمع بين كلماتهم في ذلك مشكل، فان الحسن _ في اصطلاحهم _ مابين للصحيح.

و قد يتكلف للجمع بحمل «الصحيح» على مطلق الحجة أو نحوه على خلاف

١- قال السيد في المدارك في باب افعال الوضوء بعنوان: قوله: و ليس بين الرجلين ترتيب هو «المشهور بين الاصحاب تمسكاً باطلاق الآيه الشريفه. و نقل عن ابن الجنيد و ابني بابويه: وجوب تقديم اليمنى للوضوء البياني، و عن آخرين: جواز المعيه خاصه. و الأظهر: وجوب الترتيب لا لما ذكروه بل لما رواه محمد بن مسلم في الصحيح عن ابى عبدالله: انه ذكر المسح قال: امسح على. «مقدم رأسك و امسح على القدمين، و ابدأ بالشق الأيمن. و الأمر للوجوب.

٢- الجزء الاول: كتاب الهبه مسأله جواز الرجوع بالهبه ما دامت عينها Q ٢. مسالك الأفهام للشهيد الثاني باقيه. و المقصود من الفاضلين هما. الشهيد الاول، و المحقق الكركي حيث تبعوا العلامة في التذكرة، و «اذا كانت الهبه قائمه فله ان يرجع فيها... الخ، بالصحة»: المختلف في وصف روايه الحلبي القائلة

الاصطلاح مجازاً، أو بحمل «الحسن» على مطلق الممدوح رجال سنده بالتوثيق أو غيره، أو حمل الوصف بالحسن على ما يقتضيه ظاهر الحال في ابراهيم بن هاشم، لفقد النص على توثيقه، و الصحة على التحقيق المستفاد مما له من النعوت.

و هذه الوجوه متقاربه في البعد عن الظاهر. و على الأخيرين تنعكس الشهره و هما _ كالأول _ أولى من حمل الحكم بالصحة على الغلط و الاشتباه، و أولى من الكل: ابقاء كل من اللفظين على معناه، على أن يكون السبب اختلاف النظر و مثله غير عزيز في كلامهم. و بذلك تنكسر سوره الشهره المشتهره.

و قد يفهم من قول العلامة _ طاب ثراه _: «و الأرجح قبول روايته»^(١) و كذا من مناقشه صاحب [المدارك] و غيره في بعض رواياته، كروايته في تسجيته الميت تجاه القبلة، و غيرها _: احتمال عدم القبول: اما لأن اشتراط عداله الراوى ينفى حجيه الحسن مطلقاً، أو لأن ما قيل في مدحه لا يبلغ حد الحسن المعتبر في قبول الروايه.

و هذا الاحتمال ساقط بكلا وجهيه:

أما الأول _ فلان التحقيق أن [الحسن] يشارك [الصحيح] في أصل العداله، و انما يخالفه في الكاشف عنها، فانه في الصحيح هو التوثيق أو ما يستلزمه^(٢) بخلاف الحسن فان الكاشف فيه: هو حسن الظاهر المكتفى به في ثبوت العداله _ على أصح الأقوال. و بهذا يزول الاشكال في القول بحجيه الحسن، مع القول باشتراط عداله الراوى، كما هو المعروف بين الأصحاب.

و أما الثانى _ فالامر فيه واضح، فان الحسن هو أقل المراتب في حديث ابراهيم بن هاشم، و اسباب مدحه و حسن حديثه _ مما هو معلوم أو منقول _ كثيره ظاهره ككونه: شيخاً، فقيهاً، محدثاً، من اعيان الطائفة و كبرائهم و أعاضمهم، و أنه كثير الروايه، سديد النقل، قد روى عنه ثقات الأصحاب و اجلاءهم، و اعتنوا بحديثه، و اكثر عنه

١- انظر خلاصه علامه (ص ٤) طبع ايران.

٢- او في معناه [في ل].

ثقة الاسلام الكلىنى و الصدوق، و الشىخ، و غيرهم، كما يعلم من النظر الى الكافى، و سائر الكتب الاربعه، و غيرها من كتب الصدوق، فانها مشحونه بالنقل عنه أصولاً و فروعاً. و كذا من تفسير ولده الثقة الجليل على بن ابراهيم، فان اكثر رواياته فيه عن أبيه، و قل ما يروى فيه عن غيره. (١)

و قد عرفت: أن العلامه و ابن داود ذكراه فى القسم الاول من كتابيهما، و نص العلامه على قبول روايته.

و ذكر غير واحد من الأعاضم: ان حديثه متلقى بالقبول بين الأصحاب و هذا ظاهر من طريقه الفقهاء فى كتب الفقه _ من كتاب الطهاره الى الديات _ فانهم عملوا برواياته فى جميع الأبواب، و أفتوا بها، بل قدموها فى كثير من المواضع على أحاديث الثقات. و قد حكى الشىخ و النجاشى و غيرهما من الأصحاب: أنه اول من نشر أحاديث الكوفيين ب [قم]. و هذا يقتضى القبول من القميين _ و منهم الجم الغفير من الفقهاء و نقاد الحديث _ بأبلغ الوجوه، فان نشر الحديث لا يتم الا بالاعتماد و القبول.

و مع ذلك، فهو من رجال [نوادير الحكمه] (٢) و لم يستثنه القميون منهم فيمن استثنوا من ضعيف أو مجهول.

هذا كله، مع سلامته من الطعن و القدح و الغمز حتى من القميين و ابن الغضائرى و غيرهم من المتسرعين الى القدح بادنى سبب. و قل ما اتفق ذلك، خصوصاً فى المشاهير. و هذه مزيه ظاهره لهذا الشىخ الجليل.

و لقوه هذه الاسباب و تعاضدها و تأيد بعضها ببعض قالوا: ان حديثه حسن فى أعلى درجات الحسن. و هذا القدر مما لا ريب فيه، و انما الكلام فى توثيقه و صحه حديثه.

١- كما يتضح ذلك لمن يراجع تفسيره المطبوع.

٢- تقدم فى هامش [ص ٣٤٨] المقصود من كلمه [نوادير الحكمه] و انظر ايضا: خاتمه مستدرک الوسائل. [المحدث النورى الفائده الخامسة] ج ٣ ص ٦٥٥ ص ٦٥٦.

و الأصح _ عندى _ : انه ثقه، صحيح الحديث. و يدل على ذلك وجوه الأول _ ما ذكره ولده الثقه الثبت المعتمد[فى خطبه تفسيره المعروف].(١)

فانه قال: «و نحن ذاكرن و مخبرون بما انتهى الينا، و رواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و أوجب ولايتهم» ثم انه روى معظم كتابه هذا عن أبيه _ رضى الله عنه _ و رواياته كلها: حدثنى أبى، و اخبرنى أبى الا النادر اليسير الذى رواه عن غيره.(٢) و مع هذا الاكثار لا يبقى الريب فى انه مراد فى عموم قوله: «مشايخنا و ثقاتنا» فيكون ذلك توثيقاً له من ولده الثقه، و عطف الثقات على المشايخ من باب تعاطف الأوصاف مع اتحاد الموصوف، و المعنى: مشايخنا الثقات. و ليس المراد به المشايخ غير الثقات، و الثقات غير المشايخ، كما لا يخفى على العارف بأساليب الكلام.

الثانى _ توثيق كثير من المتأخرين _ كما سبق النقل عنهم _ و لا يعارضه عدم توثيق الأكثر، لما عرفت من اضطراب كلامهم، و لأن غايته عدم الاطلاع على السبب المقتضى للتوثيق، فلا تكون حجه على المطلع، لتقدم قول المثبت على النافى.

و دعوى حصر الاسباب ممنوعه، فان[فى الزوايا خبايا] و كثيراً ما يقف المتأخر على ما لم يطلع عليه المتقدم. و كذا الشأن فى المتعاصرين. و لذا قبلنا توثيق كل من النجاشى، و الشيخ لمن لم يوثقه الآخر، او لم يوثقه من تقدم عليهما. نعم يشكل ذلك مع تعيين السبب و خفاء الدلاله. لأن اكثر الموثقين هنا لم يستند الى سبب معين، فيكون توثيقه معتبراً.

الثالث _ تصحيح الحديث من اصحاب الاصطلاح كالعلامه و الشهيدين و غيرهما فى كثير من الطرق المشتمله عليه، كما اشرنا الى نبد منها، و لا ينافيه الوصف بـ[الحسن] منهم فى موضع آخر، فان اختلاف النظر من الشخص الواحد فى الشىء

١- راجع تفسيره المطبوع بتبريز سنه ١٣١٥ بهامشه تفسير الامام العسكري ./ ص ٤.

٢- كما يتضح ذلك لمن راجع تفسيره المطبوع.

الواحد كثير الوقوع، و نظر الاثبات مقدم على نظر النفي، و هو _ في الحقيقه _ من باب تقدم المثبت على النافي فانه اعم من اختلافهما بالذات، او الاعتبار.

الرابع _ اتفاق الاصحاب على قبول روايته، مع اختلافهم في حجيه الحسن، و في الاكتفاء في ثبوت العدالة بحسن الظاهر، فلا بد من وجود سبب مجمع على اعتباره يكون هو المنشأ في قبول الكل أو البعض، و ليس الا التوثيق.

الخامس _ ما ذكره الاصحاب في شأنه: «أنه أول من نشر أحاديث الكوفيين بقم». و هذا الوجه _ و ان رجع الى سابقه، فإن التقريب فيه تلقى القميين من اصحابنا أحاديثه بالقبول _ الا _ أن العمده فيه ملا-حظه احوال القميين و طريقتهم في الجرح و التعديل و تضيقهم أمر العدالة، و تسرعهم الى القدح و الجرح و الهجر و الاخراج بأذني ربه. كما يظهر من استثنائهم كثيراً من رجال [نوادير الحكمه] و طعنهم في يونس بن عبدالرحمن مع جلالته و عظم منزلته، و ابعادهم لأحمد بن محمد بن خالد من [قم] لروايته عن المجاهيل، و اعتماده على المراسيل، و غير ذلك مما يعلم بتتبع الرجال، فلو لا أن ابراهيم بن هاشم عندهم بمكان من الثقة و الاعتماد، لما سلم من طعنهم و غمزهم بمقتضى العاده، و لم يتمكن من نشر الأحاديث التي لم يعرفوها الا من جهته في بلدهم. (١)

ومن ثم قال في [الرواشح]: «و مدحهم اياه: بأنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، كلمه جامع، و كل الصيد في جوف الفرا». (٢)

ولعل قول العلامة فيما تقدم نقله عنه: «و لا- على تعديله بالتنصيص» اشاره الى استفاده تعديله منه، فانه حكى ذلك عن الاصحاب، ثم عقبه بهذا الكلام، فان نشر الحديث _ و ان لم يكن صريحاً في التوثيق _ الا- أنه مستفاد منه بالتقريب الذي ذكرناه. و المدار على فهم التوثيق، و ان لم يصرح بلفظه.

١- في كتاب الكافي باب البدع: احمد بن عبدالله العقيلي عن ابراهيم بن هاشم. و في الروايه ما ينهعلى حسن اعتقاده

٢- تقدم آنفاً في هامشنا [ص ٤٥٠ ٤٥١] نقل هذه العبارة عن [الرواشح] في الراشحه الرابعه [ص ٤٨ فراجعها.

و هذه الوجوه التي ذكرناها _ و ان كان كل منها كافياً في افاده المقصود _ الا أن المجموع، مع ما أشرنا اليه من أسباب المدح كنار على علم. (١)

ميرداماد در كتاب الرواشح السماويه در فصل الزاشحه الرابعه درباره ی ابراهيم بن هاشم چنين می گوید:

الاشهر الذى عليه الاكثر عدّ الحديث من جهه ابراهيم بن هاشم ابى اسحاق القمى فى الطريق حسنا و لكن فى أعلى درجات الحسن التاليه لدرجه الصحه لعدم التنصيص عليه بالتوثيق و الصحيح الصريح عندى أنّ الطريق من جهته صحيح فامرّه اجل و حاله اعظم من ان يتعدّل و يتوثق بمعدّل و موثق غيره بل غيره يتعدّل و يتوثق بتعديله و توثيقه اياه كيف و اعظم اشياخنا الفخام كرئيس المحدثين و الصدوق و المفيد و شيخ الطائفه و نظرائهم و من فى طبقتهم و درجاتهم و مرتبتهم من الاقدمين و الاحديث شأنهم اجلّ و خطبهم اكبر من ان يظن باحد منهم انه قد حاج الى تنصيص ناصّ و توثيق موثق و هو شيخ الشيوخ و قطب الاشياخ و وتد الاوتاد و سند الاسناد فهو احق و اجدر بأن يستغنى عن ذلك و لا يحوج الى مثله على أنّ مدحهم اياه بأنّه اوّل من نشر حديث الكوفيين بقم و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن لفظه شامله و كلمه جامع و كل الصّيد فى جوف الفرائم ما فى فهرست الشيخ فى ترجمه يونس بن عبدالرحمن و هو قوله قال ابو جعفر بن بابويه سمعت ابن الوليد انه يقول كتب يونس بن عبدالرحمن التى هى الروايات كلها صحيحه يعتمد عليها الا ما يتفرد به محمّد بن عيسى بن عبيد عن يونس و لم يروه غيره تنصيص على ان مرويات ابراهيم بن هاشم التى ينفرده هو بروايتها عن يونس صحيحه و هذا نص صريح فى توثيقه وبالجملة فمسلكى و مذهبي جعل الطريق من جهته صحيحا و فى اعظم الاصحاب و محققهم من

١- رجال سيد بحر العلوم ، ص ٤٣٨/٤٦٥ معروف به فوائد رجاليه، چاپ آداب ، نجف، چاپ اول ١٣٨٥ ق.

يؤثر في ذلك سنناً اثرته و يتسنّ بسنه استريتها فيها شيخنا المحقق الفريد الشهيد قدس الله نفسه القدسيه الزكيه يقول في شرح الارشاد في كتاب الايمان انه لايمين للبعد مع مالكة و هو مستفاد من احاديث منها صحيحه منصور بن حازم أنّ الصادق قال قال رسول الله ﷺ «لا- يمين للولد مع والده و لا- للمملوك مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها» و في طريقها ابراهيم بن هاشم و لذلك يعدّها اكثر المتأخرين حسنه و علامه قد حكم في كتبه على عدّه من اسانيد الفقيه و التهذيب بالصحّه و هو في الطريق و لهذا عدّ طريق الصدوق الى كردويه و الى اسماعيل بن مهران مثلاً- من الصّحاح و طريقه .اليهما من ابراهيم بن هاشم و قال شيخ الطائفة في ست اصحابنا ذكروا انه لقي الرضا و في كتاب الرجال ايضا اورده في اصحاب الرضا فقال ابراهيم بن هاشم القمّي تلميذ يونس بن عبدالرحمن و قال في باب ام اسماعيل بن مرار روى و عن يونس بن عبدالرحمن و روى عنه ابراهيم بن هاشم و في التهذيب و الاستبصار في احاديث الخمس أنّه ادرك ابا جعفر الثاني و ذكر النجاشي في ترجمه محمّد بن علي بن ابراهيم بن محمّد الهمداني ان ابراهيم بن هاشم روى عن ابراهيم بن محمّد الهمداني عن الرضا قلت نعم و لكنّه نصيص بيونس بن عبدالرحمن و تلميذ له ثم بقي هناك شيء و هو أنّه ربّما وردت في روايه ابراهيم بن هاشم عن ابي عبدالله مشافهه من غير واسطه و في كتابي الأخبار التهذيب و الاستبصار محمّد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه قال سالت ابا عبدالله عن صدقات اهل الدّمه و ما يؤخذ من ثمن خمورهم و لحم خنازيرهم و ميتهم قال عليهم الجزيه في اموالهم الحديث فبعض من عاصرناه ممّن قد فاز بسعاده الشهاده في دين الله قد استبعد ذلك اشدّ الاستبعاد و قال فيما له من الحواشي على التهذيب أنّ هذا مرسل فان ابراهيم بن هاشم ذكروا انه لقي الرضا و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن و يونس م ضا امام رضا و في دان ابراهيم بن هاشم اصله كوفي انتقل الى قم و كش و سيأتى انه روى ابراهيم بن هاشم قال كنت عند ابي جعفر الثاني فروايته عن ابي عبدالله بغير واسطه لا تخلو من بعد و نحن نقول الارسال في الروايه بلفظ السؤال حيث يقول

الراوى سأئته عن كذا فقال كذا ساقط عن درجه الاحتمال و انما يكون من المحتمل لو كان عن ابيه عن ابى عبدالله و ما استبعده ليس من البعد فى شىء اليس ابو عبدالله قد توفى سنه ثمان و اربعين و مائه و هى بعينها سنه ولاده مولانا الرضا و قبض ابو الحسن الرضا بطوس سنه ثلث و مأتين و مولينا الجواد إذ ذاك فى تسع سنين من العمر فيمكن ان يكون لابراهيم بن هاشم اذ يروى عن مولينا الصادق عشرون سنه من العمر ثم يكون قد بقى الى زمن الجواد فلقبه و روى عنه من غير بعاد.(١)

مرحوم مامقانى در كتاب تنقيح المقال درباره إبراهيم بن هاشم القمى مى فرمايد:

[الترجمه: (٢)]

- ١- الرواشح السماويه فى شرح الاحاديث الاماميه، ص ٥٠/٤٨ مير محمد باقر حسيني مرعشى داماد، كتابخانه آيه الله العظمى مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٥ ق.
- ٢- مصادر الترجمة: رجال الشيخ: ٣٦٩ برقم ٣٠، رجال النجاشى: ١٣٠ برقم ١٧، الخلاصه: ٤ برقم ٩، رجال ابن داود: ٩٤٢٠ برقم [١٥٨]، ملخص المقال فى قسم الحسان، / برقم ٤٣، نقد الرجال: ١٥ برقم ١٣٠ [المحققه ١٠٤١]، الوسيط المخطوط: ١٦ من نسختنا، مجمع الرجال / فهرست الشيخ: ٢٧ برقم ٦، تكمله الرجال ١٣٨١ برقم [٢٢] [المخطوط: ١٨٠ برقم ٩٠٣]، وسائل الشيعه / ٣٨، حاوى الأقوال ١ / ٨٠/١، جامع الرواه ١١٨١ برقم [٩٢]، منهج المقال: ٢٩، إتيان المقال: -٢١٣ / ٢٠٤ / ١٢٤ برقم ٤٩، منتهى المقال: ٢٨ [المحققه ١٥٨]، معراج أهل الكمال المخطوط: ٨٧ من نسختنا [المحققه: ٨٦ برقم [٢٩]، شرح مشيخه من لا ٢٣، و رجال السيد بحر / يحضره الفقيه للمجلسى الأول المخطوط: ١١ من نسختنا، روضه المتقين ١٤ / ٤٤٥، حواشى الشهيد الثانى على الخلاصه: ٦، الرواشح السماويه: ١٤٦، الوجيزه: ١٤٣ [رجال / العلوم ١ / ٤، فلاح / ١٤، تفسير على بن إبراهيم القمى ١ / المجلسى: ١٤٦ برقم [٥٢]، الشهيد الثانى فى المسالك ٢، ٢٩ / السائل: ١٤٦، تعليقه التفريشى على الصحيفه السّ جاديه، والتذكرة ٢ كتاب الهبه، المختلف ٢ / ٧٩، الروضه البهيه فى شرح / الدروس: ٢٣٨، جامع المقاصد و غايه المراد كتاب النذور، المسالك ٢٦ الطبعة الحجرية، حواشى الارشاد للشهيد الثانى قواعد العلامه كتاب الزكاه، المناهج / اللمعه الدمشقيه ٢٠١٢، كامل / ١٢٥، منتقى الجمان ٢ / السويه للفاضل الهندى، المدارك: ٣٣، الفقيه قسم المشيخه ٤، ١٧٤ و ٣١٦ / ١١٨ برقم ٣٦٧، معجم رجال الحديث ١ / الزيارات: ٢٤ باب ٦ حديث ١، لسان الميزان ١ / ٩٣ / ٢١، ١٥ / ٢١

قد عدّه الشيخ فى رجاله من أصحاب الرضا، و قال: إنّه تلميذ يونس بن عبدالرحمن انتهى.

و كنيته على ما فى كلام النجاشى (١)، والخلاصه (٢)، وابن داود (٣)، و.. غيرهم (٤): أبو إسحاق.

وصرّحوا أيضاً هؤلاء بأنّ أصله كوفى، انتقل الى قم.

كما صرّحوا _ كالشيخ فى رجاله _ بأنّه تلميذ يونس بن عبدالرحمن.

و قال فى الفهرست (٥): إبراهيم بن هاشم رضى الله عنه أبو إسحاق القمى، أصله من الكوفه، و انتقل الى قم، و أصحابنا يقولون: إنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنّه لقي الرضا، و العذى أعرّف من كتبه كتاب النوادر، و كتاب القضايا لأمير المؤمنين (٦)؛ انتهى.

١- رجال الشيخ الطوسى (: ٣٦٩ برقم ٣٠

٢- الخلاصه: ٤ برقم ٩.

٣- رجال ابن داود: ٢٠ برقم ٤٣.

٤- كما فى نقد الرجال، و ملخّص المقال فى قسم الحسان، و الفهرست، و التكملة، و الوسيط المخطوط باب الالف من نسختنا، و مجمع الرجال، و جامع الرواه، و لسان الميزان، و الحاوى، و رجال الوسائل، و منتهى المقال، و منهج المقال.. و غيرها

٥- الفهرست: ٢٧ برقم ٦.

٦- فى المصدر: قضايا أمير المؤمنين.

و قال النجاشي (١): قال أبو عمرو الكشي: تلميذ يونس بن عبدالرحمن، من أصحاب الرضا، هذا قول الكشي، وفيه نظر.

و أصحابنا يقولون: أول من نشر حديث الكوفيين بقم هو، له كتب، منها: النوادر، و كتاب قضايا امير المؤمنين . انتهى ما أهمنا من كلام النجاشي.

و لم أفهم أنّ نظره في كونه من أصحاب الرضا أو فيه (٢)، و في كونه تلميذ يونس بن عبدالرحمن، كما لم أفهم وجه نظره، فإنّ كلّاً من كونه تلميذ يونس (٣)، و كونه من أصحاب الرضا بمّا صرّح به جمع (٤)، ولا وجه للمناقشه فيه.

و على كلّ حال: فإن أراد الأول أمكن وجه نظره شيئاً من أمرين:

أحدهما: أنّ الحكم بكونه تلميذ يونس بن عبدالرحمن ينافي ما ذكروا من نشره أخبار الكوفيين بقم، لكون يونس مطعوناً فيه عند القميين، كما يظهر ممّا ذكره شيخ الطائفة في رجاله من أصحاب مولانا الكاظم في ترجمه يونس قال (٥): ضَعَفَه القمّيون. انتهى.

١- ١١٨ برقم ٣٦٧ قال: إبراهيم بن هشام بن الخليل / ١. رجال النجاشي : ١٣ برقم ١٧ . و في لسان الميزان ١ أبو إسحاق القمي، أصله كوفي، و هو أول من نشر حديث الكوفيين بقم، قال أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الري : و قدم الري مجتازاً، و أدرك محمّد بن علي الرضا % . ولم يلقه، روى عن أبي هذبه الرواي عن أنس، و عن غيره من أصحاب جعفر الصادق % . منهم حماد بن عيسى غريق الجحفة ، روى عنه ابنه علي، و محمّد بن يحيى العطار، و جعفر الحميري، و أحمد بن إدريس، و غيرهم . أقول: قوله: [و لم يلق محمّد بن علي %] خطأ ظاهر لأنّه ثبت أنّه لقيه و روى عنه
٢- في الطبعة الحجرية أوقيه.

٣- صرّح بكونه تلميذ يونس جمع منهم : الشيخ في رجاله : ٣٦٩ برقم ٣٠ : إبراهيم بن هاشم القمي تلميذ يونس بن عبدالرحمن، و ابن داود في رجاله : ٢٠ برقم ٤٣ ، والعلامة في الخلاصه : ٤ برقم ٩، و تبع هؤلاء غيرهم من علمائنا الرجاليين.

٤- في الفهرست : ٢٧ برقم ٦: و ذكروا أنّه لقي الرضا %، و كذا قاله في الخلاصه: ٤ برقم ٩. و عدّه الشيخ في رجاله: ٣٦٩ برقم ٣٠ من أصحاب الرضا % ... و غيرهم.

٥- رجال الشيخ: ٣٦٤ برقم ١١ بلفظه.

و فى أصحاب مولانا(١) الرضا : طعن عليه القميون. انتهى.

و الظاهر أنّ مطعونه الأستاذ عند أهل الحديث لا يلائم قبول الأحاديث من تلميذه، المستفاد من قولهم: إنه أول من نشر أحاديث الكوفيين بقم.

فقوله: و أصحابنا يقولون.. إشاره الى وجه النظر.

و أنت خبير بما فيه؛ ضروره أنّ منافاه قبولهم لرواياته، لطعنهم فى يونس، كما يرتفع بإنكار كونه تلميذ يونس، فكذا يرتفع لشده وثوقهم بالتلميذ، و تحقق عدالته عندهم على وجه تقبل روايته حتى عن المطعون فيه، لكشف تقواه عن صحه الخبر عنده، فكون أستاذه مطعوناً فيه يقوى عدالته و وثاقته عندهم، و لا يثبت انتفاء التلمذ.

ثانيهما: أنّ مقتضى كونه من تلامذته، هو كون روايته عنه بغير واسطه. ومقتضى التتبع فى الكافى وغيره روايته عن يونس بواسطه كثيراً، مثل روايته عن إسماعيل بن مزار فى باب استبراء الحائض(٢)، و فى باب المرأه ترى الدم و هى جنب(٣) فى أسانيد متعدده، و روايته عن محمد بن عيسى، عن يونس، فى باب إخراج روح المؤمن و الكافر(٤)، و روايته عن رجاله، عن يونس، فى باب تحنيط الميت(٥)، و روايته عن غير واحد، عن يونس، فى باب السنه فى حمل الجناهه(٦) الى غير ذلك من الموارد الكثيره

١- رجال الشيخ: ٣٩٤ برقم ٢.

٢- ٨٠ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار وغيره، عن يونس، / ٢. راجع الكافى ٣ عمّن حدثه، عن أبى عبدالله ./...

٣- حديث ٢: على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن عبدالله بن سنان، / ٣. فى الكافى ٣ عن أبى عبدالله ./... و حديث ٣: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مزار، عن يونس، عن سعيد بن يسار قال: قلت لأبى عبدالله ./...

٤- حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن إدريس / ٤. فى الكافى ٣ القمى قال: سمعت أبا عبدالله ./...

٥- فى الكافى ٣/١٤٣ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن رجاله، عن يونس، عنهم ./...

٦- ٨ حديث ١: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن غير واحد، عن يونس، عن على بن / ٦. فى الكافى ٣ يقطين، عن أبى الحسن موسى.

التي روى فيها إبراهيم هذا عن يونس بتوسط رجل، بل روايته عنه بالواسطة أكثر من روايته عنه بلا واسطه. و مقتضى كونه تلميذه روايته عنه من غير واسطه، فرواياته عنه بواسطة تنافي دعوى كونه تلميذه.

و أنت خبير بما فيه: ضروره أنّ كونه تلميذه لا ينافي كونه تلميذ غيره أيضاً، فروايته مقداراً من الأحاديث عنه بلا واسطه كافٍ في صدق كونه تلميذه غير مناف لروايته عنه بواسطة غيره جمله أخرى من الأحاديث.

و إن أراد النجاشي النظر في الثاني _ و هو كونه من أصحاب الرضا _ كما يظهر من الشيخ بعدم جزمه بذلك، حيث نسب الى أصحابنا ذكرهم أنّه لقي الرضا، و إن عدّه من أصحابه، من غير تردد في رجاله، فوجه النظر منع كونه من أصحابه، كما يستفاد من قوله (١).

في ترجمه محمّد بن علي بن إبراهيم الهمداني: إنّ إبراهيم بن هاشم، روى عن إبراهيم بن محمّد الهمداني، عن الرضا، انتهى (٢).

بل قد يروى عنه بواسطتين، بل ثلاث وسائط، مثل روايته في باب النوادر، من نكاح الكافي (٣) عن ابن أبي عمير، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي الحسن الرضا.

و أنت خبير بما في وجه النظر هذا أيضاً: ضروره أنّ كونه من أصحاب الرضا لا يستلزم أن يكون جميع رواياته عن الرضا، بل ما سمعه منه يرويه

١- أي النجاشي. [منه!].

٢- رجال النجاشي: ٢٦٤ برقم ٩٢٢ قال: محمّد بن علي بن إبراهيم بن محمّد الهمداني روى عن أبيه، عن جدّه، عن الرضا. ... و روى إبراهيم بن هاشم، عن إبراهيم بن محمّد الهمداني، عن الرضا. ٧٩ من المشيخه: و ما كان فيه عن إبراهيم بن محمّد الهمداني؛ فقد روايته عن أحمد بن زياد / والفقيه ٤ بن جعفر الهمداني رضى الله عنه، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إبراهيم بن محمّد الهمداني. ...

٣- حديث ٧: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن علي بن أبي حمزه، قال: / في الكافي ٥ قلت لأبي الحسن الرضا. ... و لم نجد فيه [عن علي بن الحكم].

بلاواسطه. و ما سمعه بواسطه واحده يرويه كذلك، و ماسمعه بواسطه اثنين أو ثلاثه يرويه كذلك. فتبين ممّا ذكرناه أنّ النظر في كلّ من كونه تلميذ يونس، و كونه من أصحاب الرضا محلّ نظر. و أنّ ما ذكروه من كونه تلميذ يونس، و كونه من أصحاب الرضا ينبغي تصديق ناقله الثقة _ و هو الشيخ ..

غيره في الأمرين جميعاً (١) _ ولا- ينافي عدّه إياه في رجاله من أصحاب الرضا بقوله في الفهرست: ذكروا أنّه لقي الرضا . الكاشف عن عدم جزمه بذلك: ضروره تأخر الرجال عن الفهرست كما يكشف عنه قوله في مواضع من رجاله: إنّ لفلان كتباً ذكرناها في الفهرست، و حينئذ فيكون قد تحقّق عند تصنيفه ما لم يتحقّق عنده عند تصنيف الفهرست.

والعجب كلّ العجب من السيد صدر الدين و العلّامة الطباطبائي (٢) □ حيث احتملا- كون قوله: من أصحاب الرضا .: وصفاً ليونس: فإنّه خلاف سوق العبارة أولاً، و خلاف ما هو المعلوم من كون إبراهيم هذا ممّن أدرك الرضا و روى عنه؛ ثانياً.

ولا خلاف لأحد في ذلك، إنّما الكلام في أمرين:

أحدهما: إنّ ابن داود (٣) نسب الى الكشي . كون إبراهيم هذا من أصحاب الجواد ، و لم ينقل عن غيره ذلك.

١- أقول: روى عن كثير من المشايخ يتجاوز عددهم عن مائه و ستين راوٍ، و رواياتهم مبثوثة في الكتب الأربعة و سائر المصادر الحديثية، و رواياته تربو على سته آلاف روايه، و مع ذلك لم نظفر على روايه واحده له عن يونس، ولا عن الرضا %، و هذا يوجب التوقف فيما ذكره الشيخ (، نعم لا نكذب ذلك، بل نتوقف عن تصديق ذلك، و نحتمل أن تكون له روايه عنهما لم نظفر بها، والله العالم. و من الغريب أنّ الشيخ لم يذكر المترجم في أصحاب الإمام الجواد %، مع أنّه أدرك الإمام % و روى عنه

٢- في فوائد الرجال المعروفة ب: رجال السيد بحر العلوم ١/٤٤٥.

٣- رجال ابن داود: ٢٠ برقم ٤٣.

لكن رواياته عنه كثيره يقف عليها المتتبع. و من جملتها ما فى أواخر باب الفىء والأنفال من أصول الكافى (١)، و ما فى أواخر باب زيادات الخمس من التهذيب (٢)، و غيرهما.

و يأتى نقل الروايه المذكوره فى ترجمه صالح بن محمّد بن سهل إن شاء الله تعالى.

الثانى: إنّه ربّما ادّعى بعضهم روايه إبراهيم _ هذا _ عن الصادق إمام فى التهذيب (٣) فى زيادات باب الأنفال، عن الكلينى عن على بن إبراهيم، عن أبيه (٤)؛ قال: سألت أبا عبدالله عن صدقات أهل الذّمّه.. الحديث.

و هكذا رواه فى الكافى (٥) و ذلك من الغرائب. و لذا استظهر الشهيد الثانى فى محكّى حواشيه (٦) إرسال هذه الروايه، معللاً بأنّ إبراهيم من أصحاب الرضا، و هو

١- ٥٤٨ حديث ٢٧: على بن إبراهيم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثانى. / إذا [كذا، و / الكافى ١ الظاهر: إذ] دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل و كان يتولى له الوقف بقمّ.. إلى آخره.

٢- التهذيب ٤/١٤٠ حديث ٣٩٧: و روى إبراهيم بن هاشم، قال.. كنت عند أبي جعفر الثانى.. بالمتن المتقدّم.

٣- حديث ٣٧٩ هكذا: محمّد بن يعقوب، عن / أقول فى نسختنا من التهذيب طبع النجف الأشرف ٤ على بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حر يز، عن محمّد بن مسلم، قال: سألت أبا عبدالله. / عن صدقات أهل الذّمّه.. ولم أجد روايته إبراهيم بن هاشم، عن أبي عبدالله. / و يظهر أنّ نسخه هذا المدعى من التهذيب كانت مغلوطة، فراجع.

٤- فى الأصل رمز على هالسلام: و هو سهو.

٥- ليس فى نسختنا من الكافى طبعه ايران روايه إبراهيم بن هشام عن أبي عبدالله. / بلا واسطه، و الروايه ٥٦٨ حديث ٥: على بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن / التى أشار إليها هى فى الكافى ٣ حر يز، عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا عبدالله عن صدقات أهل الجزيه... ففى الكافى: عن صدقات أهل الذّمّه و هنا: عن صدقات أهل الجزيه.. و مع أنّ الروايين متحدثان سنداً و متنّاً، ففى اختلاف و هى زياده [ابن عيسى] هنا مع عدم وجود هذا الاسم فى سند الكافى، و هناك [أهل الذّمّه] و هنا [أهل الجزيه] و هذا الاختلاف و إن كان لا يضرّ بوحده الروايه إلّا أنّه يكشف عن غلط النسخه التى فيها روايه المترجم عن الصادق. / بلا واسطه، فتفطن.

٦- [٢١٣] برقم [٩٢ / ٦]. حاشيه الشهيد الثانى على خلاصه العلامه: ٧ و حكاها عنه فى منته يالمقال: ٢٦ [المحقّقه

تلميذ يونس، و هو من أصحاب الكاظم و الرضا، مع أنّ إبراهيم روى عن الجواد أيضاً، فروايته عن الصادق لا تخلو من بعد.

وردّه الداماد فى محكى الرواشح(١) بأنّ: الصادق توفى سنة ثمانيه(٢) و أربعين و مائه. و هى بعينها سنة ولاده الرضا، و توفى سنة ثلاث و مائتين، و الجواد إذ ذلك فى تسع سنين من العمر، فيمكن أن يكون لإبراهيم _ إذ يروى عن الصادق _ عشرون سنة، ثمّ يكون قد بقى الى زمن الجواد من غير بعد. انتهى.

وردّهما الفاضل الحائرى فى المنتهى(٣) بقوله: نحن فى غنيه ممّا تكلفه المحققان المذكوران كلاهما، والدعوى المذكوره فى حيز المنع؛ لأنّ الروايه المذكوره بعينها حرفاً فحرفاً من دون تغيير حرف مرويه فى الكافى، فى باب صدقه أهل الجزيه، بل فى التهذيب أيضاً فى باب الجزيه، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن محمّد بن مسلم، قال: سألت أبا عبد الله . عن صدقات أهل الجزيه(٤).. الحديث. انتهى.

فتبين أنّ ما فى زيادات باب الأنفال من السند من غلط النسخ، و أنّ إبراهيم _ هذا _ لم يرو عن الصادق بغير واسطه، بل تتبّع الأخبار بأنّ رواياته عن الصادق بكلّها بوسائط ثلاث، أو واسطتين. ولا تحضرنا روايه واحده له عنه .

١- الرواشح السماويه الراشحه الرابعه : ٥٠، و قال فى صفحه: ٤٩ : ثمّ بقى هناك شىء .. إلى أن قال : و فى كتابى الأخبار : التهذيب والاستبصار : محمّد بن يعقوب، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، قال : سألت أبا عبد الله .% ... إلى أن قال : فبعض من عصرناه ممّن فاض بسعاده الشهاده فى دين قد استبعد ذلك .. ثمّ ذكر دفع الاستبعاد.. فراجع.

٢- كذا، والظاهر: ثمانى.

٣- [٢١٧ ٢١٨ / ٣. منتهى المقال : ٢٨] المحققه ١

٤- فى المصدر: أهل الذمه

بواسطه واحده، فضلاً عن روايته عنه بغير واسطه.

مضافاً الى أنّ المنقول من بعض نسخ التهذيب، في زيادات باب الأنفال، ذكر السند على ما سمعته من باب جزيه الكافي، فيكون سقوط الواسطه من غلط النسخه محققاً.

هذا كلّه هو الكلام في بعض ترجمه الرجل.

و أما ما هو العمده من الكلام في وثاقته فشرح المقال فيه: أنّه قد اضطربت كلمات الأصحاب في الرجال والفقّه في ذلك، بل قد اتّفق اختلاف كلام شخص واحد في كتابين، بل في كتاب واحد في مقامين، لكن هذا الخلاف بعد اتّفاقهم على كونه إمامياً ممدوحاً، و عدم قدح أحد من الأصحاب فيه بوجه، كما صرّح بذلك جمع من جهابذه الفنّ.

و كيف كان، فالمتحصّل منهم فيه أقوال: إحداها: أنّه حسن، عزى ذلك الى السيدين (١)، والفاضلين (٢)، والشهيد (٣)، والشيخ البهائي (٤)، و.. غيرهم. بل ادّعى جمع (٥) أنّه المشهور، ولى في النسبه الى هؤلاء نظر: ضروره أنّ العلّامه والشهيد ممّن لا يعمل بالحسن و هما قد عملا برواياته، و عدّه في الخلاصه (٦) في قسم المعتمدين.

١- السيدان: هما باصطلاح علماء الرجال: السيد مصطفى التفرّيشي مؤلّف نقد الرجال، و السيد بحر العلوم في الفوائد.

٢- الفاضلان: هما العلّامه الحلّي، و ابن داود مؤلّف الرجال، هذا باصطلاح علماء الرجال.

٣- والشهيد يطلق بلا قيد على الشهيد الأوّل ولم أظفر على كلامه و ظفرت على كلام الشهيد الثاني في المسالك ١/٥٤٣ سطر ٢٠ في قوله: قوله إنّ الزيادة على النصّ على تقدير اشتراط الإرث.

٤- قال: و عن شيخنا البهائي عن أبيه أنّه كان / ٤. والشيخ البهائي نقل عنه السيد بحر العلوم في رجاله ١ يقول: إنّني لأستحي أن لا أعدّ حديثه صحيحاً.

٥- قال السيد الداماد في الرواشح في الراشحه الرابعه: ٤٨: الأشهر الذي عليه الأكثر عدّ الحديث من جهه ١٨٧ التنبيه الأوّل - ١٦٢ / إبراهيم بن هاشم أبي إسحاق القمّي في الطريق حس ناً. انظر: مقياس الهدايه ١ و ما علّق عليه هناك.

٦- الخلاصه: ٤ برقم ٩ في القسم الأوّل المختص بالمعتمدين في الروايه.

ثانيها: أنه حسن كالصحيح (١)، اختاره الفاضل المجلسي في الوجيزه (٢) وهو الذي نطق به جمع كثير من الفقهاء، سيما الأواخر في الفقه (٣)، كما لا يخفى على المتتبع. و معنى كونه حسناً كالصحيح، لزوم العمل بحديثه حتى ممن لا يعمل بالحسان، و حينئذٍ فيألى هذا القول يرجع ما فى الخلاصه من قوله: لم أقف لأحد من أصحابنا على قول فى القدح فيه، و لا على تعديله بالتصيص، و الروايات عنه كثيره، و الأرجح قبول قوله. انتهى.

ثالثها: أنه صحيح، و هو الذى قواه جمع من الأواخر، منهم: العلامة الطباطبائى (٤) و هو الحقّ الحقيق بالقبول.

و قد وقع الاستدلال على ذلك بوجه:

الأول: التوثيق: نصّاً فى كلام على ابنه فى تفسيره (٥)، و ابن طاوس، و غيرهما. قال السيد رضى الدين بن طاوس (٦) فى الفصل التاسع عشر من كتاب فلاح السائل (٧)،

١- لاحظ تعريف المصطلح فى مقباس الهدايه ١/١٥٧.

٢- الوجيزه: ١٤٣ [رجال المجلسي: ١٤٦ برقم ٥٢] قال:.. وابن هاشم القمى حسن كالصحيح.

٣- ٩: وفى شرح الدروس فى مسأله مسّ المصحف: إنّ حديث / ٣. وقال فى رجال السيد بحر العلوم ١ إبراهيم بن هاشم ممّا يعتمد عليه كثيراً، و لم ينصّ الأصحاب على توثيقه، لكن الظاهر أنّه من أجلاء إعرفوا منازل «: / الأصحاب و عظمائهم، المشار إلى عظم منزلتهم، و رفع قدرهم، فى قول الصادق . تجد الروايه فى الكشّى: ٣ حديث ١. «الرجال بقدر روايتهم.

٤- ٤٦٢ قال رحمه الله تع الى: والأصحّ عندى أنّه ثقّه / فى فوائده المعروفه ب: رجال السيد بحر العلوم ١ صحيح الحديث، و يدلّ على ذلك وجوه.. ثمّ ذكر خمسه وجوه.

٥- تفسير القمى ١/٤.

٦- قد منّ الله سبحانه و تع الى على عبده الضعيف بالعثور على ذلك قبل أربعين سنه تقريباً، و لم يسبقنى فيه من المصنّفين سابق فيما أعلم، و الحمد لله وحده، و صلّى الله على محمّد و آله. [منه!] و قفت بعد سنه و أشهر على نقل الم حدث النورى (أيضاً عبارته ابن طاوس فى رجال المستدرکات عنه أيضاً. [منه!] .

٧- فلاح السائل: ١٤.

عن ابن بابويه أنه قال في أماليه (١): حَدَّثَنَا موسى بن المتوكل، قال: حَدَّثَنَا علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، قال: حَدَّثَنِي من سمع أبا عبد الله الصادق يقول: «ما أحبَّ الله من عصاه»، ثم تمثَّل فقال:

تعصى الإله و أنت تظهر حبه هـ_ذا مح_ال في القياس بديع

ل_و كان حبك صادقاً لآ طعته إنَّ المح_بَّ لمن يح_بَّ مطيع

ثم قال السيد: أقول: و لعلَّ قائلاً يقول: هذان البيتان لمحمود الوراق، فنقول: إنَّ الصادق تمثَّل بهما، ورواه الحديث ثقات بالاتفاق، و مراسيل ابن أبي عمير كالمسانيد عند أهل الوفاق. انتهى.

و قال علي بن إبراهيم بن هاشم، في أول تفسيره المعروف: و نحن ذاكرون و مخبرون بما انتهى إلينا، ورواه مشايخنا و ثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم، و أوجب ولايتهم.

ثم إنَّه روى كتابه هذا عن أبيه رضى الله عنه، ورواياته كلها حَدَّثَنِي أَبِي.. و أخبرني أبي.. إلَّا النادر إليسير الذي رواه عن غيره. و مع هذا الإكثار لا يبقى ريب في أنَّ أباه مراد من عموم قوله: مشايخنا و ثقاتنا.. فيكون ذلك توثيقاً صريحاً له من ولده الثقة. و عطف [الثقات] على [المشايخ]، من باب تعاطف الأوصاف مع اتِّحاد الموصوف، و المعنى مشايخنا الثقات، و ليس المراد به المشايخ غير الثقات، و الثقات غير المشايخ، كما لا يخفى على العارف بأساليب الكلام.

و مناقشه بعض الأساطين في ذلك، بأنَّه قد روى في كتابه عن غير الثقات أيضاً غريبه، ضروره أنَّ عدم و ثاقه بعض من روى عنه عند المناقش، أو عند الكلِّ مع وثاقته عنده، لا يسقط شهادته عن الاعتبار فيما لم ينكشف فيه خطؤه. و نقل الفاضل المجلسي في أربعينه توثيقه عن جماعه، و نقله عن والده، و قوَاه، و نقل عن المحقق

التفرشى (١) في التعليقه السجّاديه عن شيخه العلامه، شيخ الكلّ في الكلّ، بهاء المله و الدين العاملى، عن والده العلامه ذى المرتبه الرفيعه والفضل و الكمال الحسين بن عبدالصمد الحارثى الهمدانى أعلى الله قدرهما، أنه سمعه يقول: إني لأستحيى أن لا أعدّ حديث إبراهيم بن هاشم من الصحاح.

و قال السيد الداماد فى الرواشح (٢): والصحيح الصريح عندى، أنّ الطريق من جهته صحيح، فأمره أجلّ، وحاله أعظم من أن يتعدّل و يتوثّق بمعدّل و موثّق غيره، بل غيره يتعدّل و يتوثّق بتعدّله و توثيقه إياه كيف؟! وأعظم أسيأخنا الفخام _ كرئيس المحدثين (٣)، و الصدوق، والمفيد، و شيخ الطائفه، و.. نظرائهم، و من فى طبقتهم، و درجتهم، و رتبتهم، و مرتبتهم، من الأقدمين و الأحدثين _ شأنهم أجلّ، و خطبهم أكبر من أن

١- أقول: والتفرشى هذا هو المولى مراد بن على خان التفرشى المولود سنه ٩٦٥ و المتوفى سنه ١٠٥١ و كتابه التعليقه السّجّاديه التى هى شرح و حاشيه على كتاب من لا يحضره الفقيه تأليف الشيخ الثقة الجليل ابن بابويه الصدوق (، و بعد أن شرح الفقيه شرع فى شرح مشيخته على طرق مؤلفه ابن بابويه، فذكر فى هذا السفر الجليل عن الشيخ بهاء المله و الدين عن أبيه أنه قال: إني لأستحي أن لا أعدّ حديث إبراهيم بن هاشم من الصحاح.. إلى آخره.

٢- الرواشح السماويه: ٤٨: الراشحه الرابعه، قال: الأشهر الذى عليه الأكثر عدّ الحديث من جهه إبراهيم بن هشام أبى إسحاق القمى فى الطريق حسناً، ولكن فى أعلى درجات الحسن التالى له لدرجه الصّحّه، لعدم التنصيص عليه بالتوثيق، والصحيح الصريح عندى أنّ الطريق من جهته صحيح.. إلى أن قال: و لا يحوج إلى مثله، على أنّ مدحهم أباه بأنه أول من نشر حديث الكوفيين بقمّ و هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن لفظه شامله، و كلمه جامع و كلّ الصيد فى جوف الفرا ثمّ ما فى فهرست الشيخ فى ترجمه يونس بن عبدالرحمن و هو قوله: قال: أبو جعفر ابن بابويه سمعت ابن الوليد (أنه يقول: كتب يونس بن عبدالرحمن التى هى الروايات كلّها صحيحه يعتمد عليها إلّا ما يتفرّد به محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس و لم يروه غيره، تنصيص على أنّ مرويات إبراهيم بن هاشم التى ينفرد هو بروايتها عن يونس صحيح، و هذا نصّ صريح فى توثيقه. و بالجمله: فمسلكى و مذهبى جعل الطريق من جهته صحيحاً، وفى أعظم الأصحاب و محقق يهم، و من يؤثر فى ذلك سنناً أثرته، و يستنّ بسنّته استنّ بها.. إلى آخره.

٣- أراد به الكلينى (، [منه!].

يظنُّ بأحد منهم قد حاج (١) الى تنصيب ناص، و توثيق موثق، و هو شيخ الشيوخ، و قطب الأشياخ، و وود الأوتاد، و سند الأسناد، فهو أحقّ و أجدر بأن يستغنى عن ذلك. انتهى.

مضافاً الى ما أفاده العلّامة الطباطبائي (٢) من توثيق أكثر المتأخرين له قال: و لا يعارضه عدم توثيق الأكثر. سيما بعد اضطراب كلماتهم؛ لأنّ غايه عدم النقل عدم الاطلاع على السبب المقتضى للتوثيق، فلا يكون حجّجه على المطلع، لتقدّم قول المثبت على النافي. و دعوى حصر الأسباب ممنوعه؛ فإنّ في الزوايا خبايا، و كثيراً ما يقف المتأخّر على ما لم يطّلع عليه المتقدّم. و كذا الشأن في المتعاصرين، و لذا قبلنا توثيق كلّ من النجاشي و الشيخ لمن لم يوثّقه الآخر، و لم يوثّقه من تقدّم عليهما.

نعم؛ يشكل ذلك مع تعيين السبب، و خفاء الدلالة، و أكثر الموثّقين هنا لم يستندوا الى سبب معين، فيكون توثيقه معتبراً. انتهى. و هو كلام متين، و عقد ثمين.

الثاني: تصحيح الحديث من أصحاب الاصطلاح الجديد _ كالعلّامة، و الشهيدين (٣)، و... غيرهما _ في كثير من الطرق المشتمله عليه؛ فإنّ ذلك توثيق اصطلاحى، و لا- ينافيه الوصف بالحسن منهم في موضع آخر، فإنّ اختلاف النظر من شخص واحد في شيء واحد كثير الوقوع غير مستنكر و نظر الإثبات مقدّم على نظر

١- الظاهر أنّ العبارة: احتاج. [منه!].

٢- و هو السيد بحر العلوم قدّس الله روحه في رجاله المسمّى ب: الفوائد الرجاليه ١/٤٦٣ و جاء في سند كامل الزيارات : ٢٤ باب ٦ حديث ١ ذيله : حدّثني به محمّد بن يعقوب و على بن الحسين جميعاً، عن على بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير..

٣- في قوله : و لو قال : اعتدّى ونوى به الطلاق قيل يصحّ و هي / ٣. قال الشهيد الثاني في المسالك ٢ روايه الحلبي و فيها : إبراهيم بن هاشم . الى أن قال: ليس في طريقه خارج عن الصحيح سوى إبراهيم بن هاشم و هو من أجلّ الأصحاب، و أكبر الأعيان، و حديثه من أحسن مراتب الحسن، و في ٥٤٣ في قوله : إنّ زياده، على النصّ على تقدير شتراط الإرث يكون نسخاً. قال : / المسالك أيضا ١ في الحديث و لدليل الوارد في الباب : و هو من أجود طرق الحسن : لأنّ فيه من غير الثقات إبراهيم بن هاشم القمّي، و هو جليل القدر، كثير العلم و الروايه، ولكن لم ينصّوا على توثيقه مع المدح الحسن فيه.

النفى الراجع الى لا أدري، بل هو فى الحقيقه من باب تقدّم المثبت على النافى، فإنّه أعمّ من اختلافهما بالذات أو الاعتبار، كما نبه على ذلك العلّامة الطباطبائى (١). وإن شئت العثور على صدق ما نسبنا إليهم، أشرنا الى عدّه مواضع:

فمنها: وصف العلّامة فى الخلاصه (٢) طريق الصدوق إلى عامر بن نعيم، و كردويه الهمداني، و ياسر الخادم، بالصحه. و هو موجود فيها، و الطريق منحصر فيه.

و منها: وصف العلّامة فى المنتهى _ فى مسأله توقّف و جوب صلاه العيدين على الامام _ الحديث الدال عليه بالصحه، و هو فى طريقه. و من الغريب موافقه صاحب المدارك له فى ذلك، مع منافاته لديدنه.

و منها: وصف التذكره، و المختلف، و الدروس، و جامع المقاصد، حديث الحلبي، عن الصادق فى جواز الرجوع فى الهبه ما دامت العين باقيه، بالصحه، مع أنّ فى طريقه إبراهيم بن هاشم.

و منها: وصف الشهيد فى غايه المراد (٣)، فى مسأله عدم الاعتداد بيمين العبد مع

١- رجال السيد بحر العلوم الفوائد الرجاليه، ١/٤٤٥.

٢- الخلاصه: ٢٧٥ و ٢٧٧ و ٢٧٨ و ٢٨٠.

٣- غايه المراد: تأليف الشهيد الأوّل (، كتاب النذور، ولو نذر المملوك قبل الإذن لم يقع .. إلى أن قال: و هو مستفاد من أحاديث منها صحيحه منصور بن حازم.

مولاه، بأنّ ذلك مستفاد من الأحاديث الصحيحه، منها: صحيحه منصور بن حازم.. وفيه: إبراهيم بن هاشم.

و منها: قول الشهيد الثاني في عدم ثبوت الإرث بالمتعه، من مبحث النكاح _ بعد ذكر الخبر _: إنّ فيه من الثقات: إبراهيم بن هاشم القمي، و هو جليل القدر، كثير العلم و الروايه (١).. الى آخره.

و منها: وصفه في صوم المسالك (٢)، خبر محمّد بن مسلم _ وفيه إبراهيم بن هاشم _ بالصحه.

و في الروضه (٣)، و حواشي الإرشاد (٤)، والقواعد (٥) _ كما عن المناهج السويه (٦) _ التصريح بصحّه روايه زراره، المتضمّنه لكون مبدأ الحول في السخال من حين التناج، مع وجود إبراهيم بن هاشم في طريقها.

و أورد سبطه في المدارك هذه الروايه. ثمّ قال: قال الشارح: إنّ هذا الطريق صحيح، و إنّ العمل بالروايه متّجه.

١- ٤٣: و هذا الحديث كما دلّ على ثبوت / ١. كذا في الطبعه الحجريه من التنقيح ولكن في المسالك ١ الارث فيه مع شرطه، دلّ على نفيه بدونه، فهو نصّ فيهما، و هو من أجود طرق الحسن لأنّ فيه من غير الثقات إبراهيم بن هاشم القمي و هو جليل القدر كثير العلم و الروايه لكن لم ينصّوا على توثيقه مع المدح الحسن فيه.

٢- قوله و إن برأ بينهما و آخر عازماً على القضاء. / ٢. المسالك ١

٣- قال:.. وفي قول ثالث إنّ مبدأ التناج مطلقاً و هو المروي / الروضه البهيه في شرح اللمعه دمشقيه ٢. ٨٣ باب ٩ الحديث ١ / صحيحاً.. و الروايه في الوسائ.

٤- الحواشي على إرشاد الأذهان و لعلها حواشي الشهيد الثاني على إرشاد الأذهان، و لا نعلم بطبعها، و ٣٠ و غيره. / قد صرّح بذلك في مجمع الفائده والبرهان ٤

٥- قواعد الاحكام تأليف العلامه الحلي (كتاب الزكاه، الفصل الثاني في الشرائط الخاّ صه بالأنعام : ٥٢ من الطبعه الحجريه

٦- المناهج السويه في شرح الروضه البهيه تأليف الفاضل الهندي المولى بهاء الدين محمّد بن تاج الدين الحسن بن محمّد الإصفهاني المولود سنة ١٠٦٢ و المتوفى سنة ١١٣٧ كما في لوح قبره الشريف. ٢٩٥ / بإصفهان، وهذا الشرح في أربع مجلّدات مخطوط كما قال شيخنا في الذريعه ١٣

و ما ذكره من اتجاه العمل بالروايه جيد؛ لأن الظاهر الاعتماد على ما يرويه إبراهيم بن هاشم، كما اختاره العلامة في الخلاصه. و باقى رجاله ثقات، لكن طريق (١) الشارح وصف روايه إبراهيم بن هاشم بالحسن لا الصحه. (٢) انتهى.

و أقول: إن وصفه لها بالصحه هنا مع كون طريقته وصف خبر إبراهيم هذا بالحسن، يكشف عن أنه تبين عنده عند الوصول الى هذه المسأله وثاقته، و إلا لما ارتكب خلاف الاصطلاح، و خلاف طريقته. ولكن حيث غاب السيد هنا على ما صدر من جدّه، وقع هو فى موارد من المدارك، فى مثل ما أورد به. فوصف جمله من الأحاديث المشتمل أسانيدھا على إبراهيم هذا بالصحه.

و منها: روايه محمد بن مسلم فى الترتيب بين الرجلين فى المسح (٣)، كما أتفق لجده الاعتراض على من سبقه بمثل ذلك، ثم الوقوع فى مثله، مثل ما وقع له فى المسالك (٤) فى آخر مسأله لزوم الهبه بالتصرف وعدمه، حيث حكى عن العلامة و الشهيد؛ و المحقق الكركى وصفهم خبر الحلبي بالصحه، و اعترض عليهم بأن الحق أنها من الحسن: لأن فى طريقها إبراهيم بن هاشم و هو ممدوح خاصه غير معدّل. ثم قال: و كثيراً ما يقع الغلط فى حديثه، خصوصاً فى [لف] [أى المختلف]، و قد وصفه بالحسن فى مواضع كثيره موافقاً للواقع. و العجب من تبعيه هذين الفاضلين له أكثر. انتهى.

١- فى المصدر: طريقه.

٢- مدارك الاحكام ٥/٦٨.

٣- [قوله: و ليس بين الرجلين ترتيب]. [١/]. ٣. راجع: المدارك: ٣

٤- ٤٥ تنبيه.. إلى أن قال: اعلم أن العلامة (فى [كره] [أى / ٢٩٦ فى الطبعة المحققة ٦ / ٤. مسالك الأفهام ١ التذكرة] و [المخ [أى المختلف] وصف روايه الحلبي عن الصادق. إذا كانت الهبه قائمه بعينها فله أن يرجع فيها.. إلى آخره بالصحه، و تبعه على ذلك الشهيد فى [س] [أى الدروس] و الشيخ على فى الشرح، و الحق أنها من الحسن لا- من الصحيح: لأن فى طريقها إبراهيم بن هاشم و هو ممدوح خاصه غير معدّل، و كثيراً ما يقع الغلط فى حديثه خصوصاً فى المختلف، و قد وصفه بالحسن فى مواضع كثيره موافقاً للواقع، و العجب من تبعيه هذين الفاضلين له أكثر.

و أقول: و أكثر من عجبه هذا عجباً وقوعه في مثل ما وقع فيه و أشد منه، كما عرفت و تعرف بالرجوع الى كتابه. ولا يمكن الجمع بين كلماتهم، فإنّ الحسن في اصطلاحهم مبين للصحيح، فلا- وجه لما صدر من بعضهم من التكلف للجمع، بحمل الصحيح على مطلق الحجّه أو نحوه مجازاً!.

أو حمل الحسن على مطلق الممدوح رجال سنده بالتوثيق أو غيره!

أو حمل الوصف بالحسن على ما يقتضيه ظاهر الحال في إبراهيم بن هاشم، لفقد النصّ على توثيقه، والصحة على التحقيق المستفاد ممّا له من النعوت!.

..فإنّ هذه الوجوه المتقاربه كلّها مخالفة للظاهر، منافيه للاصطلاح.

فالأولى إبقاء كلّ من اللفظين على معناه، على أن يكون السبب اختلاف النظر، و مثله غير عزيز. و كذا لا وجه لما صدر من صاحب المدارك (١) .. وغيره من المناقشه في بعض رواياته، كروايته في تسجيته الميت تجاه القبلة والميل الى عدم القبول، إمّا لأنّ اشتراط عداله الراوى ينفي حجّيه الحسن مطلقاً، أو لأنّ ما قيل في مدحه لا يبلغ حدّ الحسن المعترف في قبول الروايه: فإنّك خير بسقوط ذلك بكلا وجهيه:

أمّا الأول: فلأنّ التحقيق أنّ الحسن يشارك الصحيح في أصل العداله، و إنّما يخالفه في الكاشف عنها، فإنّ في الصحيح ما في معنى التوثيق، أو ما يستلزمه، بخالف الحسن، فإنّ الكاشف فيه هو حسن الظاهر المكتفى به في ثبوت العداله عند جمع.

و أمّا الثاني: فالأمر فيه واضح، فإنّ الحسن هو أقلّ المراتب في حديث إبراهيم هذا فإنّ أسباب مدحه و حسن حديثه ممّا هو معلوم و منقول، كما ستسمع _ إن شاء الله _ .

الثالث: كونه شيخاً من مشايخ الإجازة فقيهاً محدثاً، من أعيان الطائفة و كبرائهم و أعاضهم، و أنّه كثير الروايه، سديد النقل، قد روى عنه ثقات الأصحاب و أجلاًؤهم، كما تسمع أسماء هم في التمييز _ إن شاء الله تعالى _ و قد اعتنوا بحديثه، و أكثروا النقل

١- قوله: الفصل الخامس .. إلى أن قال : و يمكن المناقشه في هذه الروايه من حيث [٢/ ١]. المدارك: ٥٩ السند بإبراهيم بن هاشم حيث لم ينصّ علماؤنا على توثيقه.. إلى آخره.

عنه، كما لا يخفى على من راجع الكتب الأربعة للمشايع الثلاثة رضى الله عنهم؛ فإنها مشحونه بالنقل عنه أصولاً وفروعاً، وكذا من تفسير ولده الثقة الجليل على بن إبراهيم، فإنه أكثر الروايه عن أبيه فى تفسيره، بل قلّ ما روى فيه عن غيره، والعلامة (١)، وابن داود (٢)، والجزائرى (٣)، ذكروه فى القسم الأوّل. ونصّ العلامة على قبول رواياته. وذكر غير واحد من الأعاضم أنّ حديثه متلقّى مطلقاً بالقبول بين الأصحاب. وهذا ظاهر من طريقه الفقهاء رضى الله عنهم فى كتب الفقه من الطهاره الى الديات، فإنهم عملوا برواياته، وافتوا بها فى جميع الأبواب، بل قدّموها فى جملة من الموارد على أحاديث الثقات.

وقد حكى الشيخ، والنجاشى و.. غيرهما من الأصحاب أنّه أوّل من نشر أحاديث الكوفيين بقمّ. وهذا يقتضى القبول من القميين _ وفيهم الجمّ الغفير من الفقهاء، ونقاد الحديث _ بأبلغ الوجوه؛ فإنّ نشر الحديث لا يتمّ إلّا بالاعتماد والقبول، ومع ذلك فهو من رجال نوادر الحكمه، ولم يستثنه القميون منها مع استثنائهم كثيراً منهم، وطعنهم فى يونس بن عبدالرحمن مع جلالته، وعظم منزلته، وإبعادهم لأحمد بن محمّد بن خالد من قم، لروايته عن المجاهيل، واعتماده على المراسيل، و.. غير ذلك ممّا يعلم بتتبع أحوال الرجال.

هذا كلّه مع سلامته من الطعن والقدح والغمز من القميين، وابن الغضائرى وغيرهم من المتسرّعين الى القدح بأدنى سبب، وقلّ ما اتّفق ذلك، خصوصاً فى المشاهير _ وهذه مزيه ظاهره لهذا الشيخ، فلولا أنّه عندهم من الثقة بمكان لما سلم من طعنهم بمقتضى العاده، ولم يتمكّن من نشر الأحاديث التى لم يعرفوها إلّا من جهته.

١- الخلاصه فى القسم الأوّل: ٤ برقم ٩.

٢- رجال ابن داود فى القسم الأوّل: ٢٠ برقم ٤٣.

٣- برقم [٢٢ / حاوى الاقوال] المخطوط: [١٤ برقم ٢٢] الطبعة المحقّقه ١

و من ثم قال السيد الداماد فى محكى الرواشح (١): إن مدحهم إياه بأنه: أول من نشر أحاديث الكوفيين بقم.. كلمه جامعه، و كل الصيد فى جوف الفرا. (٢) انتهى. ولعل قول العلامة فيما تقدم عنه: [ولا على تعديله بالتنصيص..] إشاره الى استفاده تعديله منه، فإنه حكى ذلك من الأصحاب، ثم عقبه بهذا الكلام: فإن نشر الحديث.. و إن لم يك صريحاً فى التوثيق، إلا أنه مستفاد منه بالتقريب الذى ذكرناه، والمدار على التوثيق و إن لم يصرح به.

هذا كله مضافاً الى تتبع الأخبار التى رواها يشهد بضبطه وحفظه، و كثره روايته. و قد روى عنهم إنهم قالوا: «اعرفوا منازل الرجال بقدر روايتهم عنا».

والعجب بعد ذلك كله من المحقق البحرانى فى المعراج، حيث إنه بعد نقل جمله مما أشرنا إليه عن بعض معاصريه _ مريداً به الفاضل المجلسى فى أربعينه، على ما صرح به فى حاشيه منه _ قال: إن ما ذكره كله _ بعد اللتيا و التى _ إنما يدل على تصحيح أحاديث إبراهيم بن هاشم بالمعنى المصطلح بين المتقدمين، لا على تعديله و توثيقه بالمعنى المصطلح الآن، كما هو المدعى.

وأقول: نحن بحمد الله تعالى فى فسحه من اعتراضه و إشكاله، لما سمعت من نقلنا

١- الرواشح السماويه: ٤٨ الراشحه الرابعه.

٢- برقم ٣٠١٠ و فى نسخه / المثل يضرب فى من ي فضل على أقرانه، كما جاء فى مجمع الأمثال ١٠٧٢ / ٢٢٤ ٢٢٥ برقم ٧٥٦، وفرائد اللال ١١ / ٢ برقم ٣٠١٠ والمستقصى فى أمثال العرب ٢ / أخرى ٣ و غيرها.

التوثيق الصريح من ابن طاوس و.. غيره. (١).

وإنما ذكرنا الوجهين الآخرين تقويةً وزيادةً للطمأنينه، ولكن إشكاله ساقط، لما عرفت من أن اعتماد جلّ أهل الحديث من القميين على حديثه لا يتأتى مع عدم علمهم بثقته، مع أنه كانوا يقدحون بأدنى شيء.

فتلخص من ذلك كله أن روايه إبراهيم بن هاشم من الصحيح، بالاصطلاح المتأخر أيضاً بلا ريب ولا شبهة.

التمييز

ميّزه الكاظمي (٢) يروايه ابنه، عنه. وروايه محمّد بن الحسن الصفّار، و سعد بن عبدالله، و محمّد بن أحمد بن يحيى، و أحمد بن إسحاق بن سعد. و نقل في جامع الرواه (٣) روايه محمّد بن علي بن محبوب، و محمّد بن يحيى العطار، و الحسن بن متيل، و الحميري، و علي بن الحسن بن فضال، عنه. (٤)

تذييل

١- الذين و تّقوا المترجم صريح السيد ابن طاوس في فلاح السائل : ١٤٦ . و العلامه السيد بحر العلوم في ٤ . و السيد الداماد في الرواشح : ٤٨ . و المجلسي في / ٤٦٣ . و علي بن إبراهيم في تفسيره ١ / رجاله ١ . أربعينه : ٥٠٧ . و إتقان المقال : ١٠ ، و الوحيد البهبهاني في تعليقه المطبوعه علي هامش منهج المقال : ٢٩ و غيرهم كثير.

٢- في هدايه المحدثين : ١٢.

٣- جامع الرواه ١/٣٨.

٤- مشايخه في الروايه: أقول: روى عن الامام أبي جعفر الثاني محمّد بن علي الجواد /، و عن أبي ثمامه صاحب أبي جعفر الجواد / . و أبي إسحاق الخفاف، و أبي جرير بن إدريس، و أبي الجوزاء، و أبي عبدالله البرقي ، و أبي عبدالله الخراساني، و أبي قتاده القمّي ، و أبي هاشم الجعفري، و ابن ابى حبيب، و ابن ابى عمير و تبلغ رواياته عنه ٢٩٢١ روايه و ابن أبي نصر، و ابن أسباط، و ابن سنان، و ابن فضال و ابن محبوب و تبلغ رواياته عنه ٦٠٠ روايه و إبراهيم بن إسحاق الأحمر، و إبراهيم بن محمّد الهمداني، و إبراهيم بن أبي محمود، و ابن المغيرة، و آدم بن إسحاق، و أحمد بن الحسن الميثمي، و احمد بن العباس، و احمد بن عبدالله العقيلي، و احمد بن محمّد بن أبي الفضل المدني، و احمد بن النضر الخزّاز، و إدريس بن زيد القمّي، و اسماعيل بن عبدالعزيز، و اسماعيل بن عيسى، و اسماعيل بن مرار رواياته تبلغ ٢٥٠ روايه و اسماعيل بن مهرا ن / و اسماعيل بن همّام أبي همّام، و الأصمغ ابن الاصمغ، و براقه الإصفهاني، و بكر بن صالح الرازي، و بكر بن محمّد الأزدي، و جعفر بن بشير، و جعفر بن عبدالله الأشعري، و جعفر بن محمّد الأشعري، و جعفر بن محمّد بن يونس، و الحسن بن إبراهيم، و الحسن بن أبي الحسين الفارسي، و الحسن بن الجهم، و الحسن بن الحسين اللؤلؤي، و الحسن بن راشد، و الحسن بن سيف، و الحسن بن علي بن أبي حمزه ، و الحسن بن علي بن فضال، و الحسن بن علي الوشاء، و الحسن بن قارن، و الحسن بن موسى، و الحسين بن خالد، و الحسين بن سعيد، و الحسين بن سيف، و الحسين بن محمّد القمّي، و الحسين بن موسى، و الحسين بن يزيد النوفلي، و الحكم بن

بهلول و بعنوان حمّاد في ٢٧٠ روايه، و عن حمّاد بن عيسى في ٧٠٠ روايه وحمّاد بن عثمان في ٦ روايه، وسنأتي على ذكرها في التنبيه و عن حمدان الديواني، وحنان بن سدير، وخلّاد القلانسي، و خلف بن حمّاد، و داود بن القاسم أبي هاشم الجعفرى، و داود بن محمّد النهدي، و الريان بن شبيب، و الريان بن الصلت، و زكريا بن النعمان الصيرفي، و زكريا بن يحيى الكندي الرقي، و زياد القندي، و سليمان بن جعفر الجعفرى، و سليمان المنقرى، و سمان الأرمنى، و سهل بن اليسع، و سيف بن عميره، و صالح بن سعيد الراشدى، و صالح بن السندي، و صفوان بن يحيى و رواياته تبلغ مائه، و طلحه بن زيد، و العبّاس بن عمرو الفقيمي، و العبّاس بن هلال، و عبد الجبار بن المبارك، و عبد الرحمان بن أبي نجران، و عبد الرحمن بن حمّاد الكوفي، و عبد الله بن جنديب، و عبد الله بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين %، و عبد الله بن الصلت، و عبد الله بن طلحه، و عبد الله بن عبد الرحمن الأصمّ، و عبد الله بن عثمان، و عبد الله بن عمرو، و عبد الله بن الفضل الهاشمي، و عبد الله بن المغيرة و رواياته عنه تبلغ ١٥٠ و عبد الله بن ميمون القداح المكي، و عثمان بن سعيد، و عثمان بن عيسى و علي بن إدريس، و علي بن أسباط، و علي بن بلال، و علي بن حديد، و علي بن حسنّان . و علي بن الحسن التيمي، و علي بن الحكم، و علي بن الريان، و علي بن سعيد، و علي بن سليمان أبو الحسن، و علي بن عطيه، و علي بن الفضل الواسطي صاحب الرضا %، و علي بن القاسم، و علي بن شيره، و علي بن محمّد القاساني، و علي بن سعيد، و علي بن مهزيار، و علي بن النعمان، و عمر بن عبد العزيز، و عمرو بن سعيد، و عمرو بن عثمان و رواياته عنه تبلغ ٦٠ مورداً و القاسم بن محمّد و رواياته عن ه تبلغ ٥٠ مورداً و عن القاسم بن محمّد الإصبهاني، و القاسم بن محمّد الجوهري، و القاسم بن محمد المنقرى، و القاسم بن يحيى، و القاسم الخزاز، و كردويه الهمداني، و محسن بن أحمد بن معاذ، و محمد بن إبراهيم، و محمد بن جعفر، و محمد بن حفص، و محمد بن الريان بن الصلت، و محمد بن زياد، و محمد بن سليمان الديلمي، و محمد بن عيثم النخّاس، و محمد بن عمرو، و محمد بن عيسى بن عبيد، و محمد بن الفرات، و محمد بن الوليد الكرمانى، و محمد بن يحيى، و المختار بن محمد بن المختار، و موسى بن أبي الحسن الرازى، و النضر بن سويد، و موسى بن عمر بن بزيع، و نوح بن شعيب النيسابورى، و وهب [خ. ل: وهيب] ابن حفص، و هارون بن الجهم، و هارون بن مسلم، و هاشم الحنّاط، و هشام بن إبراهيم صاحب الرضا %، و ياسر خادم الرضا %، و يحيى بن أبي عمران، و يحيى بن زكريا، و يحيى بن عبدا لرحمن بن خاقان، و يحيى بن عمران، و يحيى بن المبارك، و يحيى بن شعيب، [الحجال، و النوفلى، و أحمد بن إدريس و سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر الحميرى، .. هؤلاء] ١٥٩ شيخا له، و لعله هناك غيرهم، فتّبع. الذين رووا عن المترجم روايه أحمد بن إدريس الثقه عنه، و أمّا ابنه علي بن إبراهيم بن Q يضاف إلى الذين ذكرهم المؤلّف هاشم الثقه فقد روى عن أبيه [٦٢١٤] روايه، فتفتن.

قد وقع في بعض أسانيد الكافي (١) روايه إبراهيم بن هاشم، عن حمّاد..

و حكم في محكي المنتقى (٢) بسقوط الواسطه، و جعلها ابن أبي عمير، لشيوع روايته عنه، و عدم روايته عن حمّاد. و شيوع روايه ابن أبي عمير عن حمّاد. تنظر فيه في التكملة (٣) بأنّ: هذا في حمّاد بن عثمان موجه؛ لأنّه لم يلقه. و أمّا حمّاد بن عيسى، فقد لقيه و روى عنه كما يكشف عنه قول الصدوق في المشيخه (٤): عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله . قال: و يغلط أكثر الناس في هذا الإسناد، فيجعلون مكان حمّاد بن عيسى: حمّاد بن عثمان، و إبراهيم بن هاشم لم يلق حمّاد بن عثمان، و إنّما لقي حمّاد بن عيسى، و روى عنه. انتهى. فحيث ورد

١- أقول روى المترجم عن حماد بن عثمان في سته موارد كما تقدم في عد مشايخه، و حمل الموارد الستة على الخطأ مشكل كما ظنّه بعض.

٢- منتقى الجمان ٢/٢٠١.

٣- تكملة الرجال ١/١١٠.

٤- الفقيه ١٢٥/٤ من المشيخه.

إبراهيم بن هاشم عن حمّاد، حمل على أنه ابن عيسى. انتهى ما فى التكمله. و أقول: ما نقله عن الصدوق بما نطق به العلامه فى أواخر الخلاصه (١)، و ابن داود (٢) أيضاً.

و تأمّل بعض أساطين الأواخر (٣) فى التغليط المذكور، و قال إنّه: لا- استبعاد فى روايه إبراهيم بن هاشم عن حمّاد بن عثمان، لكون حمّاد هذا من أصحاب مولانا الصادق و الكاظم و الرضا، و مات فى عصر مولانا الرضا (٤)، و مماته _ على ما فى رجال الكشّى _ فى سنه تسعين و مائه، و وفاه الكاظم، فى سنه ثلاث و ثمانين و مائه، فقد ادرك حماد بن عثمان من أيام مولانا الرضا سبع سنين، و قد عرفت أنّ إبراهيم هذا من اصحابه، فهو مع حمّاد فى طبقه واحده فى الجمله، فلا استبعاد فى روايته عنه. كما أنّ حمّاد بن عيسى أيضاً من أصحاب الأئمّه الثلاثه. و غايه ما هناك أنّه مات فى أيام مولانا الجواد و أدرك من أيامه خمس سنين أو ستاً.

قال النجاشى (٥): إنّ مات سنه تسع و مائتين، و قيل: ثمان و مائتين، و وفاه الجواد فى سنه ثلاث أو ستّ و مائتين، و هذا لا يقتضى تعين روايه إبراهيم بن هاشم، عن ابن عيسى، و استحاله روايته عن ابن عثمان. على أنّا نقول: إنّ روايته عنه موجوده فى مسند الأخبار، فلا وجه لإنكاره.

والحاصل: إنّ المقتضى للقول بروايه إبراهيم بن هاشم، عن حمّاد بن عثمان، موجود، و المانع عنه مفقود، فتعين القول به.

١- الخلاصه: ٢٨١ فى الفائده التاسعه.

٢- رجال ابن داود: ٥٥٦ و ٣٠٧ الطبعة الحيدريه قال: و منها إذا ورد عليك الإسناد من إبراهيم بن هاشم إلى حمّاد فلا تتوّم أنّه حمّاد بن عثمان، فإنّ إبراهيم بن هاشم لم يلق حمّاد بن عثمان، بل حماد بن عيسى.

٣- هو حجه الإسلام الشفتى صاحب مطالع الأنوار، فى رجاله [منه!]. انظر الرسائل الرجاليه للشفتى:

٤- فى المصدر: أو.

٥- رجال النجاشى: ١٠٩ برقم ٣٦٦ وفى آخر الترجمه قال: غريق الجحفه فى سنه تسع و مائتين.

والوجه في وجود المقتضى _ مضافاً الى ما عرفت من اتحادهما طبقه _ شهاده أسانيد الكافي بذلك، فإنها على أنحاء:

منها: روايه إبراهيم، عن حمّاد، بواسطتين، مع التصريح بأنه ابن عيسى. و ذلك في غايه الكثره.

ومنها: روايته عنه، بغير واسطه، مع التصريح بأنه ابن عثمان، مثل ما في باب تحنيط الميت، من طهاره الكافي (١)، من روايته عن حمّاد بن عثمان، عن حريز، عن زراره، و محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر .

و ما في باب من يحلّ أن يأخذ من الزكاه و من لا يحلّ له، من روايته عن حمّاد بن عثمان، عن الحلبي، عن أبي عبدالله (٢).

و ما في باب الوصيه من باب الحجّ منه، من روايته عن حمّاد بن عثمان، عن حريز، عن ذكره، عن أبي جعفر (٣).

ومنها: روايته عنه من غير تقييد بـ: ابن عيسى، و لا ابن عثمان، و ذلك أيضاً كثير. و قد يدعى انصراف الإطلاق الى ابن عيسى لأولويه إلحاق المشتبه بالأغلب، فتأمل.

و منها: روايته عنه بواسطتين، مع التصريح بأنه ابن عثمان، و هو أيضاً كثير.

و منها: روايته عنه بواسطتين، مع الإطلاق. و هذا أيضاً كثير، لكنّ الإطلاق هنا ينصرف الى ابن عثمان، لكون الغلبه فيه . (٤)(٥)

١- الكافي ٣/١٤٤ حديث ٥: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عثمان، عن حريز، عن زراره ومحمد بن مسلم قالوا: قلنا لأبي جعفر .:

٢- الكافي ٣/٥٦٣ حديث ١٣ : علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن الحلبي عن أبي عبدالله .:

٣- الكافي ٤/٢٥٦ حديث ٦: علي، عن أبيه، عن حماد بن عثمان، عن حريز، عن ذكره، عن أبي جعفر .:

٤- أقول: الغلبه المذكوره محلّ تأمل.

٥- إلى هنا مستفاد بما قاله حجه الإسلام الشفتي في رجاله: ٢٤ باختلاف كثير في اللفظ دون المعنى. حصيله البحث:

و بالجمله: فما بنى عليه الصدوق، و العلّامة، و ابن داود _ من عدم لقاء إبراهيم هذا حمّاد بن عثمان، و الحكم بالإرسال إذا وجدت روايه كذلك _ لا وجه له. (١) (٢)

ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمّي از نظر آيه الله خوئی

_ ابراهيم ابو اسحاق

قال النجاشي: «ابراهيم بن هاشم ابو اسحاق القمّي، اصله كوفي انتقل الى قم، قال أبو عمرو الكشّبي: تلميذ يونس بن عبد الرحمان، من أصحاب الرضا، هذا قول الكشّبي، و فيه نظر، و أصحابنا يقولون: أول من نشر حديث الكوفيين بقم هو.

له كتب منها: النوادر، و كتاب قضايا امير المؤمنين . اخبرنا محمّد بن محمّد، قال: حدثنا الحسن بن حمزه الطبري، قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه بها».

و قال الشيخ «ابراهيم بن هاشم أبو اسحاق القمّي، اصله من الكوفه، و انتقل الى قم، و أصحابنا يقولون: انه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنه لقي الرضا، و الذي أعرف منه كتبه كتاب النوادر، و كتاب قضايا أمير المؤمنين . أخبرنا بهما جماعه من أصحابنا، منهم الشيخ أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان المفيد، و أحمد بن عبدون، و الحسين بن عبيدالله، كلهم عن الحسن بن حمزه بن علي بن عبد[عبيد] الله العلوي، عن علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه».

١- لا- يخفى ان المعاجم الرجاليه كلها منحت المترجم دراسه وافيّه من النواحي المتعدده، و بعضهم بسط الكلام في ترجمته، و قد اشرنا الى بعضها و قد الفّ بعضهم في ترجمته رساله خاصه، كالعلامه الشفتي و غيره، الا أنّ المتح صل من ذلك كلّ، والذّي لا- ينبغي التريديد فيه، أنّ المترجم رضوان الله عليه من الثّقات الاثبات، و رواياته من جهه ته صحاح، و المنافشات التي ذكروها مدفوعه بما اشار اليها المؤلف ! و بما علّقناه في المقام، فتفظن.

٢- تنقيح المقال، ج ٥، ص ١٠١/٧٢ ش ٢٦٢١، عبدالله مامقاني، موسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.

و عدّه فى رجاله من أصحاب الرضا [٣٠] [قائلاً: «تلميذ يونس بن عبدالرحمان».

روى عن ابن أبى عمير، و روى عنه ابنه على. كامل الزيارات: باب فضل اتيان المشاهد بالمدينه و ثواب ذلك ٦، الحديث ١.

بقى هنا أمران:

الأول: أن الكشّى عدّ ابراهيم بن هاشم من أصحاب الرضا، و قال: انه تلميذ يونس بن عبدالرحمان، و تبعه على ذلك الشيخ فى رجاله و قد تنظر النجاشى فى ذلك كما مر.

أقول: تنظر النجاشى فى محله، بل لا يبعد دعوى الجزم بعدم صحه ما ذكره الكشّى و الشيخ. و الوجه فى ذلك أن ابراهيم بن هاشم مع كثره رواياته، حتى أنه لا يوجد فى الرواه _ على اختلاف طبقاتهم _ من يدانيه فى ذلك، و قد روى عن مشايخ كثيره يبلغ عددهم زهاء مائه و ستين شخصاً، و مع ذلك لم توجد له و لا روايه واحده عن الرضا، بلا واسطه و لا عن يونس. و كيف يمكن أن يكون ابراهيم بن هاشم من أصحاب الرضا و تلميذ يونس، و مع ذلك لم يرو عنهما. نعم لا منافاه فى لقائه الرضا، كما ذكره الأصحاب.

و من الغريب أن الشيخ لم يذكره فى أصحاب الجواد مع أنه أدركه، و روى عنه، كما يأتى.

الثانى: ان العلامه فى الخلاصه قال: «لم أفق لأحد من أصحابنا على قول فى القدح فيه، و لا على تعديل بالتنصيص و الروايات عنه كثيره. و الأرجح قبول روايته».

أقول: لا ينبغى الشك فى وثاقه ابراهيم بن هاشم، و يدل على ذلك عدّه أمور:

١_ انه روى عنه ابنه على فى تفسيره كثيراً، و قد التزم فى أول كتابه بأن ما يذكره فيه قد انتهى اليه بواسطه الثقات. و تقدم ذكر ذلك فى [المدخل] المقدمه الثالثه.

٢_ ان السيد بن طاووس ادعى الاتفاق على وثاقته، حيث قال عند ذكره روايه عن أمالى الصدوق فى سندها ابراهيم بن هاشم: «و رواه الحديث ثقات بالاتفاق». فلاح السائل: الفصل التاسع عشر، الصفحه ١٥٨.

٣_ انه أول من نشر حديث الكوفيين بقم. و القمّيون قد اعتمدوا على رواياته، و فيهم من هو مستصعب في أمر الحديث، فلو كان فيه شائبه الغمز لم يكن يتسالم على أخذ الروايه عنه، و قبول قوله.

٤_ انه وقع في اسناد كامل الزيارات، و قد مرت شهاده ابن قولويه بوثاقه جميع من وقع في اسناد كتابه المنتهيه روايتهم الى المعصوم .

و للصدوق اليه طريقان: أحدهما أبوه، و محمّد بن الحسن _ رضى الله عنهما _ عن سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميرى، عن ابراهيم بن هاشم. و ثانيهما محمّد بن موسى بن المتوكل _ رضى الله عنه _ عن على بن ابراهيم. عن أبيه ابراهيم بن هاشم. و الطريق كطريق الشيخ اليه صحيح.

و ذكر الأردبيلي في جامعه: ان طريق الشيخ اليه صحيح في المشيخه أيضاً، و هذا سهو منه فإنّ الشيخ لم يذكر طريقه في المشيخه الى ابراهيم بن هاشم، و انما ذكر طريقه الى على بن ابراهيم.

طبقة في الحديث

وقع ابراهيم بن هاشم. في اسناد كثير من الروايات تبلغ ستة آلاف و أربع مائه و أربعة عشر مورداً، و لا يوجد في الرواه مثله في كثره الروايه.

فقد روى عن أبي جعفر الثاني، و عن أبي اسحاق الخفاف، و أبي ثمامه صاحب أبي جعفر الثاني، و أبي جرير بن ادريس صاحب موسى بن جعفر، و أبي الجوزاء، و أبي عبدالله البرقي و أبي عبدالله الخراساني، و أبي قتاده القمّي، و أبي هاشم الجعفري، و ابن أبي عمير [و رواياته عنه بهذا العنوان تبلغ ٢٩٢١ مورداً].

و روى عن ابن أبي نجران [و رواياته عنه بهذا العنوان تبلغ ١٥٠ مورداً] و روى عن ابن أبي نصر، و ابن أسباط و ابن سنان أو عن غيره و ابن فضال، و ابن محبوب، [و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٦٠٠ مورداً].

و روى عن ابن المغيرة، و آدم بن اسحاق، و ابراهيم بن أبي محمود و ابراهيم بن

اسحاق الأحمر، و ابراهيم بن محمّد الهمداني، و أحمد بن الحسن الميثمي، و أحمد بن العباس، و أحمد بن عبدالله العقيلي، و أحمد بن محمّد بن أبي الفضل المدني، و أحمد بن محمّد بن أبي نصر [و رواياته عنه تبلغ زهاء ١٢٠ مورداً].

و روى عن أحمد بن النضر الخزاز، و ادريس بن زيد القمي، و اسماعيل بن عبدالعزيز، و اسماعيل بن عيسى، و اسماعيل بن مزار [و رواياته عنه تبلغ زهاء ٢٥٠ مورداً].

و روى عن اسماعيل بن مهران، و اسماعيل بن همام أبي همام، و الأصمغ بن الأصمغ، و براقه الأصفهاني، و بكر بن صالح الرازي، و بكر بن محمّد الأزدي، و جعفر بن بشير، و جعفر بن عبدالله الأشعري و جعفر بن محمّد الأشعري، و جعفر بن محمّد بن يونس، و الحسن بن ابراهيم، و الحسن بن أبي الحسين الفارسي، و الحسن بن الجهم، و الحسن بن الحسين اللؤلؤي، و الحسن بن راشد، و الحسن بن سيف، و الحسن بن علي بن أبي حمزه، و الحسن بن علي بن فضال، و الحسن بن علي الوشاء، و الحسن بن قارن و الحسن بن محبوب [و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٥٠ مورداً].

و روى عن الحسين بن خالد، و الحسين بن سعيد، و الحسين بن سيف و الحسين بن محمّد القمي، و الحسين بن يزيد النوفلي، و الحكم بن بهلول و حماد [و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٢٧٠ مورداً].

و روى عن حماد بن عيسى [و رواياته عنه تزيد على ٧٠٠ مورداً].

و روى عن حمدان الديواني، و حنان بن سدير، و خلاد القلانسي، و خلف بن حماد، و داود بن القاسم أبي هاشم الجعفري، و داود بن محمّد النهدي و الرّيان بن شبيب، و الريان بن الصلت، و زكريا بن يحيى بن النعمان الصيرفي، و زكريا بن يحيى الكندي الرقي، و زياد القندي، و سليمان بن جعفر الجعفري، سليمان المنقري، و سمان الأرمي، و سهل بن اليسع، و صالح بن سعيد الراشدي، و صالح بن السندي، و صفوان [و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٥٠ مورداً].

و روى مثل ذلك عنه بعنوان صفوان بن يحيى، و روى عن العباس ابن عمرو

الفقيمي، و العباس بن هلال و عبدالرحمان بن أبي نجران، و عبدالرحمان بن حماد الكوفي، و عبدالله بن جندب، و عبدالله بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين، و عبدالله بن الصلت أبي طالب، و عبدالله بن عبدالرحمان الأصبم، و عبدالله بن عثمان، و عبدالله بن عمر، و عبدالله بن المغيرة [و رواياته عنه تزيد على ١٥ مورداً].

و روى عن عبدالله بن ميمون القداح المكي، و عثمان بن سعيد، و عثمان بن عيسى [و رواياته عنه تزيد على ٤٥ مورداً].

و روى عن عثمان بن عيسى بن العامري، و علي بن ادريس، و علي بن اسباط، و علي بن بلال، و علي بن حديد، و علي بن حسان، و علي بن الحسن التيمي، و علي بن الحكم، و علي بن الريان، و علي بن سعيد، و علي بن سليمان أبي الحسن، و علي بن الفضل الواسطي صاحب الرضا، و علي بن القاسم، و علي بن محمّد بن شيره، و علي بن محمّد القاساني، و علي بن معبد، و علي بن مهزيار، و علي بن النعمان، و عمر بن عبدالعزيز، و عمرو بن عثمان [و رواياته عنه تزيد على ٦٠ مورداً].

و روى عن عمرو بن عثمان الخزاز و رواياته عنه بهذا العنوان تبلغ ٩ موارد.

و روى عن القاسم بن محمّد [و رواياته عنه بهذا العنوان تزيد على ٥٠ مورداً].

و روى عن القاسم بن محمّد الاصبهاني، و القاسم بن محمّد الجوهري، و القاسم بن يحيى، و القاسم الخزاز، و كردويه الهمداني، و محسن بن أحمد بن معاذ، و محمّد بن ابراهيم، و محمّد بن أبي عمير، و محمّد بن اسماعيل و محمّد بن جعفر، و محمّد بن الحسن، و محمّد بن حفص، و محمّد بن خالد البرقي و محمّد بن الريان بن الصلت، و محمّد بن زياد، و محمّد بن سليمان الديلمي، و محمّد بن سنان، و محمّد بن عيثم النخاس، و محمّد بن عمرو، و محمّد بن الوليد الكرمانى، و محمّد بن يحيى - احتمالاً - و موسى بن عمر بن بزيع، و النضر بن سويد، و نوح بن شعيب النيسابوري، و هارون بن الجهم، و هارون بن مسلم، و هاشم الحنطاط، و هشام بن ابراهيم صاحب الرضا و ياسر خادم الرضا، و يحيى بن أبي عمران، و يحيى بن زكريا و يحيى بن عبدالرحمان بن خاقان، و يحيى بن المبارك، و البرقي، و البنزطي و الحجال، و النوفلي. و رواياته عنه بهذا العنوان [تزيد على ٧٥٠] مورداً روى عن الوشاء.

و روى عنه أحمد بن ادريس، و سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميرى، و على ابنه [و رواياته عنه تبلغ ٦٢١٤] مورداً.

و روى عنه على بن الحسن بن فضال، و محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، و محمد بن الحسن الصفار، و محمد بن على بن محبوب، و محمد بن يحيى العطار.

اختلاف الكتب

روى الشيخ بطريقه، عن ابراهيم بن هاشم، عن أبى جعفر الثانى، التهذيب: الجزء ٤، باب الزيادات من كتاب الزكاه، الحديث ٣٩٧ و الاستبصار: الجزء ٢، باب ما أباحوه لشيعتهم من الخمس، الحديث ١٩٧، الأ- أن فيه، ابراهيم بن سهل بن هاشم، بدل ابراهيم بن هاشم، و الصحيح ما فى التهذيب الموافق للكافى: الجزء ١ كتاب الحجج ٤، باب الفىء و الأنفال...، ١٣٠، الحديث ٢٧.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبى هاشم الجعفرى عن الرضا، التهذيب: الجزء ٣، باب الصلاه على الاموات الحديث ١٠٢٠.

كذا فى الطبعة القديمه و الوافى أيضاً، و لكن فى الكافى: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب الصلاه على المصلوب ٧٨، الحديث ٢. على بن ابراهيم [عن أبيه] عن أبى هاشم الجعفرى، و هو الصحيح الموافق للوسائل لأن على بن ابراهيم لم تثبت روايته عن أبى هاشم الجعفرى بلا- واسطه أبيه، و أمّا أبوه فقد روى عن أبى هاشم فى عدده موارد. و كلمه عن أبيه فى نسخه المرآه و الطبعة القديمه أيضاً موجوده، و علق عليه المجلسى بأن جمله عن أبيه غير موجوده فى أكثر النسخ.

روى الكلينى عن على بن ابراهيم، عن بن أبى حبيب، عن محمد بن مسلم، الكافى: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب نادر ٩٦، الحديث ١.

و رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٧، باب ابتياع الحيوان، الحديث ٣٠٨.

و رواها الصدوق أيضاً فى الفقيه: الجزء ٣، باب الاباق، الحديث ٣٣٠، ألما أن فيه، ابن أبى عمير، عن أبى حبيب. عن محمد بن مسلم، و الوافى و الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، الكافي: الجزء ٣، كتاب الحيض ٢، باب الحائض تقضى الصوم و لا تقضى الصلاة ١٨، الحديث ٣.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١، باب حكم الحيض و الاستحاضة الحديث ٤٦٠، أَلَا أَنْ فِيهِ، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و لكن في الطبعة القديمه منه كما في الكافي، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب تلقين الميت ٩، الحديث ١.

و رواها الشيخ في التهذيب؛ الجزء ١، باب تلقين المحتضرين و توجيههم عند الوفاة...، الحديث ٨٣٦، أَلَا أَنْ فِيهِ، علي بن ابراهيم عن ابن أبي عمير بلا- واسطه، و لكن في النسخه المخطوطه من التهذيب كما في الكافي و هو الصحيح، الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن حريز، الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب من نام عن الصلاة ١٢، الحديث ١٠.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٢، باب المواقيت، الحديث ١٠٩٨، أَلَا أَنْ فِيهِ، ابراهيم بن هاشم عن حماد بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوافي. فإن حماد هو ابن عيسى بقرينه روايته عن حريز و لم يثبت روايه ابن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، و الوسائل كما في الكافي.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب من توالى عليه رمضان ٤٠، الحديث ١.

كذا في الطبعة القديمه و المرآه أيضاً، و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٤، باب من أسلم في شهر رمضان...، الحديث ٧٤٣.

كذا في الطبعة القديمه منه أيضاً على نسخه، و في نسخه أخرى منه ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للنسخه المخطوطه من التهذيب و الاستبصار: الجزء ٢، باب من أفطر شهر رمضان و لم يقضه، الحديث ٣٦١.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، الكافى: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المرأه تحج عن الرجل ٦٠، الحديث ٢.

و رواها فى التهذيب: الجزء ٥، باب الزيادات فى فقه الحج، الحديث ١٤٣٧، أَلَا أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و فى الطبعة القديمه منه كما فى الكافى و هو صحيح، الموافق للاستبصار: الجزء ٢، باب جواز أن تحج المرأه عن الرجل، الحديث ١١٤١ و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حمّاد، الكافى: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المتمتع ينسى أن يقصر حتى يهل بالحج ١٤٧، الحديث ٦.

و رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٥، باب الخروج الى الصفا، الحديث ٥٤٣، أَلَا- أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عثمان بلا واسطه، و الصحيح ما فى الكافى الموافق للوافى، و إن كان الوسائل موافقاً لما فى التهذيب، و ذلك فان ابراهيم بن هاشم لم يثبت روايته عن حماد بن عثمان بلا واسطه، و كثيراً ما يروى عنه بواسطه ابن أبي عمير و المراد بحمّاد هو حماد بن عثمان بقرينه روايته عن الحلبي.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي، الكافى: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب الغدو الى عرفات ١٦٣، الحديث ٤.

و رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٥، باب الغدو الى عرفات، الحديث ٦٠٧، أَلَا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حماد، بلا واسطه ابن أبي عمير، و الصحيح ما فى الكافى الموافق للوافى و الوسائل.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن اسماعيل بن مزار، الكافى: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب الأكل من الهدى الواجب ١٨٦، الحديث ٨.

كذا فى الطبعة القديمه و المرآه أيضاً، و لكن رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٥، باب الذبح، الحديث ٧٥٦ و الاستبصار: الجزء ٢، باب الهمدى المضمون، الحديث ٩٦٥، أَلَا أن فيهما، ابراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مزار، بلا واسطه ابن أبي عمير، و هو

الصحيح الموافق للوافي، لأن الراوى عن اسماعيل بن مرار فى جميع الموارد، هو ابراهيم بن هاشم.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن [ابن أبى عمير] عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبى جعفر، الكافى: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الدين، ١٩ الحديث ٦.

كذا فى هذه الطبعه، و لكن فى الطبعه القديمه و المرآه: ابراهيم بن هاشم، عن حنان بن سدير بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٦، باب الديون و أحكامها، الحديث ٣٨٠ و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير عن النوفلى، الكافى: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الغش ٦١، الحديث ٥.

كذا فى الطبعه القديمه أيضاً، و لكن فى المرآه: ابراهيم بن هاشم، عن النوفلى بلا واسطه ابن أبى عمير، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٧، باب فضل التجاره و آدابها، الحديث ٥٢، و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً عن على [بن ابراهيم] عن أبيه، عن ابن أبى عمير عن حماد، عن الحلبي. الكافى: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢ باب الرهن ١٠٩، الحديث ١٥.

و رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٧، باب الرهون، الحديث ٧٥٢، الا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حماد بلا واسطه، و الصحيح ما فى الكافى الموافق للوسائل، و فى الوافى عن كل مثله.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن محبوب، الكافى: الجزء ٧، كتاب الموارث ٢، باب ميراث أهل الملل ٣٩، الحديث ٦.

كذا فى الطبعه القديمه و المرآه أيضاً، و رواها الشيخ فى التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث اهل الملل، الحديث ١٣٠٦ و الاستبصار: الجزء ٤ باب أنه يرث المسلم الكافر و لا يرثه الكافر، ٧١٠، ألما أن فيهما، ابراهيم بن هاشم، عن ابن محبوب بلا واسطه ابن أبى عمير، و الظاهر هو الصحيح الموافق للوافى، و فى الوسائل نقلاً عن الكافى: ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبى عمير، و عن ابن محبوب، و عن التهذيب كما فيه.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن الوليد، عن محمّد بن الفرات، عن الاصمغ بن نباته، قال سئل أمير المؤمنين، الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب ما يمتحن به من يصاب في سمعه أو بصره ٣٢، الحديث ٧.

كذا في الطبعة القديمة و في المرآة على نسخه، و لكن رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب ديات الأعضاء و الجوارح، الحديث ١٠٥٣ و فيه: على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن الوليد بلا واسطه، و الظاهر صحه ما في التهذيب، لوقوع السند في موردين آخرين بلا- واسطه ابن أبي عمير الموافق للوافي و نسخه الجامع، و في الوسائل عن الشيخ كما في التهذيب، و عن الكافي عن على بن ابراهيم مرفوعاً عنه. كما في نسخه من المرآة أيضاً.

روى الشيخ بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير و محمّد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً عن حماد بن عيسى التهذيب: الجزء ١، باب آداب الأحداث الموجبه للطهاره، الحديث ١١٧ و الاستبصار: الجزء ١، باب مقدار الماء الذي لا ينجسه شيء، الحديث ٤ و لكن عن بعض نسخه: ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بلا واسطه ابن أبي عمير، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الطهاره ١، باب ماء الذي لا ينجسه شيء ٢، الحديث ٣، و الوسائل أيضاً، و في الوافي عن كل مثله، و فيه حماد فقط. و هو رمز لحماد بن عثمان.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ١٥١٤. و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب التعزیه و ما يجب على صاحب المصيبة ٧٠، الحديث ٦، إلا أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا- واسطه، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق للطبعة القديمة من الكافي، و المرآة، و الوافي، و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن

معاويه بن عمّار، عن أبي عبدالله، التهذيب: الجزء ٥، باب الزيادات في فقه الحج الحديث ١٤٢٨ و الاستبصار الجزء ٢، باب جواز أن يحج الصروره عن الصروره، الحديث ١١٣٢، الا- أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن معاويه بن عمّار بلا واسطه، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤ كتاب الحج ٣، باب الرجل يموت صروره أو يوصى بالحج ٥٩، الحديث ٣ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٧، باب المزارعه، الحديث ٨٩٥ و الاستبصار: الجزء ٣، باب من استأجر أرضاً بشيء معلوم، الحديث ٤٦٤، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الرجل يستأجر الأرض أو الدار ١٣٢، الحديث ٣ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، التهذيب: الجزء ٧، باب الاجارات، الحديث ٩٦٢ و الاستبصار: الجزء ٣، باب الصانع يعطى شيئاً ليصلحه فيفسده، الحديث ٤٧٨، الا- أن فيه، علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن ابن أبي عمير، و ما في التهذيب هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٥ كتاب المعيشه ٢، باب ضمان الصناع ١١٣، الحديث ٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٧، باب تفصيل أحكام النكاح، الحديث ١١٥٥ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن ولد المتعه لا حق بأبيه، الحديث ٥٥٨، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب وقوع الولد ١١٩، الحديث ٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، أو غيره، التهذيب: الجزء ٨، باب أحكام الطلاق، الحديث ٨٤ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن من طلق امرأه ثلاث تطليقات، الحديث ٩٥٩.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب تفسير طلاق السنه

والعده...، ٨، الحديث ٤، أَلَا أن فيه، ابن أبي نجران أو غيره، بدل ابن أبي عمير أو غيره، و الوافى و الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٨، باب أحكام الطلاق، الحديث ٢١١ و الاستبصار: الجزء ٣، باب طلاق التي لم يدخل بها، الحديث ١٠٤٧، أَلَا أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و الصحيح ما فى التهذيب الموافق للكافى: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب طلاق التي لم يدخل بها ٢٣، الحديث ٣، و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، أو غيره، التهذيب: الجزء ٨، باب الخلع و المباره، الحديث ٣٢٢ و الاستبصار: الجزء ٣، باب الخلع، الحديث ١١٢١، أَلَا أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير بلا واسطه، و الصحيح ما فى التهذيب الموافق للكافى: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب الخلع ٦٣، الحديث ١ و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي. التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث ابن الملاعنه، الحديث ١٢٢٩ و الاستبصار: الجزء ٤، باب أن ولد الملاعنه يرث أخواله، الحديث ٦٨٢، أَلَا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن حمّاد بلا واسطه، و ما فى التهذيب هو الصحيح الموافق لما رواها فى الجزء ٨، باب اللعان، الحديث ٦٥٠ و الكافى: الجزء ٦، كتاب الطلاق ٢، باب اللعان ٧٤، الحديث ٦ و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن فضال، التهذيب: الجزء ١٠، باب الحدّ فى الفريه و السب...، الحديث ٣٢٠.

كذا فى الطبعة القديمه أيضاً، و رواها الكلينى فى الكافى: الجزء ٧ كتاب الحدود ٣، باب ما يجب فيه التعزير فى جميع الحدود ٤٨، الحديث ١٩، أَلَا أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن ابن فضال بلا واسطه و هو الصحيح الموافق للوافى و الوسائل، فانه لم يرو ابن أبي عمير، عن ابن فضال فى غير هذا المورد، و قد روى ابراهيم بن هاشم، عن ابن فضال بلا واسطه كثيراً، و الوافى و الوسائل كما فى الكافى أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، الاستبصار: الجزء ١، باب عرق الجنب و الحائض يصيب الثوب، الحديث ٦٤٤ و التهذيب: الجزء ١، باب تطهير الثياب و غيرها من النجاسات، الحديث ٧٨٦، الا أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابن أبي عمير.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن في النسخة المخطوطة من التهذيب كما في الاستبصار، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الطهارة ١، باب الجنب يعرق في الثوب، ٣٤ الحديث ١، و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران، و احمد بن محمد بن أبي نصر، التهذيب: الجزء ٨، باب عدد النساء، الحديث ٥١٧ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن الرجل يطلق امرأته ثم يموت، الحديث ١٢٢٥، الا- أن فيه، ابن أبي نجران، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٦ كتاب الطلاق ٢، باب الرجل يطلق امرأته ثم يموت ٤٨، الحديث ٦، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث اهل الممل المختلفه...، الحديث ١٣٢٧ و الاستبصار: الجزء ٤، باب أنه يرث المسلم الكافر...، الحديث ٧٢٢ الا- أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابن أبي نجران بلا واسطه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الموارث ٢، باب من يترك من الورثه بعضهم المسلمون و بعضهم المشركون ٤٢، الحديث ٢، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن ابن رئاب، عن أبي بصير، التهذيب: الجزء ٧، باب الزيادات في فقه النكاح، الحديث ١٧٩٧.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في النسخة المخطوطة: ابراهيم بن هاشم عن ابن محبوب، عن ابن رئاب و هو الصحيح، الموافق للكافي: الجزء ٥ كتاب النكاح ٣، باب نكاح الذميه ٣٣، الحديث ١١، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي [بن ابراهيم] عن أبيه، عن اسحاق الاحمر، التهذيب: الجزء ٦، باب الديون و أحكامه، الحديث ٣٨٩.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب قضاء الدين ٢٠، الحديث ٥، علي بن محمّد، عن ابراهيم بن اسحاق الاحمر، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقربنه ساير الروايات.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن الحسن بن موسى عن محمّد بن الصباح، التهذيب: الجزء ١٠، باب ديه عين الأعور، الحديث ١٠٦٥ و الاستبصار: الجزء ٤، باب ديه من قطع رأس الميت، الحديث ١١١٣.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب الرجل يقطع رأس الميت ٤١، الحديث ١، الا أن فيه، الحسين بن موسى بدل الحسن بن موسى، و في الوافي و الوسائل كما في التهذيب.

و روى أيضاً عن علي، عن أبيه، عن حماد، التهذيب: الجزء ٦ باب المكاسب، الحديث ١١٥٩.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب ركوب البحر للتجاره ١٢١، الحديث ٤ عن احمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن حماد، و في الوافي و الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد، التهذيب: الجزء ٩، باب الوصيه بالثلث و أقل منه و أكثر، الحديث ٧٧٥ و الاستبصار: الجزء ٤، باب أنه لا تجوز الوصيه بأكثر من الثلث، الحديث ٤٦٤، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن حماد بلا واسطه أبيه و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الوصايا ١، باب قبل باب الرجل يوصي بوصيه ثم يرجع عنها ٧٠، الحديث ١، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عثمان، عن حريز، التهذيب: الجزء ٤، باب تعجيل الزكاه و تأخيرها...، الحديث ١٢٣.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ولكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣ كتاب الزكاه ٥، باب الزكاه تبعث من بلد الى بلد ٣٥، الحديث ٢، وفيه حماد بن عيسى، بدل حماد بن عثمان، وهو الصحيح فانه لم يثبت روايه ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عثمان على ما ذكره المجلسي، و صاحب المنتقى، بل صرح الصدوق في مشيخه الفقيه في طريقه الى ما كان فيه من وصيه أمير المؤمنين لابنه محمّد بن الحنفية: ان ابراهيم بن هاشم لم يلق حماد بن عثمان. و انما لقي حماد بن عيسى، و روى عنه و من هذا يظهر الكلام.

فيما رواه الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عثمان عن حريز، الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب تحنيط الميت و تكفينه ١٩، الحديث ٥ و الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب الوصيه ٤٧، الحديث ٦ و باب التلبيه ٨١، الحديث ٦ من الكتاب.

و روى الروايه الاخيره ايضاً الشيخ في التهذيب: الجزء ٥، باب صفه الاحرام، الحديث ٣٠٦.

و روى الشيخ ايضاً بسنده، عن علي، عن أبيه، عن خالد بن سعيد التهذيب: الجزء ٢، باب الأذان و الاقامه، الحديث ١١٠٠.

كذا في الطبعة القديمه و الوسائل ايضاً على نسخه، و في نسخه أخرى منها صالح بن سعيد بدل خالد بن سعيد، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب بدء الأذان و الاقامه ١٨، الحديث ١٢، و الوافي ايضاً، لعدم وجود خالد بن سعيد في هذه الطبقة.

و روى ايضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن رفاعه بن موسى، التهذيب: الجزء ٨، باب لحوق الأولاد بالآباء، الحديث ٦١٦ و الاستبصار: الجزء ٣، باب أن الرجل اذا اشترى جاريه حبل، الحديث ١٢٩٨، الا- أن فيه، علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن صفوان، عن رفاعه.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٥، كتاب الحج ٣، باب الأعمه يشترىها الرجل و هي حبل ١١٦، الحديث ١ و فيه علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رفاعه، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن سيف بن عميره عن سعد بن طريف، التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ١٤٦٠ و ١٤٦١ و ١٤٦٢.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً إلا أن فيها سعد بن طريف بالطاء المعجمه و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب ثواب من غسل مؤمناً ٣٣، الحديث ٢ و باب ثواب من كفن مؤمناً ٣٤، الحديث ١، و باب ثواب من حفر لمؤمن قبراً، ٣٥، الحديث ١، عن ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن سعد بن طريف في الأول، و ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن سيف بن عميره، عن سعد بن طريف في الآخرين، و في الوسائل كما في الكافي، و الوافي عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن على، عن أبيه، عن صالح بن سعيد، التهذيب: الجزء ١٠، باب القضاء في قتل الرّحام...، الحديث ٨٢٧ و الاستبصار: الجزء ٤، باب اذا اعنف أحد الزوجين على صاحبه، الحديث ١٠٥٨، الا ان فيه، عن على بن ابراهيم، عن صالح بن سعد بلا واسطه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للكافي: الجزء ٧ كتاب الديات ٤، باب من لا ديه له ١٤، الحديث ١٥، و الوافي و الوسائل أيضاً.

روى الصدوق بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن صالح بن السندي الفقيه: الجزء ٤، باب حد المماليك في الزنا، الحديث ٩٥.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب حدود الزنا، الحديث ٩٤ و الاستبصار: الجزء ٤، باب المكاتبه التي أدت بعض مكاتبها، الحديث ٧٨٤، الا أن فيهما صالح بن سعيد، بدل صالح بن السندي، و هو الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب ما يجب على المماليك و المكاتبين من الحد ٤٥، الحديث ٢١ و في الوسائل عن كل مثله، و الوافي كما في الكافي.

روى الشيخ بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، و محمّد بن اسماعيل، عن الفضل، عن صفوان، و ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٥، باب الرجوع إلى منى و رمى الجمار، الحديث ٨٨٨.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب رمى الجمار في ايام

التشريق ١٧٤، الحديث ١، الا- أن فيه، على بن ابراهيم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، و محمد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى، و ابن أبي عمير، و هو الموافق للوافى و الوسائل.

و روى أيضاً بسنده، عن سعد بن عبدالله، عن ابراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مرار، و عبد الجبار بن مبارك، التهذيب: الجزء ٤، باب الكفاره فى اعتماد يوم من شهر رمضان، الحديث ٦٠١ و باب الزيادات من الصيام، الحديث ٩٤٤.

و رواها فى الاستبصار: الجزء ٢، باب كفاره من افطر يوماً من شهر رمضان، الحديث ٣١٤، الا- أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن اسماعيل بن مرار، عن الجبار بن مبارك، و الصحيح ما فى التهذيب بقريته سائر الروايات، و فى الوافى و الوسائل كما فى التهذيب.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، الاستبصار: الجزء ١، باب الرجل يصلى فى ثوب فيه نجاسه قبل أن يعلم، الحديث ٦٣٦.

و رواها فى التهذيب: الجزء ٢، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان من الزيادات، الحديث ١٤٨٨، الا أن فيه، على بن ابراهيم، عن عبدالله بن المغيرة بلا واسطه، و الصحيح ما فى الاستبصار، الموافق للنسخه المخطوطه من التهذيب و الكافى: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب الرجل يصلى فى الثوب و هو غير طاهر...، ٦١، الحديث ٩، و الوافى و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن محمد بن الحسن الصفار، عن ابراهيم بن هاشم عن على بن اسباط، عن موسى بن سعدان، التهذيب: الجزء ٧، باب فيمن يحرم نكاحهن بالاسباب دون الاسباب، الحديث ١٢٨٥.

كذا فى الطبعه القديمه أيضاً، و لكن رواها الكلينى فى الكافى: الجزء ٥ كتاب النكاح ٣، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوج ابنته أو أخته ٧٥، الحديث ٣. الا ان فيه، على بن ابراهيم، عن أبيه، أو عن محمد بن على عن موسى بن سعدان، و فى المرآة: ابراهيم بن هاشم، عن محمد بن على، و فى الطبعه القديمه من الكافى: «و عن محمد بن على» نسخته، و الوافى و الوسائل عن كل مثله.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن علي بن عطيه الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب الفجر ما هو و متى يحل و متى يحرم الأكل ١٨، الحديث ٢.

و رواها في الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب وقت الفجر ٧، الحديث ٣، الا- أن فيه، ابراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن علي بن عطيه، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٢، باب أوقات الصلاة و علامه كل وقت منها، الحديث ١١٨، و الجزء ٤، باب علامه وقت فرض الصيام...، الحديث ٥١٥ و الاستبصار: الجزء ١، باب وقت صلاة الفجر، الحديث ٩٩٧.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، و علي بن محمّد، جميعاً عن القاسم بن محمّد، الكافي: الجزء ٢، كتاب الايمان و الكفر ١، باب حب الدنيا و الحرص عليها ١٢٦، الحديث ٨.

و رواها في باب ذم الدنيا و الزهد فيها ٦١، الحديث ١١، الا- أن فيه: علي بن ابراهيم [عن أبيه] عن علي بن محمّد القاساني، عن القاسم بن محمّد.

كذا في الطبعة القديمه أيضاً، و لكن المرآه موافقه للموضع الأول، و هو الصحيح بقرينه كلمه جميعاً.

و روى أيضاً بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن عمرو بن سعيد، الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب غسل الأطفال و الصبيان ٧٣، الحديث ٧.

كذا في الطبعة القديمه و المرآه و الوافي و الوسائل أيضاً، و لكن رواها في باب صلاة الكسوف ٩٠، من كتاب الصلاة ٤، الحديث ١، و فيه عمرو بن عثمان، بدل عمرو بن سعيد، و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٣، باب صلاة الكسوف، الحديث ٣٢٩ و الوافي و الوسائل أيضاً، و ذلك لعدم ثبوت روايه ابراهيم بن هاشم، عن عمرو ابن سعيد، و كثره روايته عن عمرو بن عثمان.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، التهذيب: الجزء ٧، باب فضل التجاره و آدابها، الحديث ١٩.

كذا في الطبعة القديمه أيضاً، و لكن في الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢ باب

آداب التجاره ٥٤، الحديث ٦، على بن ابراهيم، عن أبيه، و محمد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً، عن ابن أبي عمير، وهو الصحيح بقرينه ساير الروايات، و فى الوافى و الوسائل عن كل مثله.

روى الكلينى عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد المنقرى، عن النعمان بن عبد السلام، الكافى: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣ باب ما يحب فيه التعزير فى جميع الحدود ٤٨، الحديث ١٥.

كذا فى الطبعه القديمه و المرآه أيضاً، و لكن رواها الشيخ فى التهذيب الجزء ١٠، باب الحد فى الفريه و السب، الحديث ٣١٤، و فيه القاسم بن محمد عن سليمان بن داود، عن النعمان بن عبد السلام و هو الصحيح فان المنقرى لقب سليمان بن داود و يروى عنه القاسم بن محمد كثيراً، ففى عبارته الكافى سقط، و الصحيح القاسم بن محمد، عن المنقرى.

روى الشيخ بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، التهذيب: الجزء ٧، باب عقد المرأه على نفسها النكاح... الحديث ١٥٦٢.

كذا فى الطبعه القديمه أيضاً، و لكن رواها الكلينى فى الكافى: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب الرجل يريد أن يتزوج ابنته... ٥٨، الحديث ٤، و فيه، على بن ابراهيم، عن أبيه، و محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان، و هو الصحيح الموافق للنسخه المخطوطه من التهذيب و الوافى أيضاً بقرينه ساير الروايات، و فى الوسائل: و عن محمد بن اسماعيل.

روى الكلينى عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن جعفر عن عبدالله بن طلحه، الكافى: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب ميراث المماليك ٤٣، الحديث ٦.

كذا فى الطبعه القديمه و المرآه أيضاً، لكن فى التهذيب: الجزء ٩، باب الحر إذا مات و ترك وارثاً مملوكاً، الحديث ١١٩٨. و الاستبصار: الجزء ٤، باب من خلف وارثاً مملوكاً...، الحديث ٦٦٠، و فيهما محمد بن حفص، بدل محمد بن جعفر، و الظاهر أنه

الصحيح الموافق للوافي بقريته ساير الروايات، و لكثرت روايه ابراهيم بن هاشم، عن محمد بن حفص.

روى الشيخ بسنده، عن ابراهيم بن هاشم، عن محمد بن جعفر، عن عبدالله به سنان، التهذيب: الجزء ١٠، باب حدود الزنا، الحديث ١٧ و الاستبصار: الجزء ٤، باب من يجب عليه الحد، الحديث ٧٥٧.

و رواها الصدوق فى الفقيه: الجزء ٤، باب ما يجب به التعزير، الحديث ٦٨، الا أن فيه، محمد بن حفص، بدل محمد بن جعفر، و الظاهر أنه الصحيح الموافق للوافي بقريته ساير الروايات.

و مما ذكرنا يظهر الكلام فيما روى الكليني عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن جعفر، الكافي: الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب ما يجب فيه التعزير ٤٨، الحديث ٢٠.

و رواها أيضاً الشيخ فى التهذيب: الجزء ١٠، باب الزيادات من الحدود، الحديث ٥٧٦ و لا يبعد وقوع التحريف فيهما و ان كان فى الوافى.

روى الكليني عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى عن يونس، الكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤، باب من لا ديه له ١٤، الحديث ٣ و ٤ و ٥.

كذا فى الطبعة القديمه و المرآه أيضاً، و لكن روى الشيخ هذه الروايات فى التهذيب: الجزء ١٠، باب القضاء فى قتل الزحام، الحديث ٨١٥ و ٨١٧ و ٨١٨، الا أن فيها على بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه أبيه، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل الآ فى الروايه الأولى، فان ما فى الوسائل كما فى الكافي.

روى الشيخ بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٢، باب احكام السهو فى الصلاه و ما يجب منه اعاده الصلاه، الحديث ٧١٦ و الاستبصار: الجزء ١، باب الشك فى فريضه الغداه، الحديث ١٣٩٢، الا أن فيه، على بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا- واسطه و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب السهو فى الفجر و المغرب و الجمعه ٣٩، الحديث ٤، و الوافى و الوسائل ايضاً.

وروى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٣، باب أحكام الجماعة و أقل الجماعة و صفه الامام... الحديث ١٨٧.

كذا في الطبعه القديمه أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه، ٤، باب من شك في صلاته كلها و لم يدر زاد أو نقص...، ٤٣، الحديث ٥، و فيه علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوسائل و الوافي.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٣، باب صلاه العيدين، الحديث ٨٥٧.

كذا في الطبعه القديمه أيضاً، و لكن رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاه ٤، باب صلاه العيدين و الخطبه فيهما ٨٨ الحديث ٩، و فيه، علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٤، باب مستحق الفطره و أقل ما يعطى الفقير منها، الحديث ٢٥٩ و الاستبصار: الجزء ٢، باب مستحق الفطره، الحديث ١٧٢. الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب الفطره ٧٥، الحديث ١٩ و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي، عن ابيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٤، باب المرض الذي يجب فيه الافطار، الحديث ٧٥٩ و الاستبصار: الجزء ٢، باب حد المرض الذي يبيح لصاحبه الافطار، الحديث ٣٧٢.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الصيام ٢، باب حد المرض الذي يجوز للرجل أن يفطر فيه ٣٩، الحديث ٣، الا أن فيه علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقريته ساير الروايات.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٦، باب البيئات، الحديث ٦٠١ و ٦٠٢.

و رواهما الكليني في الكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات ٥، باب ما يرد من الشهود ١٧، الحديث ١ و ٢، الا- أن فيهما، علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ٧، باب تفصيل أحكام النكاح، الحديث ١١٣٨.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، و لكن رواها الكليني في الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب أنه يحتاج أن يعيد عليها الشرط بعد عقد النكاح ٩٩ الحديث ٥، عن علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوافي، بقرينه ساير الروايات و في الوسائل عن كل مثله.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، التهذيب: الجزء ١٠، باب القود بين الرجال و النساء... الحديث ٧٢٨ و الاستبصار: الجزء ٤، باب مقدار ديه أهل الذمه، الحديث ١٠١٠، الا- أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الديات ٤ باب المسلم يقتل الذمي أو يجرحه ٢٦، الحديث ١، و الوافي أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، الاستبصار: الجزء ٣، باب ما تجوز فيه شهادة الواحد مع يمين المدعى، الحديث ١٠٩.

و رواها في التهذيب: الجزء ٦، باب البيئات، الحديث ٧٤٢، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الشهادات، ٥ باب شهادة الواحد و يمين المدعى ٨، الحديث ٣ و الوافي و الوسائل أيضاً، و الطبعة القديمة من التهذيب و النسخة المخطوطة منه كما في الاستبصار.

و روى أيضاً بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، الاستبصار: الجزء ٤، باب ميراث ولد الزنا، الحديث ٦٨٩.

و رواها في التهذيب: الجزء ٩، باب ميراث ابن الملاعنه، الحديث ١٢٣٨، الا أن فيه، علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى بلا و اسطه، و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الموارث ٢ باب ميراث ولد الزنا ٥٨، ذيل حديث ٤.

روى الكليني عن علي بن ابراهيم [عن أبيه] عن محمّد بن عيسى الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الشفعه ١٣٨، الحديث ٧.

كذا في هذه الطبعة، و في الطبعة القديمه و المرآه كلمه عن أبيه موجوده و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٧، باب الشفعه، الحديث ٧٢٩ و الاستبصار: الجزء ٣، باب عدد الذين ثبت بينهم الشفعه، الحديث ٤١٢ الا أن فيهما، علي بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد بلا واسطه، و هو الصحيح و ان كان ما في الوافي و الوسائل كما في الكافي.

و روى أيضاً عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن الوليد، و محمّد بن الفرات، عن الأصبغ بن نباته، رفعه قال أتى عمر الخ، الكافي الجزء ٧، كتاب الحدود ٣، باب النوادر، ٦٣ الحديث ٢٦.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمه و المرآه: محمّد بن الوليد عن محمّد بن الفرات، رفعه عن الأصبغ بن نباته قال أتى الخ.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ١٠، باب حدود الزنا، الحديث ١٨٨ و فيه: علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن الفرات، عن الأصبغ بن نباته قال أتى الخ، والظاهر صحه ما في الطبعة القديمه و المرآه لبعده الطبقة، فلا يمكن روايه ابراهيم بن هاشم، عن محمّد بن الفرات بلا واسطه، و كذلك روايه محمّد بن الفرات. عن الأصبغ بن نباته، لأشعار ما ورد في الكشّى في ترجمه محمّد بن الفرات من أنه لم يرو عنه الا روايه واحده.

روى الشيخ بسنده، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن المختار بن محمّد بن المختار، التهذيب: الجزء ٩، باب الذبائح و الأطمعه، الحديث ٣٢٣ و الاستبصار: الجزء ٤، باب تحريم جلود الميته، الحديث ٣٤١ و لكن الموجود في الكافي: الجزء ٦، كتاب الأطمعه، ٦ باب ما ينتفع به من الميته ٩، الحديث: ٦ علي بن ابراهيم، عن المختار بن محمّد بن المختار بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقرينه ساير الروايات.

و روى أيضاً بسنده، عن محمد بن الحسن الصفار، عن ابراهيم بن هاشم، عن نوح بن شعيب، التهذيب: الجزء ١، باب حكم الجنابه و صفه الطهاره منها، الحديث ٤٠٠ و الاستبصار: الجزء ١، باب سقوط فرض الوضوء عند الغسل من الجنابه، الحديث ٤٤٦ الا- أن فيه، يعقوب بن شعيب، بدل نوح بن شعيب، و هو الموافق لرقم ٣٨٩ من الباب المذكور من التهذيب و الوافي و الوسائل أيضاً، و الظاهر صحه نوح بن شعيب، لكثرة روايه ابراهيم بن هاشم عنه، و عدم ثبوت روايته عن يعقوب بن شعيب فى غير هذين الموردين.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن وهب بن حفص، التهذيب: الجزء ٥، باب الكفار عن خطأ المحرم و تعديه الشروط، الحديث ١١٢٥.

كذا فى الطبعه القديمه أيضاً، و لكن فى النسخه المخطوطه: وهيب بن حفص، بدل وهب بن حفص، و هو الصحيح الموافق للكافى: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المحرم يقبل امراته...، ١٠٤، الحديث ١٠ و الوافى أيضاً، و ما فى الوسائل كما فى التهذيب.

روى الكلينى عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، الكافى: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب النوادر ١٥٩، الحديث ٤٠.

كذا فى المرآه و نسخه من الطبعه القديمه أيضاً، و فى نسخه أخرى منها: على بن ابراهيم، عن هارون بن مسلم بلا واسطه، و هو الموافق لما فى التهذيب: الجزء ٧، باب من الزيادات من الاجارات، الحديث ٩٨٩، و فى الوافى و الوسائل عن كل مثله.

روى الشيخ بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، التهذيب: الجزء ٧، باب ما يحرم من النكاح من الرضاع، الحديث ١٢٧٩ و الاستبصار: الجزء ٣، باب مقدار ما يحرم من الرضاع، الحديث ٧٠٢.

و رواها الكلينى فى الكافى: الجزء ٥، كتاب النكاح ٣، باب حد الرضاع الذى يحرم، ٨٨، الحديث ١٠، الا أن فيه: على بن ابراهيم عن هارون بن مسلم بلا واسطه و هو الموافق للوافى.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن هارون بن مسلم، التهذيب: الجزء ٩، باب الذبائح و الأطمعه، الحديث ٣٠٩.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٦، كتاب الذبائح ٥، باب ذبيحه الصبي و المرأه ١٤، الحديث ٢، الا- أن فيه، على بن ابراهيم عن هارون بن مسلم بلا واسطه، و هو الموافق للوافي و الوسائل.

روى الكليني عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن يحيى بن عمران، عن يونس، الكافي: الجزء ٥، كتاب الجهاد ١، باب اعطاء الأمان ٩، الحديث ٣.

كذا في الطبعة القديمه و نسخه من المرآه أيضاً، و في نسخه أخرى منها: يحيى بن أبي عمران و هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٦، باب اعطاء الأمان، الحديث ٢٣٦ و الوافي و الوسائل أيضاً بقرينه ساير الروايات.

روى الشيخ بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، و اسماعيل بن مهران عن يونس، التهذيب: الجزء ٥، باب الكفار عن خطأ المحرم، الحديث ١٠٨٩ و الاستبصار: الجزء ٢، باب من جامع قبل عقد الاحرام بالتلبيه، الحديث ٦٣٦، الا أن فيه اسماعيل بن مرار، بدل اسماعيل بن مهران.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب ما يجوز للمحرم بعد اغتساله من الطيب ٧٩، الحديث ١٠، و فيها على بن ابراهيم عن أبيه، عن اسماعيل بن مرار، عن يونس و هو الصحيح، لعدم ثبوت روايه ابراهيم بن هاشم، عن يونس. و الوافي و الوسائل كما في الكافي أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن السكوني التهذيب: الجزء ٨، باب الايمان و الأقسام، الحديث ١٠٩٠.

كذا في الطبعة القديمه أيضاً، و لكن في النسخه المخطوطه منه: على بن ابراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني و هو الصحيح الموافق للكافي: الجزء ٧، كتاب الايمان و النذر ٧، باب النوادر ١٨ الحديث ١٩، و الوافي و الوسائل أيضاً.

و روى أيضاً بسنده، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن النوفلي عن السكوني، التهذيب: الجزء ١، باب تلقين المحتضرين، الحديث ٩١٧.

و رواها الكليني في الكافي: الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب دخول القبر و الخروج منه ٦٢، الحديث ٣، الا- أن فيه، على بن محمّد، عن أبيه، بدل على بن ابراهيم، عن أبيه، و الصحيح ما في التهذيب الموافق للوافي و الوسائل بقريته ساير الروايات.

اختلاف النسخ

روى الكليني عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن محبوب الكافي: الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب الغش ٦١، الحديث ٧.

كذا في الطبعه القديمه و الوافي أيضاً، و لكن في المرآه: ابراهيم بن هاشم، عن ابن محبوب بلا واسطه، و هو الصحيح الموافق للوسائل لأنه لم يثبت روايه ابراهيم بن هاشم، عن ابن محبوب بواسطه ابن أبي عمير.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب المتمتع تعرض له الحاجه خارجاً من مكه بعد احلاله ١٤٨، الحديث ١.

كذا في هذه الطبعه، و لكن في الطبعه القديمه و نسخه المرآه: على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عيسى، و ما في هذه الطبعه هو الصحيح الموافق للتهذيب: الجزء ٥، باب الخروج الى الصفا، الحديث ٥٤٦ و الوافي و الوسائل أيضاً، لأنه لم يثبت روايه ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بواسطه ابن أبي عمير، و انما يروى بواسطه عن حماد بن عثمان كثيراً.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد، عن محمّد بن فلان الواقفي، الكافي: الجزء ١، كتاب الحج ٤، باب ما يفصل به بين دعوى المحق و المبطل ٨١، الحديث ٨.

كذا في الطبعه القديمه و المرآه أيضاً، و لكن في الطبعه المعربه عن أبيه، عن محمّد بن فلان الواقفي، و في الوافي عن أبيه، عن محمّد بن محمّد بن فلان الواقفي، و في الارشاد: للمفيد بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن الرافعي، باب ذكر طرف من دلائل أبي الحسن موسى _ و الله العالم بالصواب.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن اسماعيل، وغيره عن منصور بن يونس، الروضة: الحديث ٥٢٦.

كذا فى النسخه المطبوعه فى هامش مرآه العقول أيضاً، ولكن فى النسختين المطبوعتين فى ايران و النجف الأشرف: على بن ابراهيم، عن أبيه و محمد بن اسماعيل، و غيره، عن منصور بن يونس.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، [عن أبيه] و على بن محمد بن بندار، عن أبيه [و احمد بن أبى عبدالله] جميعاً. عن محمد بن على الهمداني الكافي: الجزء ٦، كتاب الأطحه ٦، باب السمك ٧٤، ذيل حديث ٣.

كذا فى هذه الطبعه، و لكن فى الطبعه القديمه و المرآه: على بن ابراهيم، عن محمد بن على الهمداني بلا واسطه، و لا يبعد صحه ما فى الطبعه القديمه و المرآه، لأن ابراهيم بن هاشم لم يرو عن محمد بن على الهمداني فى غير هذا المورد، و روى على بن ابراهيم عنه فى جمله من الروايات و فى الوافى و الوسائل جمله: على بن ابراهيم، عن أبيه غير مذكور فى السند.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، الكافي: الجزء ٥ كتاب المعيشه ٢، باب آخر منه فى حفظ المال ١٥٥، الحديث ٢.

كذا فى جميع النسخ حتى الوافى و الوسائل.

و رواها أيضاً فى الجزء ١، كتاب فضل العلم ٢، باب الرد الى الكتاب و السنه ٢٠، الحديث ٥.

كذا في الطبعة المعربة و الحديثه بعد هذه الطبعة أيضاً، و لكن في المرآه و الوافى و الطبعة القديمه: على بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطه. و هو الصحيح، لأن روايه على بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطه أبيه كثيره، و لم تثبت روايته عنه بواسطه أبيه، و مما مر يظهر الكلام في الموارد الآتية أيضاً.

منها: ما رواه أيضاً في الكافي: الجزء ٦، كتاب الدواجن ٩، باب ارتباط الدابه و المركوب ١، الحديث ٧.

كذا في الطبعة القديمه و الوافى و الوسائل أيضاً، و لكن في المرآه: على بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بلا واسطه.

و منها: ما رواه أيضاً في الكافي: الجزء ١، كتاب الحججه ٤، باب مولد على بن الحسين ١١٧، الحديث ٣.

و منها: ما رواه أيضاً في الجزء ٣، كتاب الجنائز ٣، باب اخراج روح المؤمن ١٤، الحديث ١ و ٢.

و منها: ما رواه في هذا الجزء، كتاب الزكاه ٥، باب أدب المصدق ٢٢، الحديث ٧.

و رواها الشيخ في التهذيب: الجزء ٤، باب الزيادات في الزكاه، الحديث ٢٧٣.

و منها: ما رواه الكليني أيضاً في الكافي: الجزء ٦، كتاب الزى و التجمل ٨، باب النوادر، ٢٩، الحديث ٢، وفي جميع الموارد، النسخ متفقه على ذلك حتى الوافى و الوسائل.

و منها: ما رواه أيضاً، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، الكافي: الجزء ٧، كتاب المواريث ٢، باب ولاء السائبه ٦٨، الحديث ٨.

كذا في الطبعة القديمه و المرآه و الوافى أيضاً، و لكن في الوسائل: على بن ابراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، بلا واسطه أبيه.

و منها: ما رواه أيضاً بعين السند المتقدم في الكافي: الجزء ٣، كتاب الزكاه ٥، باب العله في وضع الزكاه ٣، الحديث ٤، كذا في جميع النسخ.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن القاسم، عن محمّد بن سليمان، عن داود، عن حفص بن غياث، الكافي: الجزء ٢، كتاب فضل القرآن ٣، باب النوادر ١٣، الحديث ٦.

كذا في هذه الطبعة، و لكن في الطبعة القديمه و المرآه: على بن ابراهيم عن أبيه، و محمّد بن القاسم، عن محمّد بن سليمان، و في الوافى: على بن ابراهيم، عن أبيه، و على بن محمّد، عن الجوهري، عن المنقرى عن حفص بن غياث، و هو الصحيح كما عن بعض النسخ أيضاً، لأن ابراهيم بن هاشم لم يروى عن محمّد بن القاسم، بل يروى كثيراً عن القاسم بن محمّد و كذلك على بن محمّد [القاساني]، و القاسم بن محمّد أيضاً لم يروى عن

محمّد بن سليمان، بل يروى كثيراً عن سليمان بن داود، و يؤيد ما ذكرناه أن صاحب الوسائل روى هذا المضمون عن فضائل شهر رمضان باختلاف في صدر السند، عن القاسم بن محمّد، عن المنقرى، عن حفص.

ثم ان الكليني روى عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن حماد بن عيسى، عن الحلبي، الكافي: الجزء ٣، كتاب الصلاة ٤، باب بناء مسجد النبي ١٣، الحديث ٢.

كذا في الطبعه القديمه و المرآه أيضاً، و لكن في التهذيب: الجزء ٣، باب فضل المساجد و الصلاة فيها، الحديث ٧٣٦ حماد بن عثمان، بدل حماد بن عيسى و هو الصحيح، الموافق للوافي، و في الوسائل حماد فقط و ذلك لأن ابراهيم بن هاشم، يروى عن حماد بن عيسى بلا واسطه كما افاده الصدوق في المشيخه، و لم يثبت روايته بواسطه ابن أبي عمير في شيء من الكتب الأربعة، كما ان روايته عن حماد بن عثمان بلا- واسطه غير ثابتة و انما يروى عنه بواسطه ابن أبي عمير، و من ذلك يظهر الكلام فيما نذكر من الروايات الآتية:

منها: ما روى الكليني ايضاً في الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب صيد الحرم ٢١، الحديث ٢٥.

كذا في الطبعه القديمه و المرآه و الوسائل أيضاً، و لكن في الوافي: حماد بن عثمان و هو الصحيح، كما يظهر من مشيخه الفقيه في طريقه الى عمران الحلبي.

و منها: ما رواه ايضاً في باب المحرم يذبح و يحتش لدابته ٩٨، الحديث ١، من الكتاب المزبور.

كذا في الطبعه القديمه و المرآه و الوسائل أيضاً، و لكن في الوافي: ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عثمان، و الظاهر أن الصحيح ابراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى بلا واسطه، بقريته روايته عن حريز، فان حماد بن عثمان لا يروى عنه.

و منها: ما رواه فى باب السهو فى ركعتى الطواف ١٣٨، الحديث ٥ من الكتاب.

كذا فى جميع النسخ حتى الوافى و الوسائل، و لكن الظاهر أن كلمه ابن أبى عمير زائده فى السند، أو ان الصحيح حماد بن عثمان، بدل حماد بن عيسى.

و منها: ما رواه أيضاً فى الجزء ٥، كتاب المعيشه ٢، باب آخر فى حفظ المال و كراهه الاضاعه ١٥٥، الحديث ١.
و الكلام فيه كما فى سابقه بعينه.

و منها: ما رواه عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن الحلبي، الكافي: الجزء ٤، كتاب الحج ٣، باب فضل المقام بالمدينه...، ٢١٩، الحديث ٤.

كذا فى الطبعة القديمه و المرآه و الوسائل أيضاً، و فى الوافى: ابراهيم بن هاشم. عن ابن أبى عمير، عن حماد، هو الصحيح، فان حماد هو ابن عثمان بقرينه روايته، عن الحلبي.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، و محمّد بن يحيى، عن طلحه بن زيد، عن أبى عبدالله، الكافي: الجزء ٥، كتاب الجهاد ١، باب ارتباط الخيل و اجرائها و الرمي ٢٢، الحديث ١٦.

كذا فى الطبعة القديمه و المرآه أيضاً، و فى الوافى و الوسائل: عن محمّد بن يحيى، بدل العطف و هو الصحيح، فان محمّد بن يحيى فى السند هو الخزاز، و لم يروى عن على بن ابراهيم عنه فى شىء من الروايات.

و روى أيضاً عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن عبدالله بن الفضل الهاشمى، الكافي: الجزء ٦، كتاب الزى و التجمل ٨، باب الكحل ٤١، الحديث ٤.

كذا فى الطبعة القديمه و المرآه و الوافى أيضاً، و لكن عن بعض النسخ كلمه «عنه» مكان على بن ابراهيم، فعليه الضمير يرجع الى أحمد بن أبى عبدالله الذى هو المذكور فى السند المتقدم على هذا السند، و هو الصحيح الموافق للوسائل. فانه لم يروى ابراهيم بن هاشم، عن عبدالله بن الفضل، و كثيراً ما يروى أحمد بن أبى عبدالله بواسطه أبيه، عنه.

روى الشيخ بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن على بن ابراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبدالله، التهذيب: الجزء ٤، باب الزيادات فى الزكاه، الحديث ٣٢٣.

و رواها الكليني فى الكافي: الجزء ٤، كتاب الزكاه ١، باب الصدقه لبني هاشم...

٤٢، الحديث ٩، الا أن فيه هكذا: و عنه عن أبيه، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله، و الروايه السابقه على هذه الروايه هكذا: عده من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله عن النوفلى الخ، فالضمير راجع الى أحمد بن أبي عبدالله، لا الى على بن ابراهيم، و هو الموافق للوافى و نسخه من الوسائل أيضاً. (١)

إبراهيم بن هاشم در كتاب ثقات الرواه سيد حسن موسى

قال النجاشى: إبراهيم بن هاشم أبو إسحاق القمى، أصله كوفى انتقل الى قم. قال (٢) أبو عمرو تلميذ يونس بن عبدالرحمن من أصحاب الرضا . هذا قول الكشى، و فيه نظر، و أصحابنا يقولون أول من نشر حديث الكوفيين بقم هو، له كتب منها النوادر و كتاب قضايا أمير المؤمنين، أخبرنا محمد بن محمد قال حدثنا الحسن بن حمزه الطبرى، قال حدثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه بها.

و قال الشيخ فى فهرسته: إبراهيم بن هاشم أبو إسحاق القمى، أصله من الكوفه و انتقل الى قم، و أصحابنا يقولون إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنه لقي الرضا، و الذى أعرف من كتبه كتاب النوادر و كتاب قضاء أمير المؤمنين، أخبرنا بهما جماعه من أصحابنا منهم الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد و أحمد بن عبدون و الحسين بن عبيدالله، كلهم عن الحسن بن حمزه بن على بن عبيدالله العلوى عن على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه.

وعده فى رجاله من أصحاب الرضا قائلاً: إبراهيم بن هاشم القمى تلميذ يونس بن عبدالرحمن.

١- معجم رجال الحديث؛ سيدابوالقاسم خوئى، ج ١، ص ٣٥٣/٣١٦، چاپ چهارم، ١٤١٠ ق.

٢- الكشى الذى نقل النجاشى عنه غير موجود، و ما بأيدينا الآن هو اختيار الشيخ الطوسى منه، و هو خال عمّ نقله، و الدليل الصريح على ذلك ما ذكره فى الكشى فى ترجمه أبى يحيى الجرجانى ص ٤٤٧ و . ترجمه الفضل بن شاذان ص.

قال العلامة في الخلاصه ص ٤: و لم أفد لأحد من أصحابنا على قول في القدح فيه و لا على تعديله بالتنصيص _ انتهى. و علق الوحيد البهبهاني في تعليقه على منهج المقال ص ٢٩ عليه بقوله: هذا إشاره الى أنّ التعديل ظاهر من الأصحاب إلّا أنّهم لم ينصّوا عليه _ انتهى. ولكن الظهور من العبارة مبنى على ثبوت المفهوم للوصف. و قال على بن إبراهيم بن هاشم في مقدمه تفسيره: نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي إلينا ورواه مشايخنا و ثقاتنا _ الخ. و كثيراً ما روى في التفسير عن أبيه إبراهيم بن هاشم، فهذا توثيق منه بالنسبه إليه. و إن ناقشت في ثبوت مقدمه التفسير لعلي بن إبراهيم _ كما وقع الكلام فيه _ لكفانا ما نقله ابن طاوس من التوثيق، فإنّه قال في كتابه المسمّى بفلاح السائل ص ١٥٨ نقلاً عن أمالي الصدوق أنّه قال: حدّثنا موسى بن المتوكل، قال حدّثنا علي بن إبراهيم ابن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن محمّد بن أبي عمير، قال حدّثني من سمع أبا عبد الله الصادق يقول: ما أحبّ الله من عصاه، ثمّ تمثّل و ذكر ما مثل به _ الخ. ثمّ قال: ورواه الحديث [ثقات] بالاتفاق، و مراسيل محمّد بن أبي عمير كالمسانيد عند أهل الوفاق _ الخ. فيستظهر من نقله الاتفاق إنّ وثاقته كانت من الواضحات و المسلّمات بينهم، و لأجل ذلك لا تحتاج الى تنصيص ناص و تعديل معدّل. (١)

إبراهيم بن هاشم الخليل أبو إسحاق القمي

در كتاب مستدركات علم الرجال

اصله من الكوفه، و هو أول من نشر حديث الكوفيين بقم، ثقه جليل وفاقاً للعلامة المامقاني و جماعه من المحققين. ذكرهم منهم العلماء الطباطبائي و المحقق الداماد و الاردبيلي و المجلسيان و والّد الشيخ البهائي و غيرهم، و قال ابن طاووس في فلاح السائل بعد ذكر سند فيه إبراهيم بن هاشم القمي قال: ورجال السند ثقات بالاتفاق.

١- ثقات الرواه: ج ١، ص ٦٧/٦٨، ش ٣٥، سيد حسن موسوي اصفهاني.

وقال ابنه علي بن إبراهيم في أول تفسيره: بأنه ينقل رواياته عن مشايخه الثقات ويروى عن أبيه أكثر روايات تفسيره، وهذا منه شهادته بوثاقه أبيه.

أقول: و كثير من روايات الكافي _ بل أكثر من الف روايه _ منقوله عنه بواسطة ابنه علي، بل أبلغ عدد رواياته العلامه الخوئي إلى ٦٤١٤، روايه في ٨٨ صفحه.

وقال العلامه الهمداني في كتاب الزكاه من مصباح الفقيه، في مسأله نصاب الغنم، بعد ذكر إبراهيم بن هاشم القمي: وقد يناقش في توصيف حديثه بالصحة، حيث أن أهل الرجال لم ينصوا بتوثيقه، وهذا مما لا ينبغي الالتفات إليه، فإن إبراهيم بن هاشم باعتبار جلاله شأنه و كثره رواياته و اعتماد ابنه والكليني والشيخ وسائر العلماء والمحدثين غنى عن التوثيق، بل هو أوثق في النفس من أغلب الموثقين الذين لم يثبت وثاقتهم إلا بظنون اجتهاديه غير ثابتة الاعتبار، والحاصل أن الخدشه في روايات إبراهيم في غير محلها. انتهى.

و هو من أصحاب الأصول التي استخرج الصدوق أحاديث كتابه الفقيه منها، و حكم بصحتها و اعتماد الأصحاب عليها.

وبالجملة ذكروا لوثاقته و جلالته و جوهراً قويه الدلاله، فمن أراد التفصيل فليراجع كتاب العلامه المامقاني، و مستدرک الوسائل ج ٣ ص ٥٥١.

و بالجملة هو تلميذ يونس بن عبدالرحمن، له كتب منها النوادر و كتاب قضايا أمير المؤمنين .

و عدّه الشيخ في رجاله في باب أصحاب الرضا قائلاً:

إبراهيم بن هاشم القمي تلميذ يونس بن عبدالرحمن.

وقال في الفهرست بعد عنوانه: وأصحابنا يقولون: إنّه أول من نشر حديث الكوفيين بقم، و ذكروا أنّه لقي الرضا، و الذي أعرف من كتبه كتاب النوادر و كتاب قضايا أمير المؤمنين رواهما ابنه علي.

و نقل النجاشي عن الكشي أنّه من أصحاب الرضا ثم قال: هذا قول الكشي و فيه نظر... الى آخره.

أقول: والعلامة الخوئي بعد نقله كلام الكشي و نظر النجاشي قال: تنظر النجاشي في محله، بل لا يبعد دعوى الجزم بعدم صحه ما ذكره الكشي والشيخ...إلى آخره. و ذلك لعدم وجدانه له روايه واحده عن الرضا بلا واسطه، ولا عن يونس، قال: و كيف يمكن أن يكون من أصحاب الرضا و تلميذ يونس و مع ذلك لم يرو عنهما، نعم لا منافاه في لقائه الرضا .كما ذكره الأصحاب، انتهى ما أفاده دام ظله.

أقول: و في النظر نظر لعدم دلالة عدم الوجدان على عدم الوجود لما سيأتي، ففي الكافي ج ١ ص ٥٤٨ باب الفء والأنفال: على بن إبراهيم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني إذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل، و كان يتولى له الوقف بقم... الخبير. غط عنه مثله، كما في كمبا ج ٢٠ ص ٤٨، وجد ج ٩٦ ص ١٨٧.

وروى المفيد في الاختصاص ١٠٢ عن علي بن إبراهيم بن هاشم، قال: حدثني أبي، قال: لما مات أبو الحسن الرضا، حججنا فدخلنا على أبي جعفر، و قد حضر خلق من الشيعة من كل بلد لينظروا الى أبي جعفر، فدخل عمّه عبدالله بن موسى... الى آخره. كمبا ج ١٢ ص ١٢٠، وجد ج ٥٠ ص ٨٥.

و يظهر من هذين الخبرين صحه ما قالوا أنّه من أصحاب الرضا والجواد[صلوات الله عليهما]. والنظر في النظر.

وصرح ابن شهر آشوب في معالم العلماء، أنّه لقي علي بن موسى الرضا .و يؤيد ذلك رواياته ممن يدانيه مثل ابن أبي عمير، فإنّه أكثر الروايه عنه، فراجع الى مواضع الروايات و الى ما نقله إن شاء الله في ترجمه ابنه علي.

و يشهد لجلالته و عظم قدره و وثاقته ملاقاته الخضر أو ولي العصر[صلوات الله عليه] في مسجد السهله و مسجد زيد، و حفظه عنه ما ينقل من الدعاء فيهما، فينتهي إليه سند أدعيه المسجدين. جد ج ١٣ ص ٣٢٠، و ج ١٠٠ ص ٤٤٣، و كمبا ج ٥ ص ٣٠٠، و ج ٢٢ ص ١٠٣.

وابنه علي بن إبراهيم من مشايخ الكليني، ثقه جليل عين ثبت فاضل نبيل، لا غمز فيه من أحد، صاحب التفسير المعروف.

والآخر إسحاق بن ابراهيم، وسيأتي، وابنه أحمد بن علي من مشايخ الصدوق، والآخر محمد بن علي صاحب كتاب العلل، صرح به وباسم جدّه وجدّ أبيه العلامة المجلسي في مواضع كثيره من البحار، منها في كمال ج ۱۳ ص ۲۳۰، وكتاب القرآن ص ۲۷.

و كتاب الصلاه ص ۲۴ و ۲۹ و ۸۴ و ۱۰۴، وجد ج ۵۳ ص ۱۱۷، و ج ۹۲ ص ۱۰۳، و ج ۸۲ ص ۲۷۵، و ۲۹۸، و ج ۸۳ ص ۱۶۳ و ۲۴۹ و غير ذلك كثير.

والعجب من الفاضل المعاصر حيث أنكر وجود ابن يسمي بمحمد لعلی بن إبراهيم بن هاشم، وأعجب منه نسبته ذلك الى المجلسي في المرآة ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۷ مع تصريح المجلسي في أول البحار بأنه يكون موجوداً، وعنده منه كتاب العلل، و نظر المجلسي في الإنكار راجع الى محمد بن علي بن ابراهيم الذي في سند هذا الحديث، وأنه أبوسمينه أو الهمداني وكيل الناحيه، لا مطلق محمد بن علي بن إبراهيم كما هو واضح.

وابنه الآخر إبراهيم بن علي تقدم. و محمد بن أحمد بن إبراهيم يأتي. (۱)

ابراهيم بن هاشم كوفي در اثر آقای علی آقا جانی قناد

سر آغاز

شناخت اسوه های علم و ایمان می تواند ما را در پیمودن مسیر پیش رو یاری دهد، حقایق بی شماری را آشکار سازد و روشنای دل‌های جویندگان طریق هدایت گردد. از این رو، کندو کاو در زندگانی علمی و معنوی عالمان، راویان و محدثان معاصر با اهل بیت، کاری بس سترگ و دارای منزلتی والا است، چرا که در حقیقت، آشنایی با ایشان، ما را به درک بهتر مسائل و وقایع مختلف عصر

۱- مستدرکات علم الرجال؛ ج ۱، ص ۲۲۲/۲۲۵ ش ۵۵۵، علی نمازی شاهرودی، چاپ جامعه مدرسین، چاب اول، ۱۴۲۶ ق.

ائمه و نقش ارزنده آن بزرگواران در جامعه خویش، نایل می سازد و تصویر روشن تری از ابعاد زندگی امامان و سیر تحول احادیث ایشان به دست می دهد و ما را در فهم دقیق تر و بهره گیری کامل تر از روایات، یاری خواهد داد. از این جهت، برآنیم تا در این مقاله، سیمایی کلی از تاریخ حیات پربار یکی از بزرگترین این نیک نامان و رادمردان، یعنی ابراهیم بن هاشم کوفی را ارائه دهیم.

ابواسحاق، ابراهیم بن هاشم کوفی قمی، از زمره پاکان و عالمان روشن ضمیر و راویان سختکوشی است که همت خویش را در راه ترویج دین حق، مصروف داشت. آواز محدثان خبیر و فقیهان بصیر و دانشمندان زمانه شناسی است که علم و ایمان، و عقل و دین را با هم پیوندی ناگسستنی زد و در جاده های ظلمانی جهل و نادانی، اهل بیت را به عنوان راهبران امین و هدایتگران و نورافشانان مسیر، برگزید.

در کتب رجال و تاریخی، تاریخ ولادت او مشخص نشده است، اما آنچه از قرآین و شواهد به دست می آید و با توجه به نظر بسیاری از عالمان علم رجال که او را از اصحاب و یا معاصران امام رضا دانسته اند، می توان ولادت او را در اواخر قرن دوم هجری، در ایام امامت امام کاظم و در شهر کوفه دانست.^(۱)

مهاجرت از کوفه به قم

از مهاجرت ابراهیم بن هاشم به قم، اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی با توجه به رشد و نمو او در کوفه _ که مرکز تشیع بوده است، می توان به سلوک تربیتی و علمی او پی برد. کشی، نجاشی و شیخ طوسی، در کتب رجال خود، وی را این گونه توصیف کرده اند: إنه اول من نشر حدیث الکوفیین بقم.

او اولین کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود. ابراهیم، پس از فراگیری علوم و کسب احادیث از مشایخ حدیثی به قصد انتشار اخبار اهل بیت در قم از کوفه بدین شهر مهاجرت کرد و به ترویج مکتب حدیثی خویش [کوفه]، در قم همت گماشت. یکی از نویسندگان معاصر می نویسد: او رشته های مختلف حدیث را از این جا و آن جا تحصیل کرد و سپس به قم آمد تا که قم را از حدیث اهل بیت غنی سازد. او بعد از تحصیل حدیث از کوفیان چون ابن محبوب، به بغداد رفت و حدیث بغدادیان را از هر کس که در آن جا صاحب کتاب و دانشی بود، فرا گرفت و از مشایخ شام، عراق، کاشان، اصفهان، اهواز، ری، نیشابور، همدان، کرمان و... هر جا که بود، بهره ها گرفت و هم اینک [از او] حدود هفت هزار حدیث فقهی، اخلاقی و تاریخی در کتاب های مذهبی، موجود است.^(۱)

بدین ترتیب، ابراهیم بن هاشم، پس از سالها دانش اندوزی، در قم، حرم و آشیانه اهل بیت و حوزه مهم درسی شیعه، سکنا می گزیند و در آن، به ترویج معارف غنی مکتب جعفری میپردازد و تحولی شگرف را در این حوزه بزرگ، رقم میزند.

حوزه های درسی کوفه و قم

از آن جهت که ابراهیم بن هاشم، نقش مهمی در برقراری ارتباط بین حوزه های قم و کوفه داشته است، لازم است توضیح مختصری درباره وضعیت این حوزه ها و نوع برخورد و تلقی آن ها از یکدیگر داده شود.

با انتقال مرکز خلافت جهان اسلام به کوفه و ورود علی بدین شهر،

۱- کیهان فرهنگی، سال هشتم ش ۸، ص ۲۸: حمد باقر بهبودی. «علم رجال و مسأله توثیق».

کوفه به تدریج، چهره ای شیعی به خود گرفت به گونه ای که هر گاه می خواستند به کسی نسبت شیعی دهند، او را کوفی و یا کوفی مذهب می نامیدند. با باز شدن فضای سیاسی در اواخر عهد بنی امیه و اوایل حکومت بنی عباس و دوران امامت صادقین، کوفه به عنوان مرکز تشیع، تکاپوی علمی خود را آغاز نمود. نخستین گروه از شاگردان امام باقر از کوفه بودند که در راس آن ها، خاندان پربرکت شیعی «أعین» هستند. نجاشی در کتاب خود می نویسد که حسین بن علی بن زیاد و شَاء، موفق شد نهصد تن از شاگردان امام صادق را در مسجد کوفه درک نماید. بدین گونه، کوفه به عنوان نزدیک ترین پایگاه شیعه به چشمه فیاض اهل بیت شناخته می شود و پرچمدار نشر حقایق دینی و علمی میگردد.

قم نیز اولین مرکز تشیع در ایران است که در قرن های سوم و چهارم، یکی از مهم ترین حوزه های شیعه در تدریس فقه و حدیث به شمار می رفته است.

سابقه حدیثی قم به نیمه اول قرن دوم هجری باز می گردد که برای نخستین بار، عمران بن عبدالله قمی و برادرش عیسی بن عبدالله به خدمت امام صادق رسیدند و امام از آنان با عنوان اهل بیت خود، یاد فرمود.

اما از اوایل قرن سوم به بعد، به تدریج، شاهد منازعات و اختلافات علمی حوزه ها با یکدیگر و بویژه قم با عراق [و مشخصاً کوفه] هستیم. عوامل چندی در این اختلافات، موثر بوده است که مهم ترین آن ها دو عامل: اختلاف عقاید و نحوه برداشت از احادیث، و نیز اقدامات غلات و تفرقه افکنی و حدیث سازی آن هاست، به گونه ای که حوزه قم برای مصون ماندن از آسیب های این جریان، به سختگیری در معیارهای پذیرش روایات و اصول جرح و تعدیل روی آورد.

سختگیری و شدت عمل ابن ولید و احمد بن محمد بن عیسی اشعری در این باره، مشهور است که روایت از یونس بن عبدالرحمان و حسن بن محبوب را تحریم کرده بودند، چرا که یونس، سماع را در نقل احادیث، شرط نمی دانست.

مشایخ قم، احمد بن محمد بن خالد برقی را به اتهام غلو، از قم بیرون راندند.^(۱)

از این رو، فعالیت و تلاش ابراهیم بن هاشم، به عنوان یکی از پرورش یافتگان مکتب حدیثی عراق برای نشر احادیث کوفیان در قم، اهمیتی بسزا می یابد و می توان او را بنیانگذار مکتب حدیثی جدید در قم دانست.

روایت ابراهیم از امام صادق □

ابراهیم بن هاشم قمی، از جمله راویانی است که در روایتش از ائمه، پراکنندگی نظر فراوانی وجود دارد. اولین بحث در این زمینه، روایت او از امام صادق است. در التهذیب شیخ طوسی و الکافی مرحوم کلینی، روایتی از علی بن ابراهیم، از ابراهیم بن هاشم آمده است که او از امام صادق درباره صدقات اهل ذمه سوال می کند. شهید ثانی در حواشی خود، این روایت را میپذیرد، به این دلیل که ابراهیم از اصحاب امام رضا و از شاگردان یونس است. بنابراین، روایت او از امام صادق بعید نیست. میرداماد نیز در الرواشح، بر همین نظر است، با این تعلیل که امام صادق در سال ۱۴۸ق، به شهادت رسیده است و این سال، سال ولادت امام رضا است. امام رضا نیز در سال ۲۰۳ق، به شهادت رسیده است، که در آن زمان، امام جواد، نه ساله بوده است. از این رو، دور نیست که ابراهیم، زمان امام صادق را درک کرده باشد. همان گونه که پیداست، کلام این دو عالم بزرگوار در این باره، مضطرب [همراه با تردید] است، در حالی که بسیاری از محققان و بزرگان رجالی، هم چون علامه بحرالعلوم، این حدیث را غریب دانسته اند^(۲) و آن را اشتباه در

۱- بر گرفته از کتاب تاریخ حدیث، مجید معارف با [تلخیص و تصرف].

۲- رجال السید بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴.

نسخه، محسوب نموده اند^(۱)، زیرا با پژوهشی در احادیث ابراهیم، مشخص می شود که او نه تنها بدون واسطه از امام صادق . روایت نکرده است، بلکه با یک واسطه هم روایتی ندارد. از دیگر سو، اگر او از اصحاب و یا درک کنندگان امام صادق می بود، علمای رجال می بایست نام او را در زمره اصحاب امام صادق ذکر می کردند و از امام کاظم روایت می داشت.^(۲)

روایت ابراهیم از امام رضا □

نجاشی، پس از نقل کلام کَشّی در مورد ابراهیم که: «إنه تلميذُ يونس بن عبدالرحمان، من أصحاب الرضا»؛ با عبارت: «هذا قول الكَشّی و فیه نظر»، در آن مناقشه می کند. در این که اشکال نجاشی، شاگرد یونس بن عبدالرحمان بودن ابراهیم است و یا مصاحبت او با امام رضا و روایت از ایشان، در میان علما اختلاف اقوال بسیار است. گروه کمتری از ایشان، هم چون صاحب تنقیح المقال، معتقدند که ابراهیم، از اصحاب امام رضا بوده است و عبارت: «من أصحاب الرضا» در کلام کَشّی را اشاره به ابراهیم می دانند و بر خلاف نظر عالمانی چون: سید بحر العلوم و میرداماد، آن را متعلق به یونس نمی دانند و برخی روایات را که دلالت بر روایت ابراهیم از امام رضا دارند، بر می شمارند.^(۳) در برابر، بسیاری از بزرگان علم رجال، او را از اصحاب امام رضا نمی دانند، اگر چه منکر ملاقات او با امام رضا نیستند. صاحب قاموس الرجال و آیه الله خویی، با رد نظر مرحوم مامقانی، هیچ روایتی را که ابراهیم، راوی بدون

۱- منتهی المقال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۲۴ [شماره تکرار شده].

۲- جهالامال، ج ۱.

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰، مستدرکات علم الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۴.

واسطه آن از امام رضا باشد، نمی پذیرند و با توجه به روایات بسیار [حدود هفت هزار حدیث] و مشایخ فراوان وی، بر این اعتقادند که عدم روایت او از امام رضا، مصاحبتش با آن حضرت را منتفی می سازد. (۱)

شاگردی یونس بن عبدالرحمان

مسأله دیگری که در شرح حال ابراهیم بن هاشم قمی محلّ بحث است، موضوع شاگردی و تلمذ او نزد یونس بن عبدالرحمان است که از شاگردان و اصحاب ممتاز امام رضا و امام جواد و از مشایخ حدیث بوده است. گروهی همانند صاحب تنقیح المقال، در موضوع شاگردی ابراهیم نزد یونس، هیچ گونه تردیدی را روا نمی دانند. (۲) و گروهی دیگر با استناد به عدم وجود روایتی بلاواسطه توسط او از یونس، چنین مسأله ای را انکار می نمایند. (۳)

استدلال گروه اخیر در مورد عدم تلمذ ابراهیم نزد یونس، چند وجه دارد. اول آن که در شرح حالات ابراهیم گفته شده است که او اولین کسی است که احادیث کوفیان را در قم نشر داده است و این مسأله، با شاگردی اش نزد یونس، تنافر جدی دارد، چرا که یونس به جهاتی مورد طعن و ردّ مشایخ قم بوده است و احادیث او را نمی پذیرفته اند. بنابراین، به طور طبیعی نمی بایست روایات ابراهیم را نیز بپذیرند، در حالی که مقاومتی از طرف مشایخ قم در برابر او گزارش نشده است. (۴)

۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۲۴؛ رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱ ص ۳۱۲.

۲- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰.

۳- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۳۲؛ منتهی المقال، ج ۱، ص ۲۱۶.

۴- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۳۲.

دلیل دوم این که محققاً ابراهیم، بدون واسطه از یونس روایتی ندارد. (۱)

دیگر آن که وفات یونس در مدینه و در زمان امام رضا بوده است، لذا ابراهیم، نمی تواند روایتی از او _ که در مدینه است _ داشته باشد. (۲) این، مجموع استدلال مخالفان است.

اما معتقدان به تلمذ ابراهیم از یونس در جواب منکران، پاسخ هایی دارند که قانع کننده به نظر می رسد. ایشان، قدح یونس نزد قمی ها و درعین حال، قبول روایات ابراهیم را - که شاگرد یونس محسوب می شود - نشان دهنده نهایت تقوای او و وثوق قمی ها به ابراهیم می دانند و هیچ منافاتی بین این دو نمی بینند. (۳)

در ضمن، سیره بزرگان اصحاب، عدم روایت از مشایخی بوده است که مورد طعن واقع میشده اند. از این جهت، ابراهیم، تظاهر به شاگردی یونس و روایت از او وحتى از شاگردان وی نمی کرده است تا بتواند رسالت خویش را به انجام رساند و روایات اهل بیت را منتشر سازد. (۴)

و از جانب دیگر، طعن و ردّ یونس در اوایل امامت امام رضا و آغاز پیدایش واقفیه بوده است و چون یونس از مخالفان واقفیه به شمار می رفته است، آن ها تلاش فراوانی نمودند تا او را به سوی خود جذب نمایند، اما کوشش ایشان بی ثمر ماند، به گونه ای که علی بن حمزه و زیاد بن مروان، ضامن ده هزار درهم برای او شدند، اما یونس نپذیرفت. از این رو، به اشاعه شایعات و رواج مطالبی علیه او مبادرت کردند تا او را به امامت امام رضا پی تمایل نشان دهند و دیدگاه شیعیان را نسبت به وی مشوّه سازند، ولی هنگامی که امر امامت امام

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- تهذیب المقال، ج ۱، ص ۴، تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴، تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴- تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹.

رضا بر همگان آشکار گشت، درباره یونس از امام سوال نمودند و حضرت، ایشان را به رجوع به یونس امر فرمود و درباره او از امام رضا و امام جواد بدایحی وارد شد.

در این وضعیت، مشایخ قم نیز به او مراجعه کردند و از طعن اودست برداشتند. ابن شادان می گوید: محمد بن احمد بن عیسی از طعن یونس، توبه و استغفار نمود. بنابراین، شاگردی ابراهیم در نزد یونس و انتساب روایت کوفیان، در قم، هیچ دور از ذهن نیست. (۱) وفات یونس در زمان امام رضا و در مدینه نیز نمی تواند نفی کننده شاگردی ابراهیم نزد او باشد. (۲)

در مورد عدم ثبوت روایت ابراهیم از یونس نیز باید یادآوری نمود که شاگردی نزد او ملازمه ای با روایت از وی ندارد، چراکه یونس تنها محدث و راوی نبوده است، بلکه همان گونه که ابن ندیم در الفهرست خود می گوید، یونس، آگاه به علم کلام و علوم دیگر هم بوده است. بدین علت، نمی توان عدم روایت ابراهیم از یونس را دلیل بر عدم شاگردی نزد او قلمداد نمود. (۳) با توجه به مطالبی که آمد و نیز تردید و اضطرابی که در کلام مخالفان موجود است، نظر موافقان پذیرفتنی تر است.

ابراهیم در کلام علما

ابراهیم بن هاشم قمی، عالمی نستوه، فقیهی وارسته و راوی ای خستگی ناپذیر، و در راه ترویج تعالیم اهل بیت، از والامقام ترین روات و دارای منزلتی عظیم در میان محدثان اخبار عترت نبوی است. محققان علم رجال و

۱- همان جا.

۲- همان جا.

۳- همان، ص ۲۷۹؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۹.

علمای علوم اسلامی، بسیار او را ستوده اند توصیف او به این که اولین نشر دهنده اخبار کوفیان در قم است، خود، دلالت بر جلالت مقام او دارد و شاید بتوان وی را پرچمدار و سلسله جنبان نهضت حدیثی در میان راویان و محدثان حوزه درسی قم دانست. ابراهیم، در میان روات، دارای بیشترین و متنوع ترین روایات است به گونه ای که در بسیاری از ابواب فقهی و اخلاقی، احادیثی از او موجود است و کم تر بابتی است که از روایات او تهی باشد. (۱)

آیهالله خوبی روایات او را متجاوز از [۶۲۱۴] حدیث. (۲) و تعداد اساتید و مشایخ او را بالغ بر ۱۶۰ نفر ذکر نموده است (۳)، که این همه، مقام شامخ و موقعیت ستوده او را نزد اهل تحقیق و بزرگان تألیف و عالمان مکتب شیعه می رساند. علامه بحر العلوم وی را با عبارتی چون: کثیر الروایه، واسع الطریق، و مقبول الحدیث می ستاید. (۴) ابن مشهدی در کتاب المزار الکبیر، در باب «ذکر نماز گزاران در زوایای مسجد سهله»، او را از کسانی معرفی می نماید که در عصر غیبت، به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده اند. (۵) و این، افزون بر مقام علمی ابراهیم بن هاشم، نشان از عظمت روحی و معنوی، و وارستگی اخلاقی او دارد و جایگاه او را نزد اهل بیت روشن میسازد. شهید ثانی، وی را از ارجمندترین اصحاب و والاترین بزرگان شیعه و «کثیر العلم والروایه» می داند و او را از کسانی می شناسد که این حدیث امام صادق در شأن ایشان وارد است: إعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم عنا. منزلت هر کس را به مقدار روایتش از ما

۱- رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹. ۱۹ رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹ تهذیب المقال ج.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۱/۳۱۸.

۳- همان، ۳۱۷.

۴- رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹.

۵- تهذیب المقال، ج ۱.

میرداماد در کتاب الرواشح، ابراهیم را این گونه معرفی می نماید: هو [إبراهیم بن هاشم] شیخ الشیوخ، قطب الاشیاخ، وتر الاوتاد، سند الاسناد. (۲) آنچه بر شمردیم، نمونه ای بود از رفعت مقام این محدث گرانمایه و روایتگر فرزانه علوم آل البیت که بر زبان و قلم بزرگان دین و مذاهب، جاری گشته است.

وثائق ابراهیم بن هاشم

ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، از راویان و از بزرگان علم حدیث و روات اهل بیت است، و بر شخصیت ارجمند وی هیچ خللی وارد نیست، اما تنها به این علت که اصحاب، به وثاقت و عدالت او تصریح نکرده اند، گروهی از متقدمان، او را در حد وثاقت پذیرفته اند و حدیث او را «حسن» دانسته اند، که البته اینان نیز در کلامشان اضطراب و تردید وجود دارد و به مقام علمی و معنوی ابراهیم، اذعان دارند، گرچه متأخران، شخصیت والای ابراهیم را موثق و روایات او را صحیح می دانند، علامه حلّی در مورد او می نگارد: من هیچ یک از اصحاب را نیافتم که او را قدح کرده باشد و نیز به تعدیل او تصریح کرده باشد. روایات از او بسیار است و ارجح، قبول روایات اوست. (۳)

علامه مجلسی، روایات او را حسن، اما در مرتبه صحیح می داند. (۴) شهید ثانی، در مسالک الافهام، هنگام بحث از وقوع طلاق به صیغه امر، حدیث

۱- مسالک الافهام، در وقوع طلاق به صیغه امر و عدم توارث به عقد منقطع، شرح الدروس، مسأله مسّ مصحف.

۲- رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳- الخلاصه، للحلّی، ص ۱۳۷/۱۳۸.

۴- الوجیزه، محمدباقر مجلسی، ص ۱۶.

ابراهیم را از بالاترین و بهترین مراتب حسن، نام می برد و در بحث در مورد روایتی دیگر، طریق ابراهیم را از والاترین طرق می شناسد. هم او در شرح الدروس می نویسد: *إنّ حدیث ابراهیم بن هاشم، من یعتمد علیه کثیر وإن لم ینصّ الاصحاح علی توثیقه، لکن الظاهر أنّه من أجلاء الاصحاح عظمائهم، المشار إلی عظم منزلتهم ورفع قدرهم فی قول الصادق: «إعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم عنا».*

احادیث ابراهیم، از جمله روایاتی است که بر آن بسیار اعتماد شده است. اگرچه نصّی از اصحاب در توثیق او وارد نگشته است. اما ظاهر آن است که او از بزرگان اصحاب و بلند مرتبگان آن هاست که این کلام امام صادق به منزلت والای او اشاره دارد که فرمود: «منزلت اشخاص را به مقدار روایات آن ها از ما اهل بیت بشناسید».

از آنچه گفته شد، معلوم گردید که تنها علتی که به موجب آن، قدما به وثاقت ابراهیم و صحیح بودن روایاتش قائل نشده اند، وارد نشدن کلامی از اصحاب، در این مورد است که به این مسأله هم رجالیان متأخر، پاسخ های متقن و دقیقی داده اند. میرداماد در الرواشح، پس از آن که روایات ابراهیم را از نظر قدما، تالی درجه صحت می داند، می نویسد: صحیح و صریح در نزد من آن است که طریق ابراهیم صحیح است، چرا که جلالت و عظمت شأن او برتر از آن است که کسی او را تعدیل و توثیق نماید. سپس میافزاید: بزرگان و نام آورانی هم چون: شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی، شأنشان بالاتر از آن است که دیگران، آن ها را توثیق کنند. ابراهیم نیز که از موجه ترین و والاترین بزرگان شیعه است، شایسته آن مقام است و مدح او به عبارت «هو أول من نشر أحادیث الکوفین بقم و هو تلمیذ یونس بن عبدالرحمان»، تعبیر جامعی است. (۱)

برخی دیگر نیز گفته اند همان گونه که برخی مشایخ اجازه، همانند: احمد بن محمدحسن بن ولید و محمد بن اسماعیل نیشابوری در رجال، توثیق نشده اند و با این حال، حدیث آن ها صحیح شمرده می شود، چرا که گرفته شده از اصول است، از این رو، حدیث ابراهیم نیز به طور قطع صحیح خواهد بود. (۱) از عبارت محقق اردبیلی و محقق بحرانی نیز بر می آید که ابراهیم را از زمره موثقان می دانسته اند. (۲) شیخ بهایی از پدر بزرگوارش نقل کرده است که: إني لأستحيي أن لا أعَدَّ حدیثه صحیحاً. (۳) من شرم از آن دارم که حدیث او [ابراهیم] را صحیح ندانم. علامه بحرالعلوم در رجال خویش می فرماید: الاصحُّ عندی أنه ثقة صحیح الحدیث. (۴)

نظر صحیح نزد من آن است که ابراهیم، ثقة و حدیث او صحیح است. سید بن طاووس در روایتی که در سندش ابراهیم هست، میگوید: ... ورواه الحدیث، ثقات بالإنقان. (۵)

و ابن قولویه در اسناد کتاب کامل الزیارت، به وثاقت تمام کسانی که در اسناد کتاب واقع شده اند و ابراهیم هم از جمله آن هاست شهادت داده است. (۶) عمده دلایلی که سید بحرالعلوم و دیگران بر صحت روایات و وثاقت ابراهیم نقل کرده اند، عبارت است از:

۱. آنچه علی بن ابراهیم بن هاشم، فرزند فاضل و ثقة و بزرگوار او در خطبه

۱- همان جا.

۲- همان، ص ۴۵۳. به نقل از: زبده المقال، ص ۸۵. [کتاب الصوم].

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰.

۴- رجال السید بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۶۲.

۵- فلاح السائل، ص ۱۵۸.

۶- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷.

تفسیرش میگوید که: و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و أوجب ولایتهم. ما ذکرکننده و خبر دهنده آنچه هستیم که به ما رسیده و آن را مشایخ ما و ثقات ما از کسانی که خداوند، اطاعت و ولایت آن ها را بر ما واجب ساخته است، روایت کرده اند. این در حالی است که بیشترین روایت او از پدرش است و معنای «مشایخنا» و «ثقاتنا» از باب اتحاد موصوف، «مشایخنا الثقات» است. بنابراین، وی در ابتدای کتاب خویش، به وثاقت مشایخ اسناد کتاب از جمله ابراهیم، اذعان می نماید. (۱)

۲. آن که بسیاری از متأخران، وی را توثیق نموده اند و این، تعارضی با عدم توثیق اکثر متقدمان ندارد، به جهت اضطراب و دوگانگی ای که در کلامشان موجود است که گاهی روایتی با واسطه ابراهیم را «صحیح» و گاهی «حسن» خوانده اند. البته، عدم توثیق قاطع آن ها، می تواند به دلیل عدم اطلاع بر سبب مقتضی توثیق باشد که به طور قطع، سخن غیر مطلع [متقدمان] بر مطلع [متأخران]، حجّت نخواهد بود. (۲)

۳. تصحیح طرق احادیثی که در آن ها ابراهیم حضور دارد، از سوی اصحاب اصطلاح همانند: شهیدین، علامه و دیگران و این، تنافری با توصیف او به «حسن» در جای دیگری از عبارات آن ها ندارد، چرا که اختلاف نظر از شخص واحد در موضوعی یگانه، بسیار روی می دهد. (۳)

۴. اصحاب و علما بر قبول روایات ابراهیم، اتفاق دارند، با آن که در حجّیت حدیث حسن، آرای مختلفی ابراز نموده اند. از این رو، باید سبب جمع کننده ای بر اعتبار او وجود داشته باشد که با وجود توصیف روایاتش به حسن از سوی

۱- رجال السید بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۶۳/۴۶۲؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص.

۲- رجال السید بحرالعلوم، ص ۲۶۴، تنقیح المقال، ص ۴۱.

۳- همان.

متقدمان در قبول روایاتش اختلافی نکرده اند. (۱)

۵. اصحاب وعالمان علم رجال، در شأن این راوی فرهیخته نگاشته اند که «إنه اول من نشر أحادیث الکوفیین بقم» واین، خود دلیل مستقلی بر وثاقت ابراهیم است، چرا که حوزه قم _ که در جرح و تعدیل روایات، شیوه سختگیرانه ای داشته است _ ، نمی توانسته نسبت به روایات ابراهیم، بی تفاوت باشد. از این جهت، قرح و طرد نکردن او از جانب قمی ها دلیل بر نهایت وثاقت اوست. (۲)

روایت ابراهیم از حماد بن عثمان و یا حماد بن عیسی

بحث دیگری که از منظر روایی و رجالی دارای اهمیت است، موضوع روایت ابراهیم بن هاشم از حماد بن عثمان و حماد بن عیسی است که در کتب حدیثی از هر دو، روایاتی موجود است، ولی شیخ صدوق در اواخر مشایخ کتاب من لا یحضره الفقیه، درباره یکی از احادیث چنین می نگارد: حدیثی را که در آن، وصیت امیرالمؤمنین به فرزندش محمد بن حنفیه است، روایت کردم از پدرم، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از کسی که آن را از امام صادق روایت کرده است، در حالی که بیشتر مردم در این اسناد اشتباه کرده اند و به جای حماد بن عیسی، حماد بن عثمان را قرار داده اند. ابراهیم بن هاشم، حماد بن عثمان را ملاقات نکرده است و فقط حماد بن عیسی را دیده است. (۳)

۱- همان.

۲- همان.

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳.

در این مسأله، بسیاری از فقها، پیرو نظر شیخ صدوق هستند که از جمله آنان می توان علامه ابن داوود، شهید ثانی و فرزند بزرگوارش را نام برد، اما برخی در این موضوع درنگ کرده اند و آن را نپذیرفته اند، چراکه حمّاد بن عثمان و حمّاد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم را در طبقه هم دانسته اند و معتقدند که الکافی، روایات این دو را با تصریح به نام هر یک ذکر نموده است و گاهی از حمّاد، روایت کرده است، بدون آن که قید آن را مشخص کند و این، دلالت بر روایت ابراهیم از حمّاد بن عثمان دارد. در برابر، بعضی از محققان معاصر، روایات الکافی از حماد بن عثمان را ناشی از اشتباه مرحوم کلینی دانسته اند و روایت بدون واسطه و مستقیم ابراهیم را از حمّاد بن عثمان نمی پذیرند و بنابر آنچه در «باب الزکاه» الکافی آمده است، ابن ابی عمیر را واسطه در این روایات می دانند.^(۱)

تألیفات وی

علمای رجال در شرح حال ابراهیم بن هاشم و در شمار آثار نوشتاری او، دو کتاب قضایا أميرالمومنین و کتاب النوادر را ثبت نموده اند. این دو کتاب، با کمال تأسف، در سوانح ایام و حوادث روزگار از بین رفته و به دست ما نرسیده است.^(۲)

مشایخ و اساتید وی

ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، در میان محدثان و روایتگران، شاید دارای پرشمارترین و بیشترین مشایخ و اساتید باشد. وی از امام جواد، بدون

۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲- رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۴.

واسطه، روایت دارد. او در راه ترویج معارف آل الله، سر از پا نشناخته و دشواری و رنج سفر را به جان خریده است و همواره، بی قرارانه در پی کسب حقایق نبوی و علوی بوده است. از این رو، نزد هر کسی که قطره ای از معارف دریای حقیقت یافت می‌شده، رفته و از او آموخته است، به گونه ای که علمای رجال، ۱۶۰ تن از کسانی را که ابراهیم از ایشان روایت دارد، ذکر نموده اند^(۱) که ذکر نام همه آن‌ها در گنجایش این دفتر نیست. لذا به ذکر تعدادی از ایشان که در رجال علامه بحرالعلوم آمده است، اکتفا می‌کنیم: ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، ابراهیم بن محمد بن وکیل همدانی، احمد بن محمد بن ابی نصر، جعفر بن محمد بن یونس، حسن بن جهم، حسن بن علی و شاء، حسن بن محبوب، حماد بن عیسی، حنان بن سید^(۲)، حسین بن سعید، حسین بن زید نوفلی، ریان بن صلت، سلیمان بن جعفر جعفری، سهل بن یسع، صفوان بن یحیی، عبدالرحمان بن حجاج، عبدالله بن جنذب، عبدالله بن مغیره، عبدالله بن میمون قداح، فضاله بن ایوب، محمد بن ابی عمیر، محمد بن عیسی بن عبید، یحیی بن عمران حلبی، و نصر بن سدید^(۳).

شاگردان وی

شاگردان و دانش آموختگان مکتب درس و حدیث ابراهیم بن هاشم نیز هر یک، از نامداران و بزرگان شیعه به شمار می‌روند و خود، در فقه و علم و حدیث، سرآمد دوران بوده‌اند و در میان راویان، جایگاهی ممتاز را به خود

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- حنان بن سدید صحیح است.

۳- رجال السید بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۳۹.

اختصاص داده اند که در کتب رجال، نامشان مطبوع است. تعدادی از شاگردان او عبارت اند از: احمد بن ادريس قمی، سعید بن عبدالله اشعری، عبدالله بن جعفر حمیری، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، محمد بن حسن بن صفار، علی بن حسن بن فضال، محمد بن علی بن محبوب، محمد بن یحیی عطار، حسن بن متیل. (۱)

خاندان وی

خاندان و فرزندان ابراهیم بن هاشم، همه از دوستان اهل بیت و بسیاری از ایشان، از علمای شیعه بوده اند. وی دارای دو فرزند بوده که نامشان علی و اسحاق است.

علی بن ابراهیم، از موثق ترین روات و والا مقام ترین عالمان شیعی است و دارای کتابی در تفسیر قرآن است که یکی از کتب معتبر در این موضوع است. وی دارای سه فرزند است به نام های: احمد بن علی [که از مشایخ شیخ صدوق بوده است]، محمد بن علی [صاحب کتاب العلل _ که علامه مجلسی در مواضع بسیاری از بحار الانوار، به نام او تصریح نموده است] و ابراهیم بن علی _ که او نیز از راویان و محدثان است.

از فرزند دیگر ابراهیم بن هاشم، یعنی اسحاق نیز روایاتی در الکافی موجود است و ظاهراً سن وی از علی بن ابراهیم، بیشتر بوده است، چرا که روایات او از طریق برادرش علی بن ابراهیم است. (۲)

وفات و مدفن وی

-
- ۱- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳۶؛ تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹؛ رجال السید بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹
 - ۲- مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۵/۲۲۶.

تاریخ وفات ابراهیم بن هاشم، همانند تاریخ ولادت او، مشخص نیست و در میان کتب رجال، سخنی در این زمینه وجود ندارد، اما از آن رو که وی از شاگردان امام جواد و امام هادی و امام عسکری روایت دارد(۱) و اگر ولادت او در ایام امامت امام کاظم باشد، می توان وفات او را در اوایل نیمه دوم قرن سوم دانست.

در مورد مدفن وی نیز با توجه به حتمی بودن ورود وی به قم و عدم وجود گزارشی مبنی بر خروج او از این شهر، و نیز مشخص بودن مقبره پسر بزرگوارش علی بن ابراهیم در قم، به طور مسلم، مزار او نیز در قم است، ولی امروزه نشانی از مدفن او موجود نیست. عاش سعیداً و مات سعیداً.(۲)

□ □ □

۱- تهذیب المقال، ج ۱ ص ۲.

۲- مجله علوم حدیث شماره ۱۹، ص ۱۰۲۷، علی آقاجانی قناد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

